# الواح بابل

نویسنده : ادوارد شی یرا

مترجم : علی اصغر حکمت

ادوارد شی‌یرا

# الواح بابل

مترجم

علی‌اصغر حکمت

تهران ۱۳۸۶

| | | |
|---|---|---|
| سرشناسه | : شی‌یرا، ادوارد، ۱۸۸۵ - ۱۹۳۳ م. | Chiera, Edward |
| عنوان و نام پدیدآور | : الواح بابل / ادوارد شی‌یرا؛ ترجمهٔ علی‌اصغر حکمت. | |
| مشخصات نشر | : تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵. | |
| مشخصات ظاهری | : کب، [۳۴۹] ص. مصور، نقشه | |
| شابک | : ۱-۸۳۶ - ۴۴۵-۹۶۴-۹۷۸ | |
| یادداشت | : عنوان اصلی: | They wrote on clay:The Babylonian tablets speak today |
| یادداشت | : چاپ سوم: ۱۳۸۶ (فیپا) | |
| یادداشت | : چاپ اول: ابن سینا: فرانکلین؛ ۱۳۴۱. | |
| یادداشت | : کتابنامه به‌صورت زیرنویس | |
| موضوع | : بین‌النهرین -- آثار تاریخی. | |
| موضوع | : بین‌النهرین -- حفاری‌ها (باستان‌شناسی). | |
| موضوع | : تمدن آشوری و بابلی. | |
| موضوع | : زبان آشوری و بابلی -- تست‌ها. | |
| شناسه افزوده | : حکمت، علی‌اصغر، ۱۲۷۱ - ۱۳۵۹، مترجم. | |
| شناسه افزوده | : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی | |
| رده‌بندی کنگره | : ۱۳۷۵ ۷ الف ۹ ش /۶۹/۵ DS | |
| رده‌بندی دیویی | : ۹۳۵/۰۲ | |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۷۵-۷۹۳۰م | |

**الواح بابل**

**نویسنده: ادوارد شی‌یرا**

**مترجم: علی‌اصغر حکمت**

**چاپ نخست: ۱۳۴۱**

**چاپ سوم: تابستان ۱۳۸۶؛ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه**

**حروفچینی و آماده‌سازی: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی**

**لیتوگرافی: مهران؛ چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتیبه**



**شرکت انتشارات علمی و فرهنگی**

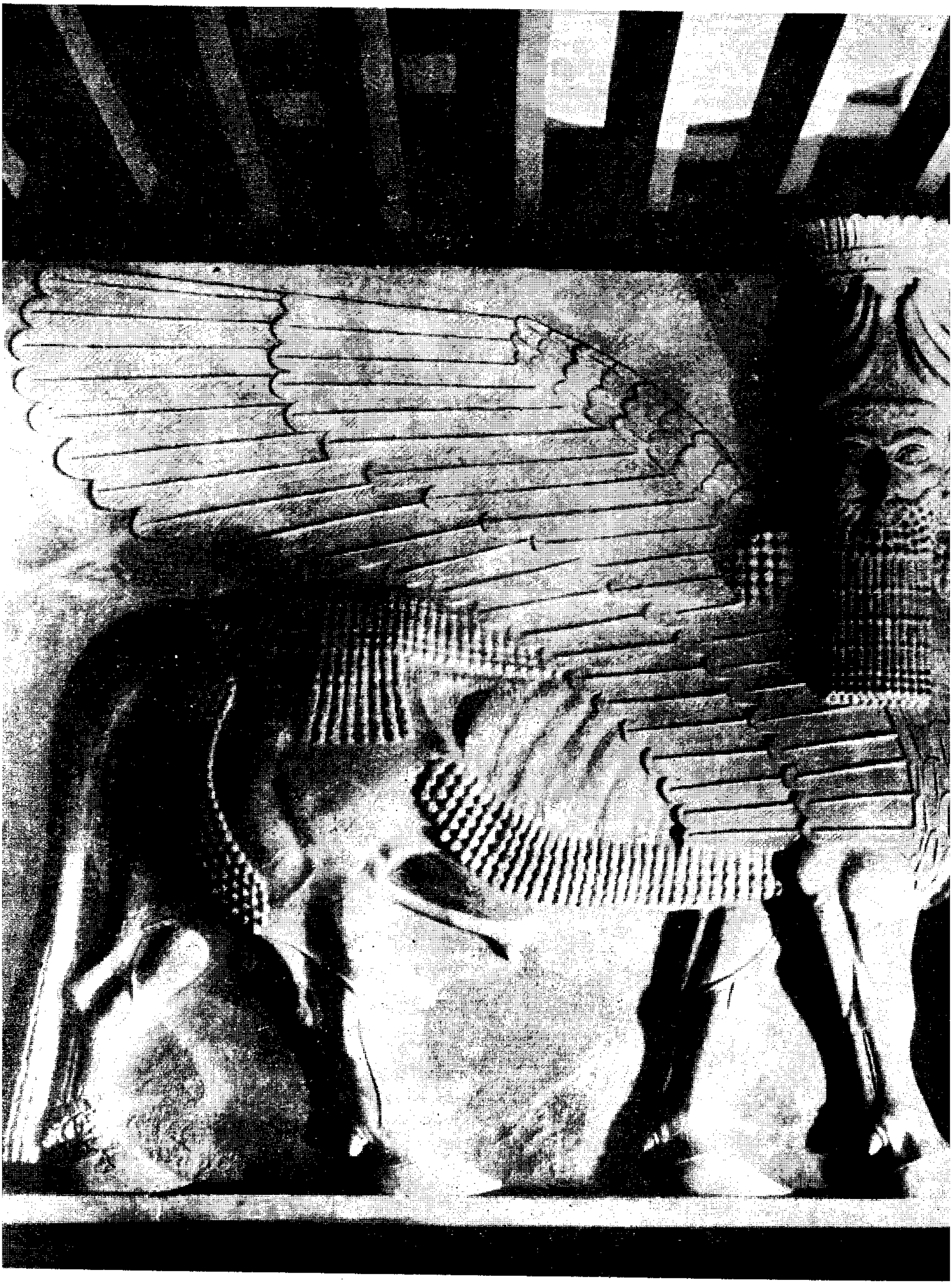
○ **ادارهٔ مرکزی:** خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچهٔ کمان، پلاک ۴، کد پستی ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صندوق پستی ۹۶۴۷ - ۱۵۸۷۵؛ تلفن: ۷۱ - ۸۸۷۷۴۵۶۹؛ فاکس: ۸۸۷۷۴۵۷۲

**آدرس اینترنتی:** info@elmifarhangi.com www.elmifarhangi.com

○ **مرکز پخش:** شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچهٔ گلفام، پلاک ۱؛ کد پستی ۱۹۱۵۶۷۳۴۸۳؛ تلفن: ۴۳-۲۲۰۲۴۱۴۰؛ تلفکس: ۲۲۰۵۰۳۲۶

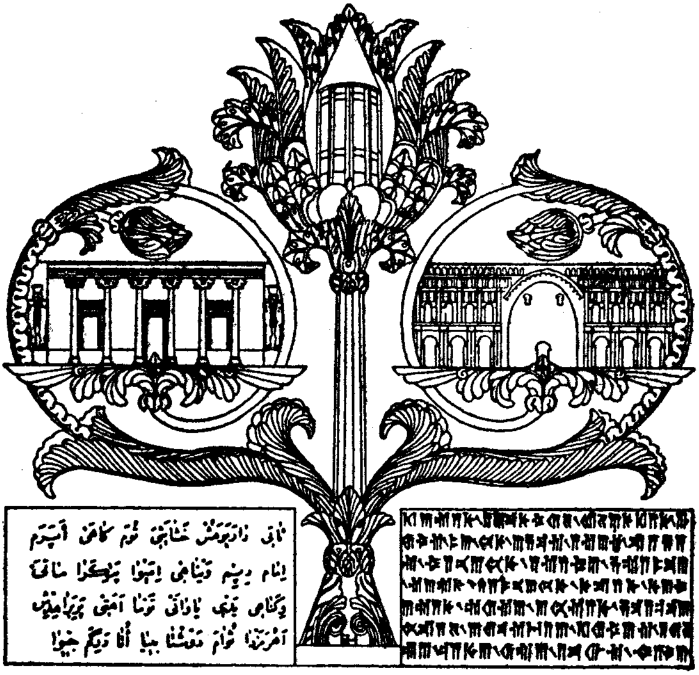
**آدرس اینترنتی:** info@ketabgostarco.com www.Ketabgostarco.com

○ **فروشگاه یک:** خیابان انقلاب - روبروی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۶۶۴۰۰۷۸۶



گاو آشوری ـ در مؤسسه شرقی ، شیکاگو

# فهرست



سخن شاه داریوش ای که زین پس این نوشته و پیکرها بینی آنرا مشکن

اگر تا توانی نگاهش داری یزدان ترا دوست باد و زندگانی دراز دهاد

# سرآغاز

باستان‌شناسی فنی است کــه در قرن اخیر در نتیجه تحقیقات و تتبعات اهل فن و جویندگان آثار باستانی ملل و اقوام گذشته بوجود آمده و رفته رفته صورت یك علم عزیز و پر مــایه بخود گرفته است. موضوع آن، گذشته تاریخی نژاد ها و اقوام انسانی است. وفایدهٔ آن، کشف اسرار تمدن و فرهنگ و هنر ملل نهفته دربطون خاك است که به‌نیروی مطالعه صحیح ومنظم بسبك علمی حقائق تاریك فراموش شده را دیگر بار روشن و آشکار میسازد. از برکت هنر باستان‌شناسان‌است که از قرن نوزدهم به بعد تمدن و فرهنگ وادب بسیاری از امم سالفه از پرده استتار بیرون‌آمد و طالبان دانش و باحثان رازهای نهان تاریخ بالسنه و عادات و رسوم و ادیــان و صنایع و نژاد و دیگر خصوصیات گذشتگان که احدی ازآن‌آگاه نبود آشنا شدند. در حقیقت این علم مردگان اعصار قدیمه را بار دیگر زنده کرده است.

در زبانهــای مردم غرب این علم را ارکئولوژی «Archaeology»

میگویندو آن مرکب است از دو کلمه : «ارکئو» یعنی « کهنه» و «لوژی» یعنی «شرح و بیان» . فرهنگستان ایران ، کلمهٔ «باستان‌شناسی » را برای فارسی آن وضع کرده است .

☆☆☆

از تاریخ تکوین این علم بیفایده نیست اگر مختصری ذکر شود .

باید دانست که لئونارد ونسی Leonardo da Vinci صنعتگر و هنرمند معروف ، نخستین کسی است که به آثار مکتشفه قدیمی از زیر خاك توجه کرده و آنهارا اثر هنروذوق آدمیان باستانی دانست، برخلاف عقیده متداول آنزمان که اشیاء عتیقه را اثر شیاطین و اهریمنان میپنداشتند .

در عصر رنسانس که دوره بازگشت به صنایع و آداب « کلاسیك» یونان وروم بود ، میل به جمع آوری مجسمه‌های مهم وظروف ومسکوکات تاریخی درمردم اروپا پدیدار شد ودرنتیجه برای تحصیل و فروش اینگونه اشیاء دیرینه، اندك اندك کاوش وحفاری مختصری در گوشه و کنارممالك اروپای غربی و جنوبی به‌عمل آمد. پس ازانقلاب فرانسه که قصر سلطنتی لور Louvre در پاریس بصورت منزلگاه عمومی ملت درآمد و سرانجام منجر بتأسیس موزه‌ملی در آن کاخ رفیع گردید برای آنکه طالارها وراوقهای وسیع آنرا باتحف نفیس و نوادر قیمتی پر کنند، طالب ومشتری جدیدی برای آنگونه آثار قدیمی بظهور رسید و پس از آن در انگلیس و آلمان و سایر کشورها همه در صدد برآمدند که موزه‌های ملی تأسیس کنند و همه آنها بنوبت خود خواهان وخریدار آثار «عتیقه» شدند .

از طرف دیگر همانطور که اهل ذوق وصاحبان قریحهٔ هنری هوا-

خواه مجموعه و«کلکسیون» نفائس صنعتی بودند، جماعتی ازدانشمندان از لحاظ مطالعات علمی «آکادمیك» نیزطالب و دوستدار اشیاء و آثاری شدند که نماینده و میراث تمدنها و فرهنگ ملی ملل مختلف باستانی بود. هیئت‌های‌علمی‌فرانسوی‌درزمان ناپلئون‌در کشورمصر وبعد ازآن درخاك‌عراق‌وایران،هم‌چنین‌هیئت‌های‌انگلیسی درممالك‌آسیا مخصوصاً در بین‌النهرین در ضمن کار های دیگر، بجمع آوری قطعات نفایس و اشیاء عتیقه نیز پرداختند. البته درابتداتوجه گرد کنند گان‌مجموعه‌ـ های قدیم بیشتر معطوف به‌آثار هنری‌یونان و روم و بعد به‌آثار مذهبی سرزمین کتاب مقدس ـ فلسطین ـ بود، ولی بعد ازپیدایش احساسات ملیت وقومیت وتدوین تواریخ اختصاصی درملل غربی اروپا، هرملتی بقصد دانستن اصل و تبار و شناختن روایات و فرهنگ نیاگانی خود عنایت خاصی بگردآوری‌آثار مربوط به‌پیشینیان خود مبذول داشتند. مثلا فرانسویها آثار تمدن گولواها Gauls و انگلیس ها بقایای قدیم بریتون‌ها Britons و آلمانها اشیاء باستانی قبائل جرمنی Germans را جستجومیکردند.

در اواسط قرن نوزدهم هنگامی که علماء اروپا به‌علوم اجتماعی متوجه گشتند وعلم انتروپولوژی Anthropology ـ علم‌الانسان ـ بظهور رسید، صحبت از علم ارکئولوژی نیز بمیان آمد. انتروپولوژیست های نخستین‌دانشمندان‌معروفی‌بودندمانندمورگان فرانسوی L. H. Morgan و تایلر Sir. Ed. Tylor انگلیسی که پایه واساس این علم نوین رانهادند وبرآن‌رفتند که جامعه انسانی نیز مانند موجودات طبیعی ذیحیات‌تابع

قوانین ونوامیس تکامل و ارتقا «Evolution» میباشد. پس برای‌تحصیل بقایای موجودات حیّه مانند فسیل‌ها و اجسام متحجره در نقاط دور ــ افتاده جهان و کشف آثار انسانی ملل منقرضه و اقوام بدوی از هرسو به تکاپو افتادند. در نتیجهٔ کشفیات‌وغنائم‌ایشان، موزه‌های بسیارپدیدار شدومتحف‌های‌موجودغنی‌وتوانگر شدند. رفته‌رفته‌درهر دورشته، یعنی‌هنر و اجتماع، علیحده علما و مردانی ذیفن بظهور رسیدند که شغل شاغل خود را مطالعه و بحث در آثار باستانی نوع بشر قراردادندووقت‌خویش را وقف این‌کار کردند. ازینقرار علم‌ارکئولوژی‌صورت استقلال حاصل کرد. در موزه‌های بزرگ برای عرضه کردن صنایع ظریفه آدمیان دیرینه و هم‌چنین علم به تحول اجتماعی اقوام‌بشر، طالارها وکانونها و آموزشگاهها بوجود آوردند. از آن تاریخ تا کنون این‌علم شریف‌همچنان رو به‌تکامل وتوسعه است ومطالعات دانشمندان درمؤسسه‌های مختلف که مربوط به‌امم و کشورهای گوناگون است شعب متنوع حاصل کرده.

در وقت حاضر در هریك ازدانشگاههای بزرگ جهان، مراکزو محافل«آکادمی» مخصوص برای‌مطالعه ارکئولوژی‌ممالك جهان‌تأسیس شده و هزارها کتاب و رساله در اطراف شعب وفروع این علم به نسبت ملل مختلف جهان طبع و نشر یافته است.

☆☆☆

در ایران فن باستانشناسی بسیار جوان است وتاریخ آن ازاوایل قرن‌بیستم شروع میشود؛ درست ازوقتی که‌علماء ودانشمندان‌فرانسوی وباحثان وابسته‌به‌موزه‌لورپاریس Musée de Louvre, Paris ازدولت‌ایران امتیاز انحصاری حفاری در بلاد قدیمه تاریخی و ویرانه‌های باستانی را

بدست آوردند . ایشان نخست درهمدان، جایگاه «اکباتان»قدیم، سپس درنزدیکی دزفول محل شهر شوش باستانی،کاوشهای علمی خود راآغاز کردند و تاکنون شصت وپنجسال است (۱۹۶۱ ـ ۱۸۹۵) که بهاین کار سرگرم‌اند و بهاکتشافات بزرگ و آثار گرانبها کامیاب گشته‌اند . در همین زمان است که این علم نوین در ایران صورت رسمیت حاصل کرده (۱) و دارای قانونی مخصوص و سازمانی رسمی گردیده است .

---

۱ ـ برای دانستن تاریخچه باستان‌شناسی درایران بندهٔ نویسنده ازدو دوست‌دانشمندخود که‌هردواز بزرگان ومتقدمان این‌فن‌شریف‌هستند، استمداد کردم : یکی آقای محمد تقی مصطفوی که بحقیقت او را « پدر باستان شناسی‌ایران» میتوان‌نامید،زیراتمام عمر گرانبهای‌خودراوقف این‌فن شریف فرموده است ؛ دیگری آقای علی سامی شیرازی‌که سالیان دراز در بنگاه علمی تخت جمشید در شیراز به‌سمت رسمی مشغول مطالعه و تحقیقات فنی بوده . هر دو تن از خود کتابهای نفیس و سودمند در معرفی آثار باستانی ایران بیادگار گذاشته‌اند و هر یك از ایشان خلاصه‌ای در بیان تاریخ مختصر پیدایش باستان شناسی در ایران برای این جانب فرستادند که همه مستدل و مستند بمآخذ و اسناد معتبر موجود در بایگانی وزارت فرهنگ بود . اینك خلاصه مقال آندومرد دانشمند را در اینجا می‌نگاریم تا خواننده را اطلاع جامع کاملی دراین باره حاصل شود :

فکر تأسیس « ادارهٔ عتیقات » که اکنون بصورت و نام « اداره‌کل باستان شناسی» درآمده‌است درآغازمشروطیت ازطرف‌مرحوم صنیع‌الدوله هدایت بمیان آمد و از آن پس مراحل تکامل را سپرده تااکنون بصورت فعلی در آمده است .

درجمادی الاول ۱۳۳۵ قمری مرحوم‌مرتضی قلی خان ( ممتاز الملك) وزیر معارف وقت، اقدام‌بتأسیس‌موزه‌ملی ایران نمودومقداری آثار واشیاء

بقیه پاورقی در صفحه بعد

تنی بسیار ازجوانان دانش‌پژوه ایرانی، بشوق کشف ذخائر نهفته نیاکان خود، در این فن شریف در دانشگاههای ایران وممالك خارجه،

---

بقیه پاورقی از صفحه قبل

عتیقه را ازهرطرف جمع آوری کردوفهرست آنهارا به‌انضمام نظامنامه‌خاصی مدون ساخته بچاپ رسانید که حاوی مقدمه ومعرفی اشیاء مذکور بود. این موزه دراطاقهای تحتانی قسمت شمالی سالن قدیم مدرسه دارالفنون (خیابان ناصریه) تشکیل شد. پس ازدو سال، وزیری دیگر بنام مرحوم ابراهیم حکیمی (حکیم الملك) اداره‌ای بنام عتیقات در جزو تشکیلات وزارت معارف تأسیس کرد که نخستین رئیس آن، شاعر و استاد معروف ایرج میرزاجلال الممالك بود. منظوراز آن اداره، رسیدگی‌واجازه صدور اشیاء زیر خاکی که توسط تجار بخارج فرستاده می‌شد و نیز جمع‌آوری اشیاء و نفایس برای ضبط در موزه و دیگر امور بود.

پس از انتقال وزارت معارف بعمارت جدید (مسعودیه) ۱۳۰۴ ش. اداره عتیقات و موزهٔ کوچك منضم بدان نیز بدانجا انتقال یافت، ولی‌هنوز آن اداره صورت کامل و منظمی نداشت و آن موزه نیز در واقع جز انبار کوچکی از قطعات و اشیاء نفیسه و چند قطعه قالی قدیمی بیش نبود.

چون در تاریخ ۱۶ ذیقعده ۱۳۱۲ (۱۲ ماه مه ۱۸۹۵) بموجب فرمان مرحوم مظفرالدین شاه و بموجب امتیاز نامه مورخ ربیع الثانی ۱۳۱۸ (اوت ۱۹۰۰)امتیازهرنوع عملیات حفاری وکاوشهای علمی انحصاراً بـه دولت جمهوری فرانسه واگذار شده بود. بعد از انقراض حکومت قاجارکه تحولی در شئون سیاسی مملکت روی داد، وزارت معارف بر آن شد که آن امتیاز بلا مدت را لغو نماید وبمسئله حفاری علمی و تشکیلات امور باستانی، صورت‌جدیدی بدهد. ازینرو در ۲۵ مهر ماه ۱۳۰۶ (۱۷ اکتوبر ۱۹۲۷) بموجب قانون مصوب مجلس شورای ملی امتیازنامه‌های مذکور لغو گردید و قرار شد که برای مدتی چند، امور عتیقات از طرف

بقیه پاورقی در صفحه بعد

به تحقیق و تعلیم و تمرین و تخصص مشغول‌اند تا پس از اخذ درجه علمی بکار و عمل بپردازند. هم ایشان در طی سنوات اخیر به اکتشافات

---

بقیه پاورقی از صفحه قبل

وزارت معارف در تحت ریاست و راهنمائی یك نفر عالم فرانسوی اداره شود. از آن پس تدریجاً مقدمات سازمانهای ارکئولوژیك و نیز توسعه و تکمیل موزه‌ملی ایران فراهم آمد. آقای اندره گدار Mr André Godard که از علماء مدرسه صنایع ظریفه پاریس بود بسمت مدیر کلی آن مؤسسه استخدام گردید و از سال ۱۳۰۸ ( ۲۱ مارس ۱۹۲۹ ) شروع بکار نمود.

برای طرح ریزی تشکیلات جدید، قبل از هر کار ضرورت داشت که اساس باستان شناسی نوین و حفاظت آثار باستانی و حفاری علمی در ویرانه‌های بلاددیرینه وهم‌چنین تأسیس موزه بزرگ ملی برمبنای متین‌قانونی قرار گیرد. از ینرو با مساعی جمیله مرحوم محمد علی ذکاءالملك فروغی در تاریخ ۱۲ آبانماه ۱۳۰۹ ش. (نوامبر ۱۹۳۰) قانونی بنام «عتیقات ایران» بتصویب مجلس شورای ملی رسید و آئین نامه اجرائی آن نیز در ۲۸ آبان ماه ۱۳۱۱ ( ۱۹ نوامبر ۱۹۳۲ ) از تصویب هیئت دولت گذشت و از آن تاریخ، اداره نوبنیاد عتیقات، دست‌بکار وظیفه فنی خود گشت. بر طبق ماده اول قانون مذکور، ثبت ابنیه و آثار تاریخی درفهرست خاصی الزام قانونی حاصل کرد. پس نخستین‌بار در ۲٤ شهریور ۱۳۱۰ ( ۱٦ سپتامبر ۱۹۳۱ ) تعداد ۱۵٤ بنا واثر ملی که همه‌جنبه تاریخی ویاهنری وفنی‌داشتنددرفهرست مذکور ثبت گردیدودر آنزمان تاکنون هر چند یکبار تعداد دیگری بر آن مجموعه افزوده میشود، بطوریکه اکنون ٤۱۹ محل که همه بناهای سلطنتی یادینی و یادگارهای ملی تاریخی ایران‌اند در فهرست آثار ملی ثبت شده و انهدام یا هرگونه ضرر وزیان به آنها بموجب قانون ممنوع گردیده است، و دولت مکلف است که آنها را حفاظت و نگاهداری نماید.

موضوع کاوشهای علمی که پیش از وضع قانون عتیقات ایران فقط

بقیه پاورقی در صفحه بعد

باستانی گران قیمت در نقاط مختلفه مملکت مفتخر گردیده اند و الحق سعی و کوشش آنان در این میدان شایسته میراث گرانبهای اجداد بزرگوار ایشان

---

بقیه پاورقی از صفحه قبل

در ویرانه های شوش توسط هیئت حفاری فرانسوی انجام میگرفت از آن پس از صورت انحصاری بیرون آمده و درغالب نقاط ایران توسعه یافت. چنانکه در طی سی سال اخیر هیئت‌های باستان شناس وعلماء ارکئولوگ امریکائی، انگلیسی ، آلمانی ، ایتالیائی و ژاپنی در ظل هدایت وهمکاری اداره کل باستانشناسی ایران دست بکارحفاریهای علمی شده‌اند . هم چنین باستان‌شناسان جوان ایران مستقلا نیز در نقاط مختلف شروع بحفاری کرده و بموفقیت‌های قابل توجه نائل گردیده‌اند . نقاط باستانی ایران که معروف آفاق ومشهور نزد تمام ملل جهان است مانند ویرانه‌های ری (طهران) تخت جمشید (فارس) وتپه‌سیلك (کاشان) وقصرابو نصر (شیراز) وویرانه‌های گرگان، و کرمانشاهان و تخت سلیمان (آذربایجان) و اخیراً تپه چراغعلی در رودبار گیلان وغیره همه محل بحث وکاوش و تفتیش و بررسی‌های دقیق خبره‌ها و اهل فن گردیده است و نتایج کشفیات ایشان در صدها کتاب و نشریات مختلف طبع و انتشار یافته است .

برای محل موزه ملی ایران عمارت رفیعی در طهران بسال ۱۳۱۲ ساخته ودر ۱۳۱٦ ش . = ۱۹۳۷ م. باتمام رسیدکه شرح بنا وتاریخچه آن در کتاب های سالنامه معارف ایران و هم چنین در بایگانی موزه مذکور مضبوط است و آثار قدیمی که در عمارت وزارت فرهنگ بود به آن موزه که از آن پس بنام « موزه ایران باستان » موسوم شد ، منتقل گردید و ازآثار مکتشفه جدید نیزنفائس وتحف قیمتین بر آن افزوده گشت . اکنون آن متحف ملی محل مطالعه و تحقیق و اعجاب و تحسین خاص و عام است وهریك از غرف آن مخصوص یك قسمت ازاعصارتاریخی ایران ، قبل ازاسلام و بعد از اسلام ، و آثار تمدن فرهنگ آن ادوار قدیم و نماینده مفاخر ملی و هوش و قریحه باشندگان این سرزمین میباشد . علاوه بر آن درشهر—

بقیه پاورقی در صفحه بعد

است . خلاصه نهال باستان شناسی که در ایران به‌تازگی غرس گشته امید است که بمرور زمان درختی بارور گــردد و باستان شناسان ایران نیز

---

بقیه پاورقی از صفحه قبل
های مذهبی ومقابر مقدسه، مانند قم ومشهد و درشهرهای کهن، مانند شیراز و اصفهان وتبریز موزه‌های کوچك‌تر محلی تأسیس گردیده . یك موزه نیز مخصوص بنگاه عــلمی تخت جمشید و پاسارگاد در همــان قصور باستانی بوجود آمده است .

هم زمان تأسیس عتیقات و موزه در ایران انجمنی ملی بنام « انجمن آثار ملی » تشکیل گردید. فکر تأسیس این چنین مجمعی که حامی وحافظ آثار قدیمه وطن و مفاخر بزرگان دیرین کشور باشد ابتدا در سال ۱۳۰۱ بوجود آمد . و اینك چهل سال ازعمر آن انجمن میگذرد از آغاز رجال علم‌دوست و منورالفکر بــراین کار خطیر و ذیقیمت اقدام کــردند و پرفسور ارنست هرتسفلد که از کبار مستشرقین و از اجلــه علماء ارکئولوگ جهان بود بسمت عضویت آن انجمن برگزیده شد . آن مجمع در ثبت آثار ملی و بزرگ داشت رجال علم ادب و هنر و معرفی تاریخ فرهنگ و ثقافت ایران بخدمات سودمندمبادرت‌ورزیده‌است. دردوره اول‌فعالیت‌خود که‌تاسال ۱۳۱۳ شمسی ادامه داشت آن انجمن به‌انتشار مقالات و نشریات مفیده موفق گردید ، بالاخره بنای یادگار مجللی درطوس بر آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی‌وتشکیل جشن‌و کنفرانسی بین‌المللی‌درمهرماه۱۳۱۳ش. = ۱۹۳٤م. در طهران بیاد بــود هزاره میلاد گویندهٔ شاهنامه از مفاخر آثار آن انجمن است. دوره‌دوم حیات انجمن که‌ازسال ۱۳۲۵ شروع‌میشودوهنوز بفرخندگی ادامه دارد، نیز مشتمل برخدمات برجسته میباشد که از آنجمله بنای یادگار مجللی بر آرامگاه‌شیخ‌اجل‌سعدی‌در شیراز در سال ۱۳۳۱ و نیز ساختمان یادگاری رفیع‌و بقعه‌ای‌باشکوه برمدفن‌شیخ رئیس‌ابوعلی‌سینا درهمدان وتشکیل جشن و کنفرانس بین‌المللی بیادبود سالگردهزارمین‌سال ولادت آن حکیم بزرگ

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بنوبت خود گوی سبقت در این میدان از دیگران بربایند.

☆☆☆

این نکته معلوم است کــه سراسر کشورهــای خاور نزدیك و آسیای مرکزی، یعنی از کنار رود سیحون تاساحل دجله و از حاشیه رود سند تا شاطی فرات بمنزله میدانگاهی وسیع و عرصه ای پهناور است که در مدت چهارهزار سال اخیر، یعنی از هزاده دوم قبل از میلاد تا کنون که قرن بیستم میلادی است، تمدن وفرهنگ و زبان وادبیات وهنراقوام باهوش وهنگ ایرانی دراین معرض جلوه گر ونمایان گشته است. قبل از آن تاریخ و هم معاصران عهد وزمان ملل و امم باستانی دیگر نیزبنوبت خودپرچم تمدن‌های متعددوثقافت‌های اصیل را دردست داشته‌اند. اقوام فینیقی و کنعانی وعبرانی ومصری وآشوری وکلدانی و ملل قفقازی و هیت‌ها تا یونانیان سواحل مدیترانه و امم ماوراءدریای خزر و غیره همه در آسیای غربی کاخهای رفیع از دانش برافراشته و مشعلهای روشن از فرهنگ برافروخته‌اند. همین قدمت تاریخ تمدن

---

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

درسال ۱۳۳۳ درطهران‌ازخدمات آن‌انجمن‌میباشد. علاوه بر آن‌مقدار زیادی آثاربزرگان‌وکتب ونوشتجات دانشمندایران رااحیاکرده ومنتشرساخته‌اند. اخیراً نیز سه بنای یادگار در خراسان یکی بــرای نادرشاه افشار و دوم و سوم‌برای‌حکیم بزرگ خیام وعارف‌نامی‌عطاردرنیشابور ساخته وپرداخته‌اند که عنقریب رسماً مراسم افتتاح آنها بعمل خواهد آمد.

بالاخره یکی از وظایف خطیر وخدمات گرانبهای انجمن آثار ملــی همان خدمت به باستان شناسی ایران و یاری و کمك به‌علما و باستان شناسان و همکاری ذیقیمتی است که بااداره کل باستان شناسی بعمل می آورد.

این سرزمینهای باستانی است که جلب نظر بحاثان ومحققان را کرده و ازاطراف عالم دانشمندان‌برای بررسی وفحص بزادگاه آنها می‌شتابند و پس از تحمل رنجهاوپژوهشها دربیابانها واقامت در ویرانه‌ها بالاخره بارهای گران از گنجینه های نهفته و ذخائر دیرین‌ازآن‌سرزمین‌ها بهم بسته‌وبه‌اوطان‌خودباز گشته‌موزه‌های ممالك‌غرب‌راازارمغانهای‌خودغنی و توانگر می‌سازند . تا امروز افزون از صدها هزار کتاب و رساله در پیرامون مطالعات و بررسیهای خود در اطراف همین منطقه بارور که زادگاه تمدن قدیم اولاد آدم است انتشار داده‌اند وهنوز نیز هزارهاتن در این جهاد علمی کوشنده و در این وادی مقدس پوینده‌اند . هر گاه دیگران که خود از نژاد وکشوری دیگر اند این چنین بفضائل و مواریث گذشتگان‌ملل‌شرق نزدیك،خاصهٔ مفاخر قوم ایرانی پی‌برده و تا باین درجه قدر کمالات و مواهب ایشانرا دانسته‌اند . فرزندان این سرزمین بطریق اولی حق دارند که درطلب تر که پدران خود بر آیند و از روی‌رخساره فضائل عالیه‌وآثاربر گزیده‌ایشان پرده جهل رابگشایند و بازمانده گنجینه‌های ایشان را از زیر خاك بیرون‌آرند .

☆☆☆

نگارنده این سطور هرچند خود بشرف اختصاص و تبحـــر در این علم شریف نائل‌نگشته‌ام ولی از دل وجان دوستدار تاریخ باستان و هواخواه باستان‌شناسان‌بوده‌ام وبقاعدهٔ «ازایشان نیستی میگو ازایشان» در سراسر عمر هروقت فرصتی بدست افتاده و در این طریق خدمتی از دست‌ناتوان بر آمده دریغ نداشته‌ام . بسهم‌خود برای تکمیل وتجلیل و

ساختمان‌عمارت موزهٔ‌ایران‌باستان کوشش‌بسیار کرده و نیزدرراه تأسیس کرسی باستان‌شناسی در دانشگاه طهران سعی فراوان نموده‌ام و محضر استادان دانشمند خارجی و داخلی را که وقت عزیز خود را صرف مطالعه در فنون و شعب این علم شریف کرده‌اند همواره مغتنم و گرامی شمرده‌ام. با آنهمه همواره خارخار ملالی‌درون‌ضمیر مرا متأثر میساخت و تأسف‌داشتم که چرا در زبان فارسی کتابی برای طالبان این فن برشته تحریر در نیامده که مبتدی ازآن بـراه صواب برآید و منتهی از آن کمال خبرت و بصیرت افزاید. غالباً این ملالت خود را با دانشمندان و بزرگانی که درانجمن آثار ملی شرف مصاحبت داشته‌ام در میان‌نهادم ایشان نیزتألیف و تدوین چنین رساله‌ای که مقدمه و متن ابتدائی علم باستانشناسی‌باشد در آن زبان شیرین بیان لازم و واجب شمردند.

اتفاقاً در این اواخر کتابی بزبان انگلیسی ملاحظه شد که‌یکی از علماء بزرگ فن آشورشناسی که آن نیز یکی‌از شعب باستان‌شناسی است بقلم آورده است. این مـؤلف ارجمند که خـود متخصصی خبیر در السنه سامـی بوده این مجموعه رادرباب مکتشفات ومعلومات استخراجی از الواح گلین مملکت بابل وبین‌النهرین نگاشته و مسائل مختلفه ازخط وزبان‌وفرهنگ وعلم‌وسیاست وهنر آن ملت‌باستانی‌را که همه را از روی کتیبه‌های روی خشت‌ها استنباط و اقتباس کـرده‌اند، با زبانی شیرین شرح داده و نکات مشکل و مسائـل غامض باستانی را بشیوه‌حکایت‌سرائی‌مطبوع‌ودلپسند‌بقلم آورده‌است. مجموعهٔ این‌یادداشتها را، پس از مرگ او، یکی ازهمکاران گرامی‌وی، یعنی‌دانشمند بزرگ

معاصر، پرفسورجورج کامرون G. Cameron جمع آوری کرده وتدوین نموده و کتابی بنام « They Wrote on Clay » منتشر ساخته است و در حقیقت میتوان آنرا نخستین‌متن‌علم ارکئولوژی درناحیه‌ممالك خاور- میانه دانست. چون آنرا مطالعه کردم با کمال مسرت مشاهده نمودم که همان گمشده‌ایست که‌درطلبش‌می‌شتافتم. زیراازآن کتاب چندفایده‌عاید می‌شد: نخست‌اینکه موضوع آن مربوط به‌تحقیقات ارکئولوژیك کشور بین‌النهرین Mesopotamia میباشد. این ناحیه از لحاظ تاریخ سیاسی و طبیعی از کشور ایران جدا و منفصل نیست و درطول مدت دوازده‌قرن (٥٥٠ق. م. — ٦٥٠م.) یعنی از بــدو سلطنت کوروش کبیر هخامنشی تا سرانجام یزدگرد سوم ساسانی آن سرزمین عرصه بروز و نبوغ تمدن‌و فرهنگ ایران بوده است و سه سلسله بزرگ پادشاهان قبل از اسلام - کیان ، اشکانیان و ساسانیان سه شهــر بــزرگ - بــابل - سلــوسیا - تیسفون رادر سواحل فرات ودجله محل تختگاه خود قرار داده بودند. نهال بارور زبان و ادب و فرهنگ ایرانی در آن سرزمین غرس شده و ازآنجاباطراف‌جهان‌سایه گسترده‌است. درتاریخ ادواراسلامی تاامروز باز بلاد بین‌النهرین صحنه بروز و ظهــور هوش و هنگ ایرانیان بوده و مفاخرادب وبزرگان‌علم درعراق زاده‌مواهب‌خدادادآنهاهستند. ازینرو سزاوار است که فارسی زبانان از تاریخ بــاستان بابلیان و سومریان و آشوریان که سکنه دیرین آن کشورند بخوبی آگاه شوند.

فایده دیگرآنکه استاد فقید و مؤلف ارجمند در مطاوی سخن‌از نکات فنی و دقیق علمی کــه همه مقدمات علم ارکئولوژی است بحث

فراوان کرده ومشکلات‌را حل ودشواریها را آسان‌ساخته‌است. درحقیقت رساله فنی عملی بدست‌داده، حاوی مبادی و مقاصد و متضمن براصول موضوعه و کلیات اولیه. خلاصه آنکه اول وآخر این فن شریف را بخوبی شرح داده است. چندانکه نوآموزان رسم وراه کار خود را از آن میتوانند آموخت.

نکته دیگر آنکه نظیر این الواح گلین که برروی آنها بخط میخی کتیبه های بابلی و آشوری نقر و رسم شده‌اند و در این کتاب موضوع بحث است همچنان در ویرانه های بلاد باستانی‌عیلام و پارس و ماد که‌ایالات اصیل ایران‌هستند نیز بدست‌آمده‌است. چنانکه‌در ۱۳۱۲ ش. = ۱۹۳۳م. مقدارزیادی‌ازهمان‌نوع خشتهای‌مکتوب که‌درخرابه‌های «پرس‌پلیس» تخت‌جمشیدنهفته‌بود کشف گردیدوعلماءفن‌بالاخص‌پرفسور کامرون سابق الذکر سالیان دراز بـه ترجمه و تفسیر آنها سرگرم بودند. (۱)

---

۱ ــ تفصیل الواح منکشفه در تخت جمشید وترجمه آنها که از حوادث مهم ارکئولوژی ایران است باختصار از گزارش آقای علی‌سامی رئیس‌بنگاه علمی تخت جمشید که با یادداشتهای آقای محمد تقی‌مصطفوی مدیرکل سابق اداره باستانشناسی ایران تکمیل شده بشرح زیر است :

**الواح گلی تخت جمشید**

در پائیز سال ۱۳۱۲ شمسی = ۱۹۳۳ میلادی ، ضمن‌کاوشهای علمی بنگاه شرقی دانشگاه شیکاگو، آستانهٔ مسدودی در یکی از اطاقهای حصار گوشه شمال شرقی صفهٔ تخت‌جمشید کشف گردید و درون آن قریب سی‌هزار لوحهٔ گلی نبشته بدست آمد که عموماً بخط میخی نقر شده و بسیاری از

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بالاخره این خشتها و لوحه‌های گلی (tablets) مکتشفه در ایران و بین‌النهرین، همه نمودار تحول و تکامل تاریخ و منطق گویای داستانهای ملل

---

بقیه پاورقی از صفحه قبل

آنها بزبان پارسی باستانی و قسمتی هم بزبان عیلامی بود. در سال ۱۳۱٦ شمسی (۱۹۳۷ میلادی) هم در حدود ۷۵۰ عدد از همان الواح ضمن خاکبرداریهای قسمت معروف به‌خزانه تخت جمشید پیدا شد. اندازهٔ کلی و متوسط لوحه‌ها بدرازای در حددو ٦ سانتیمتر و نیم و پهنای ٤ سانتیمتر و نیم و کلفتی ۲ سانتیمتر بود که دوگوشه بالای آن وضعی منظم و دو گوشهٔ پائین صورت مورب و منحنی داشت.

برای خواندن و ترجمهٔ الواح مزبور بایستی ابتدا خاکهای زائد را که طی دوهزار و پانصد سال به‌آنها چسبیده داخل محل حروف میخی شده بود بزدایند و درجهٔ دشواری چنین‌کاری با توجه باینکه لوحه‌ها از گل خام بود محتاج به‌بیان نیست، انجام‌این‌کارهم در ایران میسر نمیشد. لذا برحسب تقاضای هیئت علمی تخت جمشید هنگامی که نویسندهٔ این حواشی بخدمت وزارت فرهنگ مشغول‌بودم موجبات حمل آنها را به‌امریکا فراهم ساختم و در نتیجه الواح مزبور در پنجاه صندوق بسته بندی و بعنوان امانت جهت دانشگاه شیکاگو فرستاده شد.

براثر فوت پرفسور جیمس هانری برستد Prof. J.H.Breasted رئیس بنگاه شرقی دانشگاه شیکاگو و پس از آن هم بسبب پیش‌آمدن جنگ جهانی دوم، کارهای مربوط به‌پاك‌کردن الواح وخواندن آنها بتعویق افتاد. تااینکه‌پس‌از آزمایشهای مختلف ابتکاری که‌دکتر دبواز Dr.N.C.Deboisé بخرج داد مفیدتر و عملی‌تر تشخیص داده شد. بدین ترتیب که پس از پاك کردن الواح از خاکهای زائد مقداری آمونیاك خشك را درون لولهٔ شیشه‌ای قرار داده ونوك لوله را باریك وتیز مینمود سپس آنرا گرم میکرد وپس ازآنکه آمونیاك بصورت بخار درمی‌آمد بوسیلهٔ دمیدن درلوله، بخار

بقیه پاورقی در صفحه بعد

قدیم است که دراطراف واکناف آن بلادتدریجاً ادوار وجودی خودراطی کرده وسپس درزیر خاك مدفون گشته اند. پس هر گاه باستان شناسان ایرانی

بقیه پاورقی از صفحه قبل

آمونیاك را به سطح لوحهٔ گلی می افشاند ودرنتیجه چون بخار آمونیاك به لوحهٔ گلی سرد میرسید منجمد گشته قشری در تمام سطح آن میبست و رنگ تیره و ناصاف لوح را روشن و نمایان میساخت و کمترین حفره ها و آثار حروف منقور آن به آسانی دیده میشد. در همانموقع از جهات مختلف هر لوح عکسبرداری میکردند و بدین ترتیب جزئیات نوشته های هر لوح درعکسهای مختلف نمایان میگردید. ازطرفی پرفسور جرج کامرون Prof. G.Cameron که از اساتید بنام خطوط قدیمه است در تیرماه ۱۳۱۸ به تخت جمشید آمده باوجود اوضاع دهشت انگیزی که درروزهای پیش از آغاز جنگ جهانگیر دوم حکمفرما بود و این دانشمند عالیقدر را هم نگران میداشت، توانست ازروی مقداری از ۷۵۰ عدد لوح گلی مکشوف درقسمت خزانه تخت جمشید شخصاً استنساخ نماید و استنساخ شخصی او با آنچه از عکس برداری الواح بشرح فوق الذکر بدست آمد طوری مطابقت نمود که تشویق و اطمینان بیشتر وی را بصحت و دقت کارهای قبلی فراهم ساخت و پس از ممارستها و بررسیهای فراوان موفق گردید تعدادی از الواح را قرائت نماید ، یك نکتهٔ مهم که ضمن خواندن الواح هویدا شد این بود که مقدار زیادی از این الواح بزبان پارسی باستانی بود لکن آنها را بخط عیلامی نوشته بودند.

بهرحال کشف و خواندن الواح گلی تخت جمشید یکی از کشفیات بسیار مهمی بود که بسیاری نکات دقیق وحساس تاریخ عهد هخامنشی خصوصاً وضع ساختمان کاخهای معظم تخت جمشید را روشن ساخت ، بعضی از نتایج این کشف را میتوان بشرح زیر خلاصه نمود.

۱ ـ احداث کاخهای تخت جمشید بصورت انجام کار درقبال دستمزد بوضعی منظم عملی میشده است وکلیهٔ کارگران و کارکنان اعم از پیشوایان

بقیه پاورقی در صفحه بعد

در باره این اسناد گلی وصحیفه های گرانبها زیادت اطلاع و افزایش

بقیه پاورقی از صفحه قبل
دین و درود گرو سنگ تراش و پیکر ساز و منبت‌کار و فلزکار و کارکنان مختلف دیوانی حتی چـوپان و کشتکار و مهتر و خربنده و فقاعی و شراب‌ساز هر کدام دستمزدی روزانه بفراخورکار و مقام و سن خود با واحد نقره (کارشا)از خزانه‌شاهنشاهی‌دریافت‌مینموده‌اندوکار بدون پاداش یا« بیگاری» در این دستگاه وجود نداشته است .

۲ـ ملیت و قومیت کارگران نواحی مختلف کشور شاهنشاهی دربرخی موارد روی لوح ذکر شده است .

۳ ـ بهای کار و نرخ اجناس برحسب تشخیص و تعیین مأمورین‌دیوانی ارزیابی و تعیین گردیده است .

٤ ـ نامهای ۱۲ ماه هخامنشی کـه تا پیش از خـواندن الواح ناقص مانده بود بوسیله قرائت این الواح تکمیل گردید .

٥ ـ سازمان مسئول ساختمان کاخهای سلطنتی بحـدی منظم و توأم با رعایت حق‌کارگران بوده است که چنانچه‌کارگرانی به تخت جمشید اعزام میشده بعللی از اشتغالشان خـودداری میکرده‌انـد دستمـزدشان را تماماً پرداخته و به‌اوطان خویش بازگشتشان میداده‌اند .

٦ـ حریم‌بانوان درباری‌کاملا رعایت میگردید تاآنجاکه برای خدمت و تیمار اسبهای بانوان هم خدمتگزاران ومهتران زن‌گمارده میشد .

۷ ـ هـریك از الواح دارای تاریخ سال سلطنت و نام شاهنشاهـی است کـه‌آن لوح در زمان او تنظیم شده است و همچنین نام نویسندهٔ لوح وخزانه‌دار وسرکارگر برروی لوح ذکر گردیده سپس آنرامهور کرده‌اند.

۸ ـ نام برخی شهرها مانند شیراز ، خفر ، نیریز ، فسا همه برروی الواح مزبور کشف گردیده درجهٔ قدمت بیشتر آنها را مدلل ساخت .

اندازه و قطع هریك ازآن الواح مختلف است ولی اکثراً در حدود ۲×٤×۸ سانتیمتر میباشد .

بصیرت بجویند بهتر ازآنچه در این کتاب بیان شده متنی موجز ومفید بدست نتوانند آورد .

نظر بهمین فوائد، شوق قلبی ومحرك باطنی مرا برانگیخت که آن رساله شیرین مقاله رابزبان فارسی درآورم وباستان شناسان جوان ایران را ارمغان سازم. مؤسسه انتشارات فرانکلین Franklin Publications Inc. که در ایران بخدمات علمی گرانبها توفیق یافته و در طریق ترجمه ونشر کتابهای سودمند کوشش بسیار کرده است نگارنده را براین عمل خیر و اقدام مبارك تحریص کرد، پس ازاستعانت از خداوند متن آنرا ترجمه کردم وجابجا برای توضیح مقال و تفصیل اجمال، آن قدر که نگارنده را با قلت بضاعت میسر بود حواشی ضرور وتعلیقات مفید برآن افزودم تاآنکه بحمدالله این خدمت علمی درسال ۱۳۴۱ بپایان رسید .

بزرگان ودوستان ارجمند در انجمن آثارملی که اکنون درست چهل سال است بخدمت به آثار وطن خود همت بسته‌اند و منشاء آثار فرخنده و بانی یادگارهای نامی گردیده‌اند خاصه تیمسار دانشمند و دانش پرور سپهبد فرج‌الله آق اولی بنده نویسنده را برانجام این خدمت تشویق فرمودند و اجازه دادند که کتیبه‌ای که از شاهنشاه بزرگ داریوش هخامنشی بجای مانده و نشریات انجمن بدان مزین است در صدر این کتاب قرار دهم و این هدیه را درآستان دانش پژوهان کشور ایران نیاز کنم .

☆☆☆

نگارنده را توفیق حاصل نشد که از برکت دیدار مؤلف ارجمند

بهره‌ور گردم . وقتی که این کتاب را بقصد ترجمه مطالعه کردم درعالم ذهن، خیالی از آن‌مرد دانشمندتصویرمی نمودم که باشبح‌اودرصحیفه‌عکس «فتو گرافی»(صفحه۲۷۰)منطبق‌میگردید.شخصی درنظر آمد که نیروی جسمانی راباقوت وتوانائی عقلانی‌توأم کرده، قامت بلند وبازوان‌محکم و دستهای کارآزموده را با فکر دقیق و اندیشه عمیق و قلم فصیح در وجود خود جمع آورده. مردی باشوق باطنی ونیروی ظاهری که طاقت کار و عمل ساعتهای دراز در روزهای گرم در ویرانه های پراکنده در صحاری کلده وآشور راداشته‌است . و با شکیبائی وپایمردی آنچنان که در خور دانشمندان صبور ودقیق است خطوط یکایك الواح گلی‌را ظاهر ساخته ومطالعه و ترجمه کرده وسپس آنرا به اهل علم و طالبان دانش عرضه فرموده . بالاخره مانند یك تن سرباز از جان گذشته دراین جهاد مقدس وجنگ با اهرمن جهل آنقدر کوشیده تاآنکه عاقبت جان خود را در این راه پرافتخار فدا ساخته است .

چون این‌دورنمای ذهنی ازمنظره‌حیات آن‌مرد دانشمند، نویسنده و خواننده‌را کفایت نمیکرد ناگزیربرای‌دانستن شرح احوال تفصیلی او به‌راهنمائی پرفسورجورج کامرون به‌همسر گرامی وی مراجعه کردم آن بانوی محترمه، Sylia Chiera ،درنامه پراز لطف باین بنده این چنین نوشت :

« درباره ادواردشی‌یرا سخن بسیاراست . تأثیر شخصیت گرم و قدرت نیروی‌تصوری ووسعت اطلاع وی درباره امم واقوام جدید وقدیم بقدری است که محال است بتوان آنرا در چند کلمه خلاصه نمود ... »

حقیقت همین است کــه درباره آن عالم فقید کمتر میتوان سخن گفت ناچار باختصار کوشیده خلاصه‌ای که دریکی ازمطبوعات امریکا(۱) بعداز وفات او منتشر گشته و جورج کامرون لطفاً برای مــن فرستاده اکتفا می‌نمایم ، ازینقرار :

پرفسورد کترادوارد شی‌یرا Prof. Edward Chiera, Ph. D. استاد کرسی آشورشناسی درمؤسسه‌شرقی‌دانشگاه شیکاگو در ۲۰ژوئن ۱۹۳۳ بمرض‌ذات‌الجنب «پنومونیا» بدرودحیات گفت.اجدادوی ازاهل ایطالیا وپدرش‌درسال۱۹۰۷ به‌فیلادلفیا آمده‌و بشغل‌یك‌پاستور(کشیش)درکلیسای باپتیست‌های‌ایطالیائی آنجادر آنشهرمقیم گشت. اوخودنیزدرابتداء عمر بخدمت کشیشی در همان کلیسا در ایطالیا اشتغال داشت و در نتیجــه مطالعه کتاب «عهدعتیق» .O. T به‌السنه و لغات سامی علاقه‌مند گردید. ازآنجا که کسب‌علم‌را برای‌خدمت‌بدین‌می‌خواست پس‌برای‌تکمیل آن علم در امریکا نزد علماء فقه‌اللغة سمیتیك مــانند جاسترو (۲) وهیل‌ـ پرشت(۳) اساتید دانشگاه‌پنزیلونیا به‌تلمذمشغول گشت. در۱۹۱۲ازسمینار این رشته فارغ‌التحصیل گردید و بدرجهٔ استاد تئولوژی .M. Th وسپس در ۱۹۱۳ بدرجه دکتری .Ph.D نائل شد.سپس‌بخدمت دانشگاه درآمد و در این فن دائماً رو به‌کمال بود، تاآنکه در سال ۱۹۲۶ کرسی فن

---

۱ـ «The Bulletin, Crozer Theological Seminary» اکتبر۱۹۳۳،ص۱۹۹.

۲ ـ پرفسور جاسترو ( نظر کنید به‌صفحه ۱۹۵ همین کتاب) .Prof Jastrow

۳ ـ هیل‌پرشت Hilprecht .

آشور شناسی [1] به‌او مفوض گشت و در همان سال در مدرسه امریکائی تحقیقات شرقیه بغداد نیز منصب مدرسی حاصل کرد . در همان حال ریاست هیئت حفاری و کاوش علمی در ویرانه هـای شهر نوزی [2] باو محول شده و اکتشافات مهمی که درآنجا برایش میسر گردید ویرا در صف مشاهیر برجسته فن ارکئولوژی قرارداد . نوشتجات و تحریرات او که بزینت لطف تعبیر ودقت تحقیق و صحت مطالب موصوف است در سراسر جهان انتشار یافت . درستی قضاوت او در مسائـل غامضه فنی و استعدادوی درتشکیل سازمانهای بزرگ حفاری و صبر و حوصله او در ترجمه‌و تفسیر آثارمکتشفه‌باستانی، پرفسورمذکوررا یکی‌ازبزرگترین رجال علم آثار تاریخی حوزه بین‌النهرین (بابل)معرفی کرد. در ۱۹۲۷ در دانشگاه شیکاگو به سمت‌استادی این کرسی منتخب گردید . یکی‌از بزرگترین‌خدمات او به‌مؤسسه شرقی‌شیکاگوهمانا حمل‌مجسمه گران‌-سنگ«گاوآشور» [3] بآنجاست.این‌تندیس کلان‌را که‌چهارتن‌وزن‌داردوی درقصرسارگون‌دوم [4] درخورس‌آباد کشف کردو بادقت درصحت‌وزحمت زیادآنرا به‌امریکا برده درموزه بنیاد شرقی شیکاگو [5] نصب فرمود .

در تمام مدت کـوتاه اقامت خـود در دانشگاههـای پنزیلونیا و شیکاگو، خامه هنرمندش به تحریر و تـرجمه وتألیف و تصنیف اشتغال

---

۱ ــ آشور شناسیAssyriology ، علم تاریخ تمدن و فرهنگ قدیم بابل و آشور(بین‌النهرین) .

۲ ــ نوزی Nuzi ( رجوع شود به‌صفحه۲٦٦همین کتاب ) .

۳ ــ رجوع شود به‌تصویر صفحه اول همین کتاب .

٤ ــ نظر کنید به‌صفحهٔ ٦١همین کتاب.

۵ ــ نظر کنید به‌حاشیه صفحه ۷ همین کتاب .

داشت ومقدار بیشماری الواح مجهول بقوت هوش وصبر وتدقیق اومعلوم گشت و نقاط بسیاری از تاریخ تاریك بـابل را روشن فرمود . در ایام اواخر عمر خود به تهیه و تـدوین کتاب فرهنگ زبان آشوری اشتغال داشت . وسعت افق فضیلت و عمق دریای معرفت او مانع از آن نبود که بزبان انگلیسی فصیح شنوندگان خود را از لطائف ذوق و ظرافت سخنان و لطائف و حکایات کلام برخوردار سازد .

عاقبت پرفسور شی‌یرا رفت واز او میراثی گران‌بها در آثار علمی باقی‌ماند. بعلاوه یك خانم بیوه‌ویك پسرویك دختراز خودبجا گذاشت.

**طهران ـ اسفند، ۱۳۴۰**
**علی‌اصغر حکمت**

## ویرانه های بابل

برخیز برانیم باطلال ز بابل ،
بر ربع فشانیم دوصد اشك چو وابل .
از بخت نصر تا که بکوروش و سکندر
صد شاه ببینیم در آن عرصه مقابل.
صد نکته بیابیم ز تحقیق اواخر
صد راز بجوئیم ز تاریخ اوائل .
هر خشت دهد یاد ز آشور و ز کلده
هر سنگ برد نام ز یونان و سواحل !
با خاك برابر همه «جنات معلق»
در خاك نهفته همه مردان مقاتل .
آن برج که افکند تبلبل بزبانها
از جور زمانها بزمین گشته معادل...

ای زهره چنین بازمپوشان تو ز ما روت،
جز چشم تو دیگر نبود سحر ببابل...!

**علی اصغر حکمت، بغداد ۱۳۳۱**

# الواح بابل

## فصل اول

# در جستجوی گنج نهفته

خاطر انسان همواره بسر گذشت ایام ماضی خود تعلق دارد ، از اینرو علم باستان شناسی (آرکئولوژی)(۱) Archeology یعنی « مطالعه در اشیاء دیرین‌و کهن» روزگاری است که مارا به‌دانش و ادب کلاسیك جهان آگاه ساخت. در اثنای قرن گذشته، آداب‌وفرهنگ‌های ملل‌قدیم که قبل از تمدن یونان و روم زندگانی میکرده‌اند در معرض تحقیق قرار گرفت. نزدپاره‌ای ازدانشمندان، ملك‌مصریا کشورفراعنه، مرکز همهٔ مدنیت‌های کهن باستانی‌است ، زیرا حفاریهائی که درآن سرزمین بعمل‌آمد به‌کشف عجائب آثاری نائل گردید که اکنون همین که‌کلمه «باستان‌شناسی» گفته میشود، آثار واشیاء شگفت‌آور درّه نیل را بخاطر

---

۱- آرکئولوژی Archeology مرکب‌است ازدوکلمه: «آرکئو»(لاتین) یعنی کهنه و«لوژی» (یونانی) یعنی سخن گفتن. و آن عبارت‌است از بررسی وتحقیق بسبك علمی‌درزندگانی‌وفرهنگ امم واقوام قدیمه بوسیله‌حفاری در ویرانه‌های‌بلاد منهدمه وجمع آوری آثار واشیاء ازمصنوعات‌ایشان. ازچندین سال‌اخیر، فرهنگستان‌ایران، آرکئولوژی‌رادرزبان‌فارسی به«باستان‌شناسی» ترجمه کرده است .

میآورد. اشیاء حیرت‌انگیزی که در گور توت‌عنخ عامون(۱) بدست آمد قوه تصوریّه عامه را آنچنان برانگیخت که در آنموقع موضوع تمدن و فرهنگ مصریان مبحث روز گردید و کار بجائی رسید که حتی بانوان عصر، زیور آلات جواهر نشان خود را بسبك (مد) مصر قدیم ساخته و جامه‌های خود را به نقوش و رسوم مکتشفه در دیوارهای قبور کشور فراعنه زینت میدادند. از آن زمان، باستان‌شناسی محل توجه و عنایت عام وخاص قرار گرفت و این توجه بمرور زمان نقصان نیافت بلکه عالم علم، روز افزون از آن بهره‌ور میگردید.

هرچند فرعون توت عنخ عامون را باین خدمتی که در تحریك حس علاقه جهان به‌اهمیت آن علم بزرگ‌انجام داد باید ستایش کرد، معذلك همو باعث شد جریانی بظهور برسد که بخودی خود غلط و ناصواب بود. یعنی اهمیت نسبی که برای نتایج باستان شناسی‌قائل شدند، باارزش‌تجارتی وبهای صنعتی اشیاءِ مکتشفه متناسب‌دانستند وبهمان نسبت پیوسته‌قیمت می‌نهادند. نزد اهل علم، غلط بودن این‌معنی‌حاجت باثبات ندارد زیرا که نقشه یك ساختمان یاتزیینات، یك ظرف گلی‌حقیر، یاچند خط نامعلوم بر کتیبه‌ای در روی یك‌خشت گلی، یا آجری کهن سال،غالباً ازمدنظرعلمی،ازیك مجموعه اشیاء زر وسیم‌بیشتر قیمت دارد. در نتیجهٔ همین ارزیابی غلط که نتیجه مکتشفات قبر آن فرعون بود، قدر وقیمت بسیاری ازاکتشافات گرانبها که درمصر بعداً بعمل‌آمد. در

---

۱ ـ توت عنخ عامون Tutenkh Amon نام یکی از فراعنه مصر است ازسلاله هیجدهم - ۱٤قرن قبل‌ازمیلاد ـ که قبراو متضمن‌اشیاء نفیس و فراوان، در سال ۱۹۲۲ کشف گردید.

نزد اهل جهان مجهول ماند .

ازین رهگذر، بسرزمینهای دیگر بیش‌از کشور فرعون لطمه وارد آمد . خاصه به‌آن کشوری که در حقیقت مهد تمدن قدیم عالم است ، یعنی وادی دجله و فرات . من هنوز خاکی که از لحاظ تحقیقات آرکئولوژیك، پر ارزش‌تر از آن سرزمین باشد پیدا نکرده‌ام. سرزمینی که بآن « گنج نهفته » میتوان نام داد .

برای محققین و علماء حفار که محلی می‌طلبند تا عمل سودمند ایشان سالهای سال بعد ازمرگ خودشان همچنان درآنجا ادامه یابد ، علی‌التحقیق‌همان کشوراست. باآن‌همه کوشش که دربررسی آن‌سرزمین بعمل آمده، هنوز باستان‌شناسی بین‌النهرین(۱) در مراحل اولیه است و هنوز آنطور که باید در معرض تحقیقات دقیقه قرار نگرفته .

آری، مکتشفات فوق‌العاده و گرانبهائی که در قبور شهر اور(۲) در کشورکلده(۳) اخیراً بدست‌آمد ، مورد توجه و عنایت بسیار قرار گرفت . کلاه خود مجلل زرناب ، ریزه‌کاریهای بسیار زیبا در روی

---

۱- بین‌النهرین - یا کشوری‌که مابین دوشط عظیم - دجلهTigrisوفرات - Euphrates - قرارگرفته ازهزاره‌چهارم‌قبل‌ازمیلاد تاکنون، جایگاه تمدنهای کهنسال تاریخی بوده ، مانند: تمدن سومری - بابلی - آشوری - کلدانی - ایرانی وعرب . این سرزمین را مورخین یونسانی Mesopotamia نـام داده واکنون محروسه مملکت عراق می‌باشد .

۲ - اور Ur - نام‌شهر و ناحیهٔ باستانی‌است‌که درعصرسومریها دردره فرات، ۱٤میل درجنوب بابل ، آباد بوده و اخیراً اکتشافاتی در آن‌جا بعمل آمده .گویند موطن ابراهیم خلیل است ودرکتاب مقدس نیزنام آن‌ذکرشده.

۳ - کلده Chaldea نام مملکت باستانی‌است درده فرات که تاساحل خلیج فارس‌امتداد داشته است .

خنجرهای طلا، زیورآلات گیسوی زنان‌سومری(۱)وبسیارنفائس‌دیگر، همه حاکی از یك تمدن کهن سال درسه‌هزار سال قبل‌ازمیلاد میباشد و در جرائد و مجلات هم خبر آن‌ها منتشر گردید، همانطور کــه «گاو



**مجسمه سر یك ملکه مکتشف درشهر اور - درکلده - بازیور آلات‌زرین**

۱ - سومر Sumer نام ناحیه‌ایست در جنوب دره فرات کــه تمدنی از تمدن کلدانیان بس‌قدیمتر داشته است.

بزرگ‌مقدس آشوری»(۱) که‌مؤلف این کتاب کشف کردو آنرا به‌مؤسسه شرقی دانشگاه شیکاگو(۲) منتقل‌ساخت و قصر سارگون Sargon(۳) در خورس آباد پیدا شد و خبر آن درمطبوعات منتشر گشت و درنزد عامه مورد توجه واقع گردید، باز با این‌همه آنطوریکه باید حق آن کشور ادا نشده است و نویسنده هرقدر تفسیراتی دراطراف این اشیاء منتشر میشد، بیشتر معتقد می‌شدم که از ارزش حقیقی مکتشفات باستانی سرزمین بین‌النهرین ، مردم چقدر بی‌خبرند.

برای این‌معنی،دلائل‌وعلل‌چنداست:یکی آنکه‌علم«آشورشناسی» Assyriology (٤) هنوز نسبة علمی جوان است و بسیار زمان میباید تا اکتشافات جدید درآنجاازصفحات کتب فنی‌ومقالات‌مشکل‌علمی‌تجاوز کرده در متون کتب عمومی تاریخ و ادب و علم و هنر قرار بگیرد ودر دسترس خاص و عام واقع شود .

---

۱ ـ گاو بزرگ آشوری ـ مقصود مجسمه‌هیولای عظیمی است که معبود آشوریها بوده وپیکر عظیمی از آن هنوز در مدخل قصر آپادانا در تخت جمشید فارس موجود است .

۲ ـ مـؤسسه شرقی دانشگـاه شیکاگو ، Oriental Institute of the University of Chicago. نام‌بنگاهی‌علمی‌است. درسنواة ۱۹۳۱م. تا۱۹۳۹م. درتخت جمشید فارس‌حفاری میکرد .

۳ ـ سارگون Sargon نام سردار آشوری‌است که‌بعدازمرگ شلمانسر چهارم بسلطنت رسید، در۷۲۲ ق ۰ م ۰

٤ ـ آشور Assyria نام‌یکی‌ازدوامپراطوری بزرگ : آشوروبابل ـ است که درسواحل دجله وفرات بظهور رسیدند.تاریخ و جغرافیای آندو کشور بسیار بهم آمیخته وتفکیك آندو مشکل‌است وهردو با یکدیگر در ادوار تاریخ معاصر بوده‌اند. آشوریها بعدها بر بابل غلبه یافتند .

دیگر اینکه علماء و محققین که مستغرق مطالعات و تحقیقات مهمه در این فن بوده‌اند تا کنون نتوانسته‌اند بطور تقریب، عظمت و اهمیت نتایج حاصل از کارعظیم خودرا در آنکشوردرمعرض افکارجهانیان بگذارند. بالاخره علت‌دیگر که‌ازهمه بزرگتراست، همانا وضع‌وحالت داخلی‌خود آن‌خاك‌میباشد. همهٔاین‌علل‌واسباب، باعث‌شده که‌اکثرمردم جهان ازاکتشافات و اهمیت آثار مکتشفه درسر زمین عراق بی‌اطلاع مانده‌اند. البته علت‌نخستین‌یعنی‌تازه بودن‌علم‌آشورشناسی، بگذشت‌زمان خود بخود ازمیان خواهد رفت، وهیچ چیز دردنیا دائماً جوان‌نخواهد ماند. همچنین بمرور ایام، عده زیادی از شارحین موثق بوجودخواهند آمد که ارزش مساعی‌جمیله دانشمندانی را که در این راه قدم برداشتند بوضوح و سادگی تمام شرح خواهند داد.

لیکن علت سوم که ناشی ازمقتضیات‌محلی‌است، متأسفانه همیشه باقی و دائم خواهد ماند.

توضیح این معنی آنکه‌درمصرسنگ خارا بفراوانی یافت‌میشود و فراعنه عظام(۱)ازین ماده محکم و استوار برای بنای معابد و اهرام بمنظور بقاء نام و تخلید ذکرخود استفاده کرده‌اند. حتی اگر درتاریخ مصر، فترت‌ووقفه‌ای‌پیدامی‌شدوتاریخ‌سلسله‌های آن‌مرتباً‌بدست‌نمی‌آمد، وجودهمین‌آثار بزرگ برروی‌این احجارباقیه به‌تنهائی دلالت بروجود تمدنی باستانی و بزرگ درآن کشور می‌نمود.

---

۱ــ فراعنه، جمع فرعون Pharaohs، لقب سلاطین تاریخی‌مصراست که سی سلاله درآن کشور از سه هزارسال قبل ازمیلاد تا زمان اسکندر کبیر، ۳۳۰ ق. م.سلطنت کرده و آثارعظیم‌باقی‌گذاشته‌اند. یکی از ایشان،فرعون معاصر موسی است که نام او در کتب سماوی مذکور میباشد.

در بین‌النهرین، وضع چنین نیست. سنگ بندرت در آن خاك دیده میشود؛ فقط یك نوع سنگهای گچی در شمال آن ناحیه وجود دارد که سلاطین آشور، آن را فقط برای تزیین کاخ‌ها وقصور خودبکارمیبرده‌اند. لیکن این سنگها بقدری سست و بی‌مایه و قابل انحلال در آب و رطوبت است که هرمجسمه یا کتیبه‌ای که از آن‌ساخته ودرمعرض عناصرطبیعت واقع شود، در اندك زمانی از هم پاشیده و نابود میگردد ، همین سنگ گچی هم در نواحی جنوبی کشور نایاب است . بهمین سبب مردم بابل از قدیم الایام هر قدر قطعات سنگ از اماکن بعیده وارد میکردند و ذخیره مینمودند ، آنرا منحصراً بساختن تمثال‌ها و اجسام خدایان و ثبت نوشتجات بسیار مهم مصرف‌میکرده‌اند ولاغیر. برای‌ساختمان‌ابنیه، مصالح موجوده‌نزد ایشان عبارت بود ازته‌نشین ولای کف رودخانه‌ها که آنرابرای ساختن قصور و عمارات بکار میبرده‌اند .

درکتاب مقدس خبری هست که بما سندی متقن در این باره بدست‌میدهد وآن‌کاملا مبتنی برحقیقت است ، ازینقرار :

«وواقع شد که چون ازمشرق کوچ میکردند، هموارئی در زمین شنعار یافتند ودرآنجا سکنی گرفتند وبیکدیگر گفتند ـ بیائید خشتها بسازیم‌وآنهارا خوب بپزیم وایشانرا آجر بجای سنگ بود و قیر(1)

---

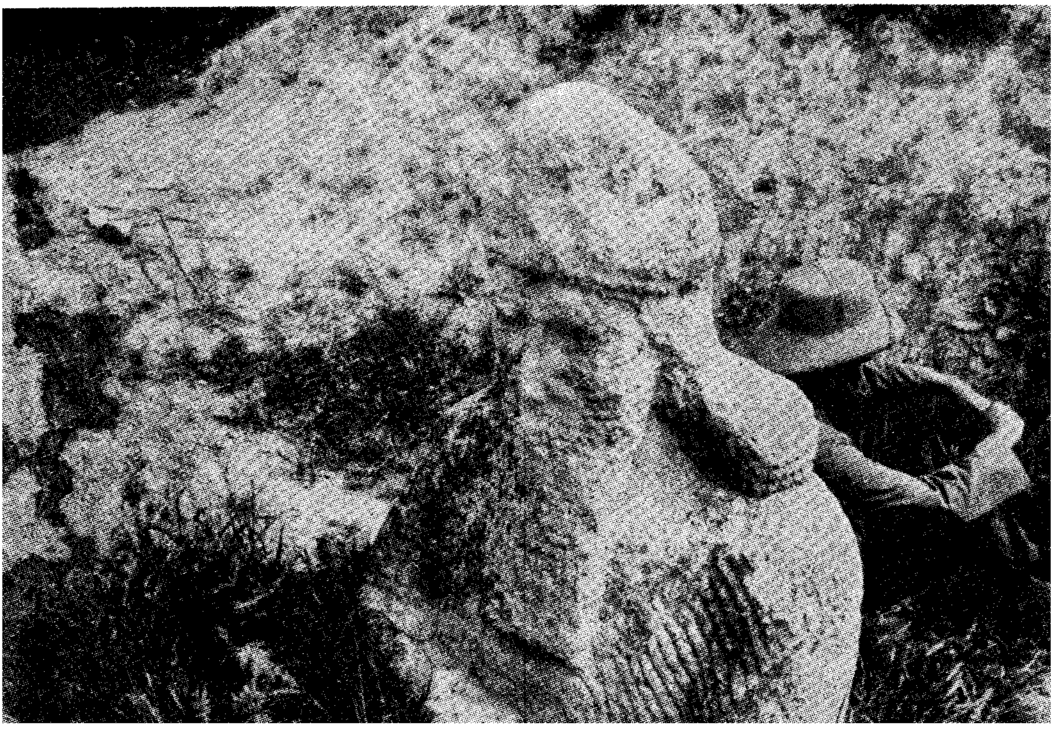
۱ــ در متن تورات(کتاب مقدس)فارسی این دو کلمه به (قیر) و(گچ) ترجمه شده که ما نیز عیناً نقل کردیم والعهدة علی‌المترجم . ولی درمتن انگلیسی اولی « slime » و دومی « morter » ترجمه شده‌که اولی بمعنای « لجن ولعاب » و دومی بمعنای «ساروج» یا «ملاط» است .

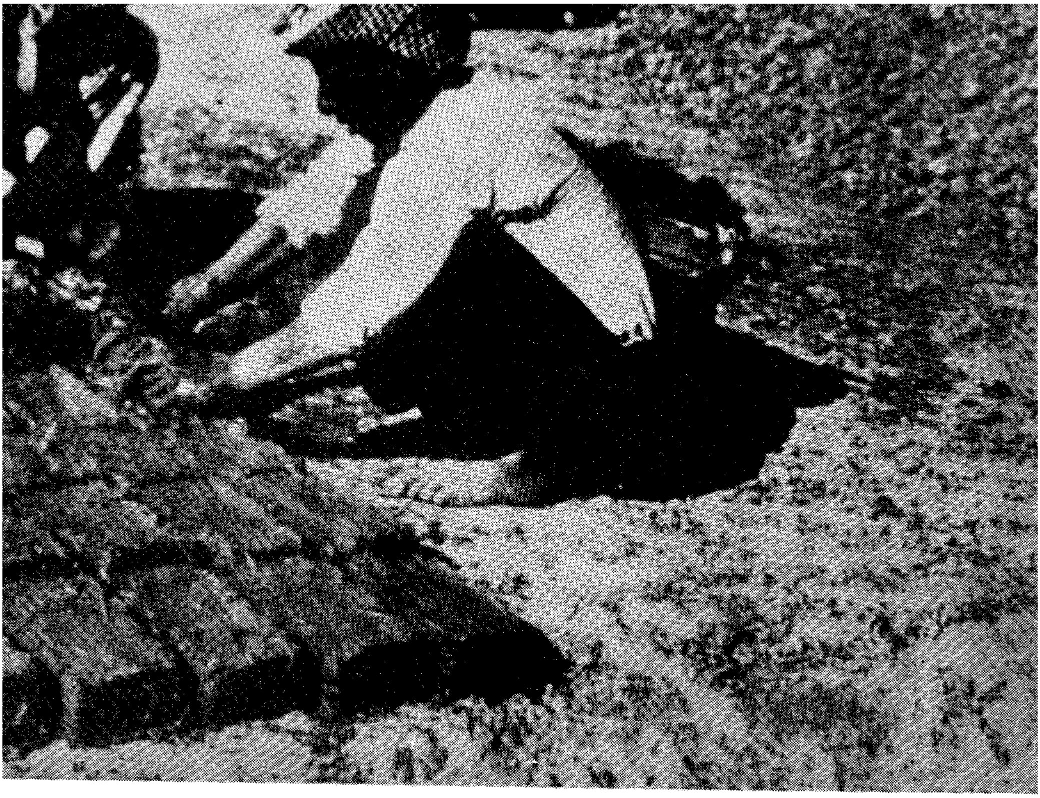
بجای گچ . (سفر پیدایش : ۱۱ / ۳ )

این کلام البته صحیح است جز آنکه بابلی ها چندان خشت پخته استعمال نمیکرده‌اند و اگر هم آجری می‌ساخته آنرا بقدری خوب بعمل می‌آوردند و مصالحی آماده می‌ساختند که بر آنچه امروز در آن سرزمین میسازند ، بمراتب برتری داشته است .

من هیچوقت واقعه کوچکی که خود شاهد و ناظر آن بودم فراموش نمیکنم، و آن چنان بود که درهنگامی که به‌بازدید حفاریهای اور Ur رفته بودم ، روزی یك معمار انگلیسی که مهمان ما بود درمیان نخاله‌ها یك قطعه خشت‌پخته پیدا کرد که متعلق‌به۲۲۰۰ سال ق . م . بود .او میل داشت که آنرا بیاد گار برای خود نگاهدارد و چون کتیبهٔ منقوربرروی آن‌چیزی عادی بود وهیچگونه‌ارزش‌علمی‌نداشت، آن آجر

**مجسمه گلی خشکیده یکی از خدایان آشور**



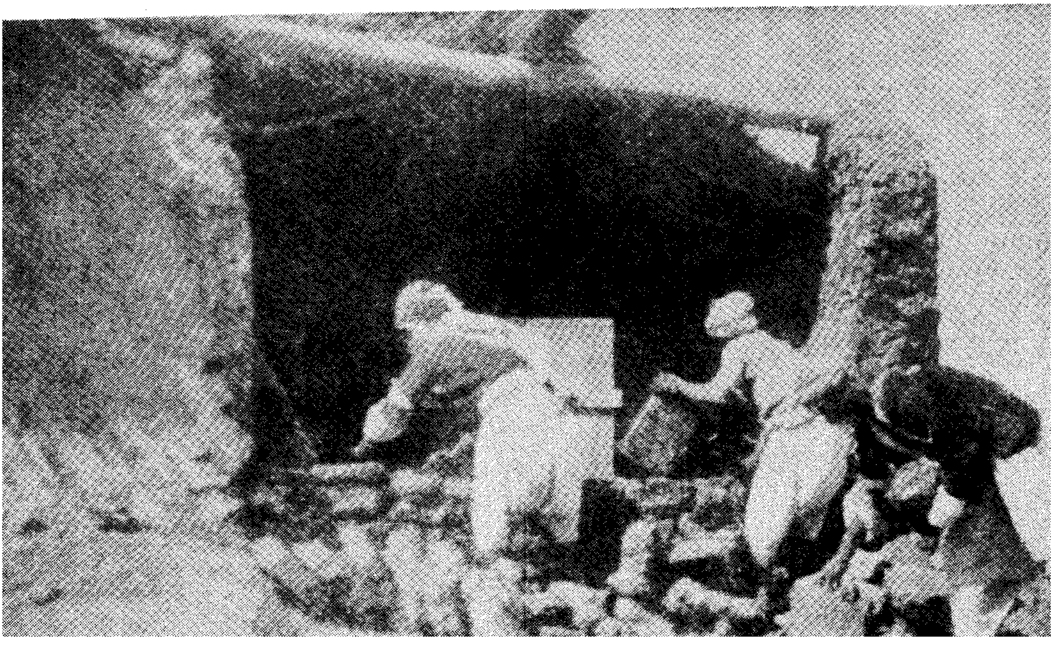


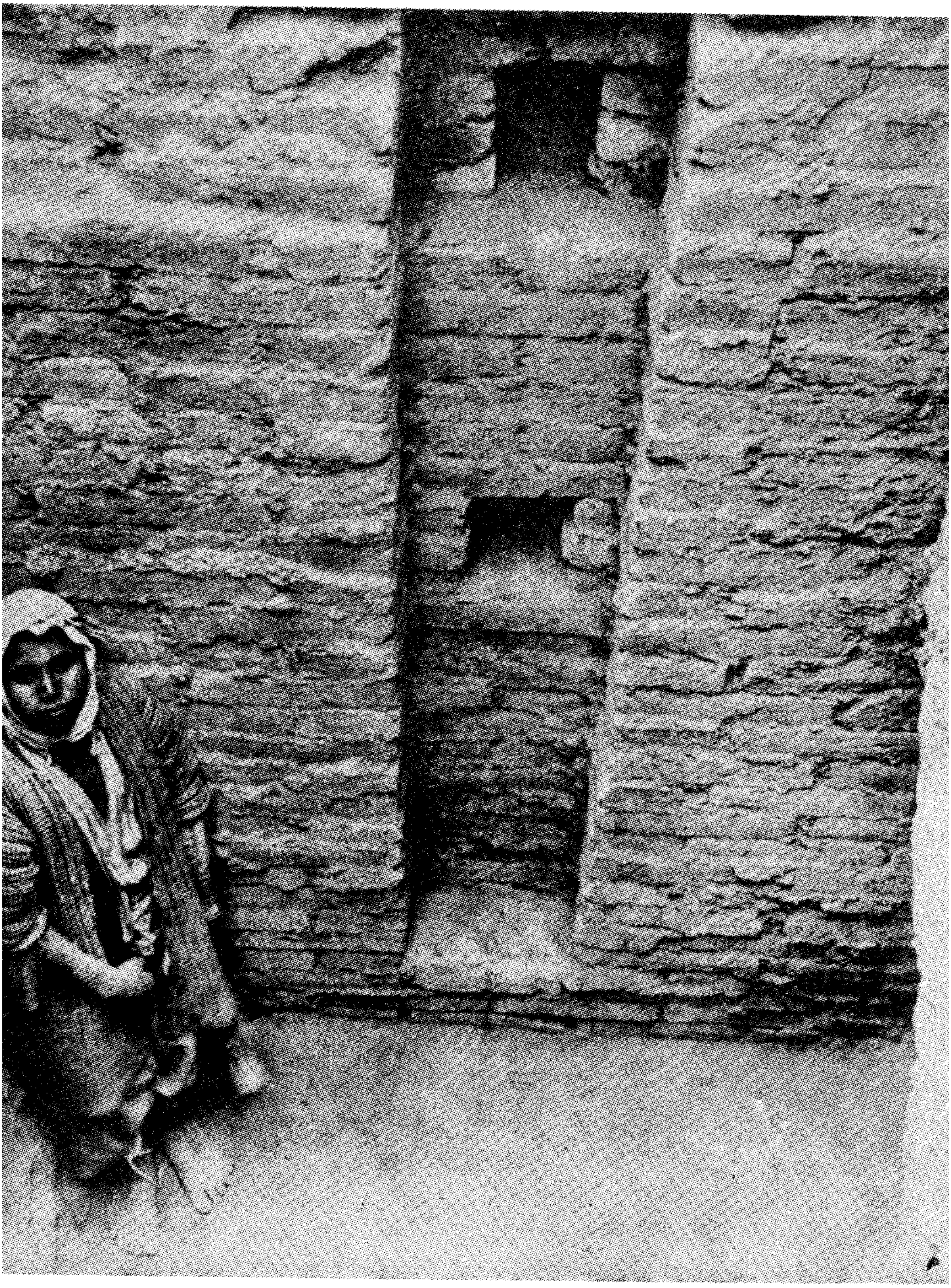
خشت زنهای امروزی در ممالك خاور میانه

را بوی دادیم. لیکن این قطعه آجر خیلی بزرگ، یعنی دوازده اینچ مربع سطح و سه اینچ ضخامت داشت. بدیهی است برای حمل آن در بنه معمار عالیقدر و نقل آن بانگلستان، باری بسیار ثقیل مینمود. مهمان ما بر آن شد که آنرا بریده وفقط قسمت سطح آن که مشتمل بر کتیبه بود باخود ببرد. پس با تیشه‌ای تیز در زیر آفتاب سوزان بیش از نیمساعت بآن ور میرفت. لیکن آن آجر، همچنان مقاومت میکرد تا آنکه نا گزیر از آن صرف نظر کرد ولی با کمال تأسف میگفت: «آجر پزهای بابل قدیم، واقعاً عجب هنرمند بوده‌اند!»

آری، همان آجر پزهای آن ادوار باستانی بایك مانع سختی مواجه بوده‌اند، و آن این که درمشرق زمین از آن زمان تا کنون، موضوع سوخت مسئله مشکلی بوده‌است. وبنای معابد عظیم وقصوررفیع که معمارهای آن ازمنه دیرین طرح میکرده‌اند، آنقدر آجر لازم داشته که هزینه گزاف ساختن آنرا ممنوع میساخت ،نا گزیر آن مردم هوشیار، وسیله ساده‌ای برای ساختمانهای عدیده خود بدست آوردند: باینمعنی که خشت‌های خام را در معرض حرارت آفتاب نهاده وخشك کرده و ناپخته بکار میبردند. سپس دیوارهای خشتی را که در معرض عناصر طبیعی بودند با کاه گل یا باخشتهای قیراندود می‌پوشیده‌اند . کف حیاط را نیز باآجر فرش میکرده‌اند در حالتی که اندرون دیوارها از یك طبقه کلفت خشت‌های خام‌ساخته می‌شده‌است. باین‌ترتیب، هزینه ساختمان بمیزان قابل ملاحظه‌ای تخفیف می‌یافت وعمارت نیز مادام که سقف و بام آن محکم و پایدار بود ، بی‌عیب و برقرار می‌ماند. اما بمحض اینکه چند

**مرمت یك دیوار کهنه با خشتهای گلی**





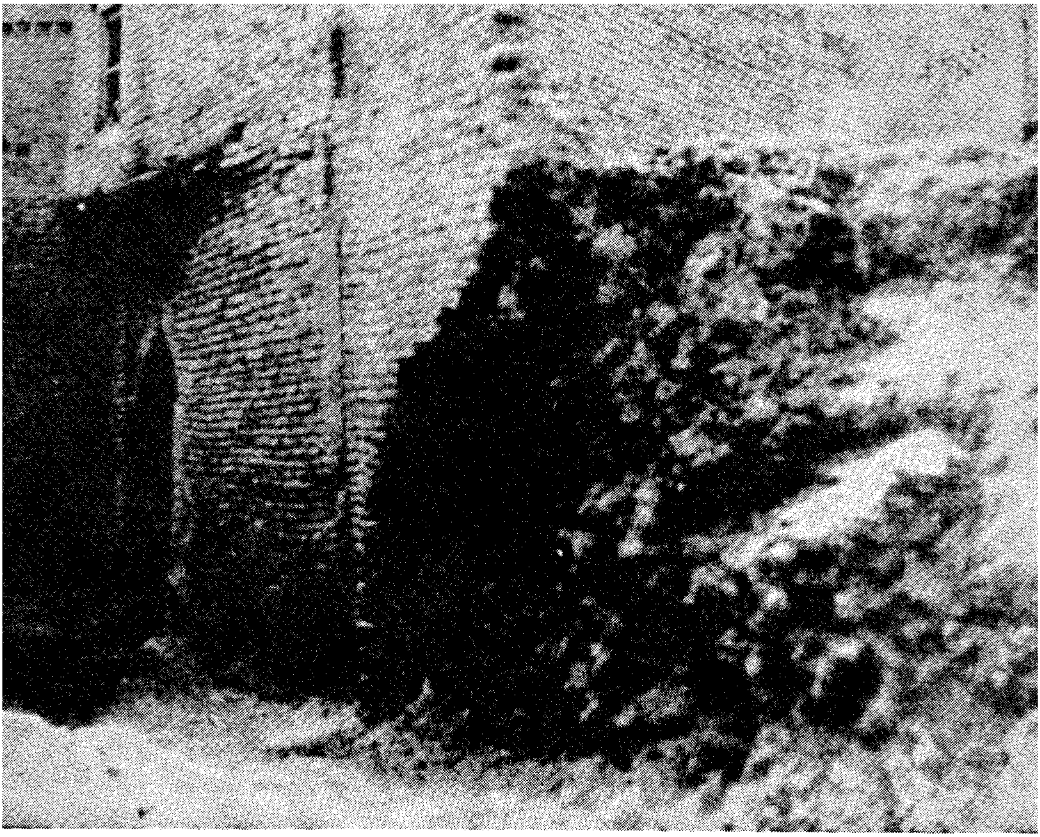
دیوار کهنه و یك کانال زهکشی قدیم



**بنای دیوارها در زمان حاضر**

سالی ازبام اندودآن غفلت میشد، سراسر آن بنای رفیع طبعاً سرنگون و بتوده ازخاك مبدل میگشت .

هنگامیکه درکارحکومت مرکزی، ضعف وسستی عارض میگشت، یاسرمایه وثروت‌خزانه روبنقصان‌میگذاشت‌بطوری که‌نمیتوانستندشبکهٔ کانال ها و مجاری میاه را که منبع آبیاری دشت‌های وسیع ایشان بود محافظت کنند، ناگهان‌مجاری‌مسدودو آب‌مفقود واراضی‌دائر به‌صحاری بایرمبدل میگشت وشهرها ویران‌میگردید. هم‌چنین اگردریکی‌ازبام‌ها سوراخی پدید می‌شد ، اندرون دیوارهای ضخیم از نفوذ باران در امان نمی‌ماند. آب آهسته بدرون آن راه می‌یافت و خشتهـا خرد خرد ورم میکردند و در پایه‌ها و جرزها ، شکاف‌هائی نمودار میگشت . سرانجام



**دیواری مخروبه که با آجرهای گلی ساخته شده ، در یکی از شهرهای خاورمیانه**

آن بنا فرو میافتاد ودر نتیجه بعدازچند فصل بارندگی متوالی، قسمت علیای دیوارها بکلی خراب و ازآن کاخ بلند وقصررفیع، جز تل‌خاکی باقی‌نمی‌ماند . هر گاه صاحبان‌آنها نتوانسته‌بودند اثاثیه واشیاء خودرا ازآنجا بیرون بکشند، ناگزیر در دل گل‌ولای مرطوب‌مدفون میگشت و اندك اندك فاسد وتباه شده، بمرور سنین وایام، برای همیشه ازصفحهٔ هستی نابود میشدند.

ازاین سبب‌ما را ازعظمت ونفاست‌اثاث‌البیت وکارافرارهای‌ایشان کمتر اطلاعی بدست است و اگر بعضی چیزها مانند تخت و صندلی و میز که بمنتهای ظرافت تراشیده و منبت کاری شده در خرابهای قصور

باستانی آن دیار بدست آمده ، امری اتفاقی ونادر میباشد .

در خاك مصر ، اوضاع واحوال درست برخلاف این بود ، یعنی خشکی اقلیم ، قلّت بـارندگی ومقاومت صخور واحجار دربرابر نفوذ رطوبت ، همه عللی بوده است که به باستان شناسان مصر کمك و یاری فـراوان کرده .

اوراق پاپیروس(۱) که در زیر سنگ‌ها مدفون مانده از دست‌برد عناصر در امان و بعـد از هزاران سال اینـك صحیح و سالم بدست مـا رسیده است .

ازطرف دیگر ،عقاید مذهبی‌هم در حفظ آثارنقشی‌مهم داشته‌است : مصریـان قدیم برتمام امـم و اقـوام دیگر در مسئله احترام اموات برتری دارند زیرا ازکوچکترین فلاح تا بزرگترین فرعون ، هریك بفراخورخود سعی‌میکرده‌است که برای‌مردگان خود، وسائل راحتی‌را درحیات عقبی فراهم سازد . بدیهی‌است هر کس توانائی وامکان بیشتر داشته ، وسائل آسایش اموات را در عالم قبور ، فراوانتر و زیادتر تهیه می‌دیده است .

ازقدیم‌ترین ایام تاریخ کشورفراعنه، مصریان صاحب مقام وشأن

---

۱- پاپیروس papyrus جمع papuri نام‌یك‌نوع‌نبات‌باطلاقی(جگن)است که قدیما در آبگیرهای رودنیل می‌روئیده‌و پـوست صلب و محکم آنـرا مصریهاو یونانیها و رومی‌ها بجای کاغذ استعمال میکرده‌اند ، یعنی قطعات آنرا درآب خیس کرده و سپس فشرده و آنگاه خشکانیده وبر روی آن می نوشته‌اند . اکنون ازیـن قطعات کـه شامـل مطالب و مکتوبات بسیار گرانبهاست از ازمنه باستانی‌مقداری‌بسیار باقی‌مانده وامروز، آن‌را هم‌چنان پاپیروس میگویند .



توت عنخ عامون
فرعون مصر

در زیرخاك و درون گورگاه خود گرانبهاترین اموال خویش را با خود پنهان میکرده‌اند. لیکن در برابر این عقیده مشکلی بظهور رسید، یعنی آن گنجینه‌های نهفته درمقابر طمع دزدان طرار را برانگیخته و اندکی برنیامد که در معرض دست‌برد شبگردان قرار گرفت. با همه شرائط احتیاط که در بنای آن قبور بکار رفته و برروی آنها اهرام عظیمه، که درعین‌حال نمایشی از قدرت و جلال فرعون مدفون بود، بنا می‌شد. یا آنکه جسد مرده درون غاری دور دست و مخفی نهان می گردید، معذلك غارتگران قبوربه‌بسیاری ازین گورگاهای باستانی راه یافتند.

بالاخره این تدابیر که آن مردمان دیرین در آن اعصار کهن برای حفظ اموال اموات خود بکار بردند دربعضی مواقع تاحدی مؤثر افتاد، بطوریکه‌باستان شناسان و علماء کنونی‌توانستند درآنجاها اجساد مردگان را بانضمام مایملك دنیوی‌ایشان دست‌نخورده و بی‌نقص بعداز چند هزارسال از زیرخاك بیرون بکشند. حتی در بعضی قبور در اماکن بعیده جائی که از نفوذ رطوبت وفسادحیوانات وحشرات محفوظ بوده، اشیاءِ کشف شده‌بقدری سالم ودرست باقی مانده‌بود که حتی‌بادزنی که‌از پر شترمرغ ساخته شده بود بی‌عیب بیرون‌آمد.

در سرزمین بین‌النهرین روزگاری درازاست که محققین از پیدا- کردن اشیائی نظیر اشیاء مکتشفه در قبور مصری قطع امید کرده‌اند. بنابراین‌ازآثار کشف‌شده‌دراور Ur و کیش[۱] معلوم‌میشود که‌سکنه‌قدیم

(۱) - کیش Kish محلی است در عراق که در این زمان بنام تل‌الحیم
بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

آن کشور نیز میخواسته‌اند اشیاء نفیس ومحبوب خودرا همراه خـود بگور ببرند، تادرحیات دیگر باآنها باشد . ازاینرو اموال واشیاء عزیز خویش را پیرامون کالبد خود می‌نهادند،حتی از آن نیز گامی فراتـر نهاده، عرابه‌ها وپاسبانها وسربازان شخصی وحتی بعضی‌اززنان سوگلی خــود را همراه جسد مرده در مقبرهٔ دفن میکردند . البته این عمل وحشیانه درنزد ملل‌خیلی‌قدیمتر نیز معمول بوده‌است.حتی‌قبل‌ازتوت ـ عنخ‌عامون‌به‌هزار وپانصد سال‌قبل‌ازاو، همچنان از این گونه آثار یافت شده است .

مقابر ساکنین بلاد بین‌النهرین نیـز مانند مـردم مصر همانطور باخطر دست‌برد دزدان قبورمواجه شده‌است ، چون درآن کشور سنگ یافت‌نمی‌شده بنابراین‌ساختن‌هرم‌های‌عظیم‌وبلندغیرمقدور،همچنین‌چون سلسله جبال نیز درآن خاك وجود نداشته،ازین‌رو احداث‌مقابردرغارها نیـز ناممکن‌بوده‌است . لیکن‌ایشان‌تدبیری‌دیگر برای‌محافظت اموات ودارائی‌مردگان‌یافته‌بودند که‌ظاهراً‌خیلی مؤثرافتاده‌است، ازاین‌قرار: که‌چاهی بسیارعظیم وبسیار عمیق حفر میکرده وآنرا دردل‌خاك محل قبرقرار میداده‌اندو بعدازآنکه کالبد مرده را درون آن قبر می‌نهادند ومراسم تدفین بعمل می‌آمد،سرچاه را پوشانیده آن‌زمین را تسطیح و دیگر هیچ علامت ونشانی درآن بجای نمی‌گذاشتند.آن امانت در دل

---

بقیه پاورقی از صفحه قبل

معروف‌است.یکی از قدیمترین شهرهای‌باستانی مردم سومر واکاد درساحل فرات می‌بوده ، ودر بیست میلی خرابه‌های‌بابل وده‌میلی شهر« حله » قرار دارد . از طرف دانشگاه اوکسفورد و موزه شیکاگو درآنجا حفاریهای پر دامنه‌وزیاد بعمل آمده‌و باستان‌شناسان به‌اکتشافات بزرگ‌درآنجانائل گشته‌اند.

خاك ساليان درازمحفوظ ونهفته می‌بود . معذلك دزدهای ماهر بطريقی حيرت‌انگيز واسرارآميز برآن مقبرهای نهانی‌هم‌دست می‌يافته وهنوز معلوم نيست كه چگونه بدان راه می‌جسته اند. تمام قبور سلاطين در « اُور » در معرض دست برد واقع گرديده تنها يكی از غنی‌ترين مقابر كه نام صاحب آن نامعلوم است و در اين اواخر دست نخورده كشف گرديد ، متعلق بشخص مجهولی است كه نام او در هيچيك از نوشتجات تاريخی كه در تصرف ماست ذكر نشده . اين كفن دزدها همينكه به مقابرشاهان بزرگ می‌رسيدند زحمت ادامه تفتيش را بخود

**كلاه‌خود زرين مكتشف درشهر اور**





**تصویر غلامان و حیوانات و دیگر اشیاء که با صاحب آن در خاک مدفون شده**

نمی‌دادند، بطوریکه بعضی از اشیاء در آنجا از دستبرد مصون مانده و در همان قبری که درفوق ذکر شد، اکتشافاتی شده که دورنمائی از آنچه بوده و آنچه از دست رفته میتوان تصور کرد.

ولی نهفتن اجساد سلاطین در اعماق چاه ها عملی است که برای حفاریهای علمی ایجاد مشکلات و موانع کرده، حفر خاك بین‌النهرین در عمق بیست یا بیست و پنج متر مسلماً کاری غیر ممکن است و امیدی نیست که راهنما و دلیلی مکتوب برای مکان قطعی این گونه چاهها بدست ما بیفتد. تمام اعتماد باستان‌شناسان دراین‌باره به بخت و اتفاق است که تصادفاً براین گونه گنجینه های نهفته دست یابند. ظاهراً همچو معلوم میشود که پادشاهان بین‌النهرین همانطور که هزاران سال است در دل خاك خفته‌اند بعد از این نیز قرون بسیار دراعماق تراب نهان خواهند ماند.

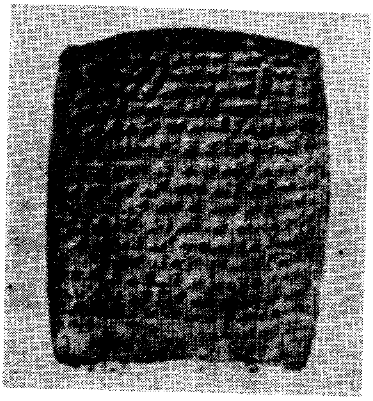
یك نکته دیگر باز در کار است : اگر مقابر عمیقه آنسرزمین از آنکه هست عمیق‌تر و گودتر نرفته بواسطه فقدان کارگر یا نقصان سرمایه نبوده‌است ، بلکه مانع آن کار این بوده که هرچه در دل زمین فروتر بروند رطوبت افزونتر میشود و مسلم است که در غالب مواقع بحکم اجباراز کندن بیشتر و فروتر رفتن‌دست می کشیده‌اند زیرا آبهای تحت‌الارضی چاه را فرا میگرفته و باز هم اگر آب واقعاً چاه را پر - نمیکرده ناگزیر از یك طبقه خاك بسیار مرطوب احاطه می‌شده بطوریکه بسیاری تحف و نفائس تدریجاً ضایع و بعد از گذشت چند سال بکلی می‌پوسیده و نابود می‌شده است .

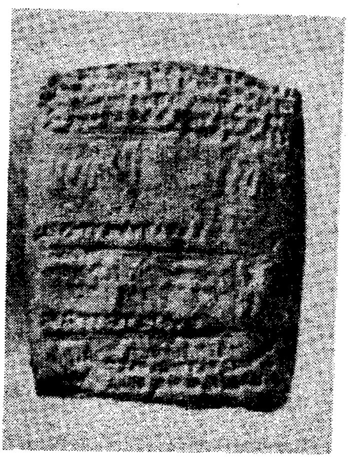
تنهااشیائی که‌باقی‌مانده وبدست ما رسیده مصنوعات‌جامدوفلزی ازطلا یانقره یامس یاسنگ‌است. از عرابه های سلطنتی‌هم‌فقط میخ های دور چرخ های چوبی و بعضی قطعات زر و زینت آلات یا استخوانهای حیوانات یا قطعات فلزی دهنه و هویزه اسب باقی‌مانده‌اند . از سرباز-های‌زنده‌بگور بی‌نوا در چاههای‌نینوا فقط اسلحه برنده و از زیور های بانوان در حفره هـای آشور پاره‌های زرین و گوهرهـای قیمتی کـه بر سر و روی خود بسته بوده‌اند بجای مـانده ، دیگر اشیاء در بن‌آن چاههای مکشفه و یا غیر مکتشفه بکلی نابود شده‌اند . این مطالب را خیلی وقت است که ما دانسته‌ایم ، و نزدما مسلم است کـه هیچوقت در خاك عراق اکتشافی شبیه بـه مقبره توت عنخ عامون برای مـا میسر نخواهد شد .

بـا وصف این حال چرا هنوز معتقدیم که آن کشور از بارورترین مراکز تحقیقات باستان شناسی است ؟ بر این سئوال جوابهای عـدیده

گفته‌اند از این‌قبیل : قدمت تاریخی کشور ووجود تمدنهای گوناگون که در قبال یکدیگر روزگاری دراز درآن سرزمین نشوونما داشته‌اند ، ازین ها که بگذریم پـاسخ پرسش فـوق در این دوکلمه مندرج است :

**«الواح گلی»**





**یك دو سند فنا ناپذیر**

فصل دوم

## کتابهای جاویدی

گل‌ماده‌ای فنا ناپذیراست که اگرخشت آن ممتاز وبخوبی پخته شده باشد در برابر عناصر طبیعت بدون هیچ کاهش مقاومت میکند. سبوهای سفالی و ظرف های گلی باشکال متنوع که بطرق گوناگون و به درجات حرارت مختلف پخته شده، در ویرانه‌های تمام شهرهای کهن‌سال تاریخی یافت میشوند. تا جائی که در بسیاری از کشور ها تنها وسیله عملی برای تعیین تاریخ قدمت یك ویرانه تاریخی همان بررسی سفال پاره‌هائی‌است که در آن‌جا پراکنده می‌باشد. ماده گل، لعاب روی سطح آن و صورت ظرف و سبك پختن و نقوش و طراحی‌های روی آن همه‌نشانهای بیّن و پیام های بلیغی است که باخوانندگان آنها بفصاحت سخن میگوید. گل پخته را حال چنین است که از آن هر چه بسازند زوال ناپذیر میباشد، هم اکنون معلوم شده که الواح و ظروف گلی حتی خام و ناپخته نیز ابدی باقی میمانند. ولی برای این مقصود مسلماً لازم است که جنس گل، خیلی عالی وخوب باشد. منشی‌های بابلی از« گل‌شسته» تعریف بسیار کرده و آنرا برای‌زندگانی‌مدنی

خودشان امری ضروری شمرده اند . معلوم میشود که آنها گل ها را برای الواح ضبط وثبت مخصوصاً خوب می شسته اند و برای ظروف سفالی بسیار عالی یا برای اسناد مهم قبلاً شستن گل آنها کاری لازم بوده است .

عمل شستن گل بسیار ساده بوده یعنی خاك را در ظرف پر آبی میریخته و بهم میزده اند، خاشاك ومواد ناپاك مانند خاشاك وکاه و برگ درخت و دیگر چیزهـا ازین قبیل بروی سطح آب مـی ایستاده ، پس بسهولت آنها را جمع کرده و دور میریخته انـد . آنگاه سنگ ریزه و دانه های رمل و سایر مواد کثیف ته نشین می شده و در ته ظرف جا - میگرفتـه . پس آب آنـرا دور ریخته و گلی که در قسمت بـالای مواد رسوبی ته نشین شده، پاك وخالص می مانده است .

این عمل مصنوعی همه وقت لازم نبوده است زیرا طبیعت نیز خود این کار را انجام میدهد . یعنی همه ساله در کنار بستر رودخانه هـا یك طبقه گل پاك خالص ته نشین میشود . مواد ناپاك در مجرای رود افتاده بزور سیلاب حمل می گردد یااینکه در گوشه و کنار گودالهای کم عمق گرد می آید و سنگ و شن در ته گودالها می ماند .

نویسنده وقتی دقیقاً ملاحظه نمودم که چگونه کار گری در گل و لای حاشیه رودخانه فرو رفته و با دستهای خـود از روی آنها گل نـرم ته نشین شده را جمع مـی آورد و آنها را روی هم انبار میکرد کـه بعد بـار کـرده ببرد ، معلومم شد که آنرا بـرای کوزه گـری و سفالسازی میخواهد ؛ زیرا در زمان حاضر دیگر الواح گلی محل حاجت نیست . گل خشن و زبررا نیز بعداً بـا کاه کـوفته آمیخته و بسباك مخصوص



اكتشاف يك لار اقوام باستان

خمیر کرده بمصرف ساختن آجر به کوره می‌برند .

یك قطعه خشت گلی را اگر ازجنس‌ممتاز ساخته و بدرستی خمیر کرده باشند میتوان در زیر خاك‌مرطوب هزاران سال نگاهداری نمود، بطوریکه نه تنها صورت و شکل خود را حفظ نماید بلکه اگر آنرا از زیر خاك بیرون آورند و دوباره در برابر آفتاب خشك کنند باز همان صلابت و استحکام روز اول را پیدا میکند . و اگر در روی آن قطعهٔ خشت خطوط و نقوشی رسم شده باشد مانند الواح بابلی باکمال آسانی میتوان آنرا برداشته و با یك ماهوت پاك کن زبری بخوبی آنرا پاك کرد ، همچنان بدون آنکه اندك آسیبی به خطوط و نقوش سطح آن برسد قابل استفاده میشود زیرا تمام چرکی و کثافتی که بر روی آن چسبیده البته باستثنای بعضی املاح معدنی از فراز آن قطعه خشت بابروش بکلی تمیز میشود . ولی اگر قشرآن املاح زیاد کلفت‌باشد بطوریکه خواندن خطوط میسرنگردد ، تدبیری که می کنند این‌است که آن لوح را دوباره بکوره برده و می‌پزند و چون باردیگر پخته شد آنرا در محلولی از اسید فرو میبرند و یا میجوشانند ، چون بیرون آمد خطوط بهمان لطافت وظرافت و وضوح که روز اول ساخته و نوشته بودند نمایان میگردد .

گل خاصیت قابل توجهی دارد وآن اینکه چون خشك گردد از حجم آن کاسته و کوچك میشود . اگر الواح گلی خشك را در ظرفی سفالی نهاده ودر زمین نمناکی دفن کنند آن الواح بتدریج رطوبت را جذب کرده و ورم میکند . خردخرد حجم‌آن الواح بیش ازگنجایش آن ظرف میشود ورفته‌رفته درشکافها ورخنه‌ها پهن‌شده عاقبت آن درهم

ریخته و تغییر شکل میدهد .

اگرمردباستان‌شناسی درضمن‌حفاری‌خودباین چنین‌ظرفی‌تصادف نماید نباید که دربیرون آوردن آن الواح شتاب کند بلکه باید بگذارد آنها دوباره خشك شده وخود را جمع کنند . بعد از آن نیـز هر گـاه آنرا ازظرف باعجله بیرون بیاورد ممکن‌است آسیبی به‌آنها برسد. پس بهترین‌کاری کـه آن باستان شناس باید بکند آن است کـه ظرف را بشکند تاخشت هـا را بسهولت بتواند بیرون آورد . خسارت شکستن ظرف چندان مهم نیست زیرا که ظرف را بسهولت میتوان مرمت کـرد وبایك نوع‌چسب مخصوصی آنرادوباره بصورت اول درآورد ودرهرحال ارزش علمی آن الواح‌بمراتب بیش ازآن ظرف سفالی است .

در خرابه‌های شهرهای باستانی هـزاران الواح مدفون شده‌انـد که بیدقتی در بیرون آوردن آنها موجب خرابی و تضییـع شکل آنها میشود ، خاصه اگر آنهارا بابعضی اجسام صلب واشیاء سخت در خـاك نهاده باشند . با این حال اگر آن الواح انـدکی ضایع شده باشد باز آنها را میتوان قرائت کردوترجمهٔ خطوط آنرا استخراج نمود .

بدترازرطوبت،سرنوشت نامطلوب‌دیگری‌برای یك لوح گلی آن که در معبر بعضی جاندارها از نوع موش یاکرم خاکی قرار گیرد . پاره‌ای ازین موجودات زیر زمینی که شاید یك میلیون سال قبل ازیـن درآنجا زندگانی میکرده اند در نتیجهٔ عمل خود خویشتن را جاویدی ساخته‌اند . یعنی‌درهنگامی که در طبقات تحت‌الارض سر گردان بوده و راه می پیموده‌اند بـا یکی ازین الواح مصادف شده‌اند . در اینهنگـام

دوصورت روی می‌داده : یکی آنکه قشر آن لوح‌برای جسم لطیف آن حشره بیش ازاندازه‌صلب ومحکم بوده‌درآن حال آن کرم راه خود را کج کرده در اطراف‌آن خشت‌خط سیر جدیدی پیش می گرفته‌وهرچه درراه‌خودمی‌یافته‌میخورده ، تاآنکه بزمین نرم‌تری‌می‌رسیده است. دوم آنکه‌آن کرم‌بی‌باك‌مستقیماً به‌لوح‌حمله کرده‌وراه‌خود را درون‌آن‌حفر وخشت را سوراخ‌می‌نموده . باین کرم‌های زیر زمینی ازمنه باستانی که این چنین الواح ما را خورده و نابود ساخته‌انـد میتوان « کرم کتاب » یا « موریانه اعصار قدیم » لقب داد . من آنها را که طریق مستقیم را اختیـار کرده و در وسط لـوح یك روزن و سوراخ واضح در مسیر خود می‌ساخته‌اند بیشترخوش دارم، زیرا آسیبی که بلوح‌میرسانده‌اند کمتر است.تنهایك یادونقش یاعلامت دریك‌سطر محو می‌شده ولی مابقی سالم می‌مانده. برخلاف کرم‌های‌سر گردان که برروی سطح لوح سیر کرده ودرطلب‌محل‌نرم‌تری‌راه می‌پیموده‌اند. آنان یك خط درازی روی لوح ایجاد میکنند بطوریکه تمـام سطور را ضایع و تبـاه می‌سازند . از این کرم‌های نـاتوان درسی می‌توان آموخت که نشان میدهند حتی برای آن‌موجودات‌ضعیف‌حقیر نیز اختیارراه راست وطریق مستقیم هم‌زودتر ایشانرا بمقصدمی‌رساند وهم‌ضرری‌برای‌دیگران ایجادنمی کرده‌است.

باستان شناسان و حفـارهـای علمی در خاك عراق اکنون برای استحفاظ ومرمت‌الواح که درحال انحلال وزوال هستند راهها‌ومتدهای مختلف دارند ومن خود نیزاز نخستین زمانی که بحفاری درآن‌سرزمین شروع بکار کردم اسلوبهای گوناگونی بکار بردم ، لکن درآن‌میان‌یك

روش‌را عاقبت اختیار کردم وا کنون‌بدیگران نیزهمانرا توصیه میکنم وآن ایـن است : بمحض اینکـه الواحـی در شرف انحلال بدست آمـد بایدآنهاراازچرك و کثافت اطراف بدون اینکه‌خیلی‌به‌آن دست زد پاك کنند وبگذارند تاخشك شود وخودش‌را جمع کند. همینکه بتوان‌آنرا دست زد بایدآنهارا با احتیاط برداشته وبه‌آرامی دریك قطعه‌کاغذ نازك بپیچید ، سپس بملایمت درکاغذ ضخیم‌تری گذاشت . آنگـاه روی آن یادداشت کوچکی که اشاره به‌محل کشف ونوع خشت و سایـر اطلاعات بکند بدقت ثبت وآن بسته را بخانه برده ودر سایه گذاشت کـه لااقل دو هفته هوا بخورد و خوب بخشکد . درین مـدت از حجم آنهـا کاسته می‌شود وخود بخود کوچکتر می گردند وآن ظرف گشاد میشود . هم درآن موقع نبایدآنرا رها کرد بلکه‌باید دوباره درکاغذبسته‌بندی‌قطعی نمود ، زیرا بعد از دو هفته بحجم و انـدازه اصلی خود برمی گردند . بهرحال این الواح را بهیچ‌رو در برابر آفتاب نباید گذارد بلکه هم در موقعی که‌ازمحفظه اصلی بیرون میآورند وهم در وقتی که درکاغذ بسته می‌شوندباید همواره درسایه بمانند زیرا دربرابر آفتـاب بزودی خشك شده وبکلی فرسوده وخرد می‌شوند .

اگر این احتیاطات ساده رعـایت شود هریـك از آن الواح کـه سندی تاریخی‌است ازخطر نجات‌یافته ومیتوان‌آنرا بعداً دوباره پُخته و در معرض مطالعه علمی قرارداد .

بابلی‌های دیرین هم گاهی این نوشتجات خود را می پُخته‌انـد . بعضی از اسناد و قرار دادهای مالی مهم را بکوره میبرده‌اند تـا آنکـه

بکلی از خطر فنا و زوال ایمن بماند . همین عمل درمورد الواحی که مانند «کتاب» حفظ میشده بکار مـی‌رفته تابتوانند آنرا بعدها بخوانند. لکن متأسفانه بسیاری از این الواح که بمنزله کتابهای گرانبهائی هستندروی خشت خام تحریر شده‌اند وبهمین سبب حفاری درخاك عراق بایدهمیشه با کمال دقت و احتیاط انجام گردد، مبادا براین ذخائر علمی زیانـی وارد آید .

هرچه‌درباره‌این‌الواح‌رعایت‌مراقبت‌ودقت‌بیشتر بشودنتیجه‌مطلوبه بهتر وبیشتر است . زیرادرست ملاحظه کنید:ـممکن است‌یك‌قطعه‌لوح مکتوب مشتمل برمطلبی مُهم درگوشهٔ ویرانه یکی از آن بلادباستانی افتاده ومنتظر اهل‌علم وتحقیق‌باشد ، اگر شما یك مرقومه وسندمهمی را امروز درزنبیل‌اوراق‌باطله بیاندازید، فردا آن در کجا خواهد بود؟ لیکن آن سندی را که مردی در چهار هزار سال قبـل ازیـن در زنبیلی افکنده اگرامروز درمیان‌انبوهی‌ازنخاله وزباله وخاك‌وخاشاك از روی بی‌مبالاتی بیفتد بکلی مفقود می‌شود ولی اگر بیرون آید و در معرض نورعلم قرار گیرد فوائد بیشمار خواهد داشت .

ازهزاره سوم قبل‌از میلاد این الواح کوچك گلی که برفرازآن خطوط وارقام بی‌شمار نگاشته شده جمع وذخیره شده‌اند و پیوسته تـا اوایل تاریخ میلادی روز بروز برعدد آن‌ها افزوده می‌شده است .

بنابراین بوسیله این خشت های حقیر و کم بها یك سلسلهٔ منظم اسنادمربوط به‌تاریخ‌دائم وغیرمنفصل‌دردست ماست که‌نماینده‌تمام مظاهر تمدن بشری دراینهمـه قرون دراز است . اینك بوسیله آنهـا میتوانیم

تمدن‌های مرده باستانی را از نو احیا کنیم و حتی جزئیات زندگانی ایشان‌را در آن قرون تاریك‌روشن‌سازیم. این‌عمل‌با آنکه‌حالا اندك‌زمانی است شروع شده نتایج‌حیرت‌آور ببار آورده است تادر آتیه‌چه‌برهادهد!

من در صفحات این رساله میخواهم از آنچه تا کنون بدینوسیله بدست آمده مختصری بنظر خوانندگان برسانم تا خود تصور کنند که درآینده‌ازین باب جدید چه انتظاراتی خواهیم داشت.

## فصل سوم

# تل هفت شهر

نام امروزی سرزمینی که درسالف ایام بابلی‌ها(۱) وآشوری‌ها(۲)

---

۱ ـ **بابل** ـ مأخوذ از ریشهٔ عبری «باب‌ال» یعنی (دروازه خدا) یا «باب‌الله». بنابرآنچه درکتاب مقدس عهد عتیق مذکور است شهری بوده است در ناحیه شنعار که اولاد نوح آنرا بنا کرده و برج رفیعی در آنجا ساختند باین قصد که بآسمان راه یابند، لیکن خداوند آنان را باین عمل غرور آمیز عقاب فرمود و اتمام آن‌کار را مانع آمد، یعنی آن برج ناگهان سرنگون شد و ایشان‌را از هول، سخن گفتن فراموش گشت و ازین سبب تبلبلی «پراکندگی» درالسنه ایشان روی داد (سفر پیدایش ـ باب ۱۱/۹-۱). درنزد مورخین جدید بابل Babylon نام شهری باستانی بسیار کهنی‌است که پایتخت امپراطوری بابلیها وکلدانیها بوده ودر دو هزارسال قبل ازمیلاد بوجود آمده. در زمان غلبه ایرانیان پس از بنای شهر «تیسفون» ویران شده است. ویرانه‌های آن هم اکنون در ساحل فرات نزدیك شهر جدید ـ حله ـ موجود است.

۲ ـ آشور Assyria نام‌کشوری کهن وباستانی است‌که در قسمت علیای رود دجله درحدودهزاره دوم ق. م. بظهور رسیده. تخت‌گاهش شهر نینوا Nineveh، در قرن هفتم قبل از میلاد باوج عظمت خود رسید و وسعت خاك آن از مغرب ایران تا ساحل مدیترانه ومصر امتداد یافت.

درآنجامیزیسته‌اند ، «عراق»(۱) است . این نام قدیمی‌را درازمنه جدید به‌آن کشورنهاده‌اند. معنای این‌کلمه عربی «ساحل» یا« کرانه»میباشد. هر گاه‌سواحل شطوط یا انهاری که‌خاك این کشور راپیاپی میشویند در نظر بگیریم وجه این تسمیه و مناسبتی که با مسمی دارد بخوبی مشهود می‌شود .

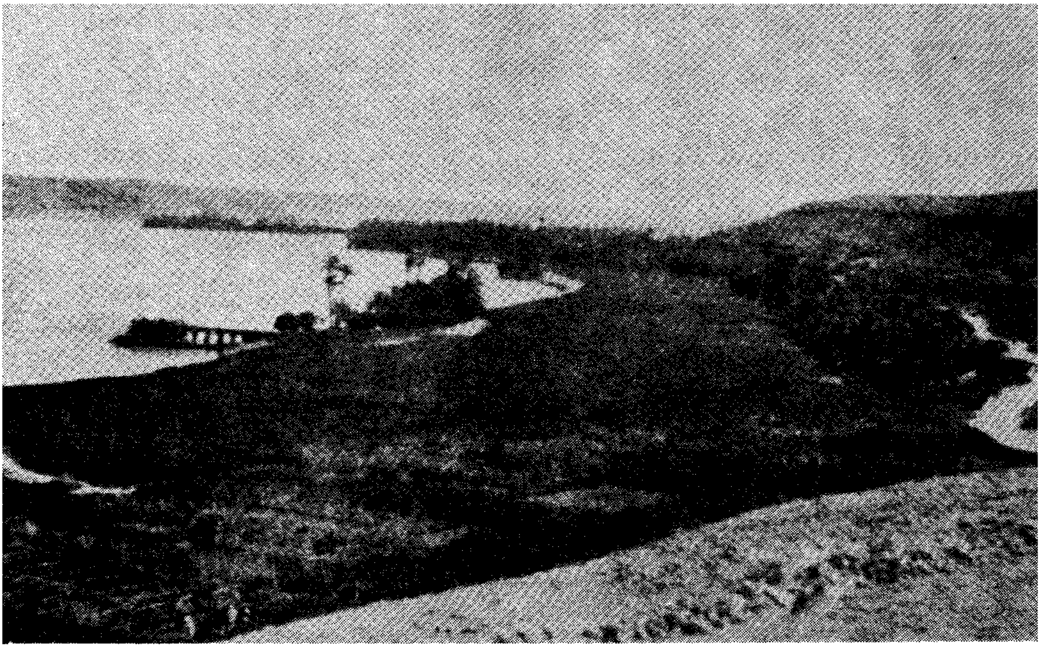
عراق ازسمت مشرق بیك سلسله جبال منتهی‌میشود که‌آن کشور را ازایران منقطع میکند ، درشمال به چند رشته کوهها محدود می‌باشد که‌آنرا ازارمنستان و آسیای‌صغیر جدا می‌سازد ، ازطرف مغرب وجنوب بدشت‌ها وبیابانهای وسیع منتهی‌میشود . باین ترتیب آن سرزمین بکلی از ممالك مجاور جدا افتاده و در گوشه واقع شده‌است .

عراق سرزمینی است بسیار حاصلخیز و بـا استعداد کشاورزی فراوان . ازاینجاست که طبیعت خاك ووضع جغرافیائی‌آن کشور را از دیرباز مهد تمدن قرار داده است .

خاصیت جدائی وانزوای آن‌سرزمین تا امروزهمچنان باقی‌است لیکن اختلافی که اکنون با ازمنه قدیمـه پیـدا کرده در این است کـه کاروانهائی که در اعصار دیرین روزهای دراز طـی مراحل میکردند تا بخاك شام یافلسطین‌برسند ولااقل میبایستی پانصد میل دربیابانی خشك وبی‌آب‌راه‌بپیمایندوازجاده‌های‌ناصاف‌وخطرناك بگذرند وغالباً ناگزیر

---

۱ ــ عراق نام مملکتی است معروف ، ازبصره تاموصل طولا وازقادسیه تاحلوان عرضاً ، امتداد دارد . کلمه عربی یا معرب است (وقیل معرب)= العراق : شاطی‌الماء وقیل شاطئی البحرعلی‌طوله والعراق من‌النهرحاشیته‌من ادناه الی منتهاه ، اقرب الموارد ص ۷۷۰.



بستر کند و تنبل فرات

بودند که راه خود را کج کرده در اطراف دامنه‌های کوههای شمالی دور بزنند تا آب لازم را بدست آورند ، لیکن در عصر حاضر بوسیله وسائل‌نقلیه خودرو مسافر ازوسط صحرا بخط مستقیم مسافت بین‌بغداد و دمشق را تقریباً در ۱۵ساعت طی میکند و مسافرت با هواپیما کار را از این‌هم آسان‌تر کرده است،زیرا مرد مسافر سحر گاه از قاهره قصد رحیل میکند و چاشت را در فلسطین خورده و ناهار را در بغداد تناول می‌نماید .

چگونه عراق اسمی است مطابق با مسمی ؟ این نکته مسلم است که اگر رود نیل نمی‌بود تمدن مصر وجود نمی‌داشت ، چه از برکت‌فیضان منظم‌آن رود است که در دره‌آن مزارعی چنین حاصلخیز بوجودآمده، بدیهی‌است سرزمین مصر باستثنای قسمت مصّب نیل بدون نیل هم چنان در صفحه خاك وجود میداشت ولی مانند صحرای افریقا بیابانی‌خشك وسوزان می‌افتاد . همین‌حقیقت درباره عراق بیشترصدق

میکند زیرا اگر دو رود پهناور دجله[1] و فرات[2] نمی‌بودند هر آینه مملکت عـراق جامه هستی نمی‌پوشید. آری، قسمت وسیعی از آن کشور از ته‌نشین گل ولائی‌است که این دو رودخانه از کوهستانهای شمال‌وشمال‌غربی با خود آورده ودرعرض وطول آن‌مملکت گسترده‌اند، این‌عمل‌طبیعی، یعنی آوردن گل وپهن کردن آن درسطح زمین ودرنتیجه افزایش وسعت کشور، ازاعصاری‌بس‌قدیم که‌بیرون ازحافظه بشری‌است آغاز شده وهمچنان برقرار است تاکی پایان پذیرد.

آنچه معلوم است، این دو رود بزرگ در ایام‌باستانی جدا جدا به‌خلیج فارس فرومی‌ریخته است، تا آنکه روزی آن هردو بیکدیگر پیوسته‌اند. از آن روز تاکنون همچنان نیـروی آب، گل ولای فراوان به‌آنجا حمل کرده‌بحدی که‌امروزخلیج‌فارس‌ازملتقای قدیم آندوبیش‌از

---

۱ ــ دجله Tigris نام رودی پهناور است که از کوهـهـای ارمنستان در جنوب شرقی خـاك ترکیه سرچشمه‌گـرفته و در خـاك عراق به رود فرات متصل میشود و سپس‌بنام «شط‌العرب» نزدیك بصره به‌خلیج فارس میریزد. طول آن ۱۱۵۰ میل است. دجله، بفتح یا بکسر کلمهٔ عربی است از ــ دجل الارض یعنی قطعها و تغطیها (اقرب الموآرد). از زمان بنای بغداد این نـام را بآن رود نهاده‌اند. در زمـان ساسانیـان به «اروند رود» موسوم بوده است.

۲ ــ فرات Euphrates نام شطی است در مغرب آسیا که از کوهستان های شرقی ترکیه برخاسته و از شرق شام گذشته از عـراق به محلی موسوم به (البطائح) با دجله تلاقی کرده وشط‌العرب را تشکیل میدهد. آن نیز در ساحل آبادان به خلیج فارس میریزد. طول آن ۱۷۰۰ میل ولقب فرات ازریشه عربی« فرت‌المـاء » یعنی آب‌عذب‌وخوشگوار. این لفظ را بهردو معنای خاص و عام سعدی در بیت خود استعمال کرده است:

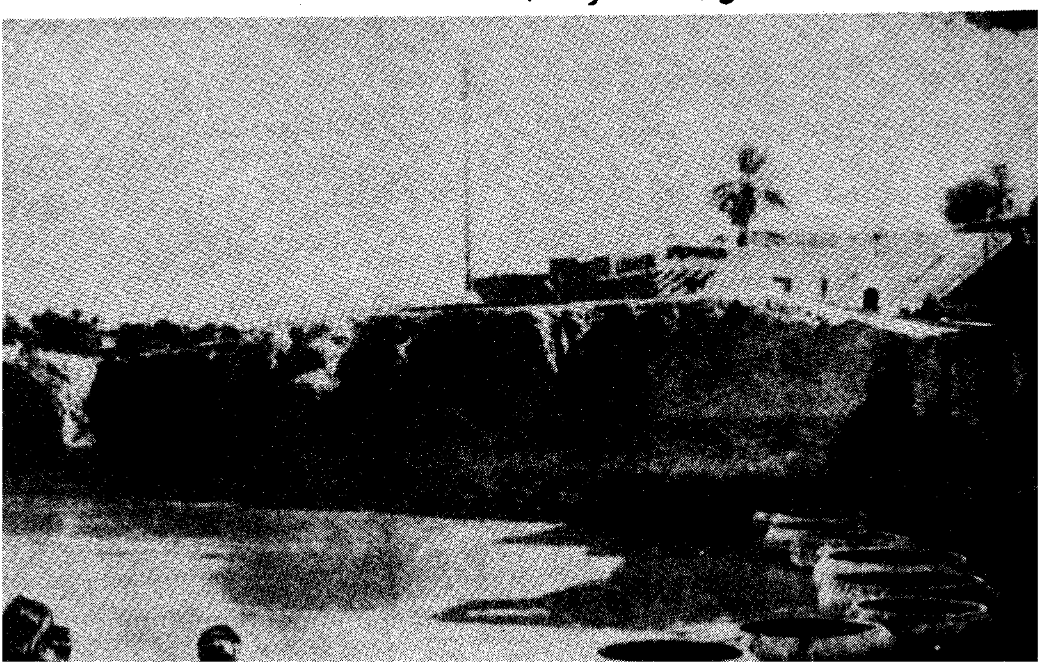
«روان تشنه برآساید ازکنار فرات    مرا فرات زسر برگذشت وتشنه ترم

نود میل فاصله گرفته است .

بلاد باستانی که‌در آنروزگار کهن درردیا کنار بوده‌اندهم‌اکنون فرسخ‌ها در درون کشور قرار دارند ، هم‌چنین بعد از سقوط تمدنهای کهن سال اراضی بسیار در آنسرزمین احداث‌شده که سطح آن مطلقاً از هر گونه آثاروعلائم‌وجودبلادقدیمه‌خالی است .درین اراضی مستحدثه ، یك پارچه سفال شکسته و یك قطعه لوح گلی بدست نمی‌آید .

پس چون قسمت عمده‌این کشور از گل‌ولای منتقل‌از کوهستانها بوجودآمده‌نا گزیرعرصه‌آن خاك‌کاملاً مسطح شده‌است. ودر بسترهای آنها هیچگونه تلال ووهاد پیدایش‌نیافته و آب همیشه بسیارآرام برسطح آن خاك روان است .آن دشت وسیع ، همه جا دارای ارتفاع واحد و سطح هموار میباشدازاینرو درهنگام طغیان، این دوشط‌هیچوقت‌درمسیر

**ساحل بخت‌النصر در بغداد**





**عربهای امروزی مشغول حفر کانالهای جدید**

خودِ باتلی یا بریدگی تندی تصادف نمیکند. بالطبیعه آنهردو تدریجاً بستر خود را تغییرداده وازیمین ویساراغلب‌ازمجرای‌اولیه خود متمایل شده‌اند و این نیز عامل دیگری در تسطیح و تسویه عرصه خاك بوده است. این گل و لای ته نشین در فراز آن سرزمین، برای زراعت بسیار ممتاز ومفید است. بهمین‌سبب هم‌ازفجر تمدن بشری،سواحل آنهردورود وسیع‌وممتد، مهدمدنیتهای باستانی‌شده است؛ خصوصاًدرنقاطی که بسبب فیضان‌سالیانه‌آندونهر ، مانند فیضان نیل ، گسترش آب برفراز اراضی وسیعه‌صورت می‌یافته است .

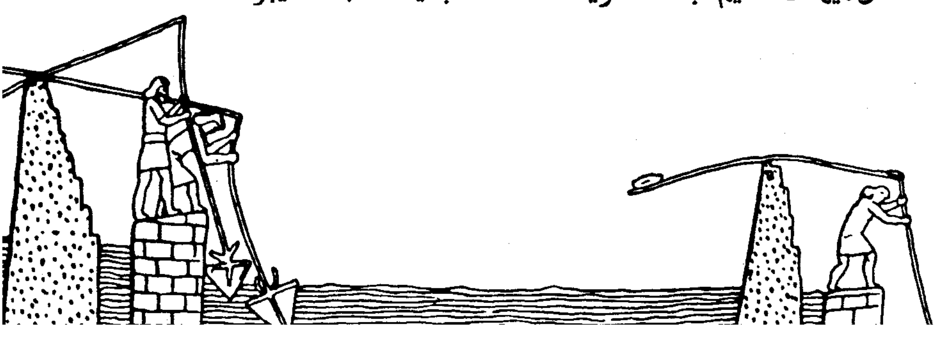
بعد از اینکه شهرها و بلاد رونق وافزایش یافتند، بابلیهای‌قدیم متوجه گشتند که نباید همه ساله به‌انتظارفیضان نهرها ورودها به‌نشینند و سرنوشت زندگانی آینده خودرا بدست تلون مجاری آب وا گذارند. پس بر آن سرشدند که جریان آب را به تناسب احتیاجات خود در

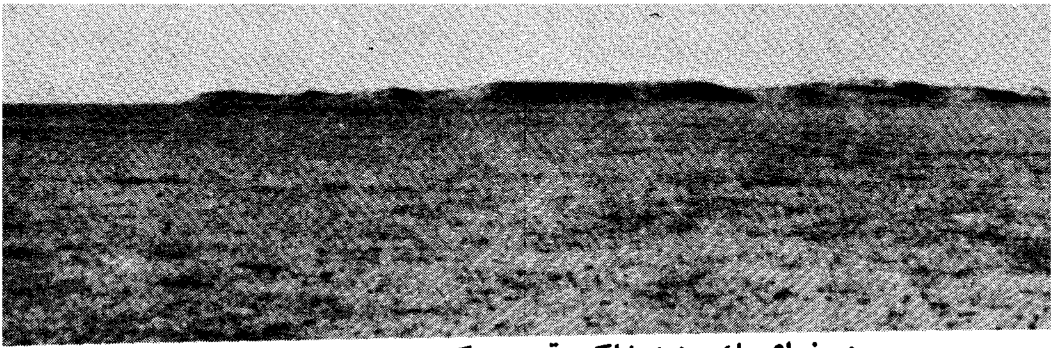
تحت اختیار و انتظام در آورند. از اینرو به حفر «کانالها» و بنای ترعه‌های عظیم که از آن‌دوشط‌وشاخه‌های آنها منشعب‌می‌شد، دست بکار شدند و ازکانال‌های عمده شعب کوچکتر متفرع کردند که آب زیادی رابجاهای دوردست که مورد حاجت بودببرند وازآن‌کانالهانهرها وازآن نهرها جویها منشعب سازند. چنانکه در عرض و طول سرزمین ایشان شبکه‌کانالها ومجاری میاه مانند تاروپود قماش بهمدیگر بافته گردید.

احداث این ترعه‌ها نه تنها برای توزیع آب مورد نیاز سودمند می‌افتاد، بلکه ازفشارطغیان‌های مخرب‌رودخانه‌ها نیزمی‌کاست‌وهمینکه زمام دو رود فرات و دجله در کف قدرت ایشان قرار گرفت، آن هردو را برای آبادی و عمران و کشت و زرع در پهن دشت کشور خود بکار انداختند.

اما حفر ترعه‌های پهن وبزرگ، بسیار گران وپرخرج بود و به عده بسیاری نفوس کارگر و قوای انسانی نیاز داشت. و میبایستی این امر بدست حکومت، یعنی بفرمان پادشاهان با اقتدار، صورت پذیرد. سلاطین ذیشوکت ازبنای اینگونه اعمال خیر،تفاخرهامیکردند وتأسیس‌کانالها بمنزله یادگارهای دیرپای، نمونه‌ای‌ازدانش‌و کدخدائی و آبادی خواهی سازندگان آنها بود. بامر ایشان سکنهٔ آن ملك، این بناهای عظیم را با مال و منال خود و یا به زور بازو وکارکرد خویش

**آشوریهای قدیم‌سبک مصریان را در آب یاری بکار میبرده‌اند**





**دور نمای یك پشته خاکی قدیمی که محل یك شهر باستانی بوده**

می‌ساختند وباج و خراجی که بخزانه سلطان میپرداختند، بمصرف خیر این کار پرخرج می‌رسید . این درست مشابه ساختن شاهراه‌های بزرگ و یا سدهای عظیم درعصرمدنیت حاضر است که خرج و رنج‌آن برعهده مالیات دهندگان است ولی افتخار آن نصیب نام کسی است که حواله پرداخت را امضاء می کند .

هم چنین‌این کانالها عیناً مانندشاهراههای نوین میبایستی دائماً در تحت‌مراقبت‌ونظارت قرار گیردو گرنه بزودی گل ولای، آنها را انباشته واز استفاده می‌اندازد . ناچار گروهی ازکارگران لازم بودند که همواره در آن‌ها بکارتعمیر ومرمت مشغول‌باشندو کف‌آنهارا پاك وسطح آنرا در مستوی‌لازم‌نگاه‌بدارند. حکام‌ومأمورین‌عالی‌مقام،شخصاًمسئول‌نگاهداری وانتظام‌آنهابودند.مأمورین‌درجه‌دوم و کدخدایان نواحی‌نیز بنوبت‌خود شعب فرعی کانالها را درتحت‌مراقبت خویش‌قرار میدادند، در حالتی که حفظ نهرهای کوچك و جویبارها را مالکین‌اراضی رسیدگی میکردند. اگر ازروی غفلت ، شکافی دریکی‌ازین‌مجاری حادث می‌شد که‌مقداری ازآب‌بهرزه‌وهدرمیرفت، یاآنکه بمزارع‌مجاور،خسارتی‌وارد می‌آورد ، هرآینه صاحب‌آنها میبایستی جواب بگوید واز عهده غرامت خسارت وارده‌برآید. بالطبع، بلادعظیم همواره درقرب یکی‌ازآن دو رودبزرگ ویادر ساحل‌شعب فرعی آن‌هاو یانزدیك‌کانالهای وسیع‌بظهور می‌رسیدند

تا برفراز آنها مردم بتوانند قایق‌رانی بکنند و اجناس و محصولات خود را حمل و نقل نمایند . از این قرار، کانالها برای سه مقصود عمده بکار میرفت : نخست آنکه آب‌ها را درسراسر ملك توزیع‌می‌نمود ، دوم آنکه سیلاب و طغیان رودها را تحت قبضه در می‌آورد، سوم آنکه‌مانند شاهراههای تجارتی برای حمل اجناس استعمال می‌شد .

در این ایام هرگاه کسی با هواپیما بر فراز خاك عراق طیران کند ، بخوبی و وضوح میتواند علامات و آثار شبکهٔ کانالهای دیرین را تماشا نماید ، ونیزدرسواحل و کنارهای آنها، بقایای‌خرابه‌های‌شهرهای کهن و بلاد قدیمه را مشاهده کند .

از نویسنده مکرر سؤال کرده‌اند که باستان شناسها محل‌شهرهای باستانی را چگونه کشف میتوانند بکنند ؟ محلی را که مورد حفر و امتحان‌قرارمیدهندچطور معلوم‌می‌نمایند؟یعنی‌درست همان‌نقطه است که شهری قدیم ویابلدی ویران درزیر آن خاك نهفته می‌باشد؟ بعبارت دیگر این سؤال را بدینگونه میتوان طرح کرد : چگونه کسی که دیده بینا داشته باشد، بدون زحمت و تعب ، نقطه مطلوب را درست برای حفاری انتخاب میکند ؟

شهرهای ویرانه فراوان ، و در گوشه و کنار نهفته‌اند . هر تلّی از خاك یا پشته‌ای از گل(۱) خود وقتی شهری‌آباد بوده است. برای‌من خودبسیار اتفاق افتاده که نا گزیر بوده‌ام که درسرزمین عراق محلی را برای‌حفاری‌پیدا کنم. باستثنای ناحیه‌مصب«دلتا»(۲) دردهنهٔ‌شط‌العرب که

---

۱ــ پشته مصنوعی‌خاکی = mound ۲ــ مصب رود عظیم = دلتا: delta

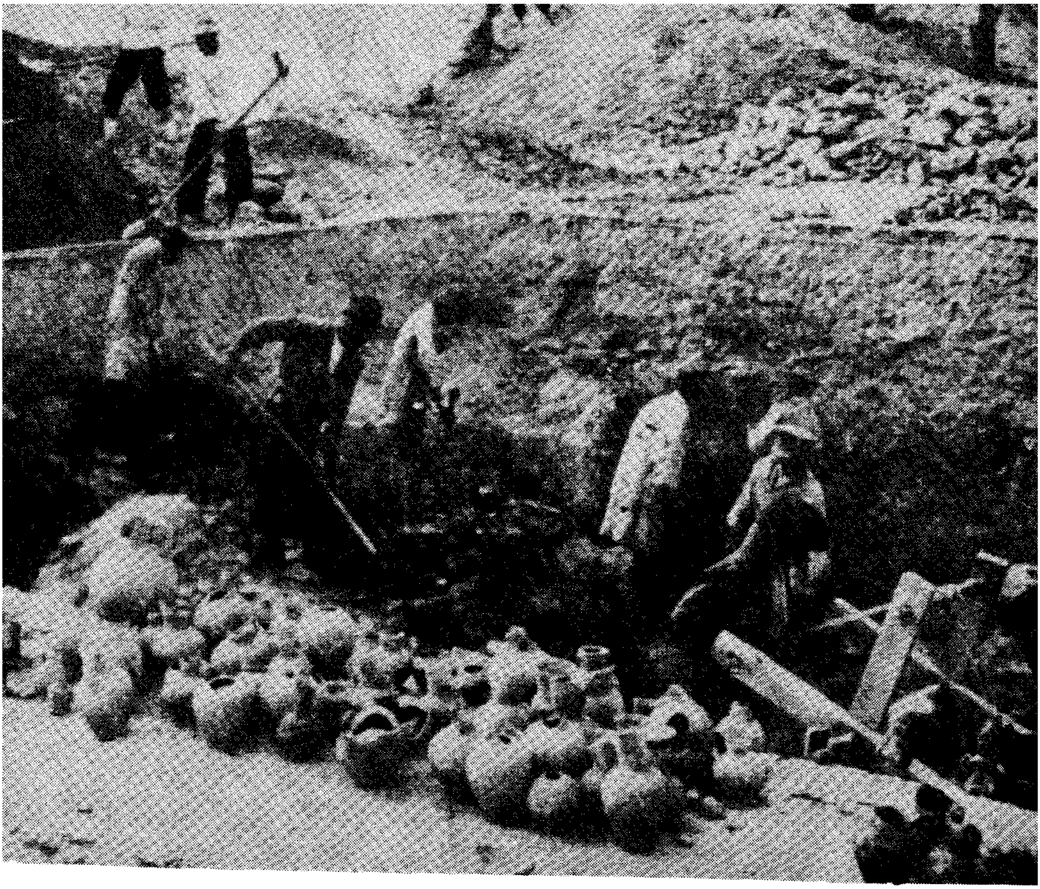
در اعصار اخیره احداث شد ، در هر جای آن کشور میتوان ایستاد و از هر طرف آثار یك یا دوشهر متروکه را در کنارخط افق مشاهده کرد. مسئله مشکل برای مرد باستان شناس درعراق آن نیست که محل شهر خرابه را چگونه معین کندبلکه زحمت او در این است که ازمیان آنهمه خرابه‌های‌متعدد که از هرسواورا احاطه کرده‌اند، کدام را اختیار نماید که مناسب‌تر باشد .

در باستان شناسی نیز مانند سایر علوم «تخصص» ، بطور دقیق جلوه گر گشته‌است . هرحفاری، به‌نیتی‌دیگر،زمینی‌را امتحان‌میکند . حفارها بی مطالعه وسرسری ، دیگر امروز فقط برای کنجکاوی زمین را معرض آزمایش قرار نمیدهند بلکه هرحفاری نیت وقصدی خاص‌در سردارد. درسرزمینی که‌ازعمر تاریخ تمدن آن‌چندین هزار سال گذشته، مرد باستان شناس باید برای عصروزمانی خاص خود را آماده سازد .

عالم آرکئولوگ که در آثار قرون اخیر یونان، سررشته وتبحر دارد هر گاه درتل وپشته‌ای از اعصارقبل ازتاریخ حفاری کند، سردر گم شده و چیزی نخواهد فهمید . با توجه باین مقدمه هر حفار علمی باید بکوشد تا قبل از اینکه‌تیشه خود را بزمین‌آشنا سازد، بدقت وضع زمین

**پشته‌خاکی‌شهر باستانی(آرماگادون)که محل‌زندگانی آرام قبائل‌محلی است**





**ظروف وسفالهای شکسته که امروز اززیر خاك بیرون می آید و نشانه مردم قدیمی سکنه آنجاست**

را متناسب با منظور خود آزمایش نماید .

برای شخص متخصص وخبره که علائم وآثار را خوب میخواند احتمال خطاواشتباه کمتراست. رسم وروش وطرززندگانی دراعصار قدیمه نیز مانند عصر حاضر دائماً در معرض تبدیل و تبدل بوده است ، منتهی با سرعتی کمتر . مثلاً دریك کشوروقوم، فن سفال سازی و کوزه گری درطول زمان بحدی صور گونا گون بخود گرفته که ظروف سفالی قرون اخیر ایشان نسبت به ایام ماضی بمراتب ظریف تر ومزین تر ازکار درمی آمده یابالعکس،شاید این فن درزمان های گذشته نزد ایشان بهتر از ایام اخیره بوده است . وقتی که بشر باستعمال فلزات آشنا شد ، هنرمندان زمان،

ظرفهای سفالی را رها کرده و دیگر ذوق صنعتی جدیدی در آن بکار نبردند. اینگونه‌اشیاء گلی فقط برای سد احتیاجات‌طبقه سافله وزیر-دستان، درمطبخ‌ویادرخانه بکاررفت وتوجه‌صنعتگران‌درفلز-مس‌یابرونز-متمرکز شد. از اینجاست که ملاحظه می‌شود در آثار مکتشفه باستانی، آثار سفالی‌قرون قدیم تربمراتب عالی‌تر است و مصنوعات گلی ادوار بعد غالباً خشن و ناصاف و فاقد ظرافت هنری میباشد. باز هم در تمدن یك گروه خاصی از امم ماضیه نسبت بهمان ظروف سفالی سبك‌ها و اسلوب‌های مختلف مشاهده میشود، و نیز ملل منقرضه در میان خود رفت و آمدها داشته‌اند ومهاجرت ها صورت میگرفته و مهاجرین همراه خود رسوم و اسلوب خاص خود را بسرزمین‌های دیگر می‌برده‌اند. درنتیجه مطالعهٔ همین عوامل است که عالم باستان شناس بصحت‌ودرستی‌میتواندامروز ازچندپاره‌سفال‌وظروف گلی شکسته‌پی‌ببرد که آنها متعلق به چه عصر و زمان و منتسب به چه قوم و مردم است که در آن قطعات خاك بنوبت خود میزیسته‌اند.

درعصر فلزات نیزکار بهمین قیاس است. انسان فلز را در ادوار مختلف بکار برده است: نخست مس وسپس برونز و بعد از آن آهن را اکتشاف کرده. ازینروازیك پارهٔ فلزشکسته زیر خاکی، میتوان به تاریخ آن پی برد. بهمین منوال، خط و کتابت نیز مانند سایر امور دستخوش تحول و تبدل بسیار گردیده است. یك قطعه کوچك ازیك کتیبهٔ کهن سال،فرضاً که هیچگونه علامت ونشان‌تاریخی نداشته باشد دیدهٔ مرد عالم‌خبره از ملاحظهٔ خطوط وترکیب علائم آن میتواند عصر

و زمان آنرا بتحقیق معین سازد . در نتیجه ثابت شده که اگر شخص باستان شناس درکار خود استاد باشد بسهولت میتواند قبلاً مقصود خود رادانسته و تکلیف خود را مشخص سازد .

اما نباید تصور کرد در هر تل خاك که درقله آن تمدنی معین اززمانی‌معلوم‌مشاهده میشود تمام‌آن تل‌متعلق‌بهمان تمدن وزمان باشد، بلکه‌اگر آنرا بکاوندوفروتر روند، طبقات متعدد مربوط بادواری‌قدیم‌تر نمودار میگردد .

ازین جاست که از باستان‌شناسان غالباً سؤال میکنند چگونه ازیك نقطه‌معین، آثارچندین‌شهر کهن بیرون می‌آید ؟ وچه شده که شهر های مختلف بر فراز یکدیگر قرار گرفته ، بطوریکه در سطح بالای ویرانه‌ای آثار شهری متعلق به عصر و زمان یونانی ( خلفای‌اسکندر ) است و در زیر آن، شهری دیگر متعلّق بعصربابلی ودر عمق آن، شهری دیگر مربوط بدورهٔ سومری، همه پیاپی روی یکدیگر واقع شده‌اند ؟

حیرت و شگفتی که موجب این سؤالات شده استبسهولت زایل میشود، زیرااین حیرت غالباً ناشی از شتابی است که باستان شناسان در انتشار کشفیات خود دارند ، و چنین تلی را فوراً بنام ـ « تل هفت شهر »ـاعلام میدارند و حال آنکه پیدایش و تکوین این‌تل بدینصورت معلول عللی بسیار ساده است و فهم آن آسان ، و محلی برای تعجب و حیرت باقی نمی‌ماند .

اگر کسی به شهر روم برود و خرابه فوروم (۱) را تماشا کند در

---

۱ ـ فوروم Forum کلمه لاتینی‌است . رومی‌ها درهر شهر ،محلی‌محصور

بقیه پاووقی در زیر صفحه بعد

حال می‌بیند که سطح قدیمی آن ویرانه باستانی ، چندین متر از سطح کوچه مجاورشهررم‌جدیدپائین‌تراست ، از اینقرار شهرجدید رم بالای یك رم کهن‌تر و قدیم‌تر قرار گرفته است . علت این است که سطح هر شهری، بمرور زمان ارتفاع می‌یابد . رم نیز بتدریج اندك اندك بالا آمده است . این وضع را در شهرهای مشرق بهتر از جا های دیگر میتوان ملاحظه نمود . سکنهٔ نخستین‌هرشهری ، زمین مسطحی که در معرض فیضان رودخانه مجاور بوده اختیار کرده و در آن خانه و لانه می‌ساختند ، و برای احتیاط شالدهٔ خانه‌ها را از سطح زمین قدری بالا گرفته ، وبرای سکنای‌خودخانه کرسی‌بلند بنا میکرده‌اند،یعنی‌عمارت را بروی زمین مرتفعی از گل می‌ساخته سپس گرد خانه‌دیواری‌ازخشت و چینه می کشیده‌اند و روی آنرا با گل و گچ اندود می کرده‌اند . هم چنین پشت بام‌ها راازیك‌طبقه‌کاهگل‌می‌اندوده‌اند،تا آنکه مانع از نفوذ آب باران بدرون اطاق‌ها بشود. هرسال درابتدای موسم باران آن‌اندود را تجدید می کرده وبعد از انقضاء فصل نیز سقف و دیوارها را مرمت مینموده و بر روی آنها روکش جدیدی از گل و یا گچ می کشیده‌اند. اما آن مقدار گل که از دیوار و بام شسته می‌شده ، در اطراف خانه، در سطح کوچه مجاور باقی می‌مانده ، و بالطبع هر سال کوچه‌ها از سطح داخلی خانه‌ها قدری بالاتر قرار می گرفته‌اند . از این گذشته درسالف

---

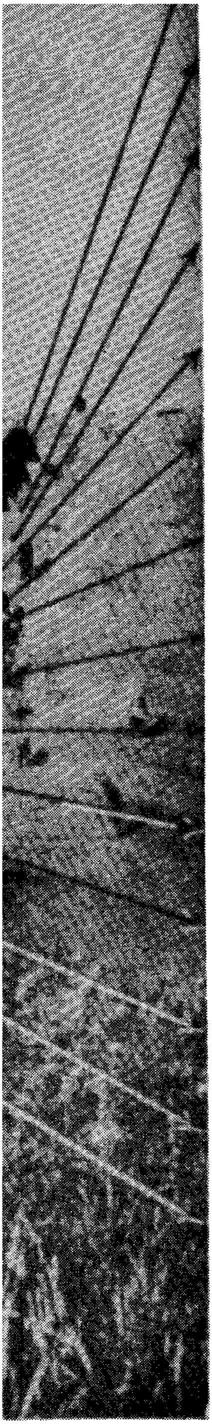
بقیه پاورقی از صفحه قبل

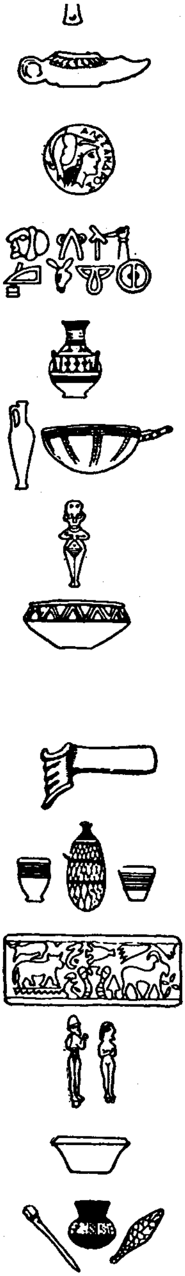
را که جایگاه ورزشها و بازیهای‌پهلوانی یامحل‌شغل‌و‌تجارت بوده‌است باین اسم موسوم می‌ساخته‌اند . یکی‌از آنها که تاکنون باقی‌مانده وسبب اعجاب وسیاحت جهانگردان است اکنون درشهررم واقع است .

ایام ودر بلاد قدیمه‌وسیله‌ای‌برای ازاله خاکروبه ونخاله وجودنداشته ، و فضول زندگانی را در کوچه‌ها می‌ریخته‌اند .

اگر دیوار کهنه‌ای خراب می‌شده ، یاتغییری دروضع خانه روی میداده ، همهٔ خشت و گل اسقاط خرابه را در کوچه می گسترده‌اند . من خود در شهر بغداد مکرر در هنگام عبور از کوچه‌ها مجبور بوده‌ام که ازفراز و نشیب تلهای کوچکی که درمعابر بوجودآمده‌بودبگذرم . این تل‌ها باز مانده خانه‌های قدیمی است که درازمنه قدیم ویران شده و خرابهٔ آنها در وسط کوچه انبار گشته است . علاوه بر تمام اینها ، خانه‌های خشتی را مسلماً دوام وبقای چندانی نیست؛ بعد از اندك‌زمانی در دیوارها شکافها وسوراخها پیدا شده ، وبجائی میرسد که مصرف تعمیر و مرمت آنها از هزینه بنای خانه نوین بیشتر است . بدیهی است که خانه‌های نو همیشه روی ویرانه‌های بیوت کهن ساخته میشود ونا گزیر هر خانه جدید، قدری از بنای قدیم بلندتر می‌شود ، باین ترتیب دراثر يك‌سلسله‌تحولات‌طبیعی ، سطح کوچه‌ها پی درپی بالا می‌آید .

بعضی اوقات حوادث غیرمترقبه نیز باین نموبطئی و تدریجی شهرها کمك می کنند . مثلاً حریقی بزرگ در يك شب ، محلاتی چند از يك شهر را مبدل به توده خاکستر می‌سازد ، یا حمله و هجوم دشمنی‌خونخوار، شهری یاقصبه‌ای را بکلی بویرانی‌وخرابی‌می‌اندازد ، و سالها طول میکشد تادوباره بر فراز آن خرابه کهن،شهری آباد و نو ساخته گردد. و شاید که قومی دیگر و گروهی از نژاد بیگانه بجای‌آن پیشینیان در آن شهر سکنی می گیرند. در هر حال، شهر جدید از شهر





ی دوره اول مسیحیت که مربوط به عصر « بیزانس » میباشد
وصلیب برونزی نماینده آنست .

۲ ــ ۶۴ ق. م. تا ۳۰۰ م . دراین عصرآن‌قریه معاصرپولس رسول‌ومسیحیان صدراول در انطاکیه بوده . سکه‌های قیاصره روم و چراغهای رومی‌در این‌زمان کشف شده است .

۳ ــ ۵۰۰ تا۶۴ق . م . زمان غلبه ایرانیان (عصرهخامنشی) و سپس غلبه یونانیان را بعد از اسکندر کبیر نشان میدهد .

۴ ــ ۱۰۰۰ تا ۵۰۰۰ ق. م. دوره‌غلبه پادشاهان «حیت» برشام ومعاصرین سلاطین‌آشورو پادشاهی نبوکدنسار ( بخت‌النصر ) دربابل،خطوط‌هیروگلیفی‌بسبك «حیت‌ها» درآنجا کشف شده‌است.

۵ ــ ۱۲۰۰ تا۱۰۰۰ ق. م . دراین‌دوره‌آثار غلبه‌مردمی معروف به «اقوام دریائی» در شام‌کشف میشود که بعضی آنها اصلا «فیل‌استین» وبعضی‌دیگر از قبائل قدیمه‌یونان‌اندکه شهرتروی را قتل و عام‌کردند.ظروف‌لعابی خاصی نماینده تمدن آن عصر است.

۶ ــ ۱۶۰۰ تا ۱۲۰۰ق.م. دوره‌نفوذصنایع‌خارجی‌ماننده‌مردم قبرس وجزایراژه درشام‌واست‌معاصر دوره غلبه «اوگریت‌ها» است.

۷ ــ ۱۹۰۰ تا ۱۶۰۰ ق. م . ابتدای پیدایش‌هنر وفن در هزاره دوم قبل از میلاد . تمثالهای ناموزون خدای مادینه ( الهه مادر ) دراین عصرکشف میشود .

۸ ــ ۲۰۰۰ تا ۱۹۰۰ ق. م. دوره کوتاهی‌است‌که تحول و انتقال خاصی را نشان میدهد . بعضی از ظروف بااشکال مخصوص از آن زمان کشف شده است .

۹ ــ ۲۳۰۰ تا۲۰۰۰ ق. م. دوره ترقی‌صنعت‌برونزوسفال که در اواخر هزاره سوم قبل از میلاد بمنتهای ترقی رسید .

۱۰ ــ ۲۶۰۰ تا ۲۳۰۰ ق. م. عصرارتباط‌کامل‌شام‌بامما‌لك جنوبی و شرقی . آثار مکتشفه از صراحی و جام سبك مخصوص نماینده آندوره است .

۱۱ ــ ۳۰۰۰ تا ۲۶۰۰ ق. م. عصرتکامل ظروف‌سفالی‌از دو نوع سفید و سیاه و هم چنین پیدایش ظروف نسبةً عالی و یك نوع نقش مهر بشکل استوانه باسلوب معمول در بین‌النهرین .

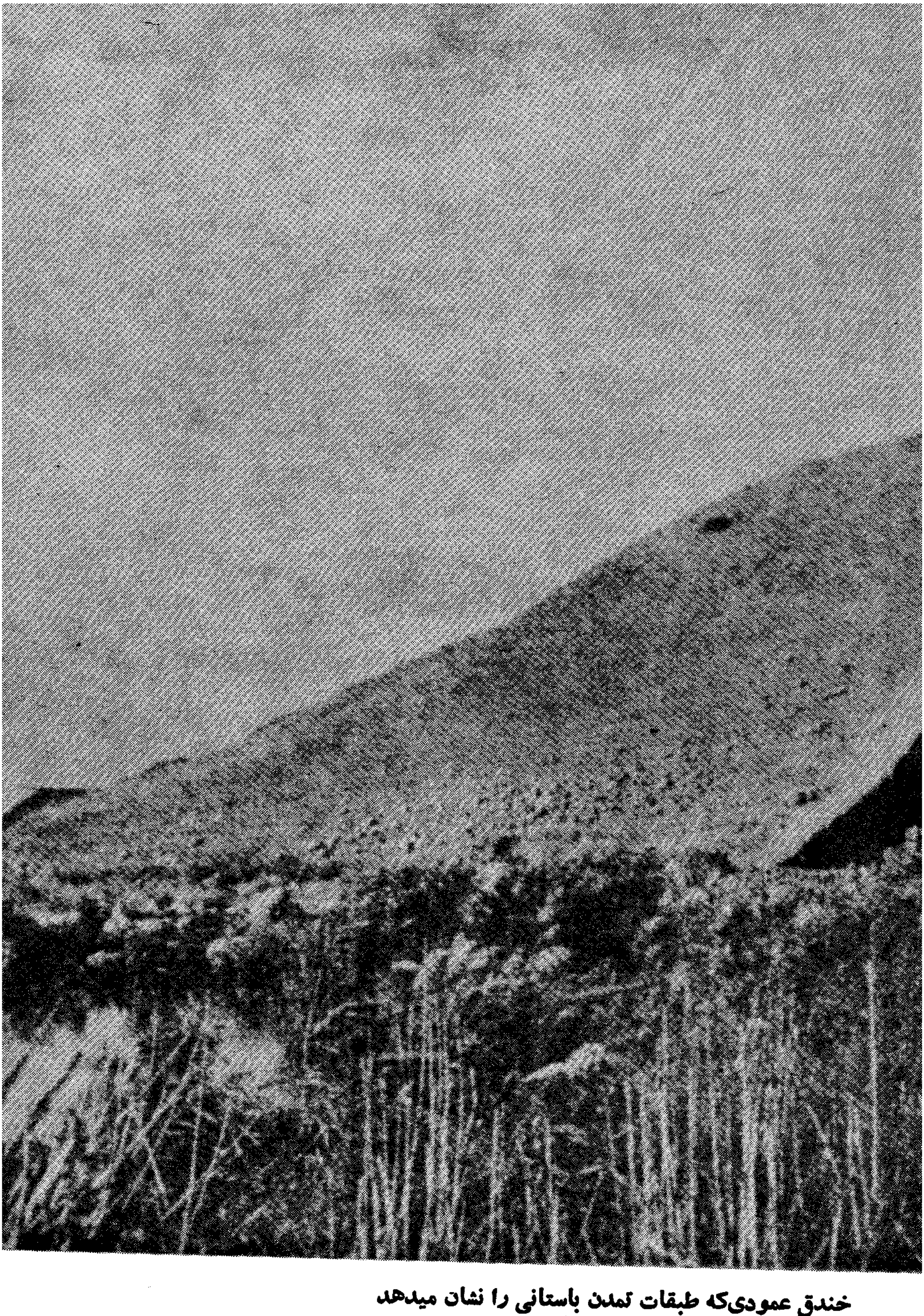
۱۲ ــ ۳۵۰۰ تا ۳۰۰۰ ق. م. زمان‌ترقی صنعت دستی‌در آخرآن عصر. تمثالها ومجسمه های شکل انسان ازفلز ریخته‌گری رابطه شام بامصروبین‌النهرین .

۱۳ ــ ۳۹۰۰ تا ۳۵۰۰ ق. م. دراین‌عصر طبقه‌ای اززمین کشف شده که شامل بعضی ظروف و افزار بسیار کهنه گلی و فلزی که‌آثار ارتباط شام با مشرق ازآن نمایان است .

### حلقه مفقوده

۱۴ ــ اکتشاف بعضی آثار بسیار ساده ابتدائی از استخوان وسنگ‌چخماق مصنوع بادست درخرابه قریه بسیار باستانی درشام.

خاك بکر به‌عمق شش‌پاازسطح کنونی آب‌تحت‌الارضی ←



**خندق عمودی‌که طبقات تمدن باستانی را نشان میدهد**

دراین تصویرافزون ازپنج هزارسال گذشت تاریخ بطور نمودار نشان
ه شده‌است. برای علامت هر«دوره» از ادوار چهارده‌گانه ازمحصولات
ان دوره یك نوع شییء از جنس سفال یافلز یاسنگ یا استخوان وامثال

قدیم ، مبلغی بالاتر می‌آید . این نمو تدریجی شهرها و بلاد هیچوقت متوقف نمانده و دائماً رو به رشد و روئیدن هستند .

بعضی اوقات ، شهری‌قدیمی که در قلهٔ تلی‌مصنوعی ساخته شده ، برای سکنه روزافزون آن خیلی کوچك می‌شود ، و جماعتی ناگزیر میشوند که آن بلد کهنه را رها کرده در اطراف آن محلات نوینی بنا کنند ، این کوی‌ها و برزنهای نو ساز ، همچنان بنوبت خود بتدریج رو بارتفاع و نمو میگذارند . حتی سطح قلل این تل‌های ساختگی هم متساوی نیست، یعنی دریك گوشه که محل میدانی‌وسیع بوده یاسنگ‌ـ فرش محکمی‌داشته‌وبمجاری آب منظمی‌مجهز بوده ، آن مکان بحال‌خود مانده‌ورشد ونمونکرده است. درصورتیکه در گوشه دیگر، عمارتی‌رفیع ویاکاخی سلطنتی‌بنا شده که با دیوارهای محکم‌آجری احاطه گردیده ، وچون خراب شده بر ارتفاع آن مکان‌بسیار افزوده است .

درعراق هنوز خیلی از بلاد زنده وجود دارند که اکنون مسکن هزارها نفوس میباشند و همه آنها بر فراز خرابه های شهرهای مرده

---

بقیه از تصویر صفحه قبل

اختصاص بزمانی داشته‌اند واگر احیاناً در دورهٔ دیگر تك‌وتوك یافت شده تصادفی‌بوده . باستان‌شناسان باامتحان دقیق‌ازاشیاء مکتشفه میتوانند عصرو زمان تحقیقی هرشیىء زیر خاکی را مشخص سازند. طبقاتی را که در این تل نموده شده است بعضی از هیئت های حفاری اعزامی یکی از مؤسسات علوم شرقی در ناحیه شمالی سوریه برای اولین بار کشف نموده و این نقشه را طرح کرده‌اند . هرطبقه یك دورهٔ نسبتاً کاملی ازادوار تاریخی آن‌مکان را نمایان می‌سازد . با مقایسه این نقشه میتوان طرح های مشابهی ، برای طبقات تحت‌الارضی ویرانه های بلاد قدیمه دیگردرمشرق زمین رسم‌کردکه همه یا بواسطه حفاری درخندقهای افقی یابوسیله گمانه زدن در چاههای عمودی تکمیل وروشن می‌شوند .

بنا شده‌اند . دو نمونه ازین گونه شهرها ذکرمی‌شود : یکی آربل[1]، ودیگری کرکوك[2] . درشهراولی بایدبرتلی‌مرتفع‌وتپه‌ای بلند صعود کرد تا به بالای شهررسید ، درآنجا منظری بسیار عالی ازصحـراهای اطراف دربرابر نظربیننده جلوه گر میشود . دیوارهای رفیع در برابر خاك طبقات مختلف بنا کرده‌اند تا ازسقوط وفرورفتگی‌زمین مانع گردد و شهرپائین درمعرض خطر آنهانیفتد . اینك که چندین‌سال گذشته، شهر آربل‌ازدست برد عناصرزمان‌بدینوسیله‌محفوظ مانده است .

درشهردومی_ کرکوك_تل‌قدیمی که‌جایگاه‌آن شهراست، بهمان شکل‌قدیمی‌خودباقی‌مانده‌ودربعضی‌نقاط ، که‌باران کنارتل‌راشسته وآب آنرا برده ، بعضی‌خانه‌های قله درمعرض سقوط قرار دارند. هرجا اثر عمل‌آب شستگی‌چنان درتلی مرتفع حادث‌شود، برای مردباستان‌شناس فرصت‌خوبی‌است که درجات مطبق‌آن تل‌را که‌هریك‌یادگارعصروزمانی است به‌یك نظر مشاهده نماید ، وآنرا توجیه وتفسیر کند . وی درست مانند یك عالم زمین‌شناس ( ژئولوژیست ) است که طبقات متشکله کره

---

۱_ آربل _ که نام قدیم‌آن اربیل Arbila است ، یکی از شهرهای قدیم ایران‌درشمال شرقی عراق، در هشت میلی موصل واقع شده . از زمان سومری‌ها وپس‌ازآن آشوریها ، تا امروز این‌مکان همچنان محل‌شهری آباد بوده است . دروقت‌حاضر ، افزون ازسی‌هزار نفرجمعیت دارد . دراین‌مکان بوده است که اسکندر لشکر دارای سوم را شکست داد . ۳۳۱ ق . م .

۲ _ کرکوك _ Kerkuk شهری است در شرق عراق . محل شهری بسیار قدیم که پیش‌ازآشوریها، سه هزارسال‌قبل‌ازمیلادمسیح ، آباد بوده و اکنون‌خط‌آهن بغداد_ موصل ازآن‌جا عبورمیکند، ومرکز ناحیه کردنشین عراق است ونزدیك به‌۴۰ هزار نفر جمعیت دارد . آن شهر ، مرکز قسمت نفت خیز است.بعلاوه موقعیت زراعتی مهمی دارد .

زمین‌را مطالعه می کند . مثلاً دراین‌طبقات ، یك‌جاقشری از آجر پخته می‌بیند که در عهدی قدیم ، کوچه ومعبر عام بوده . و درست از خاك بیرون‌آمده ، وبخط مستقیم ومنظمی ردیف یکدیگر قرار دارند و نشان میدهد کـه کف شهری در آن مکان واقـع بوده است . درطبقه دیگـر قطعات سبوشکسته و خرده سفال و یا ظروف گلی‌سالم ملاحظه می کند که یا منظماً یا درهم و برهم ریخته است وآنها علامت خانـه‌هـا ومنازل شخصی میباشند .

پس‌از آن‌قشر دیگری‌ازنخاله‌وآجروپاره‌آجروسفال‌شکسته‌وگوش ماهی‌وزباله‌درنظر می‌آورد. بازدوباره‌بیك‌خط‌مستقیم‌ازآجرپخته می‌رسد، که‌نشان‌میدهد دیگربار کوچه‌ای درآنجااحداث گردیده که در زیر آن نخاله وخرده آجر برای شفته ریخته بوده‌اند . پس از آن برفراز آن آجرفرش ، یك طبقه‌دیگر از مقداری خاکستر وزغال نیم‌سوخته دیده میشود که علامت وقوع حریقی درآن نقطه بوده، وخانه‌ها را سوخته و فرو ریخته است . پس آنگاه طبقه دیگر از خـاك خالص و گل پاك در مدنظراو می‌آید ، که ظاهراً معلوم میدارد درنموآن شهرویران وقفه‌ای رو داده ، یعنی‌مدتی‌آن‌بلد متروك مانده ، و بادودیگر عوامل طبیعت ، خاك زیادی برسرآن انباشته‌است. دوباره برفراز آن‌آثارشفته‌وشالوده‌و یك خط‌آجرفرش‌بازنمودارمیگردد که‌معلوم‌میدارد شهرسومی باردیگر درهمانجابظهور رسیده است.

اگرآن شهرخراب بلدی معظم، وتختگاه پادشاهی بوده، آجر-هائی که باآن معابر را فـرش کـرده‌اند ، همه دارای عـلامت ونقش

نام آن پادشاه است . درین صورت برای مرد محقق وعالم باستان‌شناس شکی باقی نمی‌ماند وبطور قطع معلوم‌میدارد که مثلاً آجرفرش(الف) مربوط به کدام عصراست ، بلکه ازنام‌آن شاه به تحقیق پی‌میبرد که‌آن شهرمثلاً در دو هزار سال قبل از میلاد آباد بوده‌است ، وآجرفرش (ب) در۱۷٦۷ م . بوجودآمده واشیاء و خرده‌ریزی که در بین این دو طبقه یافت شده است، متعلق به‌آن دوره ۳۷۰۰ ساله فیما بین آن هردو زمان میباشد .

باین‌ترتیب مرد عالم استنباط می کند که هویت اصلی نخستین سکنه‌آن‌بلد چندان خوب و روشن‌نیست وشایدآنشهر بدست سومری‌ها افتاده است که زمانی و روزگاری در آنجا اقامت جسته و سپس بنوبت خود ازمیان رفتـه ، و منزلگاه ایشان را قومی و مردمـی دیگر گـرفته و درخود تحلیل برده‌اند . ازاین قرار، طبقات تاریخی‌آن‌شهر باستانی، عیناً چون صفحات کتابی است که از روی آن میتوان خواند کـه آن شهراز باشندگان وسکنه اولیه ، نخست بلدی سومری وپس‌ازآن بلدی بابلی وپس‌آنگاه شهری ایرانی وازآن پس یونانی وسپس‌اشکانی وبعداز آن ساسانی وعاقبت الامر، بشهری اسلامی تبدیل یافته است .(۱)

---

۱ ـ دوره سلطنت وتمدن ایرانی دربین‌النهرین از فتوحات کوروش کبیر پادشاه هخامنشی شروع میشود وبه غلبه اسکندر وتأسیس تمدن‌یونانی درآن سرزمین (۳۳۰ ـ ۵۳۹ ق.م) خـاتمه می‌یابد .

پس‌ازسقوط سلطنت سلوکیدها (خلفای‌اسکندر) دوره تمدن یونانی نیـز منقـرض شده نوبت به اشکانیـان ( Arcassides ) و سپس بساسانیان ( ٦٤٠ م . ـ ۲۲٤ م . ) می‌رسدکـه بـا غلبهٔ اعراب مسلمان ، آن تمـدن نیزمنقرض می‌شود. زمان‌سلطنت‌اعراب‌تاغلبه ترکها وترکمانها ادامه دارد .

بقیه پاورقی در زیرصفحه بعد

ممکن‌است برفرازآن شهر اسلامی یك طبقه دیگر دیده شود که نماینده بلدی ازقرون وسطی‌باشد وبازبرفوق آن یك طبقه نهائی‌بوجود آمده باشد که هم اکنون شهری دائر وزنده است .

این است معنی آن عبارت که گویند : « تل هفت شهـر » و این حقیقت که شاعر فارسی گفته، بعیان مشاهده میشود .

وجود خلق بدل میکنند و رنه زمین
همان عمارت کیخسرواست وملك قباد

بعضی‌ازین‌شهرهای خراب درازمنه‌دیرین‌متروك شده ونسیاً منسیا گردیده‌اند. بعضی الواح گلی که متعلق به۱۵۰۰ ق.م. است،حکایت از ویرانه‌های کهن سال میکند ، که در آن محل مکان خاصی را نشان میدهد . اگر دربلادی که در۲۵۰۰سال ق. م. آباد بوده حفاری کنیم ، می‌بینیم که در پیرامون آنها بازآثار ویرانه‌های کهن‌تر که قبل ازآن تاریخ‌خراب‌شده‌اندهنوز موجود هستند. آغاز این سلسله دراز ازکجا و کی بوده ؟ محال‌است که بدقت بتوان جواب داد .

« این راه را نهایت صورت کجا توان بست
کش صد هزار منزل بیش‌است از بدایت »

باستان‌شناس عصرحاضرباید بخوبی مقصود وهدف خودرا بداند. اگر وی کسی است که در زمینه تمدنهای ماقبل تاریخ کارمیکنـد ، نباید ویرانه‌ای را کاوش کند که درازمنه تاریخی تا عصر یونانیان آباد

---

بقیه پاورقی از صفحه قبل

اکنون ، بعدازجنگ اول جهانی در ۱۹۲۱ م . یك دولت مستقل وملی بنام نوین«عراق» درآن سرزمین تأسیس شده‌است .

بوده است ، زیرا باید سالیان‌دراز در آن‌مکان حفاری نماید تا به طبقه‌ای برسد که تاحدی محل‌علاقه‌او می‌باشد. همه حفاریهائی که میکند، البته مربوط به‌ازمنه‌ای خواهد بود که بعد از دورهٔ مورد مطالعه وتخصّص او پیدا شده است .

اگراو کسی‌است که درزمینه تمدنهای‌نسبةً تازه تحقیق مینماید، باید ویرانه‌ای را مورد آزمایش قرار دهد که در ازمنه تازه‌تر متروك شده‌باشد، چه درآنجا حفاریهای‌او بحصول‌نتیجه مطلوب نزدیکتر است، وزود بعصروزمانی که‌هدف‌اوست می‌رسد. برخلاف برای کسی که‌به‌آثار عصریونانی علاقه‌منداست ، بسیار اشتباه است که درتلی که هیچوقت‌آن قوم سکونت نداشته‌اند شروع بحفاری کند ، زیرا هرچه بیشتر بکند از دوره وزمانی که محل توجه اوست دورتر میرود . بهمین دلائل مرد «آرکئولوژیست» هوشیار قبل ازآنکه زمین‌تلی‌را بدقت‌آزمایش کند ، محال‌است که بیل‌وکلنگ خودرا باخاكِ‌آشناسازد . اگرسفال شکسته‌ها را بخوبی‌نشناسد ونقش‌ونگارهای‌آن ذخایرنهفته‌را استخراج‌نکند و از تمدنهای مختلف در ادوار پیاپی تاریخ سررشته و خبرت نداشته باشد در عمل‌خود دچاراشتباه شده وبگمراهی‌خواهدافتاد. یعنی‌اگراین‌مقدمات را بخوبی فراهم نسازد ، هر آینه نتایجی بیفایده و عبث بدست خواهد آورد .

فصل چهارم

# فجر دانش

جهانگردی که درخاك عراق سیاحت میکند اگر تصادفاً گذرش به اما کن حفاری نیفتد از بسیار دشتهای وسیع خواهد گذشت بی ـ آنکه گمان کند که هریك از آن تلال کوچك که دراطراف او واقع شده شهری قدیم و بزرگ بوده . در آن کشور ، هیچ بنـای یادگار عظیمی جلب نظر اورا نخواهد کرد ونمیداند خاك راهی که بر آن میگـذرد سابقاً بازار شهری، یا در زیر قدم او ویرانه معبدی قرار دارد . سرتاسر آن زمین اکنون بصورت بیابان سوزانی درآمـده و او تصور نخواهد کرد که گوشه‌ای ازآن بیابان وقتی گلستانی فرح انگیز و آن وادی خاموشان، روزگاری مرکزهیاهو و قیل وقال مردمی انبوه بوده که به السنه گوناگون سخن میگفته‌اند. سیاحان عصر حاضر باوجوداین همه کتب که درباب تمدن‌های باستانی کلده و آشور نگاشته شده، هیچوقت نمیتوانند بدرستی پی ببرند که درزمان ماضی در آن کشور چه میگذشته، مسافرین سابق که پی‌درپی طول وعرض صحراهای بین‌النهرین رازیرقدم خود می ـ سپرده‌اند ، ابداً فکرنمی کرده‌اند که ازجایگاه دو مدینهٔ عظیم بابل و

نینوا[1] چندان دور نیستند. حتی بعضی از مسافران فضیلت مآب که بوسیله کتب مقدسه عهدعتیق ازاین دوشهر بزرگ آگاه شده ودرتجسس آنها سعی بلیغ می کرده اند ، چندین بار از فراز ویرانه‌های آن هردو گذشته اند بدون اینکه بدانند که همان شهرهای گمشده ، در زیر قدم ایشان مخفی است .

روزگاری دراز، صدها الواح خشتی که برروی آن خطوط قدیمه منقوش بوده، درضمن کارروزانه بدست کارگران حفارمیافتاد. بعضی ازآنها را به سیاحان تقدیم میکردند ، ولی چون هیچکس نمی‌پنداشت که این نقوش شبیه بمیخ، یك سیستم خط بسیار منظمی است ،آنرا درحال بدور میفکندند. روزگاری دراز حال بدین‌منوال بوده تااین که افتخار کشف این معنی نصیب مردی بنام دلاواله[2] گردید که بوجود خط و کتابتی روی آن قطعات آجری پی‌برد و یکی ازآنهارا بدست آورده و به موزه کرچرین[3] ارسال داشت . هم اکنون آن نخستین‌ارمغان تمدن باستانی

---

۱ــ نینوا Ninevah نام بزرگترین شهرهای کشور آشور، که‌درساحل دجله ، قرب موصل قرار داشته و به لاتین آنرا نینوس Ninus تلفظ میکنند .

۲ــ Pietro della Vallé پیترو دلا واله، سیاح‌ایطالیائی متولد ۱۵۸٦ متوفی ١٦٥٢ م. از ایطالیا بقصد سیاحت مشرق زمین در سال ١٦١٤ براه افتاد و به‌قسطنطنیه آمد، عربی وترکی آموخت، به‌مصر وفلسطین‌وشام‌و بغداد مسافرت کرد ، در زمان شاه عباس اول به همدان و اصفهان رفت ، در ١٦٢١ بعد از سیاحت تخت‌جمشید و شیراز بـه بندر هرموز و سپس به بندر سورت و بالاخره در ١٦٢٦ به‌رم بازگشت و در دستگاه پاپ، اوربان هشتم، شأن و منزلتی حاصل کرد ، و در ١٦٥٢ وفات یافت ، سفرنامه او معروف است .

۳ ــ موزه کرچرین Kircherian Museum



نینوا به بیابانی بیکران مبدل شده

واولین سند خط میخی در آن موزه اروپائی موجود است . پس از او سیاحان دیگر که بدقت نظر وحدّت بصر بپایه‌آن سیاح معروف نمی - رسیدند درآن کشور آمد ورفت‌ها کرده ولی توجهی باین‌اسناد تاریخی ننمودند . سالها ما بین دانشمندان این‌نکته مورد بحث و مشاجره بود که‌آیا این نقوش فقط به منظور زینت و ظرافت رسم شده یا در واقع يك سیستم مجهول ومرموز خط و کتابت است .

درنظرمن ، فضلای اروپا درطول آن سالها ،بمراتب بیخبرتر از بعضی «جهال» مسلمان بوده‌اند. چه قرآن ازوجود الواحی ازآجر، که درجهنم‌پخته شده وشیاطین بر روی آن کتابت کرده‌اند خبرمیدهد.(۱) در

۱ – چنین کلامی که مؤلف به قرآن شریف نسبت میدهد در آن کتاب مبین بنظر بنده مترجم نرسید ، و حتی تحقیق وتجسس بسیار کردم که شاید

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

نظر من بی‌شبهه این اشاره به خشت‌های مکتوبی است که در بین‌النهرین یافت می‌شده . این تعلیلی که در اسلام برای پیدایش این گونه خشتها نموده‌اند ممکن است درست نباشد ولی متضمن براین نکته است که این نقوش، خط و کتابت خاصی بوده‌اند .

باری بگذشت اعوام وسنین معلوم گردید که کشور بین‌النهرین همان سرزمین باستانی بابل و آشوراست ، اما درك این مطلب بازتامدتی شوق حفاری علمی را درآن سرزمین تحریك نمی کرد ، ومیگفتند که آشوریها، مردمان شرور وملعونی بوده‌اند که مشیّت باری تعالی برفنا و زوال آنها علاقه گرفت ونام ونشان آنان از روی زمین محو گردید . احیاء ذکر ایشان ، عملی برخلاف ارادهٔ الهی وبمنزله کفر میباشد .

این عقیده واندیشه مسلماً روزگاری همچنان باقی‌می‌ماند، اگر نه‌آن بود که مرد فاضلی‌ازاهل فرانسه موسوم به امیل بوتا(۱) که از طرف دولت خود در شهر موصل کونسول بود برآن شد که در باب

---

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

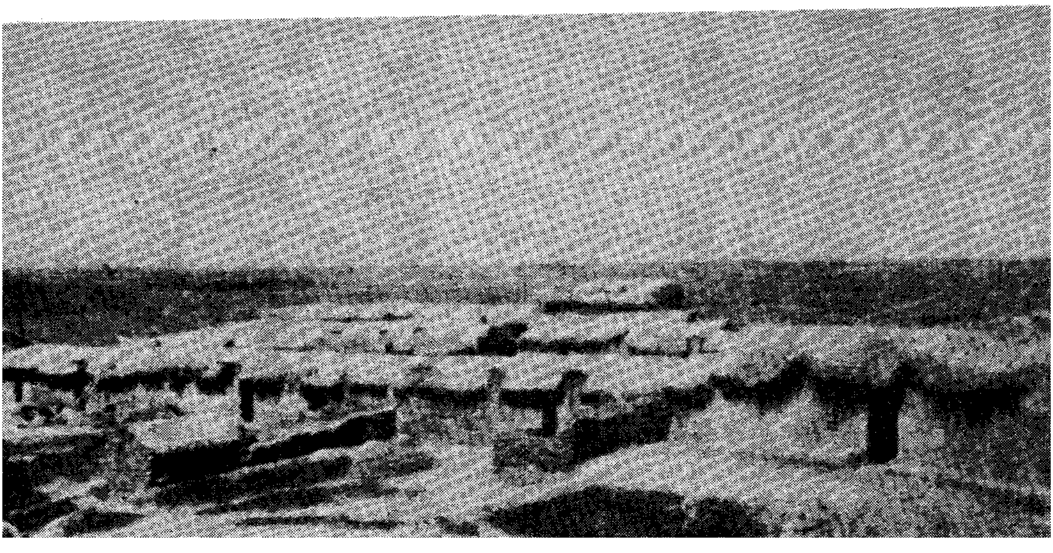
دراحادیث نبوی چنین سخنی‌یافت شود.درآنجانیزبدست نیامد ، چون مؤلف متوفی مأخذ کلام را بدست نداده، ناگزیر به‌جامع کتاب، یعنی پرفسورجرج کامرونProf. G. Cameron ، درتاریخ ١٤ آوریل ١٩٦٠ نامه‌ای نگاشته سؤال کردم که مأخذ این قول که مؤلف بکتاب مسلمانان نسبت داده چیست ؟ ودر کجاست ؟ آن استاد فرزانه و منصف درجواب من در ذیل نامه مورخ سوم مه ١٩٦٠ می نویسد «اکنون که من تجسس و رسیدگی فراوان کردم با شما موافقم که درقرآن چنین‌آیه‌ای وجودندارد. درمجموعه‌احادیث واخبار نیز آنرا نیافتم . آن مرحوم ( E. Chiera ) از کجا آن کلام را نقل کرده برمن مجهول‌است .»

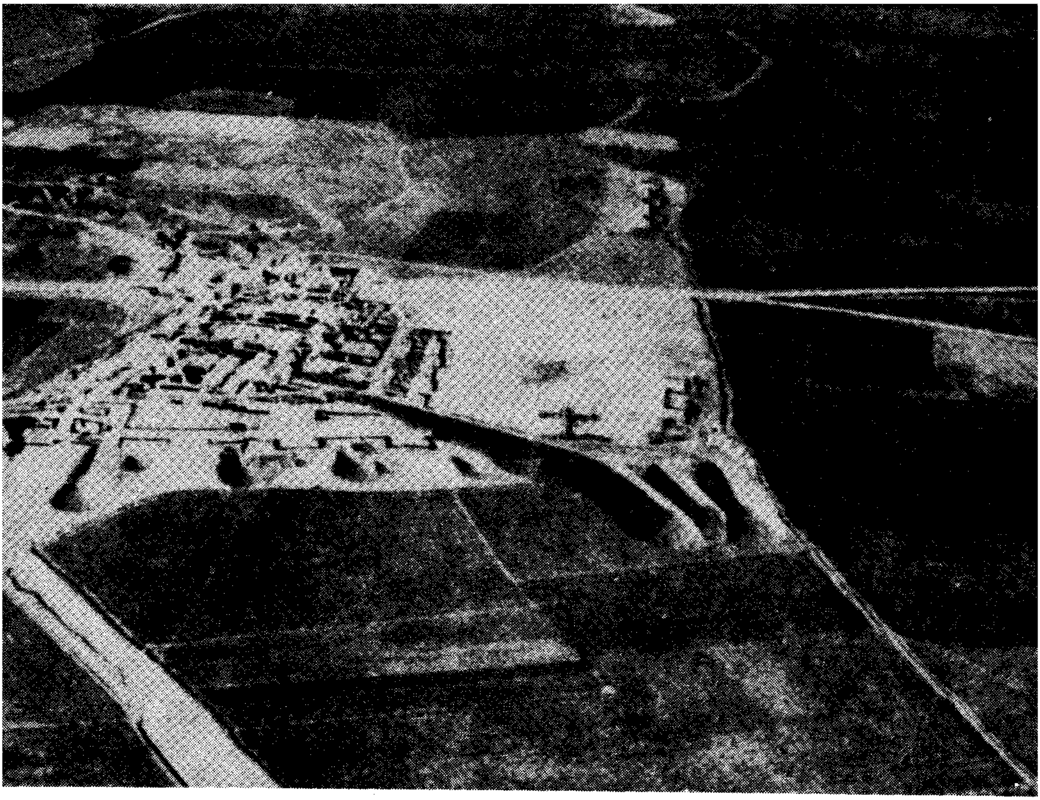
١ ــ امیل بوتا Emile Botta کونسول فرانسه در موصل. ١٨٤٠ م.

معنی ومفهوم قطعات مجسمهٔ عجیبی که بومیان محلی از تـل بزرگی نزدیك آن شهر بیرون آورده بودند ، تفتیشی کند. پس در آنجا شروع بحفاری کردودراندك زمانی معلوم‌شد که آن تل، محل‌شهر نینوای‌قدیم تاریخی‌است. رنج او بی‌مزدنماندواشیاء مهمه کشف کرد. درسایهٔ کوشش وجدّ تمام، دولت‌فرانسه را بر آن داشت که درعمل حفاری آن جا بذل مساعدت نماید .

چون‌اعراب‌بومی‌ملاحظه کردند که مسیو بوتا به‌نقوش‌ومجسمه ـ های سنگی علاقه مند است ، باو گفتند که در چند میلی آن مکان ، تل دیگری‌هم‌وجود دارد که‌ازاین گونه‌اشیاء در آنجا فراوان بدست‌می آید. مسیو بوتا بدآنجاشتافت‌ودید مطلب ازهمانقرار است که گفته اند. پس

**قریه خورس‌آباد از تل قصرسارگون**





**شهرسارگون در خورس آباد درهنگام حفاری مؤسسه شرقی**

با شور وشوقی زیاد، مشغول حفاری شد تاسرانجام درقریه خورس آباد(۱) بافتخار اکتشاف قصرسارگون(۲) پادشاه معروف نائل آمد.

---

۱ ـ خورس آباد Khorsabad نام قریه‌ایست درخاک عراق، در ۱۲ میلی شمال شرقی موصل. درسال ۱۸٤۲ امیل بوتا در آنجا حفاری کرد وبعضی آثار مکتشفه‌را به‌موزه لوورپاریس فرستاد. سابقاً آنجارا «دارالشروقین» (قصرسارگون) می‌نامیده‌اند وشهر نینوا که در آنجا کشف گردیـد محوطه‌ای بسیار وسیع بود که یك میل مربع مساحت‌داشت. قصر آن پادشاه نیزسالماً اززیرخاك بیرون آمد.

۲ ـ سارگون Sargon یا«ساروگینو» یعنی «سلطان قانونی» نام سرداری آشوری است که بعدازمرگ شلمانسرچهارم پادشاه آنکشوردرسال

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

بدیهی است این حفاریهای نخستین ، مطابق قواعد علمی نبود و خود حفارها نیز ازعلما شمرده نمی‌شدند ومیبایستی‌اسلوب‌فنی ، مطابق اصول آرکئولوژی جدید رعایت گردد . اما از آنجا که مسیو بوتا اولین پیش آهنگ این‌قافله است ، فضیلت تقدم دارد ونباید برای آنکه حفاری او برطبق اسالیب ومقررات فنی نبوده اورا تخطئه کنیم . قواعد علمی برای‌باستان شناسان‌بین‌النهرین،مدتی بعد اززمان اومقرر گردید. در هر حال ، عمل او هر چه باشد با جدی بلیغ و جهدی فراوان توأم بوده . وی موفق شد که سراسر جهان را بیدار و آگاه سازد که یك تمدن‌را دیرین که سالها در ظلمت فراموشی و بیخبری غنوده بود بیرون آورده و در منظر عموم قرار دهد . در نتیجه ، کاروانها از اهل تحقیق رهسپار آندیار شدند . بعد از چندی انگلیسیها دنباله‌کارهای سابق را در نینوا بدست گرفتند و فرانسویها در خورس آباد همچنان اکتشافات و تحقیقات را ادامه دادند . محققین آزاد هم براه افتاده بنوبت خود ، در عرض وطول آن کشور به کنجکاوی و حفاری‌پرداختند وهرچه توانستند چیزهای تازه بدست آوردند . در آغازکار ، قصد آنها متوجه کشف نقوش برجسته بروی سنگ‌ها Bas Relifes ویامجسمه‌های

---

بقیه پاورقی ازصفحهٔ قبل

۷۲۲ ق . م . تخت سلطنت را تصاحب نمود. وی شهر یهودی «سامرا» را فتح کرد وسکنه آنرا باسارت کوچ داد ونیز باشام ومصر و فلسطین واقوام حیتی جنگ کرد وبر آنها غالب آمد . سپس به‌سرزمین ماد تاخته تا سواحل بحرخزر پیش رفت . عاقبت در۷۰۵ ق.م . درقصر نوبنیاد خود کشته شد .

تنومند بود و بس و اگر در اثنای کاوش به‌لوحی مسطور یاشیئی منقوش میرسیدند، بدان اعتنائی نکرده و آنرا در زباله‌ها می‌ریختند . اما سطح همان قطعات احجار ومجسمه‌های سنگی هم غالباً ازعلائمی مانند گاوه‌های سه گوش یامیخ‌های نوك تیز پوشیده شده بود. دراین هنگام دیگر شکی باقی نماند که این رسوم و علائم، کتیبه‌های باستانی اندولی معانی آن همچنان مرموز و مستور باقی مانده و کسی به حقیقت آن‌ها پی نمیبرد.

سربازان ناپلئون ، در هنگامی که کشور مصر را تسخیر کرده بود ،لوحه‌ای سنگی یافتند که موسوم است به‌سنگ روزتا[1] . مقدر چنان بود که این لوحه کلید حل رمز نقوش وخطوط هیرو گلیفی باشد[2] زیرا در آن لوحه یك کتیبه بخط یونانی وهمان عبارت نیز بخط عجیب هیرو - گلیفی که‌معمول مردم مصر قدیم بوده است نوشته‌شده بود، دراثر تطبیق آن

---

۱ــ سنگ روزتا Rosetta Stone نام لوحه‌ای از سنگ سیاه و لکانی است است که در سال ۱۷۹۹ م. یکی ازافسران فرانسه موسوم به بوسار Boussard در نزدیکی شهر روزتا کشف کرد و کتیبه‌ای به‌سه خط وزبان روی آن منقوش بود . اول هیروگلیفی HieroglyPhic ، دوم مصری متوسط Demotic ، سوم یونانی . آن لوحه مشتمل بود بر فرمان کاهنان شهر ممفیس که برای پادشاه زمان خود بطلمیوس پنجم ( اپیفانوس ) نگاشته بودند . دانشمند فرانسوی شامپی لیون Champillion از تطبیق آن خطوط ثلاثه، کلید قرائت خط‌مصری باستانی را بدست آورد . این سنگ اکنون در موزه بریتانیا موجود است.

۲ ــ هیروگلیفی hieroglyphy خطی است تصویری که مصریان قدیم در سه هزار سال ق. م. اختراع کرده و برای کتابت در آن کشور و ممالك همجوار استعمال می‌شده است ، و بر بناها و آثار باستانی یادگاری نیز نقش میکردند . رمز آن خط غریب را عالم‌فرانسوی شامپی لیون در ۱۸۲۲ کشف کرد و درنتیجه، تاریخ نهفته کشور فراعنه آشکار گردید .



**یکی از دروازه‌های شهری که در خورس‌آباد کشف شد**

خط مجهول‌مصری باخط معلوم یونانی، اندك اندك آن رازنهان‌فاش‌شد، وآن‌معمای مشکل حل گردید وپردهٔاسرار نهانی ازخطوط هیروگلیفی در برابر نظر دانشمندان گشوده گشت. در مورد کتیبه های میخی (۱) نیز امری شبیه بهمین اتفاق افتاد. بعضی از مسافرین و جهانگردان درسنگها و صخره‌های ایران، کتیبه‌هائی مشاهده نمودند که با نقش و نگار میخی نگاشته شده بود و هر یك از آن کتیبه‌ها سه مرتبه به سه زبان مختلف‌تکرار می‌شد؛ یعنی‌همان مطلب‌را بزبان‌های‌فرس قدیم (۲)

---

۱ــ کتیبه‌های خط میخی. خط میخی از دیر زمانی مورد توجه سیاحان

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

و بابلی وعیلامی[۳] ولی بیك خط که معروف به«میخی»[۴] است تحریر میکرده‌اند . آنرا از آن سبب میخی نامیده‌اند که مرکب از علائم و

---

وسپس محققان قرار گرفته‌است. اول‌همه پیترودولاواله ایطالیائی‌در۱٦۳۲م. وسپس‌ژان‌شاردن سیاح‌فرانسوی‌درسال ۱٦٦٥ م. وبالاخره انگلبرت‌کامپفرم طبیب آلمانی که در سال ۱٦۸٥م . بایران آمد این‌خط را باین اسم موسوم ساخت وپس‌از اومحققی‌دانمارکی‌موسوم به کارستن‌نی‌بوس Carston Nibuhs از روی کتیبه های تخت جمشید کپیه دقیقی برداشته و آنرا بـه ٤۲ علامت تجزیه کرد که همان الفباء معمول خط میخی باشد . ولی‌قدم مهم را گئورگ فریدریش گرتفند آلمانی Georg F. Grotfend برداشت واین‌همان‌است که درمتن بالا اشاره شده . وی در دانشگاه گوتینگن معلم زبان های کلاسیك (یونانی ولاتین) بود . در۱۸۰۲ م . مطالعاتی که درمتن، شرح آن گفته شده درباب‌کتیبه‌های خط میخی ایران نموده و گزارش ذیقیمتی دراین باره تهیه کرد . وی موفق شد که سیزده شکل مختلف از اسامی‌خاص راکه درکتیبه‌-های خط میخی آمده بود کشف کند واسامی داریوش وخشایارشا و هستاسپ را از روی تطبیق کتیبه‌هائی که بالسنه مختلف نگاشته شده‌بود بقوت حدس وقرینه معلوم نماید، زیرا استنباط نمود که‌کلمه‌ای‌که دراول‌هر کتیبه‌ای‌واقع شده باید نام پادشاه باشد وچون مشاهده نمود که در کتیبه دیگر همان کلمه درمرتبه سوم یاچهارم قرار گرفته ازین‌مقایسه بفراست دریافت‌که آن‌کلمه نام پادشاهی‌است که بانی‌کتیبه اول‌بود ودرکتیبه دوم نام پسراوست. ونیزدریافت که‌کلمه اولی ازکتیبه اول‌که نام پادشاه است بدون القاب ذکر شده بنابراین حدس زده‌که باید نام مؤسس‌سلسله باشد وکلمه«شاه» وکلمه «شاه شاهان» را ازکوتاهی وبلندی‌آن دولفظ‌که بعد ازاسم شخص سلطان وهمه جاتکرار میشود پیداکرد وتشخیص داد . (استخراج از مقاله مفید و جامع آقای علی سامی باستان‌شناس دانشمند شیرازی درمجله دانشکده ادبیات شیراز ـ سال ۱ شماره ۳ ).

بعدازکشف معجزه‌آسای گـرتفند ، محققین فرانسوی وآلمـانی و انگلیسی‌مطالعات خود را درخط میخی همچنان ادامه داده وهر یك بنوبت خود درین‌زمینه‌تحقیقات وکشفیات‌تازه‌ای‌کردند تانوبت‌به‌سرهانری راولینسن

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

نقوش شبیه به گاوه‌های سه گوش یا میخ‌های نوك تیز بود . از مطالعه دقیقی که در ین کتیبه‌های سه گانه بعمل آمد معلوم شد که این گاوه‌ها درهرزمانی بسبك وطرز دیگری ترکیب می‌شده است .

در یکی ازآنها که ترکیب آن ساده‌تر بوده و در آن گسیختگی و اختلالی وجود نداشت، همان ترکیب علائم عیناً درمتن‌های سه گانه مکرر می‌شد . ازین مقایسه دانشمندان استنباط کردند که در یکی از متن‌های کتیبه، عددترکیبات کمتر است . ازاینرو میبایستی که بوسیلهٔ الفبای مخصوصی تحریرشده باشد . یعنی هرمجموعه مرکب از چند

---

Sir . H . Rawlinson انگلیسی‌رسید و او بزرگترین کسی‌است که کشفیات او وتوفیقی که درقرائت کتیبه دارای کبیرهخامنشی در بیستون (کرمانشاهان) نمود، پرده ازروی اسرار خط میخی بکلی برداشت . وی افسرجوانی بود که در۱۸۳۵م . باتفاق بهرام میرزاقاجار حکمران کرمانشاهان به آن دیار آمده وقریب دوسال یعنی تا۱۸۳۷م. درکوه بیستون ودرطاق بستان مشغول‌استنساخ کتیبه های میخی گردید ، بعداز آن درسال ۱۸٤٤ م . باردگر به آنجا آمده مجدداً همان کتیبه را مطالعه کرد وبالاخره مدت ۲۰سال عمر عزیزخود را صرف معرفت این خط و زبان نمود تاآنکه بقرائت آن کتیبه فارسی قدیم با مقایسه دومتن دیگرعیلامی وبابلی موفق گردید . حاصل مطالعات خودرا در ۱۸۵۷ م . بانجمن آسیائی همایونی انگلستان تقدیم کرد ودر شمارهٔ دهم مجله انجمن آسیائی درج گردید ، پس‌بپاس این اکتشاف بزرگ ازطرف ناصرالدین شاه به نشان شیرو خورشید و از طرف ملکه ویکتوریا بلقب (سر- Sir) وازطرف انجمن آسیائی‌نیز به‌اخذمدال طلامفتخر گردید . معذلك با این همه زحمات مؤلف این‌کتاب نامی‌از او درمتن نبرده است .

۲ ـ فرس قدیم . زبان فارسی از آغاز پیدایش تا عصر حاضر در سه دوره پیاپی نمودار شده از این قرار : ۱ ـ فارسی‌قدیم. ۲ ـ فارسی متوسط. ۳ ـ فارسی کنونی. هر کدام لسان معمول مردم دردوره‌ای ازتاریخ ملی‌ایران

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

میخ یا گاوه برای حرفی از حروف بکارمیرفته . دو متن دیگر از همان کتیبه قدری آشفته‌تر وپیچیده‌تر بود وباعلائم زیادتر ونقوش گونا گون.

---

است . زبان فرس قدیم زبانی است که در عصر شاهان هخامنشی « کیانیان» ( ۳۳۰ - ۵۵۰ ق ـ م. ) متداول بوده . بعضی‌از کتیبه‌های ایشان بهمین‌زبان تاکنون بخط میخی باقی مـانده است . ۲ ـ فـارسی متوسط ـ زبان دوره اشکانیان و سپس ساسانیان است (۲۵۰ ق. م. تا ٦۵۰ م) و ازحمله اسکندر تا حمله عرب در این سرزمین ادوار گونـاگون طی کرده و بزبـان پهلوی معروف است . ۳ ـ فارسی‌کنونی - بعداز احیاء حیات سیاسی‌ایران بعد از حمله عرب ( قرن هشتم - نهم م . ) مرکب ازپهلوی با عربی‌بظهور رسید ، و زبان زنده و متداول عصر حاضر است .

۳ ـ عیلام Elam نـام قوم و تمـدن قـدیم تاریخی است کـه در محل خوزستان فعلی در ٤۰۰۰ سال قبل از میلاد وجود داشته است . در کتب عهد عتیق (تورات) نیز ذکرشده . بعد ازآن در زمان ایرانیان قـدیم همان قوم بنام‌شوشیانا یا سوسیانا Susiana نامیده‌شده‌اند وهردوت ازآن‌ها نام میبرد. و شهر شوش مرکز آن‌ها بعداً تختگاه شاهان پارس گردید (٦۰۰ - ق. م) قریه ماسبذان که درین اواخر بنام حسین آباد در پشت‌کوه لرستان معروف بود و مدفن الهادی خلیفه عباسی درآنجاست اخیراً (۱۳۱۱ ش .) تغییر نام داده و آنرا بغلط به عیلام موسوم گردانیده‌اند . یکی از پادشاهان پارس « ت اس یس‌ینای کوروش‌کبیر» بعد ازسقوط امپراطوری آشورآنرا تسخیر نمود و شهر شوش را پـایتخت خود قرار داد . ازآن زمان تـاکنون تاریخ مکتوب ناحیه خوزستان معلوم است .

٤ـ خط میخی Cuneiform ، این‌نام را آنگلبرت‌کامفرت ـ Engelbetr Comphert آلمانی در آغاز قرن هیجدهم برای خطی‌که به آن کتیبه‌های باستانی در روی الواح سنگی یا خشتی‌از زمان ایرانیان قدیم وبابلی‌ها باقی مانده‌است، اسم گذاری کرد . وچون مرکب از علاماتی‌است بشکل میخ‌های نوك‌تیز ، این تسمیه‌مناسب‌می‌نمود ، و ازآن زمان درعالم علم‌آن خط باین نام معروف گردیده است .

از این رو آن دو متن را که زیاد مشکل بود ، از آن دیگری جدا گذاشته و تمام توجه و عنایت خود را صرف آن متن ساده‌تر کردند و سعی نمودند که پردهٔ مرموز را از روی این‌صور میخی‌شکل باز کنند و معنای آنرا بزور فکر دقیق وهوش صائب استخراج نمایند . دراین‌فصل از قدمهائیکه پیش آهنگان قافلهٔ راز خط میخی برداشته‌اند باید بذکر خلاصه‌ای اکتفا کرد : یکی ازمعلمین‌دبیرستان، درآلمان متوجه شد که که خطوط و کتیبه‌های شاهان اخیر ایران همیشه باین عبارت آغاز میشود :

« ما ـ .... (فلان)شاه بزرگ شاه شاهان پسر (فلان) .... »

**کتیبه و نقوش میخی داریوش کبیر در بیستون**



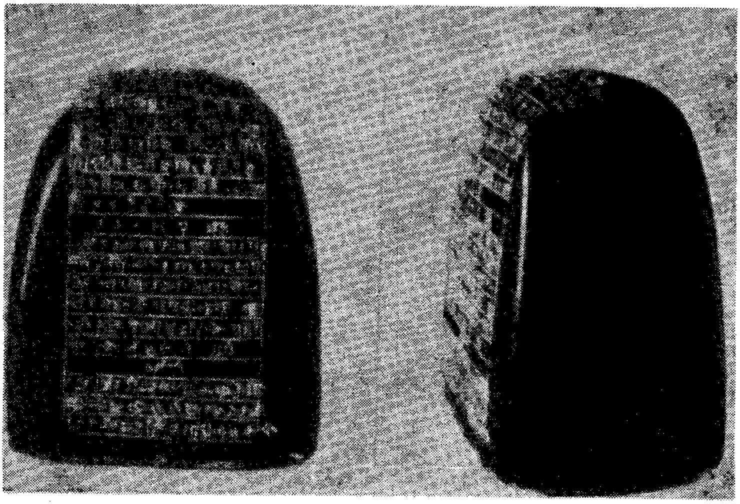
چون متوجه گردید درمتن ساده یکی از آن کتیبه‌های سه گانه علائم و نقوش بهمان نظمی که انتظار داشت قرار گرفته‌اند ، پس شروع کرد که نام پادشاهی را در آنچه خیال میکرد متن فارسی است باآن علائم منطبق سازد . این حدس او صائب افتاد و چنین خواند :

« داریوش، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، پسرهیستاسب» . بدینوسیله مفهوم بعضی‌علائم بدست آمد . دیگر فضلا نیز در این‌کار او را یاری کردند . این کار البته ابتدا بسیار کند پیش می‌رفت ، زیرا در آن ایام ارتباطات مشکل‌تر اززمان حاضربود . افراد دانشمند میبایستی ماههای بسیار وقت خودرا درحل مسائلی تلف کنند درحالی که همان مسائل را دیگر همقطاران ایشان که در همان راه قدم میزدند مدتها بود که حل کرده بودند . ولی‌همه از کاریکدیگر بیخبر مانده . بالاخره محققین اعلام داشتند که یکی‌ازآن متون ثلاثه خوانده شده وآن‌قسمتی بود که بزبان‌فرس‌قدیم نوشته‌شده‌بود. چون این‌متن خوانده شد ترجمه آن کلید خواندن دومتن دیگر گردید ، وبوسیله آن یکی، رمزآن دودیگر نیز معلوم گشت .

کشف متن بابلی از آندو متن دیگر مشکلتر بود ، زیرا خط بابلی‌ها بر روی قاعده الفبا نبود . ازینرو مابین آن دانشمندان که پیش آهنگان قافله تحقیق بودند اختلاف نظر پدید آمد و مباحثه‌ها در گرفت.هر کسی‌میخواست که‌تئوریهای‌خودرا اثبات‌ونظریات‌دیگران را ابطال کند . بالاخره بمرور زمان این مفسران السنه قدیمه توافق حاصل کردندوعلمی‌نوین‌تولدیافت. سرانجام‌ایشان‌توانستند بعالم اعلام

دارند که رمز کتیبه‌های بابلی کاملاً کشف گردیده است .

آنها با یکدیگر موافقت پیدا کردند ولی دنیای خارج همچنان در حال تردید وشك باقی بود . مردم نمی‌توانستند باور کنند که تفسیر و ترجمه این متون السنه مرده واقعاً درست و صحیح است . بر عهده محققین بود که صحّت مدعای خودرا ثابت کرده وبعالمیان مدلل سازند که مفتاح معمّارا بدست‌آورده‌اند. پس‌برای ثبوت این مقصود یك نوع آزمـایشی مقرر گردید ، بدین ترتیب که یك نسخه متن کتیبه میخی‌را



**تصویر یك سنگ‌وزنه دارای کتیبه بسه‌خط : فرس‌قدیم، عیلامی‌و بابلی**

بچهار نفر از آن علما دادند که هر کدام علی‌حده آنرا ترجمه‌نماید. اگر ترجمه‌های آن چهار تن بایکدیگر موافق افتاد ، معلوم میشود که این علم جدیدالولاده بدرجه‌ای از کمال و بلوغ رسیده است که بتوان آنرا مورد قبول عامه قرار داد .

چهارتن دانشمندان اولیّه درفن اسیرولوژی (آشورشناسی) بیدرنگ به کارو بررسی متون مربوط پرداخته ونتیجه‌را عرضه‌داشتند. چهارترجمهٔ حاصل، گرچه دربعضی جزئیات اندك اختلافی داشت ولیکن دربسیاری کلمات با یکدیگر موافق بود وثابت شد که علم مذکور بمرحلهٔ استقرار و تکمیل رسیده و حق دارد که در ردیف دیگر علوم ثابته قرار گیرد.

پس‌ازآن پیاپی این دانش‌نوزاد روبترقی‌نهاد و پیشرفتهای مهمی در آن فن حـاصل آمد، تا بجائی که برای قرائت لهجه‌های آشوری و بابلی دیگر اشکال چندانی موجود نیست.

معذلك باید گفت: هنوز بعضی اشخاص‌هستند که کما بیش صحت این علم را باور نکرده‌اند و گاه بگاه بعضی ازین متفکـرین تند نظـر کتابی منتشر می‌سازند باین منظور کـه بطلان ترجمه‌هـا وحل رمـوز کتیبه‌ها را ثابت کرده وسبك وطریقه خود را مدلل سازند. همین‌اواخر کتابی بدست خودمن رسید که بتازگی‌ازطبع خارج شده‌بود. من‌بدقت درآن نظر انداختم؛ اگران کتاب هشتاد سال قبل منتشر شده بود قابل اغماض بود، ولی حالا جز آنکه در سبد اوراق باطله قرار گیرد سودی دیگر نـدارد.

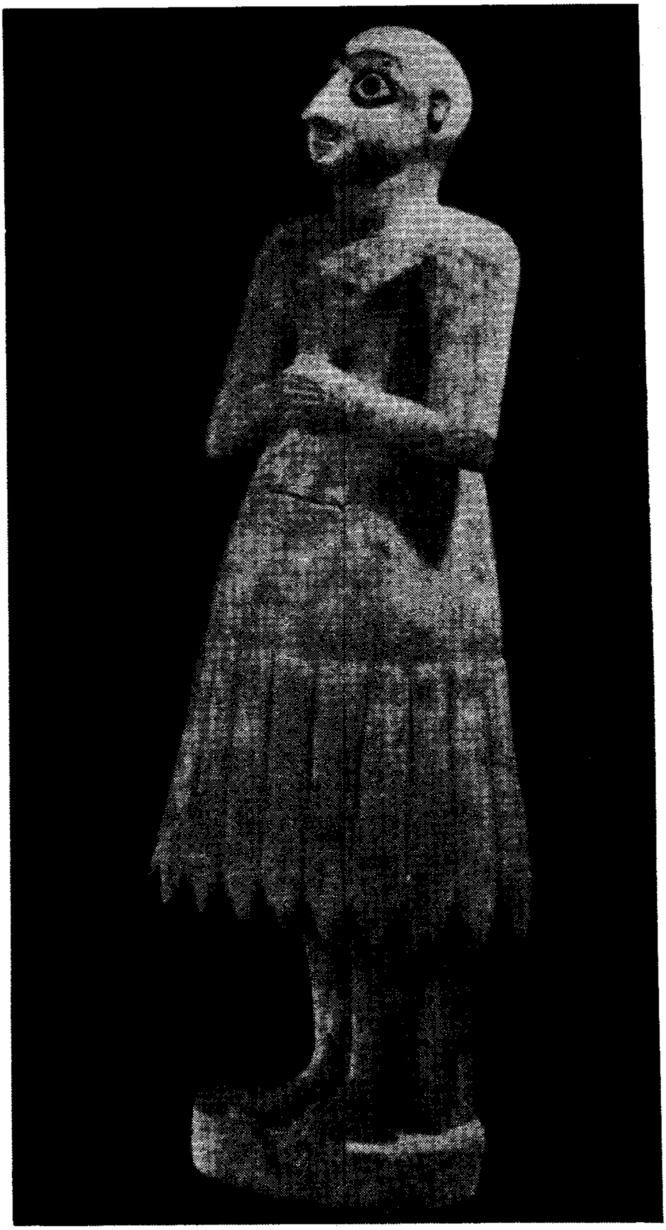
هر چند در زمان حاضر هنوزنمیتوان گفت که علم کامل و احاطهٔ مطلق به این زبان حاصل‌شده، زیرا هنوز اسامی‌بسیار اشیاء وموضوعات مانند: نباتات، احجار، ادویه، آلات وادوات وغیره برما مجهول‌است. سالهای دراز برای حل آنها باید زحمت کشید، ولی اصول اولیـه این زبان درست هم دوش سایر السنه بلکه بهتر از بسیاری از آنها بسهولت

فهمیده‌وخوانده‌شده‌است. برای‌قرائت این زبان دیگر احتیاجی بدانستن السنه مشابه (از ریشه واحد) نیست؛ بلکه برعکس، از زبان آشوری برای قرائت دیگر السنه یاری می‌جویند. یعنی بوسیله این زبان ما میتوانیم بعضی‌دیگر از زبانهای «سامی» را که خیلی شبیه و متقارب با آن است بفهمیم، زیرا بوسیله یك کلمه آشوری‌معنای حقیقی کلمه عبری مشابه‌آن دانسته میشود، علاوه بر آن در این رشته، نتایج شگفت‌آمیزی بدست آمده‌است. یعنی زبان آشوری از آنجا که هم‌ریشه زبان‌عبری است، سابقاً از آن لحاظ قابل توجه و سودمند بود که برای خواندن صحف عبری، مخصوصاً تا آنجا که مربوط به کتب مقدسه است، بکار می‌آمد و از آن نظر کتیبه‌های‌قدیم آشوری را میخواندند که دلائل تازه برصحت مطالب متون کتب آسمانی بدست‌آورند. یعنی اهمیت خواندن‌آن تبعی وفرعی بود و درست مانند آن بود که این زبان ریزه خوار و طفیل سفره زبان دیگر بوده که ازاو قدیم‌تر ومهم‌تر میباشد؛ ولی اکنون کار برعکس شده و ادبیات آشوری بخودی خود بپایه‌ای از اهمیت وارزش و وزن رسیده که بدون توجه به کتب مقدس عبری، خود مورد نظر وعلاقه اهل علم قرار گرفته‌ودرمدارس عالیه ومحافل‌علمی فن ادیان والهیات(تیولوژی) وغیره علاقه به مطالعه لغت عبری دیگرمشهود نیست، بلکه در نزدآنها علم آشورشناسی بنفسه مرکز توجه خاص گردیده است.

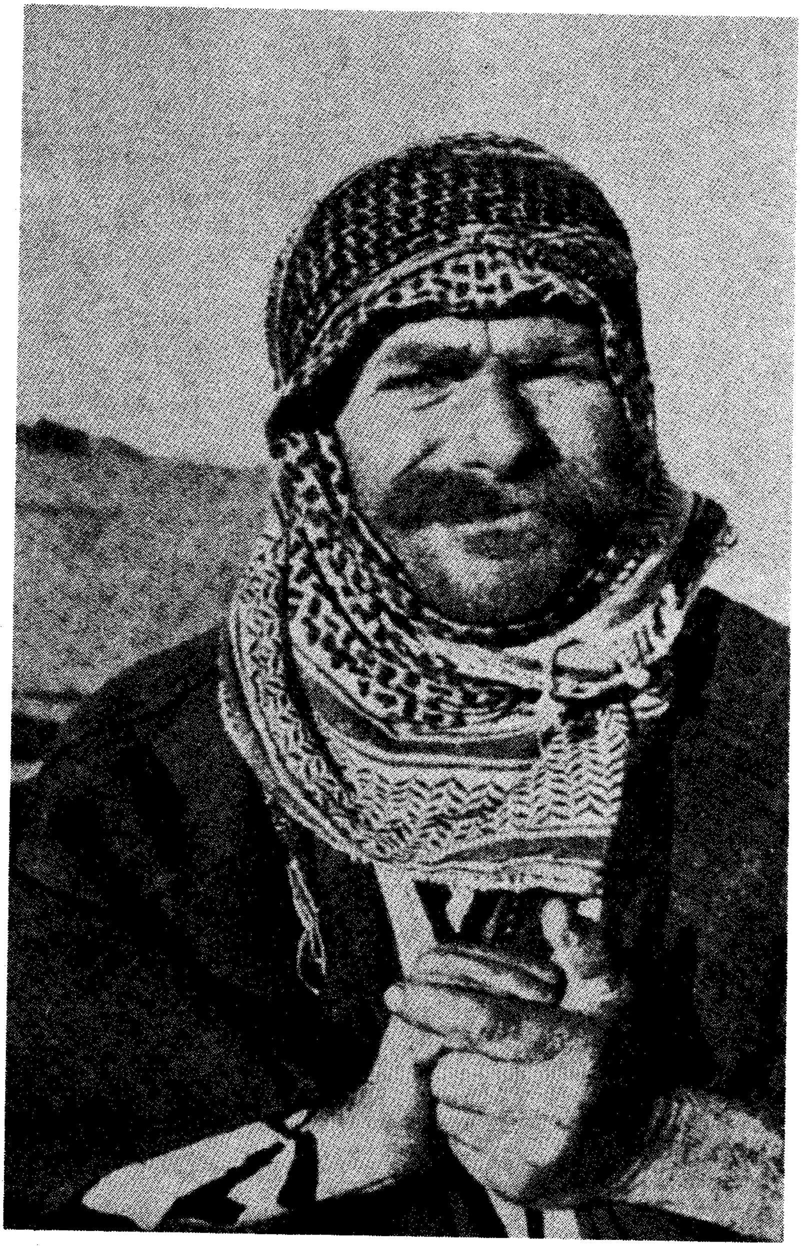
فصل پنجم

# الفبای باستانی

مارا از منشا و مبدأ قوم سومری آگاهی درستی نیست و هنوز بطور قطع نمیتوانیم گفت که آنها خود بومیان زادهٔ خاك بین‌النهرین‌اند یا مردمی بیگانه بوده‌اند که از خارج بدرون آن ملك تاخته‌اند. هرچند حدس دوم بیشتر قریب به‌یقین است، و چند سالی است که اندك اندك این عقیده مورد قبول قرار میگیرد. همچنین قطعاً نتوانسته‌ایم بگوئیم که مساعی اولیه انسانی برای استعمال خط و کتابت درآن سرزمین بوقوع پیوسته یا اینکه این اختراع عظیم فکر انسانی درکشوری دیگر آغاز شده است. زیرا بااینکه ما برآنیم که سومریها مخترع نخستین خط و کتابت بوده اند، هنوز بعضی دراین قضیه شبهه‌ای دارند. بهرحال این‌مردم باستانی بطرق مختلف دراین‌کار قدم برداشته‌اند تا آنجائیکه نتیجه کوشش‌ها وزحمتهای مستدام ایشان منتهی به ایجاد «خط میخی» گردیده است و مسلماً این قوم درپیشرفت هنر کتابت سهمی بسزا داشته‌اند، تا آنجا که اولین اختراع خط مقارن با طلوع تمدن ایشان بوده است.



مجسمه یك سومری قدیم



تصویر یک عرب امروزی

تمدن‌قوم‌سومری‌بسیارقدیم‌است؛ چندانکه بعضی‌اسنادبسیار کهن از ایشان دردست‌ماست که از مردمی بیگانه و بیابان گرد که «خانه نمی‌ساخته و گندم نمی‌کاشته‌اند» به تحقیر سخن گفته است.

بااین همه هنوز محال است که بطور مسلم و صریح بگوئیم که نخستین گام انسانی در راه صعب «خط نوشتن» در کجا و در چه وقت برداشته شده. مخصوصاً چون مشاهده میشود که در بدو امر خشت گلی وسیله تحریر نبوده و انسان قدیم بوسیله اشیاء دیگر شروع به نگارش کرده است.

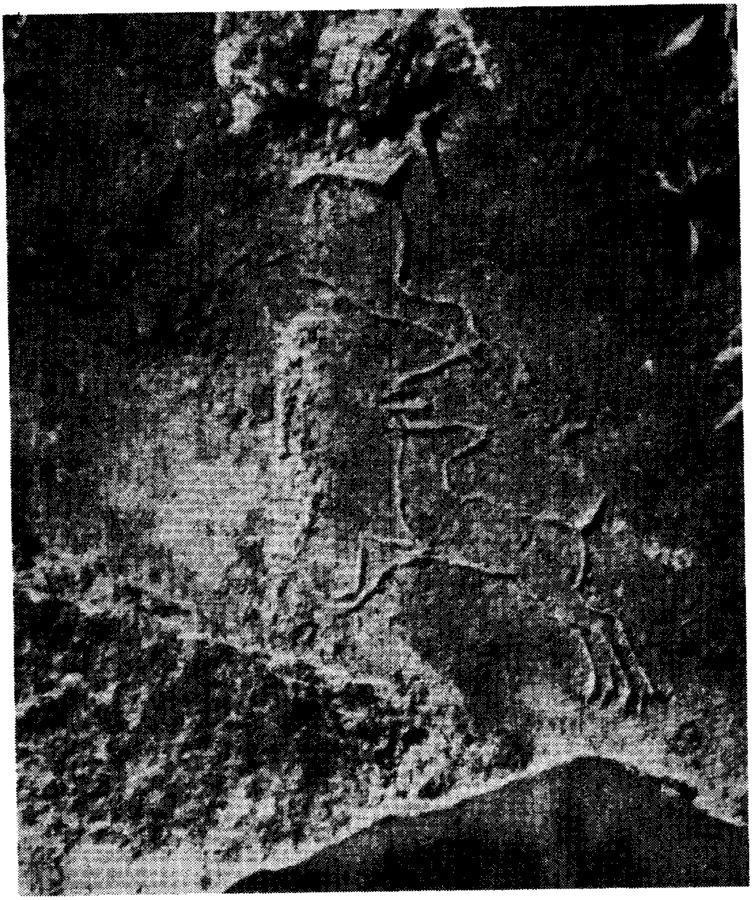
اگر به این‌موضوع با کمال بیطرفی نظر کنیم می‌بینیم که سومریها فن تحریر و کتابت‌را باسلوب خودشان بسوی تکامل برده‌اند؛ و این هنر لطیف بدست ایشان با حرکتی بطیء و طولانی راه ارتقاء را پیموده‌است. زیرا بدیهی‌است که این‌هنردفعةً وناگهانی‌ظاهر نشده، یعنی هرگز یك نفر آدمی نیامده بنشیند و قلم بردارد و مخترع کتابت ونگارش بشود؛ بلکه این مقدرت بزرگ انسان که تنها وسیله انتقال تمدن ازنسلی‌به نسلی دیگراست نتیجه تحول طبیعی به‌روزگاران دراز میباشد.

اگر روزی فردی از افراد اولیه بنی نوع انسان صورت‌آهوئی را برصخره‌ای رسم کرده مسلماً بقصد کتابت نبوده، بلکه به یك‌کار هنری مبادرت می‌جسته که ازغریزهٔ ذوق خداداد او تراوش کرده‌بوده. اما اگراودرمکانی‌مشاهده میکرد که‌آنجا مرتع یامعبرآهوان وغزالان میباشد پس نقش یکی ازآنها را بحکم القاء نفسانی بروی سطح سنگی

درآنجا می کشیده تااینکه بدیگر همگنان و امثال خود خبر بدهد که آن مکان شکارگاه خوبی‌است . درین صورت دراینجا یك گونه کار هنری ناشی از ذوق انجام نداده بلکه می‌توان گفت که میخواسته بدینوسیله پیامی بدیگران بفرستد. یعنی آن نقش بزبان حال‌میگفته: « دراینجا غزال فراوان است . »

گاهی ضرورت اقتضا میکرده که این پیام مفصل تر وپرمعنی‌تر بشود؛ درین صورت رسم یك نقش‌کافی نبوده و ناگزیر میبایستی نقشی دیگر برآن بیفزاید. مثلاً صورت شیری درجنب‌آهو میکشیده است ، یعنی‌پیام اوباین‌عبارت‌ترجمه می‌شده که «این‌جا شکارگاه‌آهوست ولی دراینجا مواظب شیرها هم باید بود.» باین ترتیب ممکن است که تصور کنیم که نخستین نقش و صورتی که بشر رسم کرده یا بقصد تحریر و کتابت مطلبی و یا صرفاً زائیده قریحهٔ هنری ابتدائی او بوده است . درهرحال اندك اندك افراد آدمیان بدوی به این نتیجه رسیده‌اند که پیام‌های خود را میتوانند بوسیله نقوش وتصاویربدیگران منتقل‌سازند. این خود اولین قدم در تاریخ پیدایش و تحول فن کتابت شمرده میشود .

در ازمنه کهن که الفبا بظهوررسیده‌است ، تحقیقاً آن نیز نتیجه یك سلسله تحول وتکامل تدریجی است که درطول هزاران سال صورت گرفته بوده . هیچ آدمی نمیدانسته است که یك حرف از حروف‌الفباء را بنگارد مگرآنکه با یك نوع اسلوب منظم و مرتقای کتابت قبلاً آشنا شده باشد. باین قیاس سومریهای باستانی یا اقوامی قدیمیتر و



**تصویر غزالی که یك کاتب عهد قدیم کشیده**

بقایای کتیبه خط میخی در حاشیه شکسته طرف راست هنوز دیده می‌شود

کهن‌سال‌تر ازآنها که نام ونشان ایشان در ظلمات قدمت تاریخ ناپدید است ، خط و کتابت را نخست بوسیله رسم صورتها ونقش و نگارها آغاز کرده‌اند.

در آغاز کار، نشان دادن‌صور مشخص واشیاء محسوس البته آسان بوده‌است،زیرا اگرمیخواسته‌اند کلمه آدم رانشان‌بدهند ، همان کافی بوده است که صورت یکنفرانسان را رسم کنند؛ یااگر به لفظ آفتاب یادرخت یاپایادست وامثال آن‌نیازداشته‌اند، تصویری‌ازهریك‌می کشیده‌اند. لیکن ازطرف دیگر،تصویرمفاهیم‌ومعانی، بسیارمشکل بوده‌است. ومی‌بایستی که این گونه معانی کلّی، بازبوسیله‌اشیاءمحسوس‌جزئی ، نمایانده شود. چنانکه ازصورت «پا» نه‌فقط یك عضوبدن انسانی‌را اراده می کرده‌اند ، بلکه بارسم آن درموارد دیگر، معنای « راه رفتن » را نشان میداده‌اند . صورت‌آفتاب یا ماه یا ستاره تنهانماینده آن کواکب مرئی نبوده، بلکه از نقش‌آنها معنای‌آسمان رامیخواسته‌اند ؛ یا خدایانی‌را که در آسمان جای دارند بصور اجرام‌آسمانی نمایش می‌داده‌اند . هم‌چنین ازترکیب تصاویر ونقوش گوناگون ، افکار ومعانی گوناگون استخـــراج می‌ـ کرده‌اند. مثلاً از نقش‌دهان ونقش یك قطعه نان ، معنای «خوردن» را بظهور می‌آورده یا از نقش دهان با ظرفی ازآب ، معنای «آشامیدن» را مجسّم می کرده‌اند .

ازاین‌رو میتوان استنباط کرد که بشربوسیله رسم تصاویر ونقوش گوناگون،توانسته است که پیامهای مفصل و پیچیـده را بدیگران القا کند. این‌خط تصویری(۱) دربسیاری موارد بقدری مفید و فراخورحال

۱ ـ خط تصویری = Pictography

نوع انسان است، که نه‌تنها دراعصارقدیمه رواج داشته بلکه حتی‌درزمان حاضر نیزمورد استعمال میباشد. دراین‌ایام درروی شیشه‌دوا غالباً مشاهده می کنیم که صورت جمجمه در وسط دو استخوان متقاطع ساعد انسانی نقش‌شده . هر کسی بر آن نظر کند درحال ازآن پیامی کامل استنباط می کند واین معنی‌را از آن میخواند : «این مایع سمی است واگر کسی آنرا بنوشد هلاك میشود.» همه کس ازعالم‌وعامی، ازاهل‌شرق ویا غرب، بهرقوم که‌منتسب باشد وبهرزبان که تکلم کند این‌پیام را در روی آن شیشه بسهولت میخواند ومیفهمد. ازهمین فایده است که امروزه در جهان علامتها ونشانها وضع کرده‌اند که درسراسرممالك عالم منتشر و همه‌جاآنها را مانند علائم‌مشخصه(1) قبول کرده ومعنای‌آنرا همه جا درك میکنند . مثال‌دیگر، صوری‌است که برای ارقام وضع‌شده. هر کس این‌شکل «۹» را به‌ببیند فوراً در ذهن او معنای عددی که مرکب از ۹ واحد است نقش می‌بندد ونظر کننده خواه‌آسیائی باشد خواه اروپائی‌و خواه افریقائی این مفهوم ذهنی را ازآن فوراً درك مینماید. پس‌معلوم شد که بوسیله ترکیب ماهرانه تصاویرحقیقی با علائم و رسوم مختلف که هریك معنائی را افاده میکند، میتوان جمل وعباراتی تحریر نمود که بسهولت خوانده وقابل فهم باشد. درزمان حاضر بسیاری از معماها ومسائل‌فکری که‌درمجلات چاپ میشوددرواقع‌همان‌خط تصویری‌است.

باهمه اینها ، تحریر مطالب بوسیله تصاویر وعلامات هنوز در معرض انتقاد واشکال بزرگی‌قراردارد،وآن این‌است که یك مکتوب را

---

۱ - علائم مشخصه = Idèograms

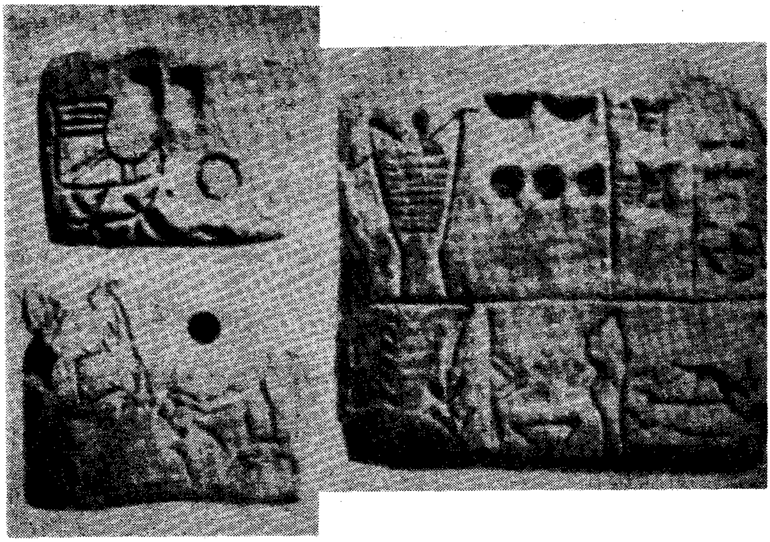
که باین‌خط نوشته شده سه نفرخواننده ممکن‌است به‌سه معنای مختلف تفسیر کنند، وپیام‌های گونا گون‌ازآن استخراج‌نمایند.درخط تصویری قوه تصور بسیار جولان میکند وآن قطعیت وجزم که در خط الفبائی موجود است فاقد میباشد. علاوه براین دربسیاری ازموارد اظهار معانی کلیه بوسیله تصاویرونقوش محال‌است، مثلاً معنای «درستی» یا«امانت» را بوسیله نقش‌ونگار نمیتوان تصویرنمود؛ همچنین اسامی‌خاص واعلام را بوسیله نقوش نمیتوان نوشت . هر گاه فرض کنیم که یك نویسنده باستانی میخواسته است نام شخصی‌موسوم به « کوراکا » رابوسیله نقش و علامت نشان بدهد ، بدیهی‌است اولین‌فکری که براوعارض میشده این بوده که صورت کوراکا را بطوری شبیه باصل‌نقش کند که هر کس آنرا به بیند بتواند فوراً صاحب‌آنرا بشناسد. ولی‌این کار گذشته از اینکه برای کاتب محال بوده خواننده نیز میبایستی باقیافه وسیمای کوراکا کاملاً آشنا باشد تابتواند بمحض اینکه صورت اورا دید، همان لحظه بداند که این‌تصویراوست . این نیز محال‌است ! پس‌درنتیجه این‌اسلوب برای تعبیر اندیشه‌ها و افکار کافی نبوده است ولی‌ازآنجا که احتیاج مادراختراع‌است ، سومریهای قدیم همراه نقوش وتصاویرخود همواره کلماتی‌دیگرنیز بکار می‌برده‌اند که تلفظ میشده است مثلاً (کوه) در زبان ایشان« کور kur » گفته میشده . از اینرو شکل کوه را هرجا می‌کشیدند صورت کور تلفظ می‌شده‌است؛ همچنین علامت‌آب نزد ایشان « آ » خوانده می‌شده ، دهان را « کا» می گفته‌اند ؛ پس این سه صوت وصدای‌مختلف‌راباسه‌تصویر اشیاء فوق ــ یعنی کوه وآب‌ودهان ــ ازآن

شخص تعبیر می کرده‌اند وهر وقت که نویسنده این سه نقش را در ردیف یکدیگر قرار می‌داد کلمه« کوراکا» را که نام شخصی مطلوب است بیرون می‌آورد. ازاین‌قرار برای نوشتن چیزی کـه قابل تصویـر نبوده است تنهـا همین راه حل بوده که دو یا سه علامت را با یکدیگر تلفیق کنند بدون التفات به معنای اصلی هر یك از آن علامات و ازصـدای تلفـظ آنها، یانام شخص معینی بیرون آید یا اندیشه وفکری معلوم استخراج شـود.

بعلاوه برای آنکه خواننده را به قرائت نگاشته خود راهنمائی ویاری نمایند، منشی‌های باستانی غالباً درجلو کلمات نشانه کوچکی که نزد ایشان مـعروف ومعهود بوده است می نهاده‌اند. باین‌اشاره که توجه شود درحقیقت‌درذیل‌نگاشته شده که‌این‌اسم اشخاص‌است وبمعنای‌صورت ظاهری‌آن نقوش مثل کوه یادهان یاآب وامثال‌آن توجهی نباید کرد. درموارد دیگر باز نشانه کوچك دیگری می‌نگاشته‌اند که خـواننده را تذکر بدهد کـه ازاین صورت، معنای اصلـی آن مـراد است. ایـن نشانی‌های کوچك‌را که نشان توصیفی یا اشاره determinative نام‌میدهیم همواره قصد نویسنده را واضح میکند.

باری این‌قدم بزرگ یعنی استعمال علائم برای صداها و اصوات و هم‌چنین وضع نشانی‌های خاصی برای تعبیر افکارما فی‌الضمیـر گام بزرگی بوده که بسوی جلو برداشته شده. معلوم است که درآغاز کار این صورتها بسیار محدود وجز برای موارد بسیار ضروری بکار نمیرفته وفضلای عهود عتیقه کم کم تشخیص‌دادند که اگر اصوات را برای تبیین

معانی بکاربرند پیامی که منظور است بفکر دیگـران برسد بصحت و ودقت زیادتری انجام خواهد گرفت. درابتدا فقط لازم بـوده است کـه معنای «رفتن»را القا نماید، ویا برای معانی «من‌رفتم» ویا «خواهم‌رفت» همان یك شکل «پا» را استعمال میکرده‌اند . اندك اندك این‌ابداع مهم قوت گرفته وروز افزون بیشتر معمول گـردید. یعنی خط تصویری یا



**نمونه‌های بسیار کهن خطوط تصوری**

اندیشه نگاری[1] بتدریج جای خود را بسبك نگارش هجـائی[2]داد . ولی چون این‌خط قدیم تصویری نیز فواید و نکات خـوبی را متضمـن بود ، یعنی تصویریك مطلب یایك معنی‌را بدقت نشان میداده بهمین‌سبب این سلوب مدتها دوام داشت ؛ حتی تـا زمان بعدکه عصر رواج الفبای

۱ ـ اندیشه‌نگاری = ideography

۲ ـ نگارش هجائی ـ صوتی = Phonography

میخی است همچنان خط تصویری مستعمل بوده است وفقط برای افعال ( verbs ) خط صوتی یا هجائی را بکار میبردند .

پیش آمدهای دیگری که درخط تصویری یانقش ونگارهای کوچك برای کاتبان سومری اتفاق افتاد، موضوع بحث ما درآتیه خواهد بود. در اینجا میخواهیم درباره يك رشته وقایعی که در راه تکامل علائم ونشانها روی داده است سخن بگوئیم . در ابتدا مسلماً هرتصویر و نقشی که کاتب رسم می‌نمود ، هرقدر که میخواست آنرا آرایش میداد وکاملتر وزیادتر می کرد. پس بعدها بتدریج در بسیاری ازموارد ملاحظه کردند که صرف وقت درآرایش و نگارش جزئیات تصویر امری بیفایده و سبب تضییع وقت است . ارباب ذوق و قریحه خرد خرد بفکر افتادند که يك شیئی یاموضوع مثلاً يك مرغ شکاری یا يك ستاره آسمانی را طوری رسم نمایند که حداقل خطوط و ضربات قلم را بکار برده باشند. بعبارت دیگر کدام جزء از تصویر را باید برجسته‌تر و نمایان‌تر سازند که تصویر ایشان از هرگونه غلط و اشتباه مصون بماند ، مثلا مرغ شکاری با مرغ آبی اشتباه نشود، پس دراثر این اندیشه اندك اندك آن تصاویر قسمت عمده ظرافت و زیبائی خودرا از دست دادند و فقط تعداد خطوط اصلی و وجهه ضروری را نگاهداشتند که بتوان از آنها معنای مقصود را استنباط کرد و از مابقی خطوط صرف نظر کردند. تنها چند اثر کهن سال ازآثار بابل وآشور بدست ما افتاده است که از قدیمیترین خطوط معمول باستانی ایشان حکایت می کند وآن عبارت است از چند صد لوح خشتی و يك یا دو کتیبه سنگی که ازآن عهود و

ازمنه باستانی بعصر ما رسیده‌اند. باوصف این درهمانها هم بعضی علائم ونقوش دیده میشود که‌ناشی ازتحول نقش نگاری زمان‌قدیمتر میباشد. میتوان حدس زد که در آن ازمنه بسیار عتیق خشت و گل را برای نگارش بکار نمیبرده‌اند. در ویرانهـای بعضی از بـلاد قدیمهٔ آسیای مرکزی تعداد بسیاری از قطعات چوبی باریك و دراز بدست آمده کـه برسطح آن خطوط و اشکالی ترسیم شده است.

آیـا سومریهـا هـم در ازمنه قدیـم اشیائـی مشابـه آن استعمال میکرده‌اند؟ اگرچنین بوده عجب نیست که ابتدائی‌ترین و قدیمترین خطوط اصلیه ایشان بکلـی از میان رفته باشد. هرماده و شیئی بیدوام وسست که برای این‌مقصود بکار میبرده‌اند بالاخره نابود شده واثری از خود بجای نگذارده‌است. ازاینرو مبدأ اولیه خط و گامهای نخستین که در صنعت کتابت درآن سرزمین بـرداشته شده ، بکـلی در ظلـمت تاریخ مفقود است.

دومین پیش‌آمدی کـه در خط تصویـری بوقوع پیوسته و صورت ناپسندی بدآن داده است ، این است که همه تصاویر و نقوش واژ گونـه نشانداده میشدند.

در ابتداء نویسند گان از گوشه راست لوحه‌شروع کرده وعمودی بپائین می‌آمدند مانند خط چینی بطـوری کـه روی تمام نقوش بطـرف راست متوجه بوده است ، لیکن‌پس از چندی درنتیجهٔ یك علت مجهول و سبب نا معلوم که شاید جنبهٔ عملی داشته است همه نقـوش جهت خود را بمیزان یك زاویهٔ نود درجه تغییر داده و درعکس جهت قرار گرفته‌اند

بطوریکه میتوان گفت انقلاب عظیمی در سبك نگارش زمان روی داده بوده است .

در این خط جدید تصاویر آدمیان مثل این است که بروی خوابیده‌اند و تصاویر درختها مثل این است که شاخهای آن ها در زیر و بن آنها در بالا است . طیور و جانوران بکلی از شکل اصلی خود منحرف شده‌اند. بااین‌پیش‌آمد جدید، دیگر اثری ازذوق هنری کاتبان و نویسندگان قدیم باقی نمانده و کم کم تصاویر و نقوش جنبه علامت و نشان را بخود گرفته و امتیاز ذوقی و صنعتی آنها یکباره فراموش شده است .

پس‌ازچندی، یك حادثه دیگر بدتر ازآن، روی داد. باین معنی که چون بشر ماده‌ای را که برای نگارش بکار میبرد هرچه بوده موقوف کرده وگل و لای را بجای‌آن استعمال کرده و خشت خام را بجای صحیفه بکار برده ، بزودی پی برده است که رسم نقوش و تصاویر برروی صفحه گلی بوسیله مهرزدن‌آسانتر و بهتر از حکاکی کردن است . از این رو قلمی که شاید یك‌قطعه چوب یانی‌نوك‌تیز بوده است، برای نگارش وطرح نقوش بکاربردند . ازین‌کار یك نتیجه غیر منتظره پیش‌آمده وآن اینکه خطوط منحنی ومدور بکلی موقوف شده و چون قلم‌خطوط کوتاه‌ولی مستقیم را آسانتر و بهتر رسم میکرده است ، از این قرار دائره را بچندین قسمت مرکب از خطهای کوتاه مستقیم تقسیم کرده و دیگر اثری از دائره باقی نمانده است .

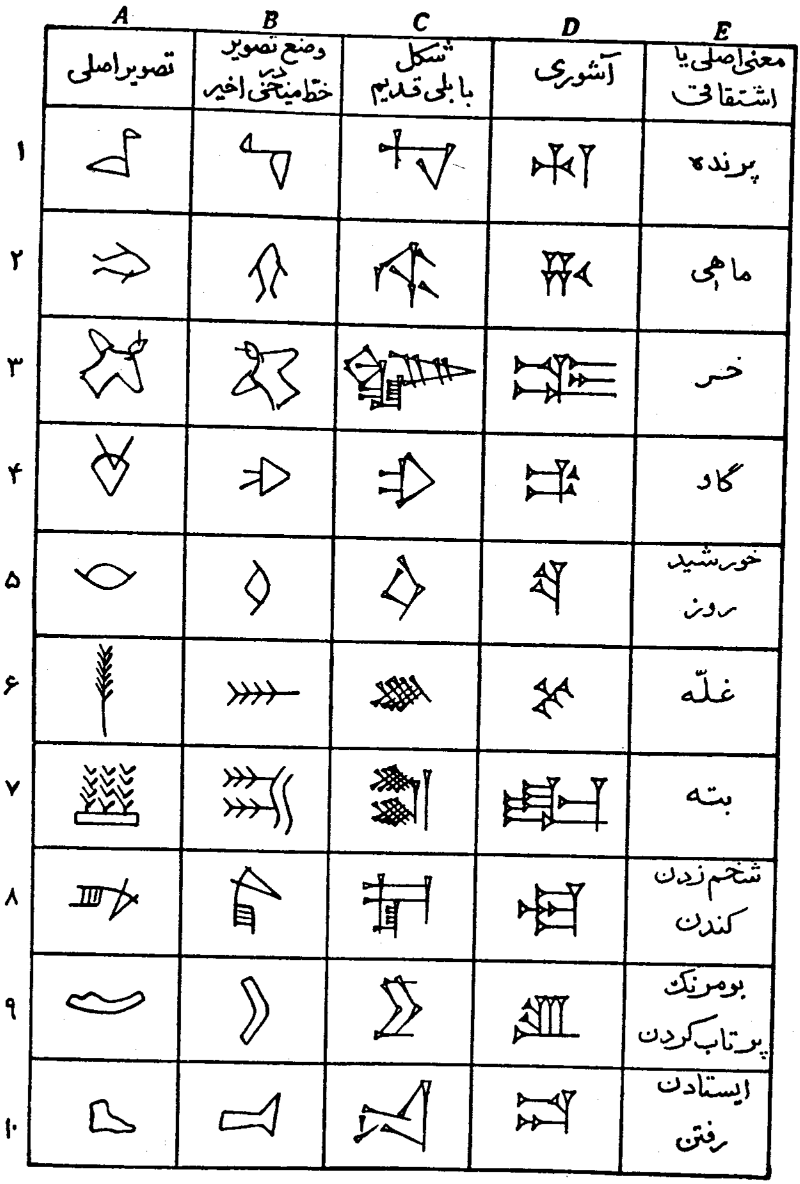
پس یك خط منحنی عبارت شده از یك سلسله ضربه‌های کوتاه

قلم که به‌تعاقب یك دیگر برروی خشتها می کشیده‌اند . کاتبان خیلی قدیم سعی بسیار میکرده‌اند که نقوش و تصاویر را هرقدر میتوانستند شبیه باصل کشیده باشند و انواع میخها و گاوه‌ها بکار میبرده‌اند که تصاویر آنها به‌طبیعت نزدیك باشد. معلوم است این‌کارهم پرتهور وپر زحمت، وهم غالباً رضایت‌بخش نبوده و بمرور زمان‌آن تصاویر محو شده و با همه دقتی که در نگارش آن بکار میرفته باز رفته ناپدید می‌شده . ازینرو بعد از گذشت چندین قرن بکلی اندیشه حفظ آنها را ترك کرده‌اند . مثل اینکه باخود گفته‌اند اگر با شش شکل منحنی بتوان نقش یك گا وآهن‌را رسم کرد ، چه ضرورت دارد که با دوازده شکل‌آنرا ترسیم کنیم ! چون‌باصورت وعلامتی‌ساده یك شیئی را میتوان نشان داد دیگر این همه رنج و زحمت برای شبیه سازی درآن چه‌فایده خواهد داشت ؟ خرد خرد نقاشی و صورت نگاری بکلی متروك شده و کاتبان زمان بجای‌آنها علائمی که اصلاً ازهمان صورتها اقتباس شده و تحول‌یافته‌بود بکاربردند . بالاخره زمانی‌رسید که دیگرصورت مرغابی لازم نبود بدقت کشیده شود تا با مرغ شکاری اشتباه نشود، همین اندازه دقت کفایت میکرد که علامت‌های مربوط بهریك ازآندو مرغ‌را طوری رسم کنند که با یکدیگر آمیخته و مشتبه نشوند .

عاقبت آخرین و مهمترین حادثه‌ای دراین سلسله وقایع پیش آمد نمود. یعنی‌درنتیجه ابرازمهارت وهنر کاتبان یك‌تحول نوینی روی داد و آن‌این‌بود:ـ چون دراثرصورت‌نگاری‌قدیم یاخط تصویری، کاتب مجبور بود که دست‌خودرادرتمام‌جهات‌مختلف حرکت بدهد ، البته عملی‌بسیار

خسته کننده میکرده و وقت‌اوبسیار تضییع می‌شده‌است، ازاین‌رو کم کم علامات میخ شکل یا «گاوۀ سه گوش» را که برای استعمال تصاویر و نقوش لازم داشتند، بچند نوع منحصر ساخته اند: عمودی ( ) افقی ( ) ومورب ( یا ) دیگر هیچ علامتی بطور عمودی از تحت‌بفوق یا افقی از راست‌بچپ یابطورمنحنی از راست‌بچپ بکار نبردند. چون رسم این گونه علائم برای کاتبان سخت ودشوار بود، از این روآنها را بیفایده و لغو دانسته و از استعمال آن اجتناب کردند. بعدها براین سه‌نوع میخ‌ها، علامت‌دیگری افزوده شد که شبیه به‌پیکان تیر بود وبانوك قلم‌رسم می کردند، باین‌صورت ( ). ازآن‌ببعد فقط همین چهار نوع علائم میخی برای تمام تصاویر بکار رفت و دیگر استعمال هیچ علامت دیگری مجاز نبود

این مرحله‌آخرین سیرتکاملی «خط میخی» بود وکاربجائی‌رسید که‌بین هیچ‌یك ازین‌علائم ونشانهای مخصوص‌ادوار متأخره بهیچوجه با صورت‌ها و نقوش قدیم که منبع و اصل آن بود اندك مشابهتی باقی نماند. بسیاری ازین‌علائم جدید نه‌تنهاشباهت اولیه‌را باصور اصلیه‌قدیمه ازدست دادند، بلکه خردخرد خاصیت‌صوری وبصری‌را هم ازدست‌داده و دارای امتیازصوتی وسمعی شدند بطوریکه اصلاً وابداً اندك اشعاری به‌تصویراصل نمی کردند. باستثنای چند صورت که علائم‌مربوط به‌اشیاء معمولی عمومی بود و بزودی و به‌سهولت قابل تحریر می‌بود، دیگر اندیشه نگاری Ideographic آن شیئی از میان رفته و بکلی منسوخ شد. هرکس بر الواح خشتی اعصار اخیر بابل نظر کند انکار این




**نقوش اصلیه و تحولاتی که در بعضی از حروف خط میخی روی داده**

معنی را نمیتواند کرد، ولی‌خدا میداند که چه تحولاتی این علامات‌طی کرده‌اند تا باین مرحله رسیده‌اند !

ازین قرار در اثر تبدلات بسیار که درشکل وصورت این علامات روی داد بالاخره یك نوع خط تحریری نوین در سرزمین بابل استقرار یافت . این سیر طبیعی بکلی برخلاف سیر خط هیرو گلیفی مصر است که صورت نگاری یا خط تصویری همچنان نزد ایشان تا پایان تمدن مصری قدیم باقی و برقرار ماند .

نباید فراموش کرد که یگانه عنصری که‌مایه واساس این‌تحولات طولانی شد همان ماده خشت یا گل است که صحیفه نگارش ایشان بود ، مانندکاغذ در عصرما .

حال که چگونگی تغییراتی را که برتصاویر و نقوش روی داد و آنرا ازشباهت بااصل‌منحرف ساخت بیان کردیم و نیز توضیح دادیم که چطور علائم فکری و اندیشه‌ای کم کم بجای اصوات بکار رفت و از حدود یك معنی تجاوز کرده معانی مختلف را القا می کرد . و نیز گفتیم که برای تعبیر از معانی مطلقه و مفاهیم کلی صور محدود و جزئی بکارمیرفته مثلاً صورت (پا)را برای آن عضو بدن که‌آلت حرکت است می کشیدند، بعد همان صورت هم بمعنی (راه رفتن) ویا (ایستادن) نیز بکار برده شد . اکنون باید بگوئیم که این صور درحالتی که نقش واحدی بودند معذالك با صدا های گونا گون تلفظ می‌شده‌اند تا معانی مختلف را بیان نمایند . باین جهت می‌فهمیم که هریك صورت ، برای چند فکر و معنای گونا گون و بالنتیجه یك نقش بچند صوت مختلف

تلفظ می‌شده است .

زبان سومری‌های باستانی لسانی بوده‌است «یك هجائی»[1] باین واسطه‌باید ملاحظه کرد که آنهاچقدر کلمات‌متشابهه درمجموعه‌لغات‌خود داشته‌اندو بالنتیجه تعبیرات آنها به‌صورونقوش،مستلزم وضع‌علائم‌بی‌شمار بوده‌است. مثلاً برای صوت « دو » بیست وسه علامت وضع کرده بودند که هریك بمعنائی دیگر بکار میرفت . درآغازکار کاتبان سومری فرقی بین‌آنها نمی گذاشتند، وهریك رابی‌تفاوت‌استعمال میکردند، ولی‌معلوم است این عمل رفته رفته ایجاد اشتباهات و بی نظمی میکرد و لازم بود که یك قاعده ثابتی برای رفع این اختلاف مقرر سازند. بعد ازچندی از آنهمه صور بیست سه گانه که همه برای صوت ( دو ) استعمال می‌شد یك صوت را اختیار کردند و بیشتر و زیادتر بکار بردند تــا اینکه در ازمنه بعد همان یك صورت بجـای آنهمه صور مورد اتفاق همگی قرار گرفت و بیست و دو صورت دیگر منسوخ گردید. همچنین برای تلفظ وصوت کلمات طولانی‌تریك علامت کوچك‌کافی بود و باعث تضییع وقت نمی‌شد . مثلاً بزبان بابلی برای نام خدای بیگانـه ( ماروتاش ) را که مرکب از چندین هجاست بدو علامت یکی (ماروت) ودیگری ( تاش ) اکتفا شد . این‌خیلی سهل‌تر وسریع‌تروعملی‌تر بود، ومانندکلماتی که به تهجی و املاء اختصاری در عصرحاضر می‌نویسند شبیه بوده است .

اما این‌کارهم رفع اشکال را نمی کرد و کمی پیچیدگی واختلال ایجاد می‌نمود ، مثلاً علامت (ماروت) را بزبان بابلی بالفاظ و اصـوات

---

۱ـ یك هجائی= Monosylabic

مختلف تلفظ می کردند ، و هم چنین برای علامت ( تاش ) صدا و تلفظات گوناگون وجود داشت .

البته اگر موردی برای شك وتردید نمی‌بود، ممکن بود آن کلمه طولانی را بدو علامت نشان دهند تا در موقع خواندن، بی‌غلط مقصود را فهم نمایند . مثلاً اکنون در امریکا به سبك تلخیص هجائی معمول زمان نام یك ایالت را باختصار «Fla» می نویسند و «فلوریدا Florida» میخوانند. حال اگر کسی باشد که نام تمام ایالات متحده امریکا را یکا یك نداند ، البته ازکلمه فلا Fla چیزی نخواهد فهمید . پس در بسیاری از مواقع کاتبان بابلی بر آن بودند که کلمات را هرقدر بتوانند تمام وکامل بنگارند و از علائم ونشانهای اختصاری دوری جویند. مثلاً همان کلمه (ماروتاش) در الواح بابلی لااقل به‌بیست صورت مختلف نموده شده که ازساده‌ترین و مختصرترین یعنی با دو علامت شروع می‌شود تاآنکه بطولانی‌ترین صور یعنی به پنج علامت ( ما ـ رو ـ اوت ـ تا ـ اش ) درمی‌آید .

عمل‌تحریر کتابت بابلی بین این دو حالت اختصار وتفصیل قرار دارد . بعبارت دیگر هروقت کاتب بابلی ملاحظه میکرد که مفاد عبارت طوری است که‌خواننده‌را شك‌وتردید روی نخواهد داد، به‌اختصار علائم میپرداخت و خط را کوتاه میکرد ولی هروقت بیم آن داشت که مطلب مجهول ومبهم بماند وسهوی یاشبهه‌ای روی دهد ، ناچار علائمی‌چند که هر کدام‌صوتی‌جدا گانه‌رانشان میدادبکارمیبرد یعنی قائل به‌تفصیل‌می‌شد.

ازین بیان که درباره هجای این‌کلمه ( ما ـ رو ـ اوت ـ تا ـ اش ) ایراد کردیم خواننده را مطلب دیگری در باب خط بابلی کشف میشود

و آن اینست که بابلی‌ها الفبا نداشته‌اند .

برای ایراد حرکات یاحروف مصوت[1] تنهاکاری که میتوانستند بکنندآن بود که یك حرف مصوت را با یك حرف صامت[2] مثل«آب» یا «با» بیك علامت مینوشتند ونزد ایشان برای هریك ازحروف صامته علامت خاصی مقررنبوده است . باین واسطه خط ایشان‌پس‌از تکامل در مراحل مختلف بالاخره صورت منطقی‌حاصل نکرد .

چندسال قبل روزی در این باب سخن میراندم، گفتم که بابلی‌ها وآشوری‌ها زودتر ازعمر طبیعی مرده ونابود شده‌اند؛ یعنی رشته تمدن ایشان قبل از وصول بحد بلوغ ناگهان قطع گردیده ؛ ولی حالا بعداز سالهـا مطالعه می گویم : ـ نباید گفت که این دو قوم نتوانستند سیر تکاملی خود را دررشته خط و کتابت ادامه دهند. لیکن آنها بالجاجت و سختی ازقبول‌هر گونه تغییروتبدیلی دراسلوب خط خود سرباز زدنـد و هیچ قاعده جدیدی‌را نپذیرفتند . اگر به‌دبستانهای امریکا وانگلیس نظر کنیم ملاحظه میشود که‌آموختن انگلیسی‌چقدر مشکل‌است! وچه طرق مختلف ومتعددی برای نشان دادن یکصدای واحد بکار میرود! و چقدرحروف بیفایده زیادی‌استعمال‌می کنند که جزسر گردانی کودکان نتیجه‌ای دیگر ندارد. چرا مردم این‌دو کشورمترقّی هجای زبان‌خودرا تغیر نداده‌اند ؟ یك علت آن است که مردم دراین‌امر تاحدی کهنه‌پرستی (کنسرواتیزم) دارند.علت، دیگر آن‌است که پیشوایان فرهنگی این‌دو مملکت‌بیم دارند که‌سرمایه و گنجینه‌ملی‌یعنی‌ثروت اجدادی خودرا که

---

۱ ـ حرف مصوت = vowel ۲ ـ حرف‌صامت = Consonant

عبارت از زبان وادبیات انگلیسی باشد دچار تفرقه واختلال سازند . با اینکه فوائد اصلاح هجا معلوم ومسلم است باز بهمـان اسلوب هجـای قدیمی‌دلبسته ومتعبد مانده وازآن منحرف نمی‌شوند. همین حقایق نیز برای مردم بابل در قرون اواخر عهدایشان بوقوع پیوست. آنها بخوبی می‌دانستند که بـا انـدك تغییر وتبدیلی خواهند توانست الفبائی برای زبان خود بوجودآورند . چه درآن زمان کاتبان بابلی‌هم‌قلم وهم‌مرکب الوان وهم الفبای مستعمل در ممالك بیگـانه را استعمال میکرده‌اند . معذلك فضلای آن زمان تن درنمیدادند که سبك روش دیـرین نیاکان خودرا از دست بدهند و درهمان اسلوب کهنه خود پای‌بند ماندند . پس باید گفت که‌آیا تاریخ، معلم حقایق نیست ؟ وآیا سر گذشت گذشتکان درس‌عبرتی برای‌آیند گان نمی‌باشد؟ وآیا ما در اینکه به تهجی‌پیچیده ومشکل خود وفادار و علاقه‌مند مانده‌ایم صائب هستیم ؟ یا راه خطـا میرویم؟ حال برای‌آنکه ازتاریخ تعلیم بیشتری بگیریم، یك درس کافی نیست باید چند درس دیگر درین باب بیاموزیم .

## فصل ششم

# در عالم کسب و تجارت

چنانکه گفتیم، تحریر روی الواح گلی کار آسانی نبود وتنها نفوسی معدود، این فن مشکل را می آموختند. چه آسانتر میبود که کاتبی را برای تحریر مطالب خود اجیر کنند تا آنکه سالهای درازدر دبستان بآموختن فن نوشتن و کتابت صرف وقت نمایند. وجود کاتب ویا منشی شخصی برای بازرگانان و ارباب مشاغل بسیار ضروری ومهم بوده است و کمابیش وضعی داشته اند بسیارشبیه بوضع عصر حاضر بعد از اختراع ماشین تحریر. بطوریکه اگر پیشوایان کسب وتجار مهم عصرمارا بحال خود بگذارند بزودی بجائی خواهند رسید که یك سطر نامه بقلم خود نمی توانند نوشت.

عدد هنرمندان ماهر در فن کتابت آنقدر اندك و قلیل بود که بعضی پادشاهان که خواندن و نوشتن میدانسته اند ازین هنر خود فخرها میکرده اند. لیکن هرچند که آموزش و تعلیم خط و کتابت برای اکثر مردم میسر نبود باز مانع آن نشد که مقدار عظیمی نوشتجات در زمینه امور معاملاتی خود تحریر کنند. بموجب قانون سند هرمعامله از کوچك و بزرگ میبایستی نوشته شود و بامضای طرفین قرارداد وشهود

برسد . آری ، این بوده قانون آن کشور کهنسال در دو هزار سال قبل ازمیلاد .

بسیار جالب توجه است که‌ملاحظه‌میکنیم در انگلستان،تنها در یکصدوپنجاه سال‌قبل‌قانون ثبت معاملات « Statute of Frauds » بتصویب رسیده و الزام نمود که بعضی اسناد باید بقلم وبا دست نوشته شود . همان قانون بود که بعد از آن تاریخ ، در غالب دول متحده امریکای شمالی نیز مورد تقلید و پیروی قرار گرفت .

امضائی که اعتبار سندی را تضمین میکرد البته برای کسانی که نمیتوانستند نام خود را بنویسند مشکل بود ولی آن مردم باستانی بوسیله‌ای خیلی سهل و تدبیری بسیارساده براین مشکل فائق آمدند : یعنی‌هر کسی‌امضای خودرا بگردن خود می‌آویخت. باین‌معنی که یك قطعه سنگ کوچك استوانه شکل داشت که برروی آن بعضی صور و نقوش مذهبی یا اجتماعی رسم شده و هروقت که سندی آماده میشد



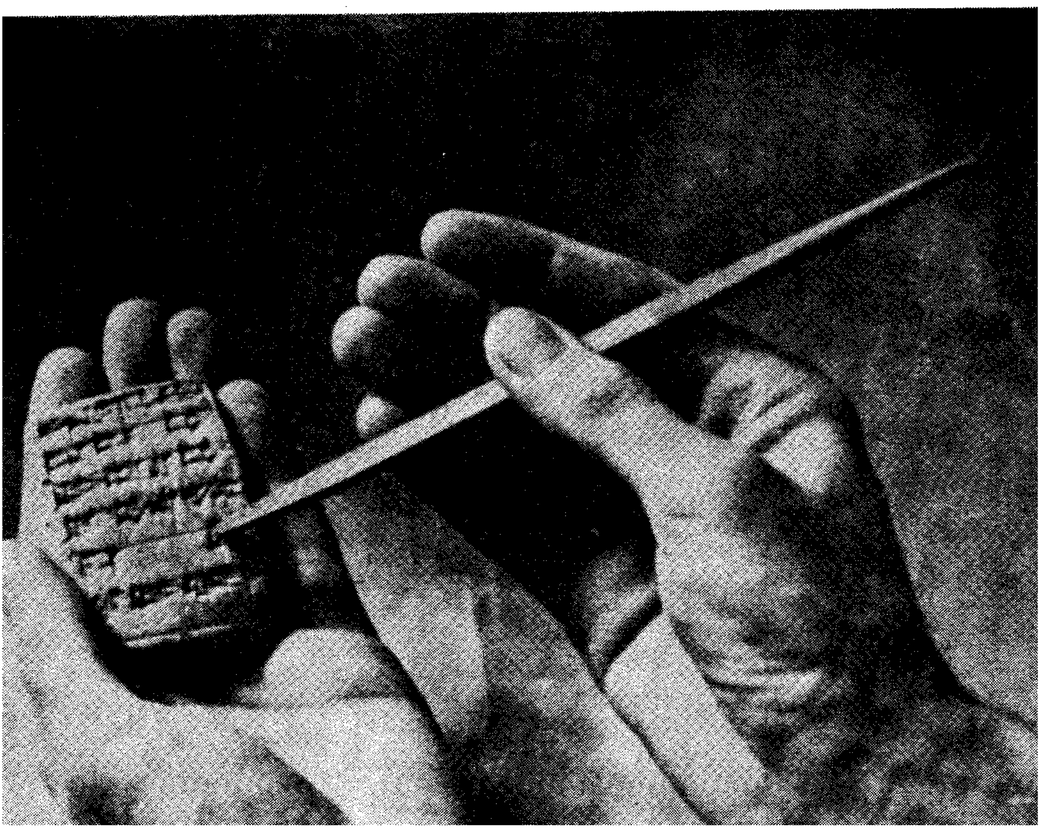
**یك مهر یاامضای باستانی شکل استوانه ونقشی که رسم میکرد**

هر یك از طرفین معامله یا هر یك از شهود استوانه خود را روی گل نرم و مرطوب در ذیل سند میچرخانید و نقشی که بر روی آن ظاهر میگردید بمنزله امضای آن‌شخص قبول میشد ومعتبر بود و کاتب اسم

کسی را که مهر کرده بود بالای همان نقش می‌نگاشت .

در آن‌روزگار مانند عصر تألیف توراة و انجیل غالب مکاسب و معلاملات‌در اطراف دروازه شهرها انجام میگرفت. در آنجا همواره‌جمعی کثیر از مردم گرد هم جمع شده درباره امور محلی سخن میگفتند یا از مسافرین تازه‌وارد اخبار دیگر بلاد را تجسس‌میکردند . در همانجا در هر گوشه و کنار جمعی از کاتبان و منشیان عمومی نیز قرار داشته‌و آماده بودند که برای هر کس که تقاضا کند فن خود را عرضه بدارند . اما این کاتبان برخلاف ما که کاغذ را در یك دست و قلم‌را در دست دیگرمیگیریم، ایشان یك مقدار گل‌ولای توده کرده دربرابرخود

**يك تقليد جديد از رسم تحرير قديم در روی لوحه گلی .**
**اصل‌سند و امضای در زیر آن**



می گرفتند و یك قطعه چوب یا نی نوك تیز در کنار آن گذاشته ومنتظر بودند که بایع و مشتری بین خود توافق حاصل کرده و برای تنظیم سند معامله نزد آنها آمده و تقاضا کنند که قباله را تحریر کنند . پس از آن‌همینکه کاتب بمطالب درست آگاه میشد، فی‌الحال‌شروع بتحریر مینمود. یعنی آن‌قطعه چوب یا نی‌سرتیزرا برداشته ودست خودرا بروی خشتی‌از گل‌بسرعت بجنبش‌می آورد. گاهی‌عمودی و گاهی‌افقی‌حرکت میداد اندکی بر نمی‌آمد که آن خشت کوچك پر از نقش و نگار میشد . پس طرفین معامله بدون آنکه بتوانند آن نقوش را بخوانند باعتماد آن کاتب پای سند را مهر میکردند ومعامله تمام بود . هرچند در غالب موارد متن سند دریك نسخه برای خریدار تنظیم میشد ولی در بسیاری مواردديگر، آنرا دونسخه مینوشتند وبطرفین متعامل میدادند .

لوح گلی بمراتب از کاغذهای امروزی برای ثبت معاملات‌مهمه سالمتر و استوارتر و بیشتر محل وثوق بوده . آری از آنجا که علائم منقوشه روی گل فقط بفشار نقش می‌بسته ، وازینرو مسلماً دست بردن در آن سهلتربوده وطلبکار میتوانسته‌است بسهولت یك یادوعلامت میخی بر آن‌بنفع‌خود اضافه کند یااز آن محوسازد. عیناًمانند کسانیکه درعصر حاضردر چك بانك تقلب یا جعل وتزویرمیکنند ، اونیز دربعضی‌اعداد ویاارقام یااسامی‌حك واصلاح بعمل‌می آورده. اما این‌خطررا نیز آنمردم باستانی بسهولت مرتفع میکرده‌اند . باین‌ترتیب که آن سند گلی را در لفافه‌دیگری‌از گل‌میگذاشته‌اند ، درست مانند پاکت ، بطوریکه‌بکلی‌از هر گونه انحراف یا تقلب جلو گیری میکرد. باین‌تریب که چون سند

کاملاً نوشته وتمام‌شده وبامضاهای لازم میرسید ، مرد کاتب یك مشت گل دردست گرفته وبا کف دست‌خود پهن ومسطح میکرده وآنرا باندازه‌یك قطعه خشت در می‌آورده ، پس‌سند را درمیان این‌قطعه گل‌نهاده واطراف آنرا تامیکرده و گلهای زیادی آنرا ازهر گوشه‌و کنار پاك ساخته وفقط همانقدر باقی‌میگذارده که کاملاً سند رااحاطه نماید . پس‌ازآن لبه‌های آنرابر گردانیده وصاف‌می کرده، بطوریکه‌خشت جدیدی‌ساخته می‌شده که‌اگرچه قدری پهن‌تروبزرگتر ازلوحهٔ‌اصلی‌سندبود ولی درست بهمان شکل و اندازه در می‌آمد ، پس برروی سطح خارجی آن پاکت دوباره متن سند را تکرار می‌نموده است : یعنی‌موضوع معامله و نام طرفین را بعینه مینگاشته ، آنگاه طرفین وشهود مجدداً آنرا مهر میکرده‌اند . و این‌مهرثانوی روی پاکت بهمان‌اندازه مهم ومعتبر بوده‌است که درخشت اولی؛ یعنی سندی که درجوف آن قرار داشته است .

محققین سعی کرده‌اند سرّ این‌عمل را درك کنند و معلوم سازند مرد کاتب چه میکرده که خشت‌پاکت به‌خشت‌جوف نمی‌چسبیده وآنرا ضایع‌نمی‌ساخته. بعضی گفته‌اند که‌روی‌آن گردی می‌پاشیده‌اند یااینکه خشت اولی ( اصل ) را خشك میکرده و سپس در خشت دومی (پاکت) میگذاشته‌اند. ولی‌بعدهامعلوم‌شد که‌هیچیك ازاین‌تدابیرضرورت‌ندارد و خشت‌اولی درهرحال بامحفظه خود چسبید گی والتصاق پیدا نمی کند. این‌عیناً بخاطر می‌آورد حکایت ماهی‌وآب را که در قرون‌وسطی‌بصورت مسئله‌ای علمی‌طرح شد، مشعر باینکه چرا اگر در کاسه‌ای لبالب از آب ماهی زنده بیاندازند آب ازسر آن فیضان نمی کند ولی اگر جسد

ماهی مرده در آن بیفکنند آب زیادی ازلب کاسه فرومیریزد ؟ سالهای دراز این مسئله محل بحث و مشاجره بود و علما برای تعلیل آن سخنها میگفتند وحدسها میزدند . تاعاقبت یك نفر صاحب روح تحقیق و درعین حال شکّاك بر آن شد که این عمل را شخصاً تجربه نماید . با کمال تعجب مشاهده کرد که اساس مسئله موهوم است، یعنی اگر در کاسه مملو از آب ماهی مرده یا زنده بیندازند در هردوحال آب از سر آن خواهد ریخت .

درقضیه خشت گلی ومحفظه گلی. یا پاکت آن هم مطلب ازهمین قرار بود . سند گلی درهر حال کاملاً سالم و محفوظ و از خرابی مصون میماند . بطوریکه هر گاه در آتیه مابین متعاملین اختلاف ونزاعی روی میداد نزد قاضی میرفتند و او سند را معاینه میکرد و حکم میداد یعنی فوراً آن محفظه گلی را شکافته و لوح اصلی را بیرون می آورد و اگر کتیبه ونقش داخلی وخارجی هردو باهم منطبق نبودند هر گونه تزویر یا تقلبی که در سطح محفظهٔ خارجی یا روی پاکت بعمل آمده بودفوراً کشف میشد .

علاوه بر آن هیچ کس نمیتوانست پاکت را باز کند و سند اصلی را تحریف نموده ومجدداً آنرا در پاکت بگذارد و به بندد . زیراپاکت بمحض اینکه باز می‌شد می‌شکست وضایع میشد و اگر کسی میخواست که سند را بیرون آورده ودر آن تحریف وتقلبی کند ودر پاکت جدیدی بگذارد ، باز این عمل برای او غیرمقدور بود زیرا اولاً لازم میبود همان شهود را حاضر آورد که آنرا مجدداً مهر کنند و اگر آنها حاضر میشدند ضرورت داشت که سند جدیدی تنظیم نمایند . ثانیاً چون گل

بعد ازخشکیدن منقبض میشود، آن‌لوحه اصلی نیز پس‌ازچندی خشك میشد ویك پنجم‌حجم‌خودرا ازدست‌میدهد،یك‌پا کت‌جدیداز گل‌مرطوب روی سند خشك هر گز صحیح و سالم نمی‌ماند . همینکه پا کت شروع بانقباض و کوچکی‌میکند درحالتی که خشت داخلی‌خشك و سخت‌است بناچار ترك‌خورده وشکاف‌های زیاد در آن‌پیدا میشود. من‌خودچندین‌بار برای آزمایش‌خواستم‌یك‌خشت کوچك‌خشك‌وسخت‌شده‌را درخشت لفاف بسیار کلفتی‌بگذارم، ابداً‌نتوانستم وبالاخره آن پا کت‌شکاف برمیداشت. پس‌درنتیجه‌ثابت میشود که مادهٔ تحریرو کتابت درازمنه‌قدیم ،یعنی گل، نه‌فقط دراسناد تجارتی‌بلکه درمکاتبات شخصی‌نیز وسیله مطمئن واستوار وخدشه ناپذیری بوده است که وسائل‌امروزی هر گز بپای‌آن نمی‌رسد. میدانیم که پا کتهای عصر امروز هرقدر محکم ودقیق بسته‌شده باشد باز بااسباب‌فنی‌با کمال سهولت آنرا بازمی کنند بدون اینکه بمهرهای روی لاك اندك آسیبی برسد یا اندك اثردست‌برد در آن معلوم شود .

چنانکه در فوق گفتیم قانون درآن کشور کهن‌سال مقرر داشته بود که‌برای هر گونه کسب وکاراسناد مکتوب‌تهیه گردد . هر گاه کسی خانه‌ای را اجاره میداد لازم بود که در سندی نام موجرومستأجر ومال‌الاجاره و محل استیجار همه صریحاً قید شود . بازر گانان و مراکز صدور مال‌التجاره نیزقراردادهای منظم ومرتب با پیشکاران و عمال‌خود ومسافرین‌حامل امتعه منعقد میساخته‌اند . کارفرمایان دراسناد مرتّبی حق خودرا نسبتً‌بکار گران ثبت می‌نموده‌اند . حتی آجرپزها وخشت سازها بموجب قراردادهای کتبی تعهدنامه می‌سپرده‌اند که چه مقدار

متاع را در چه‌مدت زمان و در برابر چه مبلغ کار مزد بـایستی تحویل دهند. بالاخره امور خانوادگی نیز مبتنی برنظامات و مقررات دقیقی بود؛ ومسائل‌مالی‌افراد ازقبیل مهریه وجهیزیه و وصیت‌نامه وصلح وهبه همه رابدقت تحریر میکرده‌اند.



لك لوح‌گلی و پاکت محفظه آن

تاکنون بسیاری‌ازاینگونه اسناد برما کشف‌شده وبعضی‌دیگردیر یازود کشف خواهدشد. ولی‌میتوان کاملاً قیاس کرد که یك‌قسمت بسیار عمده از این اسناد گلی که دربابل و آشور بدست آمده یا بدست‌خواهد آمد، همه المثنای‌یکدگر هستند وبهیچوجه‌نفع و ارزش‌خاصی‌ندارند.

فقط چون گل عنصر فناناپذیر وقابل دوامی است برای استحکام اسناد خود از آن استفاده میکرده‌اند.

اما همین‌مطلب موجب‌سوءتفاهم بزرگی نیز شده‌است. وقتی‌من مقاله‌ای در یکی از مجلات خواندم که بزبان اعتراض نوشته شده بود ومیگفت: «بالاخره ما را از داشتن سیاهه لباسهای رخت‌شویهای‌سومری چه نفعی و سودی است؟»

این اعتراض محتاج به‌تصحیح است. ما هیچوقت سیاهه رخت‌شویهای سومری را نخواهیم یافت زیرا سومری‌ها در آن ازمنهٔ دیرین جامه‌های خودرا، برخلاف‌شهرنشینان متمدن عصر کنونی، درخانه‌خود می‌شسته‌اند و برختشویخانه نمی‌فرستاده‌اند، ولی‌اگرچنین سیاهه‌ای هم واقعاً کشف شود درنزد مامغتنم وپرارزش خواهدبود، چه بعضی‌مطالب درزندگانی وجود دارد که وصف آنها کمتر درجائی‌خاص نوشته میشود، یعنی‌همه‌کس آنها را امور ساده و معلوم‌میشمارد. بدیهی‌است‌سومری‌ها روزنامه نداشته‌اند که درآن اعلانات عریض‌وطویل درباب اجناس‌وامتعه وخرید وفروش جامه‌های خانمها وآقایان منتشرسازند. از اینروازطرز جامه و لباس ایشان ما را اطلاع‌کاملی در دست نیست واز لباسهای رو و زیرآنقوم خبری نداریم. ازاینرو اگرسیاهه‌ای ازین قبیل بدست بیاید که بتوانیم آنرا بـا البسه دیگر اقوام و ملـل مقایسه و تطبیق کنیم هرآینه بسیار سودمند ومفید خواهد بود.

حال اگر واقعاً سیاههٔ جامه‌های مردم سومررا بدست نیاورده‌ایم خوشبختانه‌فهرست‌های‌مثبت دیگر کشف کرده‌ایم که‌به‌آن شباهت‌بسیار

دارد، مثلاً درخانه بعضی از ثروتمندان آن سرزمین خشت‌هائی بدست آمده که متضمن سیاههٔ اشیاء زنانه اندرون آنهاست . هرچند اسامی بعضی از آن اشیاء معلوم نیست و بدرستی خوانده نشده ولی این معنی را ثابت و روشن می‌سازد که زنهای ازمنه باستانی درست مانند بانوان عصر حاضر همواره مبلغ گزافی‌صرف خریداری یاتهیه لباسهای‌شخصی مینموده‌اند .

از نظر دیگر ، بعضی اوقات یك خشت یا کتیبه بصورت حقیر و ناچیز ممکن است در حدّ اعلای فایده علمی قرار بگیرد. یك کتیبه مکشوفه ممکن است مطلب تازه نداشته و مندرجات آن معلوم باشد و استفاده خاصی‌از آن‌نتوان کردمعذلك ملاحظه وبررسی در اسامی‌خاص واعلامی که درآن ذکرشده پرفایده ودارای ارزش بسیار خواهد بود . مثلاً دریك سیاههٔپرداخت هزینه ملاحظه میشود که مطلب‌بسیارساده‌ای نوشته شده است از اینقرار: «یك رطل نان به‌آقای فلان فروخته شد .» وقتی که مشاهده شود که همان اسم خریدار درسیاهه های متعددومتنوع تکرارشده ودربیست تاپنجاه مورد مختلف همان نام ذکر گردیده است نکته دقیقی‌را روشن مینماید که صرفاً از نظر علمی به‌آن نوشته ارزش بسیار میدهد .

درست مانند کتاب تلفون یکی‌از شهرها که بخودی خود اصلاً و ابداً نفعی ندارد و قابل مطالعه نیست ولی اگر آن کتاب را مرد دانشمندی بررسی کند از ملاحظهٔاسامی خاص فوراًمیتواند بشمابگوید که اهالی‌آن شهر از چه نوع‌مردمی ترکیب شده‌اند . باین قیاس‌اگر

کتابهای تلفون شهرهای امریکا را مقایسه کنیم از اسامی مردم شهرها خط سیر امواج مهاجرت از یك ساحل بطرف ساحل دیگر را بخوبی معلوم میسازیم وشخص محقق بصیر بخوبی درك میکند که موج مهاجرت سکنه از کجا شروع شده و در کجا متوقف مانده وبالاخره یك نوع ویك دسته مهاجرین در کجا بیشتر اقامت جسته‌اند . خط حرکت ملل واقوام از ناحیه‌ای بناحیه‌ای واز کشوری بکشور دیگر هم چنین‌است ، و یکی از مسائل بسیار با اهمیت میباشد . ازاینرو ملاحظه چند کتیبه خشتی که فروش یك رطل نان را باشخاصی دارای اسامی واحد نشان میدهد برای ما ثابت میکند که مردمی که دارای آن اسامی بوده‌انداز کجا مهاجرت کرده وبه‌آن شهرهای قدیم باستانی درچه‌وقت آمده‌اند. از اینقرار آن کتیبه ساده بخودی خود یك نوشته و سند علمی‌بسیارمهم و قیمتی خواهد بود .

مردم باستانی بابل وآشور بحکم ضرورت دارای مجموعه قوانین بسیار منظمی بوده‌اند و دستورها و شرایعی را در زندگی خود متابعت میکرده‌اند . بسیاری ازین مجموعه‌قوانین در زمان‌ما کشف شده‌وبدست مارسیده‌است. شاید در آن‌میان آنکه‌ازهمه معروف‌تراست‌مجموعه‌قوانین منسوب به‌هامورابی (۱) باشد که بدنیا نشان داد دماغ بابلی ها چقدر

۱ ـ هامورابیHammurabi نام ششمین پادشاه پادشاه ازسلاله‌سلاطین خارجی بابل‌است از نژاد سامی که دراواخرهزاره سوم ق.م به‌آن کشور تاخته‌بودند. وی مدت‌۴۳ سال یعنی‌از۲۰۲۵ تا ۲۰۶۷ق.م در آن کشور سلطنت میکرده در تاریخ ملل‌باستانی این‌پادشاه شأنی بلند و مقامی ارجمند دارد . در زمان سلسله‌اوست که شهر بابل تختگاه ویکی‌ازمدن عظیم تاریخ قدیم غرب آسیا

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

باصول و قواعد حقوقی آموخته و آشنا بوده است و معلوم ساخت که دوهزارسال قبل‌ازآنکه رومی‌ها در مبادی حقوقی و اصول قانونگذاری ابتکاری نمایند، بابلی‌ها دراین زمینه برایشان سبقت گرفته‌اند.

همچنین مجموعه‌های‌دیگر قوانین بدست آمده که متعلق‌بقرون قبل از هامورابی میباشد. بسیاری از سلاطین آن کشور درآثار کتیبه‌های خود صریحاً نوشته‌اند کـه «عدالت و حق را در مملکت خود برقرار ساخته‌اند»، یعنی رسوم و قواعد جاریه کشور رابصورت قوانین مدون درآورده‌اند.

نکته‌ای که باید تاکید کرد این است که قوانـین در آن ازمنه دیرین هیچوقت وضع‌و اختراع نمی‌شد و قانونگذاران خاصی‌نبوده‌اند که به‌نشینند و آنرامدون سازند و سپس خلایق را باطاعت و پیروی‌از آن مجبور سازند. حقیقت مطلب حتی درزمان حاضر نیز چنین‌نیست. اوضاعی که در امریکا هنگام اجرای قانون مـنع مسکرات (۱) پیش

---

بقیه پاورقی از صفحه قبل

شد و تا زمان اشکانیان مرکز تمدن و سیاست و عـلم در شرق‌نزدیك بود. این شهر قبل از هامورابی یکی از دهات تابع شهر کیش Kish بوده است.

نام هامورابی بواسطه اکتشاف یك مجموعه قوانین بزرگی که برای کشور خود وضع کرده بود معروف آفاق گردید.

اولین بار نسخه جـامع و کامـل آن قـوانین در خـرابه هـای شوش (خوزستان) کشف گردید ومعلوم شد که عیلامی ها بعد از غلبه بر بابل‌آنرا ازآنجا بغنیمت گرفته وبه تختگاه خودآورده بودند، و بعدها قطعات دیگر از همان مجموعه قانون در نقاط دیگر نیز کشف گردید.

۱- قانون منع مسکرات - Prohibition قانونی‌بود که درسال ۱۹۲۰ از کنگرهٔ امریکاگذشت ولی چون موقع قبـول در افکار عمـومی نیافت در سال ۱۹۲۳ ناگزیر ملغی و بلا اثر گردید.

آمد نمونه‌کاملی‌است که چگونه‌قانونی که مورد موافقت ورضایت عامه مردم نباشد بی‌اثرو لغو خواهد شد.

رضایت و قبول افکار عامه همواره خود را بصورت رسوم وآداب جلوه گر مینماید و قواعد و نظامات در جامعه بخودی خـود معمول و متبع میشود وآن قواعد را عموم مردم ، خواه در کتاب قانون ثبت‌شده یا نشده ، بطوع ورغبت رعایت میکنند . این‌قواعد هرچند که مجازاتی برای نقض آنها پیش بینی نشده ولـی در واقـع یك توافـق عمومـی شرافتمندانه (۱) یا یك قانون عرفی بین عموم مردم برقرار ساخته که از هرقانون مصوب قویتر و محکم‌تر است و در تمام جوامـع انسانی- این گونه‌آداب‌ونظامات مورد رعایت واحترام خاص‌وعام قرارمیگیرد و سپس تدریجاً در کتب‌قوانین مندرج میشود و قوه مقننه آنراباتشریفات خاصی تصویب میکند .

هامورابی گفته است که وی قوانین خودرا از دست «رب عدالت» گرفته است وبرسطح آن عمود معروف که مجموعه او بـرآن مندرج است صورت هامورابی دیده میشود که در پیشگاه رب ایستـاده و از او تعلیم میگیرد . معذلك همه مردم میدانستند که آن قوانین راخداونـد متعال به‌آن سلطان املا نکرده است . چه بسیاری از آنها قبل از تولد هامورابی وجود داشته و ثبت ونگارش یافته است . ولی آنچه نزد مردم عصر او مسلم بوده این معنی است کـه باریتعالی به‌هامورابی آن قـدر خرد و دانش عطا فرمود که از میان قواعد معمول متداول زمان خود

---

۱ - توافق شرافتمندانه = « noblesse oblige »



ستون مجموعه قوانین هامورابی

مجموعه‌ای انتخاب کرده ومدون ساخت که سراسرمورد قبول وستایش عموم واقع شد.

بایدبگوئیم که‌هامورابی حقیقةً درباب‌وضع‌قوانین‌بامسئله مشکلی مواجه بوده‌است. چه آنمجموعه هم اکنون مورد انتقاد کسانی میباشد که آنرا نتوانسته‌اند درست بفهمند و از تناقض و اختلافی که ظاهراً در نصوص‌آن دیده میشود، وهمچنین ازجهت مجازاتهای بسیارشدیدی که در آن ذکر شده بر آن خرده گرفته‌اند. حقیقت آنست که‌اجداد نزدیك هامورابی وقتی که بسرزمین بابل آمدند جماعتی نسبةً متمدن بودند که به‌آن کشور هجوم کرده و خودرا درآنجا برقرار ساخته و با مردمی که بکلی در تمدن و آداب با آنها مخالف بوده زندگانی‌نوینی آغاز کردند. پس‌هامورابی سعی بلیغ بعمل آورد که عادات و آداب موجوده را مدون سازد و میبایستی که حاصل اعمال ناشی از دو تمدن متباین و متناقض را سنجیده و آنها را یا مجاز و مباح بداند یا ممنوع وحرام بشمارد. از یکطرف اطرافیان وپیروان هم نژاد خوداو بوده‌اند که از ریشه سامی منشعب شده و قوانین ایشان مانند قوانین عبرانی‌ها براساس‌تلافی وقصاص « lex talionis » مبتنی‌بوده‌است،ازطرف دیگر حقوق قوم مغلوب راکه دارای تمدنی بسیار عالی و غالباً ازنژاد سامی‌نبوده‌اند میبایستی‌رعایت کند. سراسراین‌مجموعه عبارت‌است‌ازیك سلسله‌مساعی که‌قانون گذار کرده‌تامنافع متضاد ومتخالف رابایکدیگر موافق سازد و تلفیق دهد، بطوریکه هیچ عداوت و دشمنی شدیدی بین طرفین ایجادنکند. علاوه بر آن دروضع این قانون همیشه‌بطوروضوح

حمایت ضعیف در برابر قوی وانتشار وبسط عدالت برای همه ازمدّ نظر قانون مشاهده میشود . من هرچه مجموعه قوانین هامورابی را بیشتر میخوانم بر هوش و درایت و شهامت هامورابی بیشتر تحسین میکنـم. این‌سندذیقیمت ونوشته‌ارجمند نخستین‌بار درسال ۱۹۰۱درشهرشوش(۱) اکتشاف‌شد.درآغازستون‌قوانین‌مذکوررادرشهر بابل‌درمکانی‌نصب کرده بوده‌اند که‌همه کس‌میتوانست‌آنرا‌ببیند وهر کس که‌خواندن‌میتوانست میدانست که حقوق او برطبق‌قانون رعایت‌شده است . این‌ستون‌بزرگ « stele » را یکی از کشور گشایان عیلام بـدست آورده ، یك قسمت از آنرا بفرمود تامحو کنند وبجای آن کتیبه‌ای‌در مدح خود اوبنگارند، ولی این مقصود انجام‌نگرفته و محل آن خالی‌مـاند. پس آن لوحـه گرانبها روزگاری دراز در ویرانه شوش ذخیره وپنهان بماند تاآنکه‌در اوایل قرن بیستم بدست افتاد .

---

۱ ــ شوش Susa یا Shushan پایتخت کشور عیلام وتختگـاه بزرگ داریوش هخامنشی(دارای‌اول) واعقاب‌او ، نام شهری قدیم و باستانی‌است که خرابه‌های آن‌هم‌اکنون‌درکنار رود کرخه در نزدیکی شهر شوشتر موجوداست. محل این شهر قدیم را نخستین بار در سـال ۱۸۵۰ شخصی بنـام لـوفیوس W.Lofius در اطـلال و ویرانه‌هـا تعیین کـرد و پس از او مسیو دیولافوا Dieulafoy باستان شناس فرانسوی در آنجا قصر دارای کبیر راکشف نمود وآثار ذیقیمت که از زیرخاك بیرون آمده وهنوز بیرون می آید درموزه لور Louvre در پاریس وهم چنین در موزه طهران موجوداست .که از آنجمله مجموعهٔ یا (کد) هامورابی است که بتوسط باستان‌شناس فرانسوی دیگری بنام دمورگان J. De Morgan در سال ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ کشف شد . شهـر شوش تا قرن چهـارده میلادی هنوز مختصر آبـادی داشته و دیبا و نیشکر صادر می کرده. ولی‌اکنون بکلی‌ویرانه‌است وبجای آن شوشتر بوجود آمده.

برای جبران آن قسمت از لوحهٔهامورابی که با انگشتدشمنان هنر بیرحمانه محوشده بود بازهمان خشتها والواح گلی بدرد خورد ؛ بدینمعنی که چون محروسه ملك آن پادشاه بسیاروسیع بوده برای تمام افرادساکنین آن کشورپهناور محالمیبود کههنگام مراجعهبهنص قانون ازجایگاهخود سفر کردهبهبابل بروند ومتن‌قانون‌را مطالعه کنند. ازین سبب بفرمود تا رونوشتهای عدیده ازآن برروی الواح گلی‌تحریر کنند وبه شهرهای مختلف دراقطار ملك ببرند تامردم وقضاة هرمحل‌بسهولت بدان دسترس‌داشتهباشند. خوشبختانه نسخه‌ای ازاین‌الواح‌بعدها درشهر نیپور(۱) کشف گردید که بسیاری از نصوص مجموعـه هامورابی که در روی‌عمود اصلی محوشده‌بود درآنجا بدست آمد . هرچند بعضی‌فقرات آن هنوز مجهول مانده است ولی‌امیدواری حاصل است که بمرورزمان و از برکت حفاریهای‌آینده این نواقص نیز مرتفع وآن مجموعه‌کامل گـردد .

مسلماً آشوریها هم بنوبت خود مجموعه قوانین خاصی‌برای قوم ومردم خود داشته‌اند ولیکن‌دست سرنوشت یعنی بیل‌و کلنگ‌حفارهای دانشمند هنوز مجموعه ایشانرا بچنگ ما نیفکنده و تنها چیزی که تا کنون بدست آمده عبارت از یك رشته اصلاحاتی است کـه در قوانـین

۱ ــ نیپور Nippur نام یکی از شهرهای باستانی‌کشور بین النهرین است‌که در ساحل فرات در محلی کـه اکنون بنـام شط‌الملیل معروف است قرار داشته . واز مراکز عمدهٔ سومری های قدیم بوده . آن بلده عتیق چون محل معبد بزرگ خدای سومری ( ان لیل ) Enlil بوده است اهمیت خـاص مذهبی داشته و تا اواخر عهد اشکانیان مختصر آبادی درآنجا بوده و بعدها بکلی ویران گردیده .

مربوطه بحقوق نسوان درحدود ۱۳۵۰ ق.م. بعمل آورده بوده‌اند . این قوانین که در مرحله دیگری از تکامل اجتماعی تدوین شده با قوانین هامورابی اختلاف فاحشی دارند وسبك فکروروحیه مختلف آندوقوم‌را نشان میدهد. البته مجموعه هامورابی سخت‌ترو خشن‌ترمیباشد.

مجموعه‌دیگری که مربوط باقوام‌حیت[1] بعداً کشف شد، معلوم ساخت که سطح تمدن در آن کشور از سرزمین بابل بدرجات پائین‌تر بوده و باکمال تأسف مشاهده میشود که اوضاع اخلاقی آن قوم بسیار انحطاط داشته است .

باری با وجود آنهمه کشف قوانین که از اقوام بابلی و آشوری و حیتی بدست آمده‌هنوز امکانات علمی خاتمه نیافته وما امیدواریم و آرزو میکنیم که روزی بازمجموعه قوانین‌دیگری کشف شود و سبك زندگانی واحتیاجات اجتماعی‌مردمی که دراعصاراولیه تمدن آشوریها وقبل‌ازآن‌ها میزیسته‌اند بدرستی‌معلوم گردد . اندك‌اندك کیفیت تحول وقرابت آنها، هم درمعنی و هم در عمل، نسبت به‌قوانین موسی روشن‌تر شود .

---

۱ ــ حیت‌ها Hittites نام قوم و مردمی است که در هزاره دوم قبل از میلاد درخاك آسیای صغیر سکنی داشته وصاحب تمدن و آداب و دیانت خاصی بوده و با مصریان و بابلیان و آشوریان باستانی رقابت ونزاع میکرده‌اند . ظاهراً این مردم از نژادآریائی و لغت ایشان نیز از السنه آریائی و نزدیك بزبان یونانی قدیم است.

## فصل هفتم

# مشغله دیانت

در زندگانی همه ملل باستانی دین و مذهب نقش بـزرگی بازی میکرده‌است، وچنان درعمق زندگی روزانه ایشان نفوذ داشته که درزمان حاضر برای آن نظیری نمیتوان فرض کرد . پادشاهان نه‌فقط اساس سلطنت خودرا برروی اصل «من‌جانب‌اللّهی» قرارمیداده‌اند بلکه رعایا نیز ایشان‌را نمایندگان واقعی الهه و خدایان میشمرده و در کشور خـود بنیابت از مقام‌الوهیت حکمرانی میکرده‌اند. ازینرو آنکس که در رأس حکومت قرارداشت هم‌پادشاه ورئیس جسمانی بود وهم رئیس کاهنان وقائدروحانی.

معابدعظیمه در کشور باستانی بین‌النهرین نه تنها مرکزوجایگاه عبـادت بوده بلکه مـانند قلب هیئت جـامعه ، تمـام قوای حیـاتی در آنجا بحرکت و جنبش در می‌آمده ودر آنجا بوده که هرگونه کسب وکار و فعالیتهای اجتماعی و عقلانی جریان می‌یافته است در جنب هر معبد مکتبی نیزدائر بوده که‌در آنجاکاتبان ومحرران راتربیت‌میکرده‌اند و مـانند کلیساهای قرون وسطی دراین معابد باستانی شعب علم و دانش مخصوصاً علومی که با مذهب سروکار داشته تعلیم وتعلّم می‌شده است .

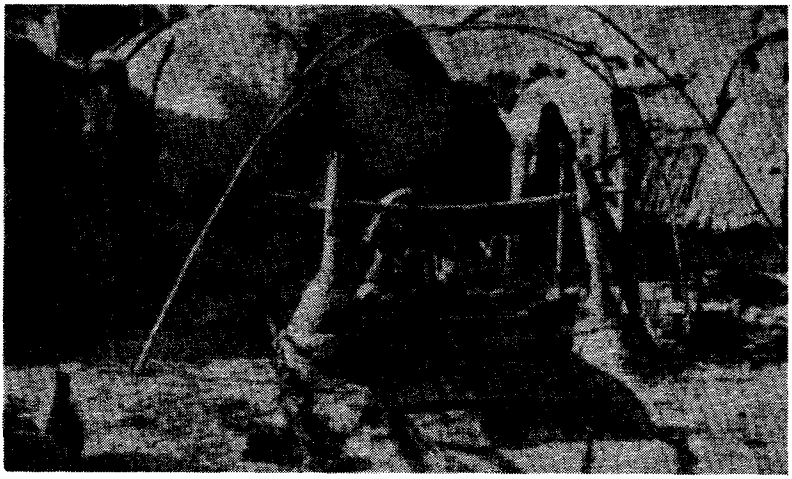
علاوه بر آن، معبدها باحرف وصنایع نیز مربوط بوده‌اند؛ تاآن حد که اوضاع و احوال ابتدائی آن اعصار و ازمنه قدیمه اقتضا میکرده هر چند بیشتر حوائج و ضروریات زندگانی روزانه در داخل خانه‌ها آماده میگردیده معذلك بسیاری از مصنوعات در جنب معبد ساخته وپرداخته‌می‌شده. مخصوصاً فنون‌نساجی وبافندگی درحاشیه معبدترقی ورواج داشته. هم‌اکنون اسناد و کتیبه‌هائی دردست ماست که حکایت از پرداخت مزد نساجها وبافندگان میکند که همه اجرت خود را ازمعبد دریافت میداشته‌اند. عجب آنکه بعضی‌ازآنها ازطبقه نسوان بوده‌اند، و از اینجا معلوم میشود که مسئله «زن درعالم صنعت» یك مسئله قدیمی و باستانی است.

هرشهر مهمی معبد عظیمی داشته که مرکز فعالیتهای گوناگون دینی وفرهنگی وصنعتی بوده، و معابد درست مانند دانشگاههای عصر حاضر حقوق وامتیازات خاصی داشته‌اند.

غالباً معابد از پرداخت باج و خراج دیوانی معاف بوده، و نیز تحف و نذوربسیار بآنها تقدیم میشده. نه‌تنها افرادناس بلکه سلاطین و حکمرانان‌زمان به‌نیت‌استرضای‌الهه وتقرب‌به‌خدایان‌هدایای گزاف‌نیاز معابدایشان میکرده‌اند. ازینرو معبد دارای‌ثروتهای گزاف شده ونه‌تنها محل‌عبادت وآئین‌مذهبی ودرعین‌حال جایگاه مطالعات وتحقیقات علمی بوده. بلکه مرکز زندگانی وحیات اجتماعی‌عمومی نیز میبوده‌است. چون اراضی و املاك وسیعه در تحت تملك معبد قرار داشته ناگزیر میبایستی آنها را نظم و نسق نمایند و فلاحان وکارگران برای عمران وآبادی آنها بگمارند. یا اینکه آنها را بقطعات جزء اجاره داده و

مال‌الاجاره بستانند . بالاخره مانند مؤسسات بانکی ، این معابد وجه بقرض میداده واز وام داران خود بنرخ معتدلی ربح دریافت میداشته‌اند .
بابلی‌های دیرین اهل تجارت و کسب بوده‌اند ، ازینرو برخلاف

**یك دستگاه بافندگی جدید در عراق . اسلوب نساجی قرنهاست که تغییر نیافته**



عبریان معاملات ربحی وبهره‌پول(۱) راربااندانسته وحرام نمیشمرده‌اند

۱ ـ ربا ـ در اعصار اولیه تاریخ یهود رسم قروض ربوی بمنظور استفاده از ربح آن معمول نبوده بلکه قرض فقط برای رفع ضرورت‌حوائج زندگانی رواج داشته است و رباخواری بربنی اسرائیل حرام بوده ( سفر لاویان : ۳۵/۲۵ ـ سفرخروج : ۲۵/۲۲ ) ولی از بیگانگان سود گرفتن را حلال میشمرده‌اند ( سفر تثنیه ، ۲۳ / ۲۰ . ) بعدها این دستور را فراموش کرده و وام بسود وبهره نزد ایشان عمومیت یافته‌است . انبیاءعظام همواره آن عمل را قبیح شمرده و در مواعظ خود آنرا نهی فرموده‌اند . بالاخره در زمان‌عیسی‌صرافی و رباخواری نزد یهود عملی رائج ومباح‌بوده است ( لوقا : ۲۳/۱۹ )

ونرخ ربح نزد ایشان معمولا به ۲۰ درصد سرمایه سالیانه می‌رسیده ، و حتی گاهی تا $\frac{1}{2}$ ۳۳ درصد بالغ می‌شده است .

عایدات معابد بزرگ نه فقط از ممر نذور و هدایای اتفاقی حاصل میشده است، و بمنافع اعمال و مکاسب تجارتی نیز اکتفا نمیکرده‌اند ، بلکه معابد را یك منبع ثابت عایدات مسلم دائمی بوده‌است که بطور وجوب افراد خلایق برسم ثابت رونیازو زکات برعهده خودشناخته وبآستانه معبد تقدیم میکرده‌اند . این نیازها مانندعشریه(۱) یهود برذمه هرفردواجب بوده که خواه ونخواه آن کس همه ساله بمعبد میپرداخته است .

این هدایا وتقدیمات برای معابد درحقیقت یکنوع مالیات ثابتی بوده است وسرچشمهٔ عایدات مسلم ومشخصی را تشکیل میداده است .

ازآنجا که درغالب موارد درعین آنکه معابد فعالیتهای صنعتی و تجارتی داشته‌اند ، محل دیوان خراج و مرکز جمع‌آوری مالیات نیز بوده اند. ملاحظه میشود که عیناً مانند اوضاع کنونی در عصر حاضر، آواز شکایت از مشارکت دولت درتجارت برعلیه معابد درآنزمان قدیم بلند بوده است .

---

۱ ــ عشریه tithe ، در نزد یهود یك دهم عایدات هر کس از آن خداوند است . این رسم در ازمنه باستانی نزد بسیاری از امم قدیمه معمول بوده . فنیقی‌ها وکارتاژها همه‌ساله هر کس عشر عایدات خود را برای معبد هرکول به‌تیریان میفرستاده . یهود این‌رسم‌را از زمان‌قدیم اقتباس‌کرده‌اند وآنرا به‌ابراهیم منسوب داشته (سفر پیدایش: ۲۰/۱۰) یعقوب ده یك اموال خودرا نذر خداوند می کرده‌است : ( سفر پیدایش: ۲۲/۲۸ ) . بعدها قوم بنی اسرائیل در ادوار انحطاط تاریخی خود از اداء این عشریه مذهبی سر باز زده‌اند و مشاهده میشود که انبیاء ایشانرا در صحف خود تخطئه وتوبیخ می کرده‌اند .

مالیاتهای مذهبی یا بعبارت دیگر نذورات وهدایا غالباً بطور جنسی تأدیه‌می‌شده ، زیرا در آن عصر وجه مسکوك جریان چندانی نداشته ، وحتی دهقانان فقیر را بپول نقره خرد ، دسترسی نبوده است .

در آن‌زمان شبیه اطاقهای مخصوص حسابداری عصر حاضر را ، در جنب معابد عظیم بابل میتوان مشاهده کرد ، بدیهی است در آنجا ردیفهای ماشین نویس و محاسب دیده نمی‌شده‌اند ولی مسلماً صفوف نویسندگان وجود داشته که هریك در کنار تلی از گل مرطوب نشسته یاچمباتمه زده، وبحساب وجمع وتفریق‌وثبت محاسبات‌سر گرم بوده‌اند. گرچه این محاسبان اکثر مرد بوده اند، ولی اسنادی هست که نشان

**برپا کردن کارگاه نساجی**





**یک بافنده باستانی**

میدهد که گاهی‌هم زنهای حسابگر درمیان آنها وجود داشته . آنها گرچه خیلی ماهر نبوده‌اند ، اما این نکته را ثابت میکند که خدمت دختران در ادارات یادگار اعصارقدیم باستانی است .

وقتی نویسنده برای گروهی از صاحبان صنایع کاغذ سازی سخنرانی میکردم، از روی مزاح در ضمن کلام خود سعی کردم که رجحان‌الواح گلی را براوراق کاغذی مدلل سازم و آنها را به استفاده‌از خشت و گل بجای برگ کاغذ تشویق نمایم . دلائلی چند برای اثبات مدعای خود ازقبیل ارزانی ماده خام و بقا و دوام آن و دیگرامور برای آنها اقامه کردم ، لیکن در سر یك نکته باید اقرار کنم که ضعف استدلال من ثابت شد و مدعای من باطل گردید . وآن این بود که یك خشت گلی هرقدر بزرگ و بدقت فراهم گردیده باشد، بسرعت خشك

میشود. بنابراین تمام مطالب روی آن باید فوراً ویکدفعه نگاشته شده و یك پارچه بقلم درآید. زیرا اگراندکی تأخیرشود ولوح خشك گردد هرآینه آن مطلب نانوشته و ناقص خواهد ماند.

البته کاتبان باستانی سعی میکرده اند که صفحات الواح خود را همواره مرطوب نگاهدارند، مانند مجسمه‌سازهای عصر حاضر، وقتی که میخواسته‌اند درسطح صحیفهٔ بزرگی تحریر کنند پارچهٔ تری بروی آن میافکنده‌اند. ایکن این تدبیر نیزیك چاره موقتی بیش نبوده و جز در موارد استثنائی بکار نمی‌رفته واشکال را رفع نمی کرده‌است.

باین سبب اگر شما نتوانید دفتری داشته‌باشید که هروقت بخواهید ارقامی در آن بنگارید یاسطری بر آن بیافزائید مسلماً نخواهیدتوانست که یك دفتر کل ledger باصطلاح حسابداری برای حساب هـای خود



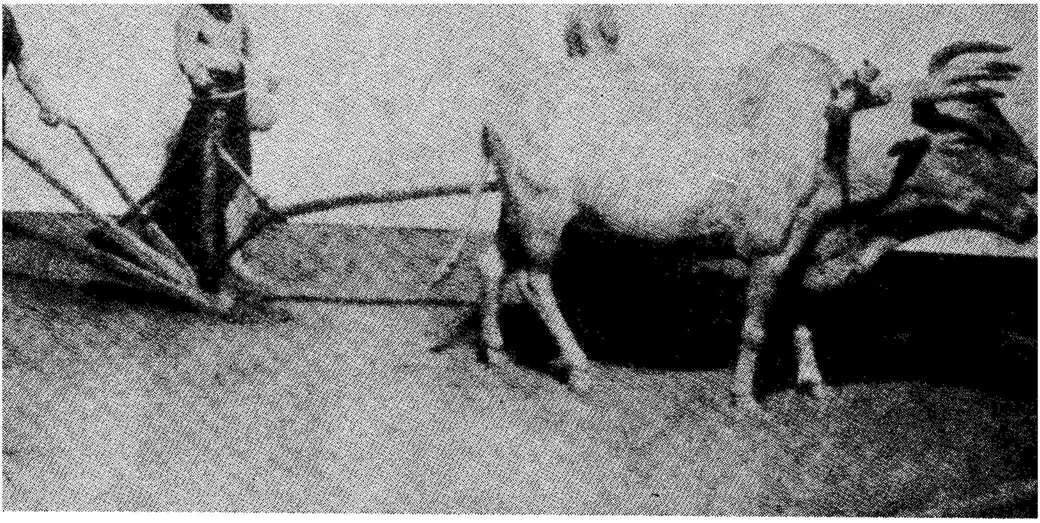
یك چرخهٔ ریسندگی



**یك گاوآهن باستانی بابلی و بذرافشانی که از روی یك مهراستوانهٔ نقل شده**

نگاه دارید ، و این خود یکی از مشکلاتی بوده که مدیران دوائر عصور قدیمه باآن مواجه بوده‌اند؛ لیکن آنان این مشکل راحل نموده وترتیب حسابهای خود را طوری میداده اند که بتوانند مندرجات دفتر کل را یك دفعه ودر زمان کوتاهی ثبت کنند .

وقتی که فردی نذری یاهدیه‌ای برای معبد می‌آورد، وبتحویلخانه میسپرد، ازآنجا رسیدی روی یك لوح گلی دریافت میداشت. درهمان وقت یك یادداشت خلاصه ازآن هدیه روی لوحه گلی دیگری نوشته میشده و درسبدی می‌نهاده اند . درآخر هفته همهٔ این یادداشتها را از سبد بیرون آورده و اجناس مختلفه هدایا را طبقه‌بندی میکرده‌اند و مجموع آنرا درجدول دیگری برروی لوح عریضی ثبت مینموده‌اند. درآخرهرماه این الواح یا راپرتهای هفتگی نیز بنوبت خود جمع بندی شده درذیل جدولهای ماهانه مندرج و ثبت میگردیده است . وبالاخره درآخر هرسال مالی خلاصه‌ای ازتمام آن گزارشهای ماهانه ترتیب داده می‌شده وبه‌دفترسالیانه



**نمونه گاو آهن نقل از روی نقش مهر استوانهٔ بابلی**

منتقل می گردیده است . بدیهی است این دفترهای سالیانه لوحه های کلی بسیار عریض و طویلی را تشکیل میداده و دارای ستونها وارقام مختلف بوده‌اند وبرای هررقم جنس جمع کل ترتیب داده میشده و در پائین‌ستونها ثبت می گشته . مثلا می‌نوشته‌اند : «جمع کل‌مخارج گندم، یا «جمع کل مخارج‌جو درسال‌فلان.» ودرلوحهٔ دیگر،جمع کل‌عایدات از جنس مواشی و دواب ودرسال فلان وغیره وغیره .

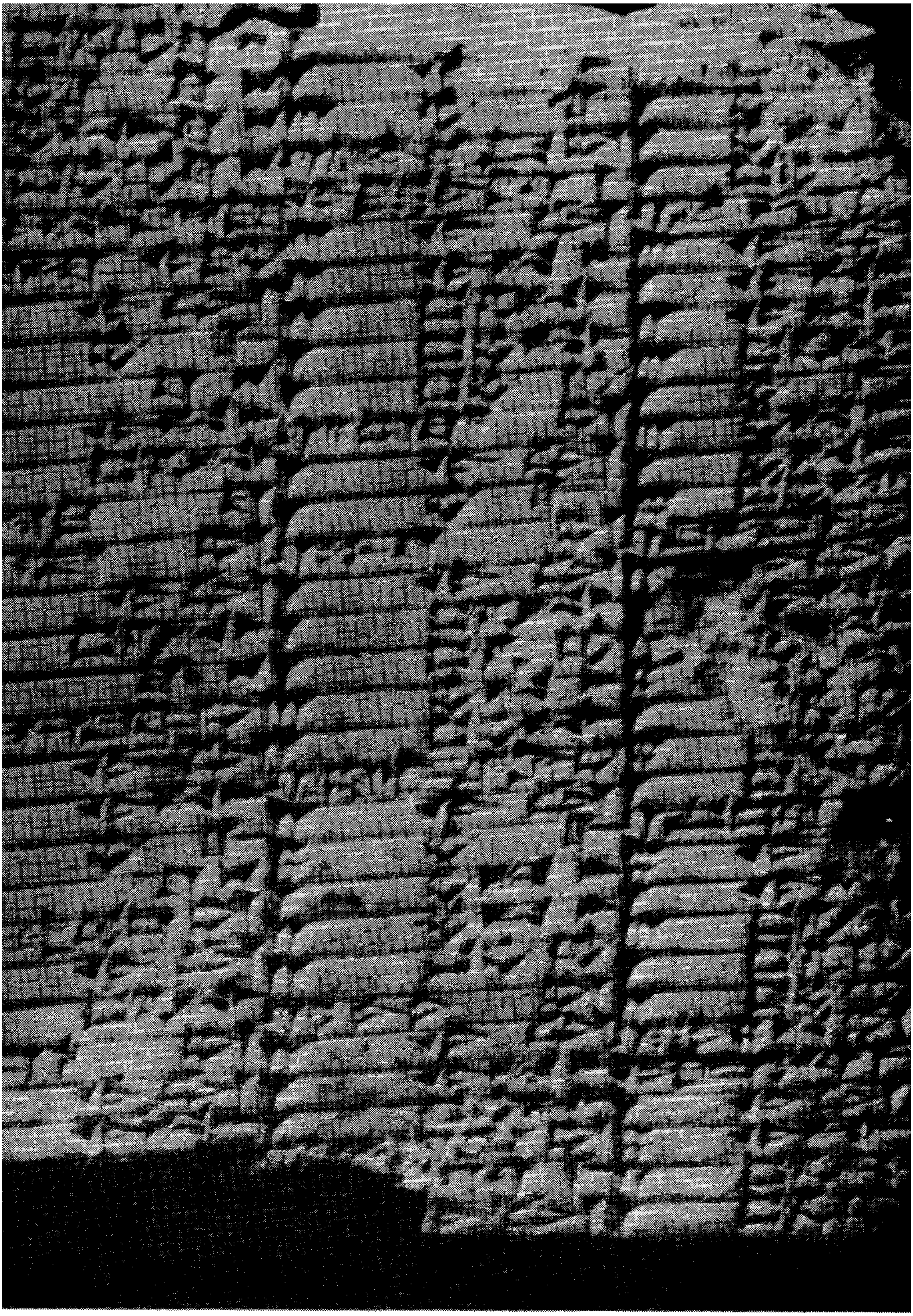
**شیار مزارع در عراق امروزه**



این اسلوب حسابداری نه‌تنها ازلحاظ نامساعد بودن مواد کتابت بسیاراشکال‌داشته، بلکه چون «مالیات» یاندوره وهدایابانواع موادجنسی جمع‌آوری میشده و پول نقد در کار نبوده ، ازین‌رو کار نویسندگان و محاسبان را بسیار پیچیده وصعب میساخته است. بدیهی‌است هرگاه‌چند سرگوسفند یا چند عدد بز یاچند پیمانه جو دریك‌روز واصل میگردیده وبرای مقصود واحد مصرف میشده باز محال بوده که بتوانند همه آنها را با هم جمع کنند . کارمندان حسابداری و مدیران دوائر آن اعصار باستانی کــه دفاتر خود را این چنین صحیح و بی‌عیب نگاه داشته و میتوانستند بدون کاغذ بازی زیاد حساب های خودرا منظم کنند مسلماً برنویسندگان و دبیران عصر حاضر از حیث هنر ولیاقت برتری‌بسیار داشته اند .

درضمن حفاریهای عدیده مقدار زیادی ازین‌الواح که همه یاد ـ داشتهای مالیاتی هفتگی یاماهانه یا صورت ثبت سالیانه بوده اند بدست آمده . دریك محل وقتی نزدیك بصد هزارلوحه گلی کشف شد که‌همه از اینگونه اسناد محاسباتی بودند ولاغیر . ازآنجا که محتویات آنها از از لحاظ علمی فایده مهمی را متضمن نبود موزه‌ها و مؤسسات علمی از خریداری آنهمه الواح بیفایده خودداری کردند وبنمونه‌هائی چند از هرقبیل قناعت جسته و بقیه اکنون در سراسر جهــان در دست دلالها و عتیقه فروشها مانده و در پی‌آن‌اند که یك مشتری ناشی بدست آورند تا آنرا بقیمت گزافی بفروش برسانند .

باید این نکته را همواره در نظر داشت که الواح بابلی از لحاظ



یك جدول بسیار بزرگ (دفترکل) که ارزش تجارتی ندارد
ولی ازعصر ابراهیم خلیل بما رسیده

ارزش تجارتی، بهیچوجه متناسب با اندازه و قطع و ظرافت و استحکام آنها نیست . بعضی‌از الواح که محتوی گزارشهای سالیانه‌یا «دفتر کل» هستند بسیار پهن و طولانی میباشند ولی مسطورات آنها ابداً قدر و قیمتی علمی ندارد . تاریخ بسیاری از این الواح محاسباتی وابسته بمعابدقدیم‌بابل، مربوط به۲۳۰۰ق م میباشد. ازینرو اگرعتیقه‌فروشان برای فروش آنها مدعی شوند که عصر کتابت آن ها قبل از زمان « ابراهیم خلیل » بوده است، گزاف‌نگفته‌اند ، ولی باهمه این قدمت و عظمت ارزشی ندارند بلکه قدر و قیمت تجارتی‌آن الواح گلی متناسب با ندرت و کمیابی‌آنها و مستقیماً مربوط بمطالب مندرجه درآنهاست . کسانی که برای هدیه و ارمغان دنبال این خشتها میروند ، مبادا پول گزافی در بهای چیزی که نمی‌شناسند خرج کنند .

فصل هشتم

# سرگذشت پادشاهان

تاچند سال‌قبل، هریك ازما دربارهٔ تاریخ قدیم‌جهان علمی‌اجمالی داشتیم و برای ازمنه باستانی ، صحف مقدسه ( عهدعتیق ) مهم‌ترین منبع اطلاع شمرده میشد . تنها ملت عبرانی[1] در روی صحنه پدید آمدند. دیگرملل‌واقوام‌ساکن‌شام، مانند فلسطینی‌ها[2]وعامورین‌ها[3]

---

۱ ـ عبرانی Hebrews کلمه‌ایست که از ریشه آرامی « عبره » Ebrai اقتباس شده . لفظاً بمعنی«ساکن ماوراء رود» است ودراصطلاح، نام قومی است از نژاد سام که خودرا از اولاد ابراهیم ویعقوب میشمارند. آنهارا در زمان های بعد« بنی اسرائیل » گفته‌اند و در زمان حاضر ایشان را «یهود» یاجهود Jew نیزمیگویند. عبرانی نیز نام‌لسان‌تکلم آن‌قوم‌است که‌تورات‌به آن زبان ابتدا وارد شده است و اکنون هم زبان رسمی ملت اسرائیل میباشد .

۲ ـ فلسطین Philistine نام ناحیه‌ایست در جنوب شام . در نزد یهود ومسیحیان به«ارض مقدس» ملقب است . مردمی‌که قبل‌از هجوم بنی‌اسرائیل به‌آن سرزمین در آن کشورمیزیسته‌اندبه‌فلسطینی‌یا کنعانی‌نام‌بردارند. زمان ایشان‌را از ۱۰۰۰ ق. م. تا ۵۸۶ ق. م. یعنی‌مدت شش‌قرن تخمین میزنند که بعدبدست‌یهود منقرض شده‌اند. پس‌از آن رومی‌ها آن‌سرزمین‌را فتح کردند، سپس در قرن هفتم میلادی آن دیار بدست غازیان اسلام افتاد و تا اوائل قرن بیستم ( ۱۹۱۷ م . ) جزو سلطنت خلفاء اسلام بود ، بعد از جنگ‌اول

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

و حیت‌ها[۴] همه یك مشت مردم وحشی بی‌ارزش شمرده می‌شدند که خار راه « قوم منتخب الهی » شده بودند . بنابر این از اینکه از ایشان نام و نشانی باقی نمانده و از صفحه هستی بکلی محو شده‌اند ، بایستی تأسف خورد ! آری ، از مصر قدیم بی‌خبر نبودیم زیرا که اولا نام این کشور و مردم آن در کتب مقدسه ذکر شده بود، ثانیاً معابد واهرام[۵]وابوالهول[۶]ها که از جلال وعظمت آن مردم

---

بقیه پاورقی از صفحه قبل

تحت‌الحمایه دولت انگلیس قرار گرفت تا اینکه در سال ۱۹٤۸ یهودیها در آنجا سلطنت مستقلی تأسیس کردند بنام« اسرائیل» . سکنه آن کشورعبارت است‌ازمسلمانان ۱،۷۰۰،۰۰۰ نفریهودی ۱،۱۳۰،۰۰۰ ومسیحی ۲۲۰،۰۰۰ نفر.

۳ ــ عاموری‌ها Amorites نام قومی سامی است که در سرزمین‌عامور میزیسته‌اند. آن ناحیه‌ایست که بین خاك فلسطین و بین‌النهرین قرار داشته . درهزارهٔ سوم ق.م.اهالی بابل‌ممالك‌شام وفلسطین‌را هم«عامور» نام‌میدادند. هامورابی‌پادشاه معروف بابل ازاین‌قوم برخاسته و ببابل‌دست یافته ودودمان‌او تا ۱٦۰۰ ق.م. در آن کشور سلطنت میکرده‌اند تا آنکه بدست مهاجمین حیتی منقرض گشتند، نام ایشان در تورات ( سفر پیدایش ) نیز ذکر شده و گویند که در زمان ابراهیم آنها برفلسطین استیلا داشته‌اند .

٤ ــ حیت‌ها Hittites نام قومی آریائی نژاد است که در حدود ۱٤۰۰ تا ۷۰۰ق.م. درسرزمین آسیای صغیرزندگانی میکرده وتمدنی‌داشته‌اند ومانند اقوام آریائی، خدایان عدیده از مظاهر طبیعت‌را می‌پرستیدند که‌نام خدایان ایرانی و هندی در آن‌میان نیز دیده میشود .

٥ ــ اهرام مصر Pyramids نام ابنیه‌عظیم و رفیعی‌است که‌مصریان‌باستانی بشکل هرم ( باقاعده مربع و چهار ضلع مثلث مخروط که منتهی بیك نقطه میشود ) برای گورگاه فراعنه ساخته بوده‌اند . سه هرم معروف درنزدیکی قاهره قرار دارد .

٦ ــ ابوالهول (اسفینکس) Sphinxes نام مجسمه‌ای اززمان مصریان قدیم است که بدن شیر و سر انسان یا قوچ یا مرغ شکاری داشته و از همه معروف‌تر وبزرگتر باسرانسان درناحیه‌جیزه نزدیك شهر قاهره موجوداست.

حکایت میکرده است و دراینکه آن سرزمین مهد تمدن بوده است اندك شبهه‌ای باقی نمیگذارد.

اما بابلی ها نیز وجود داشته و بخت النصر (۱) هم پادشاهی از ایشان بوده که برای اخذ انتقام، مانندآلت غضب الهی علیه قوم یهود مأمور شده بود لیکن در اثر اعمال‌ناپسند او نسبت به بنی اسرائیل، آن دیوانه طاغی! بعذاب ابد محکوم شد تا زقوم جهنم را تناول کند!

پس از آنها آشوریها قومی دیگر بوده‌اند که آنها نیزمانند تازیانه کیفرربانی برپیکراسرائیل نواخته‌شدند. برای‌این کار الحق آلتی‌بسیار مناسب و درخور بودند، لیکن نزد مورخین اعصار باستانی بلکه تا حدی نزد بعضی از معاصرین، ایـن قوم فقط مـردمی جنگجو و کشور گشا و ستمگر شمرده می‌شوند و بس. بالاخره در نظر مورخین، تاریخ باستانی عالم به قیام ملت یونان آغاز میگردد (۲) و آن دورهٔ بروز و ظهور هنر

---

۱ ــ بخت‌النصر Nebuchadenzzar پادشاه بابل و کلده که درحدود ۶۰۵ ق. م سلطنت می کرده است. فتوحات نـامی دارد، مصر را شکست داد، سوریه را فتح نمود و به‌ملك بین‌النهرین منضم ساخت، شهر بابل در زمان او بمنتهای عظمت رسید و یکی‌ازعجائب سبعه‌عالم گردید، معابد عظیم‌و مناره‌های مرتفع و کانالها و ترعه هـا بررود فرات بنـا فرمود، یهویا قیم پادشاه یهود را کشته و سکنه اورشلیم را باسارت به بابل آورد.

۲ ــ ظاهراً مقصود مؤلف از « عصر یونـان » دورانـی است که از غلبه اسکندر بر بین‌النهرین ۳۳۰ ق. م شروع میشود و بدوره فتوحات روم در ۱٤۰ ق. م خاتمه می‌پذیرد. عجب است از مؤلف کتاب که از سقوط بابل بدست لشکریان کوروش کبیر تا عصر اسکندر که شامل یکصد و سی سال دوره سلطنت پارسیان بر بین‌النهرین است ابداً ذکـری نکرده است و در

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

و صنعت است و از آن عصر ، فلسفه و حکمت در دماغ بشری مقام و منزلتی بلند پیدا کرد . از یونانیان تمدنی جدید نشأت میگیرد که بعد از آنها به روم منتقل شد و از روم به دیگر اقطاع جهان انتشار یافت .

این خلاصه تاریخ عصر باستان است ، آن چنان ساده و روشن وبوضوح تمام رضایت بخش که تاکنون جای خودرا دربعضی‌موارد از دست نداده و هنوز به نوآموزان جوان تعلیم داده میشود . لیکن در این اواخر، ناگهان بعضی‌امور اتفاق افتاد که آن نظم تاریخی را بکلی واژگون‌ساخت؛ اولاً ،کلید رمززبان مصریان‌قدیم‌بدست آمد و کتیبه‌های آنان خوانده شد و سراسر داستان ادوار تاریخی ایشان دانسته گردید وآنچه که ازتاریخ ایشان مجهول وتاریك بود اندك‌اندك معلوم و روشن گشت .

ثانیاً ، در آن کتاب بزرگ ورقی دیگر گشوده شد : یعنی الواح بابلی شروع بگفتن سر گذشت‌های دور ودراز خود کردند . در نتیجه بکلی فصول وابواب تاریخ باستان بشکل و روشی‌نو ساخته و پرداخته گشت . اسناد و متون مهم بشماره‌های فراوان نه تنها در سرزمین بابل وآشور بلکه درممالك مجاور ایشان روز افزون بدست دانشمندان افتاد. تااینکه اکنون بمرحله‌ای رسیده‌ایم که قسمت عمده تاریخ باستانی را

---

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

انجا نیز مانند صفحات قبل دربیان اکتشاف رمز خط میخی و کتیبه بیستون و سهم بزرگی که ایرانی‌ها بنوبت در تمدن بین‌النهرین داشته‌اند سکوت اختیار کرده . آثار و کتیبه‌های فراوانی که از دوره سلطنت هخامنشی در خاك بابل و آشور بدست آمده بیش‌از حد شمار است .

نه تنها میتوانیم از نو مدون سازیم بلکه میباید باردیگر آنرا بکلی شرح و تفسیر کنیم.

---

**حاشیه:** در اینجا لازم است از اکتشاف بزرگی که در این اواخر در تخت‌جمشید « پرس پلیس » در کاخ آپادانا اتفاق افتاد و اسناد مهمی بدست باستان‌شناسان و تاریخ نگارای عهود باستانی افتاد چند کلمه اضافه کنیم تا فایدهٔ این کتاب تمام و فیض آن عام باشد ( مترجم )

## الواح سیم وزر تخت جمشید

کاخ آپادانای داریوش کتیبه‌ای نداشت که بتوان تاریخ بنای آنرا بطور تخمین تعیین نمود ولی حدس زده میشد که باید در اوائل سلطنت آن پادشاه بزرگ و پس از دفع شورشهای کشورهای تابعه شاهنشاهی، آغازساختمان شده باشد.

در شهریور ماه ۱۳۱۲ شمسی ( ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۳ ) هنگامی که باستان شناسان بنگاه شرقی شیکاگو تحت ریاست باستان شناس فقید پرفسورهر تسفلد درتخت‌جمشید حفاری مینمودند، درخلال‌خاکبرداری گوشه‌های شمال شرقی و جنوب شرقی این کاخ عظیم دو صندوق سنگی باندازه‌های ۱۲×۴۵×۴۵ سانتیمتر در درون پی‌های طالار مرکزی پیدا کردند. درون هرصندوق یك لوحهٔ طلا و یك لوحهٔ نقره بـه اندازه‌های ۳۳×۳۳ سانتیمتر و قطر ۱۵ میلیمتر و وزن ۹٫۵ کیلوگرام نهاده شده‌بود. زیرلوحه‌ها چند سکه کرزوس (پادشاه‌لیدیها) گذارده بودند که فاصل بین الواح و کف صندوق باشد. نظیر این دو صندوق گویا دوتای دیگر در گوشه‌های دیوار غربی همین‌طالار قرار

داشته‌است که درقرون گذشته از بین رفته ونابود شده ولی‌جای صندوقها که در سنگ کوه کنده شده نمایان و قرینهٔ وجود آنها میباشد .

نصب الواح خشتی یاسنگی در زیر پایه‌های بنا وکاخهای شاهان مشرق‌زمین ازدیر گاهان معمول وبطوریکه ضمن تمدن آشور بیان شد ، آنها نیز الواحی در پایه‌های قصور خود بنام «تمتو» کار میگذاردند . مرسوم شاهان هخامنشی نیز چنین بوده ، و دو لوح زر « آریارمنا » و « ارشام » شاهد این مدعی است . منتها داریوش بزرگ این افتخار را داشته است که بیادبود دارا شدن یك شاهنشاهی وسیعی که تا پیش از کوروش کبیر کم سابقه بوده‌است الواحی ازسیم و زر درچهار گوشه کاخ پذیرائی تخت جمشید با دست قدرت خود بگذارد تا آیندگان بدانند که چه کشور پهناوری را وی اداره مینموده است .

داریوش روی‌این لوحه ها پس از سپاسگزاری از خدای بزرگ که چنین کشورپهناوری بوی بخشیده است حسب و نسب خود را بطور اختصار بیان میکند و چنین مینویسد :

از سطر ۱ تا ۳ : داریوش بزرگ شاه شاهان شاه کشورها پسر هیستاسب هخامنشی .

ازسطر۳ تا ۱۰ : داریوش‌بزرگ میگوید : این‌است کشوری که من دارم . از سکاها که آنطرف سغد است تا حبشه ( اتیوپی ) از سند تا سارد که اهورمزدا بزرگترین خدایان ، آنرا بمن بخشید . اهورمزدا مرا وسلطنت مرانگاهدارد .

نوشته روی این الواح مانند اغلب از کتیبه های داریوش با سه خط میباشد. پارسی ۱۰ سطر. عیلامی ۷ سطر. آشوری (بابلی) ۸ سطر .

این چهار لوحه از گرانبهاترین آثار مکشوفه در تخت جمشید است و وبهیچوجه نمیتوان برای آن بهائی تعیین نمود؛ زیرا درحقیقت سندمالکیت ایران بزرگ هخامنشی و سپردهٔ گرانبهائی نیاگانی است که شهریار عظمت‌مدار پارسی برای تاریخ ساختمان بنای عظیم تخت‌جمشید در زیر پایه‌های کاخ بار بدست خود بیادگار گذارده است و بروی آن حدود کشور پهناور هخامنشی را نگاشته که اینك پس از گذشت افزون از ۲٤۷۰ سال محکمترین سند تاریخی ایرانیان میباشد.

الواح سیم و زر دیگری که از شاهان هخامنشی تا این زمان بدست آمده رویهمرفته هشت لوحهٔ طلا وسه لوحهٔ نقره میباشد.

۱ ـ لوحهٔ طلای آریارمنا ، جد بزرگ داریوش ، مکشوفه در همدان که در موزهٔ برلن است .

۲ ـ لوحهٔ طلای ارشام ، جد داریوش ، مکشوفه درهمدان که در موزهٔ شخصی مارسل ویدال است .

۳ و ٤ ـ همین دو لوحه طلای مورد بحث است که یکی در موزهٔ ایران باستان ( تهران ) و دیگری در موزهٔ کاخ مرمر (سلطنتی) نگاهداری میشود .

۵ ـ لوح طلای داریوش کبیر ، مکشوفه در همدان که در موزهٔ ایران باستان میباشد .

۶و۷ ـ دو لوح طلا بنام داریوش دوم ، مکشوفه در همدان که یکی در موزهٔ ایران باستان ودیگری درموزهٔ کاخ مرمر (سلطنتی) است .

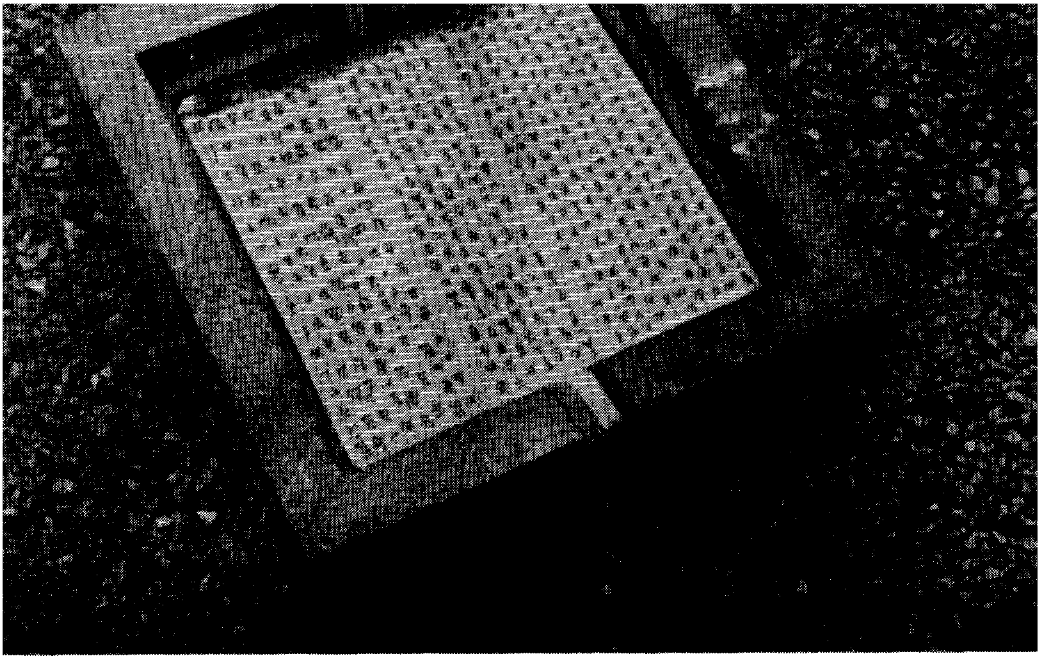
۸ ـ لوح طلای اردشیردوم ، درموزهٔ شخصی مارسل ویدال .

امّاسه‌لوحهٔ نقره دوتا، همین‌الواح مکشوفه درتخت‌جمشید است و

سومی در همدان بدست‌آمده که اکنون درموزهٔ ایران باستان (طهران) میباشد .

پیدایش این لوحه‌ها هنگامه بزرگی برپا ساخت و مقالات و مباحثات مهمی دراطراف آن درمجامع فرهنگی و ادبی صورت گرفت . انجمن‌ادبی‌طهران که تحت ریاست مرحوم شاهزاده‌افسر، تاریخ‌پیدایش این‌لوحه را با مضامین‌آن بین‌ادبا و سخنوران زمان با شرائطی بمسابقه گذارد ، برای گوینده بهترین اشعار ، بیست پهلوی جایزه نقدی تعیین کرد . متجاوز ازپنجاه نفر گوینده وسخنور وقت درطهران و شهرستانها و مخصوصاً شیراز درین‌مسابقه شرکت کردند و قصائد غرا وچکامه‌های نغز و شیوا ساختند که از بین همه آنها چکامه آقای حسین مسرور مقبول و مورد پسند قرار گرفت و برنده جایزه شد . اشعار نامبرده سی‌بیت است که چند بیت مناسب ازآن درینجا درج میگردد :

بفرمود از سیم واز زر دو خشت
بدان خشتها نام ایران نوشت
یکی نغز صندوق از خاره سنگ
بپرداخت استاد با فرّ و هنگ
پس آن خشت زر در دل وی نهاد
بجای یکی خشت در پی نهاد
بدان لوح بنوشته دانا دبیر
زالماسگون خامه نغزو هژیر
که شاه شهان داریوش بزرگ
کیان زاده از ویشتسپ سترگ



**لوحهٔ داریوش کبیر در زاویهٔ قصر آپادانا « تخت جمشید »**

همی گوید اینست آن کشوری
که ایزد مرا داده با سروری
زیك ره سوی هند باشد درش
باسپارت آرد در دیگرش
بسغد و سگستان یکی سوی او
بکوشا و عمان دگر روی او
بیاری اورمزد برتر خدا
شدم بر چنین بوم و برپادشا
نگهدار بادا روان مرا
دیار من و خانمان مرا!»

ازجمله درزمینه حیات‌سیاسی‌پیشینیان منابعی‌بدست آمده‌است که در این‌شرح وتفسیرجدید بما کمك بسیارمیکند ، ازاین‌قرار : همانطور که هرفرد عادی در معاملات و داد وستدهای خود ناگزیراست اسناد خود را ثبت و تحریر کند ، هم چنین هر پادشاه و حکمرانی نیز به همین طریق‌میرود تا برای‌آیندگان و نسلهای‌بعدکار نامه مفصلی‌ازاعمال خود بجای گذارد . اگر درعصر حاضر سیاسیون واحزاب سیاسی امروزه از مفاخرخود لاف‌ها میزنند ! چرا نبایستی‌سلاطین اعصار قدیم در ستایش خود داستانها بگویند ؟ میتوان گفت که در سراسر تاریخ بابل وآشور هیچ پادشاهی نبوده است که این فرصت را از دست داده و برای اعقاب آتیه ، از عظائم اعمال خود سر گذشتی بجای نگذاشته باشد ؛ تا بحدی که بعضی ایشانرا به ژاژخائی و گزافه سرائی میتوان متهم داشت . اگریکی ازایشان قصری می‌ساخته یا معبدی را مرمت میکرده حکایت مفصلی ازآن‌کار بزرگ خوددر کتیبه می‌نگاشته ومبالغی دیگر ازذکر سایر اعمال خود برآن‌میفزوده است. این کتیبه‌هائی که مخصوص‌ابنیه و عمارات‌اند غالباً روی استوانهای گلی وبعضی اوقات در روی احجار قیمتی ثبت و نگارش می‌شده است . بیك نسخه هم اکتفا نمی نموده‌اند بلکه نسخ متعدد ازآن فراهم ساخته ودر چهار گوشه بنای نوبنیاد در زمین بخاك می‌سپرده‌اند .

همانطور که در عصرجدید ، امریکائی‌ها کتاب و اوراق مربوطه به ـ عمارتی نوبنیاد را در گوشه‌ای ازآن مخفی‌می‌سازند، این‌رسم وعادت در قدیم آنچنان معمول‌شده بوده‌است که باستان شناسان امروز در هر بنای

جدیدالاکتشاف نخست بسراغ الواح مدفون در چارگوشه شالوده‌های آن می‌روند و غالباً آنها را بی کم وکاست استخراج میکنند.

از مطالبی که درآن کتیبه‌ها مندرج است، اطلاعات بسیار جالب راجع به‌آن بنا بدست می‌آورند. این پادشاهان باین قناعت نکرده واز بیم آنکه مبادا افتخار بنای آن ساختمان درآینده از نام ایشان زائل گردد، تدبیری دیگر نیز می‌اندیشیده‌اند؛ بدین معنی که‌برتمام‌خشتهای پخته (آجر) که درآن بنا بکار میرفته مهری‌میزدند مشتمل بر کتیبه‌ای تقریباً باین‌مضمون: «معبد فلان که فلان‌سلطان بزرگ سومر واکاد(۱) بنا کرده» هرجا که ویرانه‌های پایتخت بزرگی بوسیله حفاری‌علمی کاوش میشود یاشهر مهمی که صاحب معابد رفیعه بوده‌است مورد بررسی قرارمیگیرد ازاین کتیبه‌های‌استوانه شکل که رقم وسندتاریخی آنجاست فراوان بدست می‌آید.

آنقدر باستان شناسان ازین گونه الواح بدست‌آورده‌اند که این ایام بعدازآنکه چند عدد از آنجمله را برای نمونه در گنجینه موزه ها می گزینند مابقی را بیفایده دانسته و بدور میریزند.

هنگامی که نویسنده‌شاهدوناظر حفاری درویرانهٔ‌اور(۲) در کشور

---

۱ـ اکاد Akkad نامی‌است تاریخی که به‌ناحیهٔ شمالی بابل‌می گفته‌اند. ظاهراً درآن‌جا شهری‌دیرین‌بنام «اکاد» وجودداشته‌است. درناحیه باریك و طولانی و در محل نزدیکی دو رود عظیم دجله و فرات، شهرهای باستانی مانند: کیش وبابل وسیپار وغیره همه درآن ناحیه بوجودآمده‌بوده‌اند.

۲ ـ اورUr نام شهرتاریخی‌است که قبل‌از بابل در کشور سومر بمنتهای آبادی وعظمت رسید واز شهرهای‌مهم‌کلدانیان ومولد ابراهیم پیغمبر است. درآن محل‌اکنون‌قصبه‌ای است که‌نام عربی«مقیر» دارد و درجنوب خرابه‌های بابل واقع است.

کلده[1] بودم ، آقای وولی[2] که عمل حفاری وتحقیقات باستانی‌را در آنجا برعهده‌داشت به کارگران امر اکید کرده بود که آجرهای مهر-دار را بدقت نگاه دارند تا در معرض تحقیق و وارسی قرار گیرد . اگر آجری شامل کتیبه تازه یا جالب بدست مـی‌آمدآن‌آجر را ازکارگر گرفته و در برابر پاداشی درحدود چهارسست[3]باو عطا میکرد. بدیهی است کارگرها بهمین سبب‌خیلی سعی میکردند اینگونه‌آجرها رادقیقاً نگاهداشته و برای مطالعه و تحقیق تقدیم نمایند .

اتفاقاً یکی از سلاطین قدیم شهر اور که به «اورنامو» ملقب بوده است ، درزمان خود بانی ابنیه بسیاری بوده ودر روی‌آجرهای بیحسابی که بکارمیبرده نام‌خودرا به‌فورمول خاصی، مانندکلیشه، نشان میکرده. در نتیجه آجرهائی که نشانه او را دارند ازکثرت وفور بی‌قدر و قیمت شده‌اند و برای کارگران پاداش و انعامی حاصل نمی‌آورند . غالباً که ما در اطراف ویرانه‌ها میگشتیم واین گونه‌آجرها را می دیدیم باختصار میگفتیم « اورنامو » و رد می‌شدیم. این‌کلمه راکارگران در مدنظرخود به‌معنای «بی‌فایده» یا «بـدون انعام» ترجمه میکردنـد ، و عکس‌العمل ایـن کلمه درآنها دیدنـی بود زیرا هر وقت کلمه «اورنامو» بگوش آنها میرسید ، آنرا با اسامی و الفاظ بسیار زشت ناسزا ردیف میکردند که

---

۱ ــ کلده Chaldea نام یونانی کشور اکاد است و بـه ناحیـه‌ای از بین‌النهرین گفته می‌شده و از شمال خلیج فارس‌تاسواحل فرات امتداد داشته واز شرق به کوهستانهای کردستان و ارمنستان منتهی‌می‌شود. شهرقدیم **اور** مرکز کلده‌است .

۲ ــ Sir Leonard Woolley باستان شناس انگلیسی .

۳ ــ Cent یکصدم دلار

شایسته تکرار در این جا نیست . اگر اورناموی بیچاره زنده می‌شد و این پاداش آینده گان را در برابر زحماتش مشاهده میکرد ، هر آینه از آن همه کارهای ساختمانی پشیمان میگردید !!

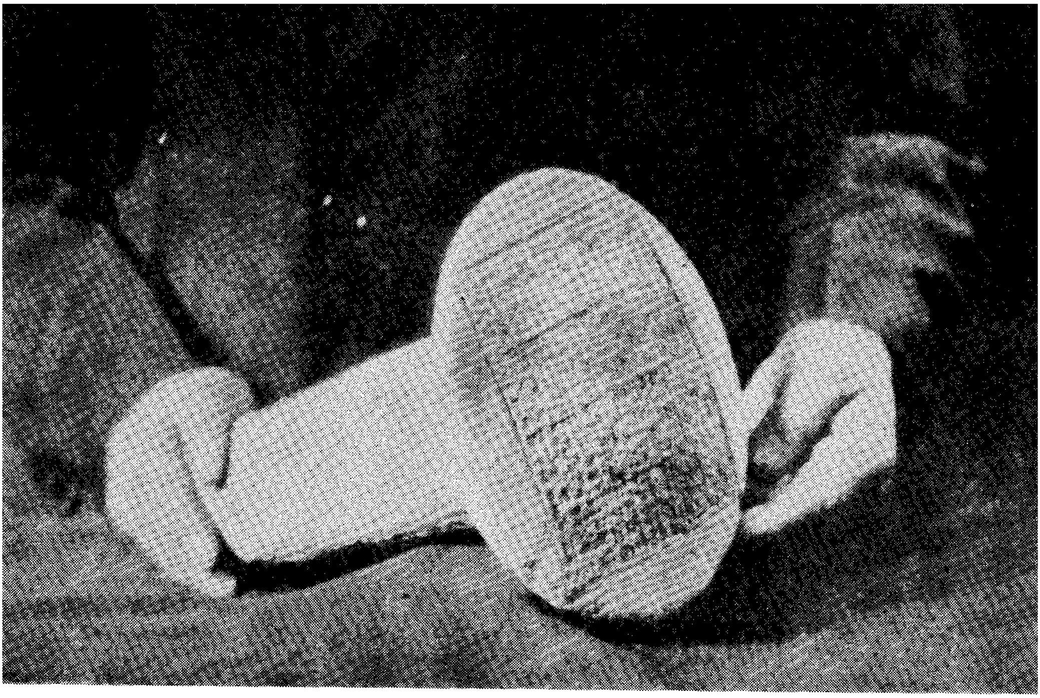
از آنجا که اغلب ابنیه بابل قدیم را چنانکه گفتیم از خشت خام میساخته‌اند، معلوم است بر فراز سطح این خشتها که باملاطی از گل روی هم میگذاشتند قابل آن نبود که کتیبه‌ای نگاشته شود. ازین رو بعضی از پادشاهان برای ثبت کارنامه‌های خود اسلوب دیگری اندیشیدند ؛ باین معنی که تمام یا خلاصه‌ای از کتیبه‌های خود را که روی خشت گلی میبایستی کتیبه کنند ، روی قطعات گلی که بشکل میخ ساخته شده بود می نگاشتند و آن میخ‌ها را در کوره پخته و در فواصل معینی در شالوده بنا در روی شفته



**جای پای یك سگ که برروی خشتهای باستانی قدم نهاده**



مجرای آبی که با آجرهای ممهور به‌نشان یکی از سلاطین ساخته‌شده



**کتیبه برروی یك گل‌میخ گلی باستانی**

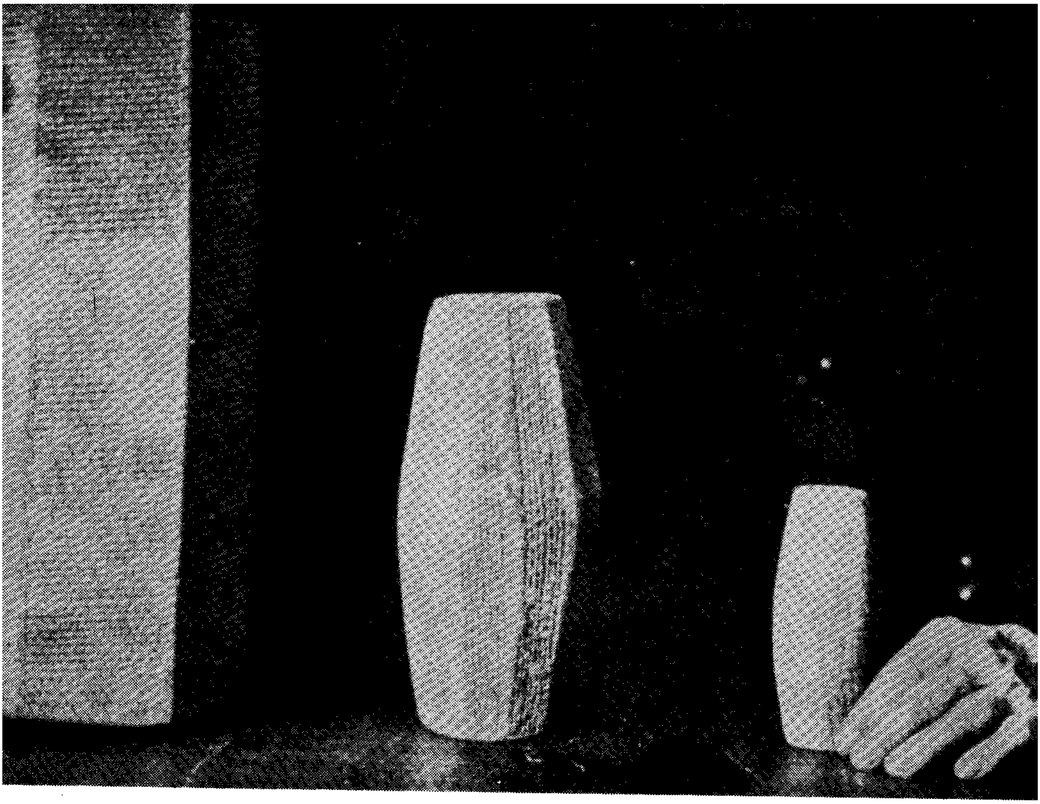
کار میگذاشتند بطوریکه سلاطین بعد وقتی آن‌دیوارهارا خراب میکردند آن میخ‌ها را یافته و بسهولت پی‌میبردند که‌آن معابد یا آن ابنیه درچه زمان وبدست چه کسی از پیشینیان، بنا یا مرمت شده است .

بدیهی است روزی که این پادشاهان عالیمقدار این همه احتیاط و دقت برای تخلید نام خود بکار میبردند ابداً بفکر باستان شناسان که سه یا چهار هزار سال بعد به‌آن سرزمین خواهندآمد نبودند . بعدها روشن شد که این کتیبه‌های موجوده در چهار گوشه شالوده ابنیه یا در زیر پی یا درمیان دیوارها ، نزد علماء امروز چقدر ذیقیمت و پرارزش می‌باشد. دانشمندان این کتیبه‌ها رادرمعرض مطالعات دقیق وبررسیهای عمیق که احیاناً بیفایده و غیرلازم بود قرار دادند و ازآن نتایج

گوناگون و مهم استخراج کردند، تا بالاخره با کمال سهولت معلوم کردند سر گذشت هرشهری چه بوده ؟ کی و در کجا وبدست چه کسی بنا شده ؟ چه وقت و بدست کی خراب شده؟ بعدازآن دوباره درچه موقع وبدست چه‌اشخاصی مرمت وتجدیدحیات یافته‌است ؟ هم چنین سیر ارتقا و انحطاط هریك ازخدایان دراین کتیبه‌ها دورنمائی بنظرمی آورد زیرا این اسناد نشان میدهد که‌معبدهرخدا کی بناشده‌و کی ویران گشته است.

در ویرانه‌های معابد، سلسله طبقات منظمی روی یکدیگر مشاهده میشود که مانند پیدایش طبقات ژئولوژی ( زمین شناسی ) نظم و ترتیب مشخصی دارد و هرطبقه علائم و قرائن و دلائلی را بدست میدهد که تاریخ بنای آن را روشن میسازد .

در برابر این فوائد علمی که از این کتیبه‌های شاهی بدست می آید، البته گناه آن همه تفاخرو خودستائی که آن سلاطین خودپسند بخرج میداده‌اند ، قابل عفو است . مخصوصاً از اینکه شرح مفصل جنگها و محاربات خود را ذکر کرده‌اند ازآنها ممنون باید بود. این حوادث تاریخی غالباً روی الواح مجوف کثیرالاضلاع گلی که دارای شش یا هفت یا هشت سطح است ثبت شده. تمام این سطوح هرقدر جا میگرفته‌مملو ازمخطوطات‌است. بعضی‌اوقات‌الواح استوانه‌شکل‌مجوف درسه یا چهارستون، همان کتیبه را مکرر نقش‌میکرده‌اند. ازاین گونه الواح استوانه‌ای بسیار ساخته شده و مسلماً بیچاره کاتب و نویسنده آنهاکار بسیار یك نواخت وطولانی وخستگی‌آوری درپیش داشته ، زیرا میبایستی که همان کتیبه‌را پی‌درپی ودر روی‌خشتها والواح عدیده‌دائماً



**گل میخ‌های عصر سناکریب (چپ) و استوانه‌های دوره سارا گون (وسط) و عصر نبوکدنسار (راست)**

بتکرار بنگارد . سلاطین جلیل‌الشأن این الواح کثیرالاضلاع یا استوانه شکل را در زاویه‌ها پی‌قصور خودکار میگذاشته‌اند تا داستان عظائم اعمال ایشان را در این جهان ناپایدار، نگاهدارد. علاوه بر آن نسخی از همانرا درکتابخانه پادشاهی نیز حفظ و ضبط میفرمودهاند. بطوریکه درباره بعضی ازین سلاطین جزئیات تاریخ ایشان برما معلوم شده است ؛ ولی برای بعضی دیگر باید هنوز منتظر کشفیات تازه در حفاریهای علمی باشیم بدان‌امید که به‌خرابه ابنیه‌ایشان روزی‌دست‌یافته

و کتیبه‌های جدیدی بدست آوریم .

تنها عیب ونقصی که در کتیبه‌های شاهی موجود است آن است که آنها غالباً متضمن اطلاعات معتمد نیستند . چه‌بدیهی است که شهریاران باستانی همواره می کوشیده‌اند کـه خویشتن را به بهتریـن صورتی در کتیبه‌ها جلوه گر سازند . در کشوری مانند آشور که از هر طرف بجبال رفیعه پراز دشمن احاطه شده، ودشمنان همواره‌حاضر و آماده بوده‌اند بر صحراها ودشت‌های بی‌حفاظ آن سرزمین فروبریزند، برای‌شخص پادشاه امری حتمی و ضروری بوده که همیشه از دلاوریـهای خـود در مـیدان جـنگ سخن گویـد و حماسه هـا بـخواند و دشمنانـرا چنـان بـوحشت وبیم‌اندازد که کشورش را درآرامش و امنیت بـاقی بگذارنـد . ازین‌رو اسناد و کتیبه‌های آشوری غالباً متضمّن‌جنگ نامه‌ها و داستان‌هـای رزم و پیکار است . حقیقت آن است که بعضی از این پادشاهان بهیچ روسپاهی و لشکرشکن نبوده‌اند وحتی‌یـکی از آن میان که خود رامانند جنگ‌آوری بزرگ می‌ستاید ، متهم به کمال جبن و ضعف نفس میباشد . هم چنین کمتر درین نوشتجات مشاهده‌شده که بعضی از پادشاهـان آشور از تأسیس کتابخانه‌ها یابنای مجاری میاه و ترعه‌ها سخن گفته باشند. فقط در ضمن اعمال جنگی به خدمات اجتماعی بـرای خیروآسایش مـردم خود تلویحاً گاهی‌ذکری کرده‌اند. مثلا مامیدانیم که درزمان سلطنت سـارگون (1)نهضت و حیاتی تازه در ادبیات بظهور رسید و با این حـال

---

۱ ــ سارگون Sargon نام سرداری آشوری است کـه پس‌از مرگ شلمانسر چهارم در۷۲۲ ق. م. تاج سلطنت آن کشور رابسر نهاد. نام خودرا بنام سارگون (پادشاه قدیم بابل‌در دوهزار سال‌قبل‌ازاو، همین نام‌راداشته)

بقیهٔ پاورقی ذیل صفحهٔ بعد

تاریخ مکتوب او که اززیرخاك بدست‌آمده همه داستان‌ویران ساختن مملکت سامریا [1] بوده‌است که چگونه مردم آنجارا به‌اسیری‌برده و از یك طرف کشور، مردمی‌دیگر را کوچ داده و در آن شهرسکنی فرموده است. برما معلوم است که این‌پادشاه، چقدر حامی صنعت بوده معذلك آنچه قبل‌ازهرچیز درباره او گفته میشود همان داستان فتح «سامریا» است، شکستی که‌ایجادچنان نفرت‌ووحشت ازسامریهادرقلوب‌یهود کرده که تا زمان عیسی ادامه داشته‌است [2]؛ بحدی که آن پیغمبرعالیجناب برخلاف‌رسم وعادت‌اهل‌زمان، بازنی‌ازاهالی آن‌شهرملعون، هم‌سخن‌شده است. برعکس درسرزمین‌های دیگر که ازتعرض وحمله دشمنان ایمنی داشته‌اند، صفات جنگ‌آوری و سپاهیگری چندان مورد تأیید وتأکید

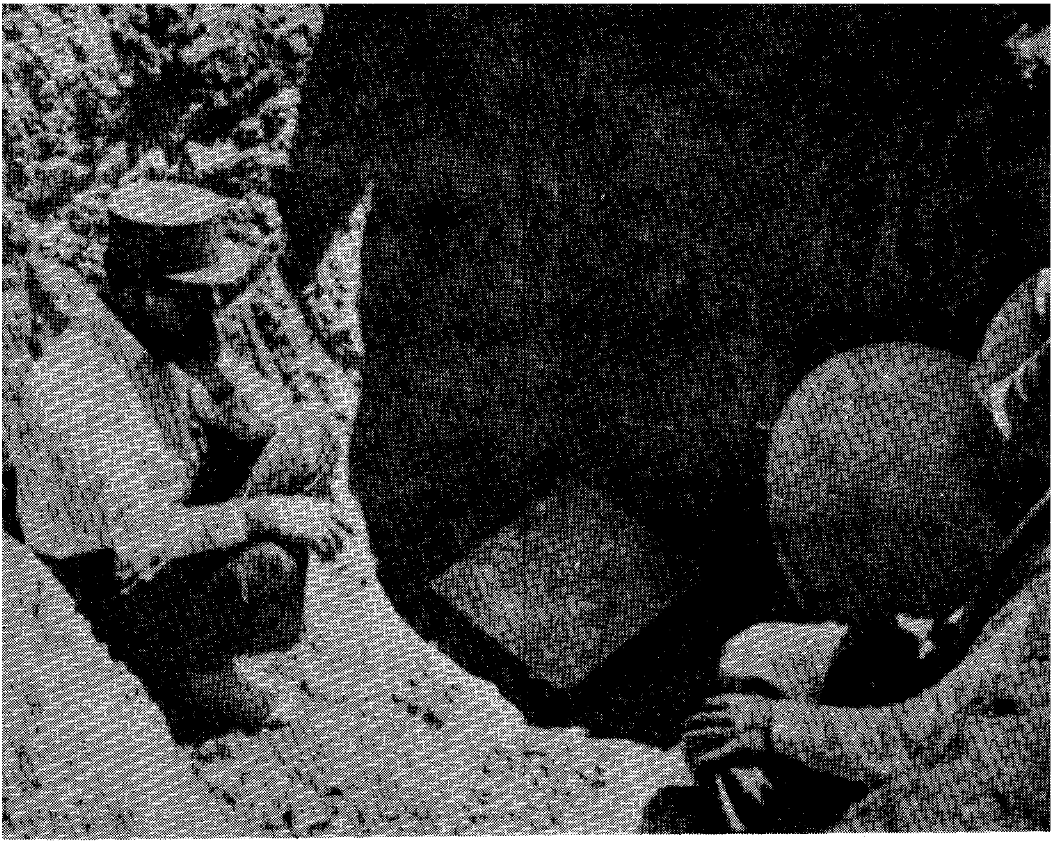
---

بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل

موسوم ساخت، و مملکت خود را بفتوحات بسیار وسعت داد و تا جزیره قبرس دردریای مدیترانه‌را تسخیر کرد. در ۷۰۵ ق.م. در قصری که درناحیه خورس آباد ساخته بود بقتل‌رسید.

۱ ــ سامریا Samaria نام شهرقدیمی‌است درمرکزفلسطین، در محل قریه کوچکی که اکنون به نام «نبیطیه» معروف و در حدود ۶۰۰ نفر سکنه‌دارد وروی ویرانه های شهرقدیم سامریا بناشده‌است. در ازمنه‌تاریخی آنشهر مرکز ده قبیله بنی‌اسرائیل و پایتخت سلطنت ایشان بوده. نام این شهر درکتب مقدسه عهد عتیق وعهد جدید مکرر آمده است، و مردم آن معروف‌به عبادت‌اصنام‌بوده‌اند وبت «بعل»رامی‌پرستیده‌اند.این‌شهر کراراًدر معرض تاخت و تاز ملوك بابل واقع شده است؛ سارگون پادشاه فوق‌الذکر آنجا را فتح کرد.

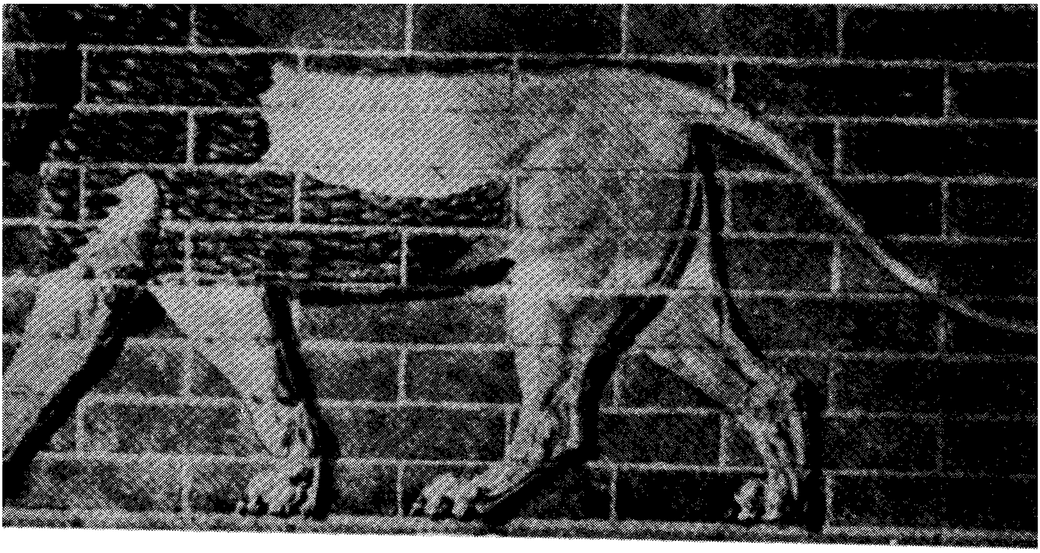
۲ ــ اشاره است به‌آنچه درانجیل آمده است: «عیسی ایشان را (حواریون را) وصیت‌کرده گفت از راه امتها نروید و در بلدی از سامریان داخل‌نشوید (متی: ۵/۱۰) ونیز آنچه که درانجیل آمده‌است: «زن سامری بدو گفت چگونه توکه یهودی هستی از من آب میخواهی ...» یوحنا: باب ۴



**کشف لوحه‌ای از داریوش کبیر در زیر پی قصر آپادانا**

الواح شاهی نیست. از این جاست که درآثار بخت‌النصر که پادشاهی بزرگ وجهانگیر وجنگجوست مشاهده میکنیم که وی از ذکر مفاخر جنگی خود خاموش مانده و همه‌جا حکایت از آثار اجتماعی و خدمات دینی خود می‌نماید. میگوید که چند معبد بنا کرده و چند معبد دیگر مرمت فرموده و در برابر مذبح چه هدایا و نذور گرانقیمت بدرگاه خدایان نثار کرده‌است. گوئی تمام نظراو براین‌بوده که برای‌آیندگان و اعقاب، نوشته وسندی ازاعمال مذهبی دینی‌خود باقی گذارد.

نکته دیگر آن که این کتیبه‌ها و اشیاءتایك درجه معین قابل اعتماد



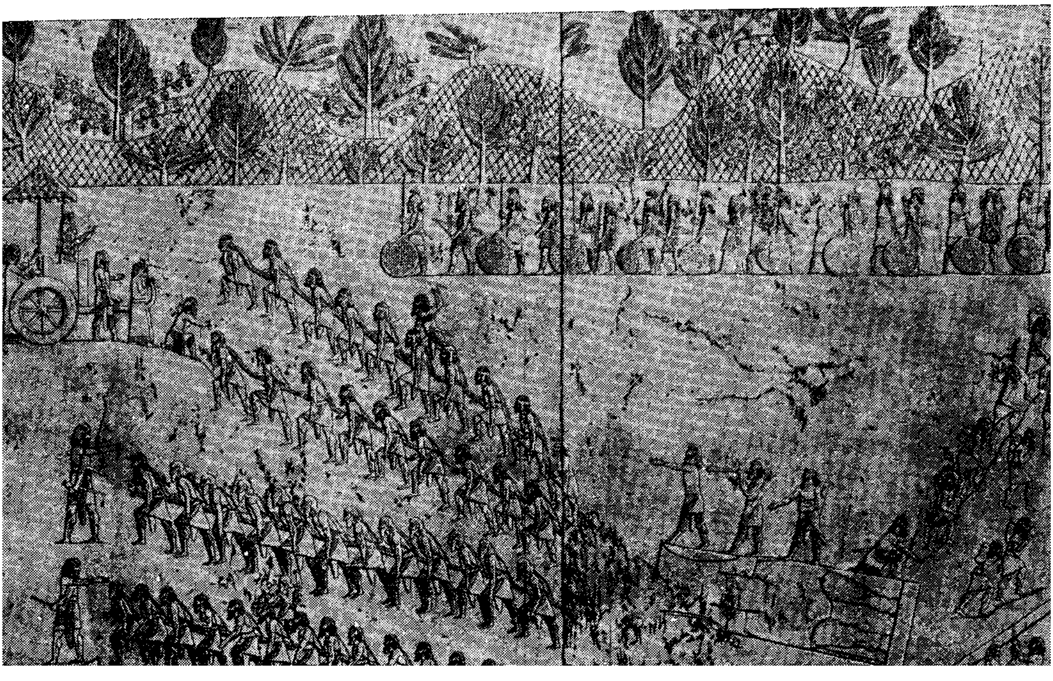
**نقش باستانی شیر در دروازهٔ ایشتار در بابل - عصر نبوکدنسار**

است . چه بدیهی است که هیچ کس در دنیا یافت نمیشود مبلغی وقت عزیز ومال گرانبهای خودرا صرف کند وداستانهائی بنگارد که آیندگان ازشکست‌ها و هزیمت‌های اوآگاه شوند ؛ این کار را دشمنانش خواهند کرد . او فقط از فتوحات و مفاخر جنگی خود صحبت میدارد و اگر هم واقعاً شکستی روی داده آن را بصورت فیروزی جلوه میدهد .

با مطالعه نقشه هر کشور بخوبی میتوان بعضی نقاط تاریك تاریخ هر پادشاهی را روشن ساخت و حقائق را استخراج ومعلوم نمود. مثلاً اگر جنگی برای پادشاه شیکاگو روی داده باشد و او در تاریخ خود بنویسد که نخست در رزم گاه نیویورك فاتح گردیده سپس در میدان فیلادلفیا بردشمن فیروز گشته ودر آخر کار پس از محاربات‌چند که‌همه جا غلبه با اوبوده ، بالاخره درمیدان‌پیتزبورگ جنگ خاتمه پذیرفته است ، با مطالعه این نقاط درنظر خواننده واضح میشود که لشکر این پادشاه جنگی پیوسته در حال عقب نشینی و هزیمت بوده است .

پیشوایان ملل جرأت و جسارت آنرا ندارند که حقیقت را برای پیروان خود بصراحت باز گویند. مثلاً هر گاه در تاریخ وقایع حروب خود میگویند که نیمی از لشکر خصم در جنگ نخستین نابود گردید و در جنگ دوم باز میگویند که نیمی دیگر معدوم گشت و در جنگ سوم و چهارم همچنان باز مینویسند که مقداری عظیم از سپاه دشمن مقتول گردید، بالاخره باید چیزی باقی نمانده باشد که شاه زحمت محاربه بخود بدهد. پس مسلماً بیان این وقایع با حقیقت منطبق نیست. باوجود این عیوب باز این کتیبه‌های شاهی باهمه کتمان حقایق وباآنکه کذب فاحش است ارزش علمی خود رااز دست نمیدهد. تمام این کتیبه‌ها را مردمان محقق با همه اشکالات و زحمات که در بر دارد از زیر نظر وارسی وتحقیق گذرانیده حقیقت را از آن استخراج می کنند، واین کار را هم کرده‌اند. ما اگر نظری بتاریخ زمان خود بیندازیم و در بیانیه‌ها و

**نقل و نصب مجسمه سنگی عظیم آشوری درمحل خود**





**آثار مکتشفه که مولف کتاب برای موسسه شرقی کشف کرده**

خطابه های پیشوایان سیاسی و رؤسای جمهور و دیکتاتورها تدبر کنیم ملاحظه خواهیم کرد این آشوریها و بابلی‌های قدیم گناهی نکرده‌اند که‌تاریخ زمان‌خود راعیناً مانندسیاسیون‌بزرگوارعصرحاضر نوشته‌اند .

درزمان باستان برخلاف سبك زمان ما ، شماره اعوام و سنین به‌سال مبدء که درآن حادثه معینی واقع شده‌باشد شروع نمیشده است. قدمای بشر از تاریخ تولد مسیح خبری نداشته و فورمول ۵۰۰ ب . م . یا ۵۰۰ ق . م . در نزد ایشان معمول نبوده بلکه درعوض ، هرسالی را نامی بوده که به‌حادثه مهم و بزرگی که‌درآن سال یا سال قبل‌آن روی

داده منسوب‌می‌داشته‌اند. مثلاً می گفته‌اند : «سالی که معبد ماردوش[1] در بابل ساخته شد » یا « سالی که فلان پادشاه لشکر فلان پادشاه را در هم شکست » یا «سالی که کانال بزرگ شاهی در فلانجا ساخته گردید». البته بدیهی است این همه وقایع و تواریخ بدون اینکه یك یادآوری و کمکی در کارباشد درخاطر نمیتواند بماند؛ ازاینرو کاتبان و محرران فهرست های وقایع را برای هر پادشاه جداگانه تنظیم و تحریر می کرده‌اند . مثلا از جمله اسناد و تواریخی که در دست است فهرست حوادث سالهای سلطنت هامورابی است که به‌ترتیب زیر تنظیم شده :

اول . . . سال جلوس هامورابی به‌سلطنت .

دوم . . . سالی که هامورابی تختی برای خدای بابل بنا کرد .

وقس‌علیهذا . تمام وقایع مدت سی‌ویك سال که وی برتخت سلطنت پادشاهی بابل نشسته بود تا سال چهل و سوم که در آن واقعهٔ مرگ او اتفاق‌افتاد مرتباً ثبت‌شده. بدین‌وسیله‌نه‌تنها عددسالهای سلطنت‌پادشاهان بدست ما رسیده بلکه سلسله وقایع عمده‌را که در عهد هر یك از ایشان اتفاق افتاده است میتوانیم معلوم کنیم .

---

۱ ــ ماردوخ یا ماردوشMardukh . نام خدای شهر بابل است که بزرگترین معبد او درآنجا بوده ودرآن معبد است که برج بابل معروف‌بنا شده . بعدازآنکه شهر بابل دردو هزارسال ق.م. پایتخت کشور بین‌النهرین گردید ، این‌خدا ومعبد او، شهرت وعظمت بسیار حاصل کرد. خدایان دیگر سومری را تحت‌الشعاع خود قرار داد واورا خدای حکیم وخالق جهان و قاتل‌شیطان ازلی «تیامت» می‌پنداشتند که ازجسد مرده او آسمان وزمین را آفرید . سرودهائی که درتقدیس وستایش ماردوخ ساخته شده واز زیرخاك کشف گردیده درمنتهای لطافت ونماینده ادبیات قدیم بابلی است .

این فهرست‌های وقایع سلاطین منفرداً بافهرست‌های دیگر که شامل سلسله سلاطین بطور اجماع میباشد تکمیل می‌شود . در آنهـا سلسله‌ها و سلاله های معظم تاریخی یکی بعد از دیگری قرار داده شده و مجموع سنین سلطنت افرادنیزذکر گردیده است .از این سبب اهمیت فوق العاده تاریخی، این فهرست‌ها، درنظرمورخین تاریخ شرق حاصل کرده‌اندباهمهٔ ارزش واعتباری که باین فهرست ها می گذاریم وازآنها اسامـی سلاطین و عددسالهای مدت ملك ایشان‌را استخراج می کنیم، معذالك یك منقصت در آنها موجوداست: وآن این‌است که چون سلاله‌های سلاطین بعضی معاصر بایکدیگر بوده‌اند و دریك زمان تقریباً همه با هم زندگی میکرده‌اند، از اینرو اگر آنها را متعاقب ومتوالی یکدیگر قرار دهند غالباً اسباب اشتباه و خلط میشود و مجموعه سنین سلطنت یـك خانواده و تاریخ مؤسسین اولیه آنرا نمیتوان بدرستی و دقت معلوم داشت .

گرچه بعضی ازسنوات سلطنت پادشاهانی که در ادوار تاریخی اخیر حکمرانی میکرده‌اند، ازین فهرست‌ها بدرستی معین میشودولی تاریخ ملوك وسلاطین بسیار کهن که در ادوار قدیمه میزیسته‌اند قابل اعتمادنیست . چنانکه برای عدد سالهای عمر بعضی ازآن سلاطین اساطیری وپادشاهان نیم افسانه‌ای شماره‌های غیر قابل قبولی ذکر کرده‌اند؛ مثلا هفتاد دو هزار سال مدت ملك یکی را رقم کرده‌اند. در این‌مورد عمر ملوك بین‌النهرین شبیه‌است با نام وعمر بزرگان وآباء عبرانی(1) . هرچند تطبیق

---

۱ــ بزرگان عبرانی Hebrew Patriarchs یعنی رؤساء قبائلی که بنی‌اسرائیل بسیاری از آنها را جزو انبیا شمرده‌اند، مانند آدم وابراهیم واسحاق ویعقوب وپسرانش وموسی وداود وسلیمان وغیره (سفر پیدایش باب ٥)

اسامی سلاطین اساطیری بابلی با نام آباء عبری امری بیفایده است، لیکن اگر این دو منبع تاریخی باستانی ـ یعنی کتیبه‌های بابلی ومنابع قدیم عبری ـ هردو بدقت مطابقه ومقایسه شود فوائدی ازاین کاربدست می آید. هم‌چنین بکلی ابلهانه‌است که بخواهیم بزور تصورات وحدسیات براین مشکل فائق آئیم . مثلا بگوئیم که در این اعداد بزرگ مقدار سال در اصطلاح زمان آن بزرگان از مقدار سال نزد ما بسی کوتاه‌تر بوده‌است و از اینرو توهّم کنیم که مدت زندگانی متوشالح[1] هفتاد و دو سال بوده‌است. فرضاً اگر درباره این متوشالح که عمراو رانهصدوشصت‌و دو سال نوشته‌اند این حدس درست باشد در باره پادشاهی که هفتادو دو هزار سال بزعم ایشان عمر کرده چه راه حلی میتوان فرض کرد ؟

طریق ساده‌وسریعی که برای رفع این مشکل جسته‌اند این‌است: مورخین عبری که‌همیشه میخواسته‌اند فاصله مابین تاریخ واقعه خلقت‌عالم (بزعم ایشان) راباوقایع عصری که‌اسناد تاریخی‌دردست‌داشته‌اندازمیان برداشته وهردو رابیکدیگروصل کنند، چون در دست آنهااسامی والقاب اشخاص زیادی‌از قدمای باستانی نبوده‌است وچنداسمی بیشتردرخزانه خاطرشان باقی نبوده ، ناچار بجای آنکه اسامی‌جدیدی اختراع کنند تابرای آن مردان بتوان عمرطبیعی فرض نمود ، باکمال سهولت ایام عمر چندتن

---

۱ ـ متوشالح Mettu selah نام یکی‌از آباء (پطرپارك) بنی‌اسرائیل است که درسفر پیدایش باب ۲۱/۵ نام اوذکرشده و عمر او در آنجا ۹۶۲ سال‌ثبت گردیده است .

معدود آن اشخاص را هر قدر خواسته‌اند کش داده و برای آنها اعمار طویلی قائل شده‌اند. البته برای عبرانی‌ها که پهلوانان‌قدیم و پادشاهان اساطیری آنها از زمان ایشان چندان دور نبوده ، بسهولت امکان داشته است که برای هریك آنها تاریخی نسبةً جدید قائل شوند . امـا کار بابلی‌ها چنین نبوده است ؛ چه هر نسلی از مـردم بابـل از هرطرف احاطه شده بوده است به‌آثار و یادگارهای کهنسالی که از عصر ایشان بسیار دور بوده؛ ازاین‌رو برای‌ایشان‌اندازه گیری‌زمان‌کارسهلی‌نبود. پس آنان‌نیز برای‌چندتن‌از پیشینیان تاریخی‌خود، اعماری بی‌اندازه طولانی قائل‌شده‌اند. در این جاست که درفهرستهای‌سلاله‌های سلاطین بابلی‌دیده میشود که عمرهـای دراز غیر طـبیعی ذکر شده ، از این روآنانرا قابل اعتماد نمیتوان دانست ؛ ولی درهرحال این اسناد را بکلی لغو و بیفایده هم نباید شمرد. بهتر آن‌است کوشش کنیم تاعلل وحقایق مستور در این افسانه‌ها و فهرست‌ها را کشف کنیم .

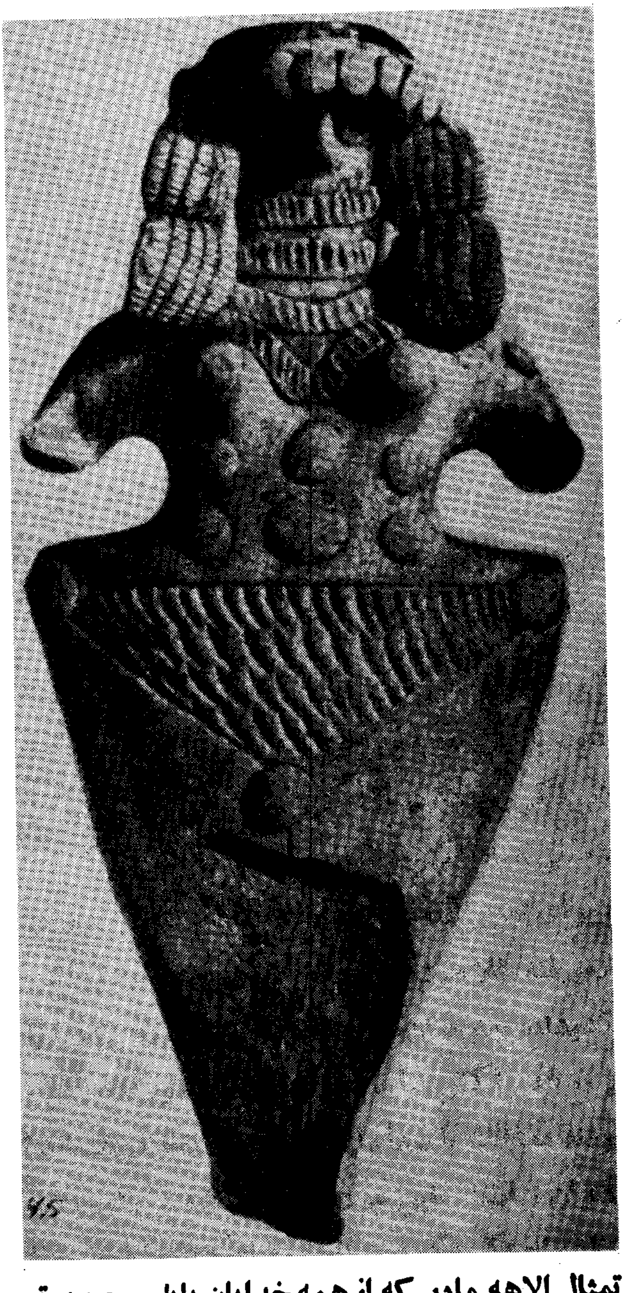
علاوه برمتون‌کارنامه‌های انفرادی سلاطین که از شالـوده دیوارهای قصورقدیمه آنهابدست آمده،ونیزعلاوه‌بر فورمولهای‌تاریخی‌ایشان، بابلی‌ها فهرست‌های‌اسامی سلاطین‌واسامی‌سلاله‌ها راجداگانه‌نیز نوشته‌اند که همه‌اسناد ذیقیمتی بدست میدهند. یك‌منبع بسیارخوب دیگر نیز برآن بایداضافه کرد که‌اطلاعات مفیدی‌بمامیدهد وآن‌عبارت است از مکاتبات مابین‌پادشاهان با سرداران و حکام . چه‌درآن نامه‌ها ، پادشاهان‌کارهائی را که‌عمال ایشان درهرمورد بایستی انجام دهندبدقت‌شرح داده و برای

ایشان دستورالعمل‌ها نوشته‌اند، بطوریکه ما تصویر حقیقی آن پادشاه را می‌بینیم وملاحظه می کنیم که چگونه درسریر سلطنت متمکن بوده و در اطراف و اکناف محروسه ملك خود سیاست مدن را مطابق عقل وتدبیر بکار میبرده ، نیز در آینه همین نامه‌هاست که دورنمای کاملی از اوضاع و احوال رعایای آن پادشاهان در اطراف ملك نمودار میشود .

فصل نهم

# سرگذشت کاهنان

مردم بابل و آشور مانند همه مردمان اعصار قدیمه درجهان بنوبت خود آئینی مخصوص خاندان وعشیره داشته‌اند . پدر خانواده و پیشوای روحانی افراد و صورتهای گلی کوچك خدایان ونسخه شبه تقلیدی‌از معابد و خانه‌های خدایان همه قسمت اصلی‌وضروری در هر خانه‌بشمار میرفته است . هدایا ونذور بسیار ازطرف افراد خاندان به‌آنها تقدیم میگردیده ودرفواصل‌معین‌نسبت به‌آنهاعباداتی‌بعمل‌می‌آورده‌اند. نسبت باین خدایان دست ساخته‌که حافظ و نگاهبان مال و ثروت‌آنخاندان شمرده میشده‌اند مراسم پرستش مفصلی انجام میداده‌اند . البته‌خدایان بزرگ که‌دررأس‌مجموع آلهه(پانتئون‌Panthéon) قرارداشته‌اند برای‌آن بوده‌اندکه تمام مملکت را حفاظت و پاسبانی کنند ؛ در معابد عظیمه نسبت به‌آنها مراتب بندگی وعبودیت باتشریفات مجلل بعمل می‌آمده است . مقام منیع این الهه بزرگ بالاتر و والاتر ازآن بوده است که توجهی‌بحال وروزگار افرادبندگان‌حقیرفقیرمبذول‌دارند. مسلماً افراد ناس بمعابد بزرگ برای‌آن میرفته‌اند که‌آنرا یکنوع‌تکلیف اجتماعی

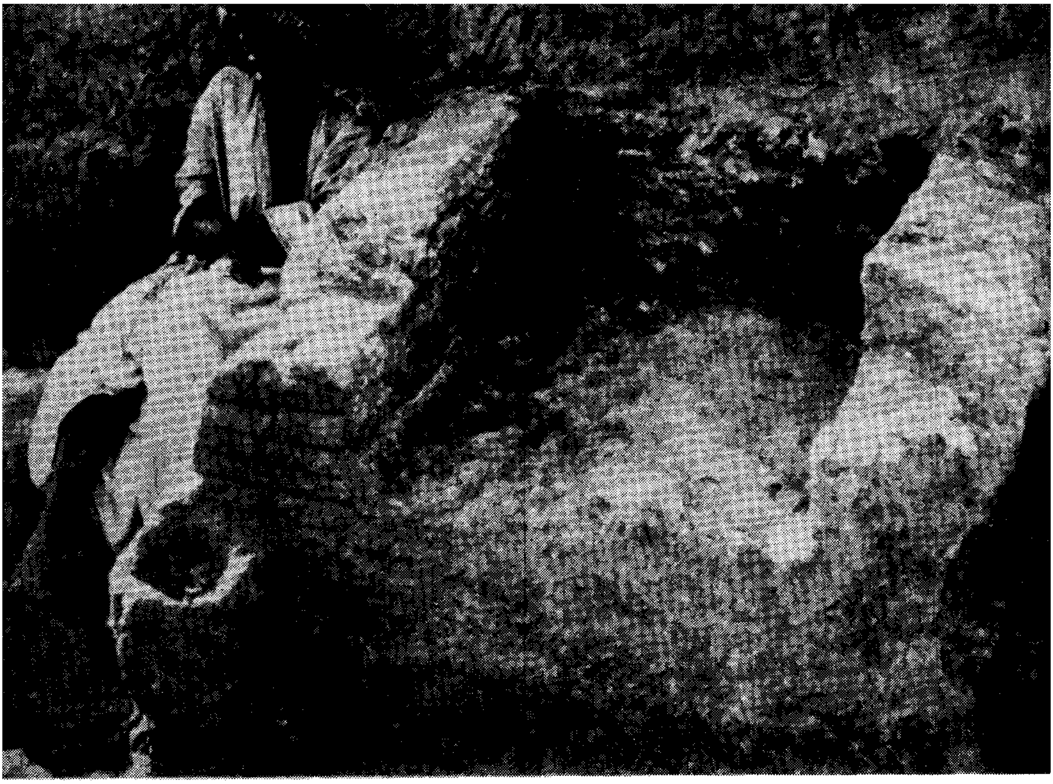


**تمثال الاهه مادر که ازهمه خدایان بابلی محبوب‌تر وعبادتش عمومی‌تر بوده است .**

خود دانسته و نیز برای آن بوده است که با بزرگان ورجال مهم کشور هم قدمی و همراهی کرده باشند .

اگر دورنمای کاملی ازمنظره عبادت عشیره ومذهب خانوادگی در دست داشتیم ، هر آینه بسیارجالب خاطر وجاذب نظربود ، ولی‌افسوس که اطلاعات ما دراین باب محدود بمطالبی‌است که جسته و گریخته در ضمن قراردادها و اسناد خانوادگی بدست آمده . مثلا ملاحظه میشود که در یك وصیت‌نامه، مادری معابد گلی کوچك خاص خدایان خانه‌را در میان اطفال خود تقسیم کرده ، و برای هریك وصفی کمابیش ذکر نموده وبه‌چگونگی‌هریك درچند کلمه‌اشاره‌ای کرده‌است؛ یاآنکه‌پدری خدایان خانه خودرا به‌ولد اکبر خود واگذار فرموده و باو تأکید نموده است که نباید سایر فرزندان را مانع عبادت شود و سایر افراد خاندان‌هم حق‌دارند که‌بخانه آمده وهدایا ونذورخودرا به‌الهه آنها بتقدیم رسانند. وصیت میکند که پس‌ازمرگ‌او تکالیف دینی‌درخانواده همچنان باید ادامه داده‌شود. ازآنجا که عبادت کردن در نزدآلهه بیوت محدود و منحصر باقارب خیلی نزدیك ، یا افراد بلافاصله شخص متوفی بوده است ، اجازه ورود بخانه فردی و انجام آن تکلیف دینی دلیل بر آن بوده‌است که آن فرد رسماً جزو اعضاءآن بیت شناخته شده و از تمام حقوق و حدود مخصوص افرادآن خاندان بهره‌ور می‌شده .

الواح گلی بابل ازاین‌لحاظ بسیاری‌ازحکایات تاریك‌مذکور در کتب مقدسه ( عهد عتیق ) رابرای ما روشن میسازد . مثلا درتوراة آمده‌است



**یك مذبح مکتشف در خانه شخصی که محل قربانی خانواده بوده**

که چگونه راحیل تمثالها و ترافیم‌های[1] پدرش را دزدیده و چون ازین سرقت‌خبردار شدند تمام کاروان **یعقوب** رابدقت تفتیش کردند، و راحیل با یك حیله ماهرانه توانست که‌آنها را پنهان دارد.[2] ازاین

---

۱ ــ ترافیم teraphim کلمه قدیمی‌است که اصل آن معلوم نیست ودر توراة آمده (سفر داوران: باب ۵/۱۷ ونیز کتاب‌هوشع: باب۴/۳) این‌لغت برای‌یکنوع‌تمثال ویامظهرخدایان معبودخانواده استعمال‌می‌شده.ظاهراً آنها شکل انسان داشته وآنها را درخانه پرستش میکرده‌اند. چون در ترجمه فارسی تورية این‌کلمه عیناً آمده است ما نیز همان را در اینجا نقل کردیم.

۲ ــ راحیل، دخترلابان،زوجه یعقوب مادریوسف پیغمبر. این‌حکایت

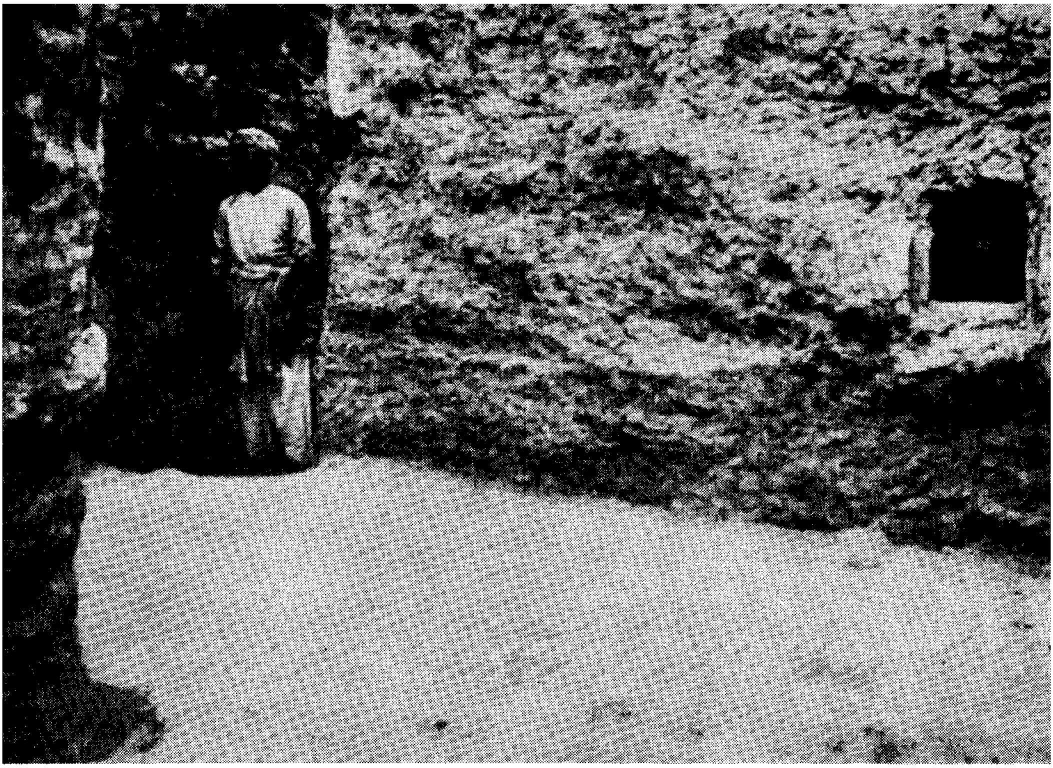
بقیه پاورقی درزیر صفحه بعد

داستان در عجب میشویم که چرا کسی بـرای چند قطعه تمثال سفالی که شاید دو غاز قیمت نداشته آنهمه زحمت بخود داده‌است . اما الواح گلی بابلی دلیل آنهمه زحمات وفداکاری راحیل را توضیح میدهد و آن چنین است که اگر دامادی خدایان و تمثالهای پدرزن خودرا درملکیت خـود داشته فرزنـد مستقیم وی شمـرده میشده و از میراث او سهم و بهره‌ای داشته. ازین سبب معلـوم میشود کـه راحیل همسر بزرگوار یعقوت نبی سرقت آن بت‌های خانوادگی را ازآن سبب مـرتکب شده تا شاید شوهـرش یعقوب بمنزله فـرزند پدرش لابان محسوب گردد و بالنتیجه مطابق شریعت زمان دعوی حق‌الارث ازمال او بنماید . بعبارت دیگر این سرقت برای دوقطعه خدای سفالی نبوده بلکه مسئله میراثی هنگفت درکار بوده است !

اما در وقت حاضرهنوز نتوانسته‌ایم جزئیات عبادات را درخاندان و

---

بقیه پاورقی ازصفحه قبل
که درمتن بدان‌اشاره شده درنزد خوانندگان کتب عهدعتیق (سفرپیدایش) معروف‌است . درآنجا به‌تفصیل بیان‌میکند که چگونه‌راحیل تمثالها وخدایان لابان پدر خودرا دزدیده باشوهرخود بکنعان فرار کرد ، چون لابان آگاه شد درپی آنهاشتافنه وقتی که بآنهارسید یعقوب راعتاب‌ها کرد و گفت «البته رفتنی بودی‌ولکن‌خدایان‌مراچرادزدیدی؟» یعقوب گفت «نزد هرکه‌خدایانت بیابی‌او زنده نماند .» پس‌لابان بخیمه یعقوب وهمراهان اورفته ودرپی بت‌ها برآمد، راحیل بت‌ها راگرفته زیرجهازشتر نهاد وبرآن بنشست ولابان تمام خیمه را جستجو کرده وچیزی نیافت، او به‌پدر خود گفت : « بنظر آقایم بد نیاید که در حضورت نمیتوانم برخاست زیرا که عادت زنـان برمن است ... پس تجسس‌نموده بتها رانیافت» (سفرپیدایش: ۳۱)



**محرابی در دیوار خانه که جایگاه معبود خانواده بوده**

فامیل بنگاریم ، زیرا هنوز منابع و مآخذ مستقلی بدست ما نیفتاده و هرچه میدانیم اطلاعات ضمنی است که اتفاقاً به آن تصادف کرده‌ایم، ولی در برابر نسبت به مذهب عمومی و کیش همگانی منابع اطلاع وسیعی دردست است.

نوشتجات دینی و ادبیات مذهبی بابل و آشور در وسعت مطالب و تنوع مقاصد ازهیچ ملت دیگر کمتر نیست . در ستایش خدایان وحتی در تجلیل و تقدیس سلاطین که دعوی الوهیت کرده‌اند مقدار زیادی مناجات (۱) و مزامیر (۲) بدست ما رسیده است، بعضی ازآنها را در

---

۱ ـ درمتن کتاب کلمه لیتنی Litani آمده و ما آنرا مناجات ترجمه کرده‌ایم ، ولی در حقیقت آن یکنوع مناجاتی خاص است که کشیش یا کاهن درمعبد میخوانند وجماعت عابدین آنرا باتهلیل وتغنی پاسخ میدهند .

بقیه پاورقی درزیر صفحه بعد

معبدها می‌سروده‌اند ، وبعضی دیگر ادعیه وآداب نمازاست که برای کاهنان‌یا جماعت عابدان تکلیف دینی‌معین می کند. بعضی‌ازاین مزامیر بآلات و بالحان موسیقی که باید در موقع تغنی بکار برده شود اشاره کرده، بعضی دیگر داستانهای خدایان بزرگ یاکارنامه های پهلوانان و ابطال نیم خدای اعصار باستانی را بیان نموده است .

حکایات خلقت جهان و پیدایش کیهان و اساطیر اولین که بعضی مبانی بسیار عالی و فلسفی دارد درآن نوشتجات فراوان است .

عجب دراین‌است که ملاحظه میشود اینگونه ادبیات مذهبی‌تماماً در قرن اول و دوم بعد از ۲۰۰۰ ق . م . برشته تحریر و کتابت درآمده و حال‌آنکه درآن زمان اوضاع‌آن کشور از نظر سیاسی بسیار نامطلوب بوده است. چه درآنـزمان است که مـردم صلح دوست وآرامش طلب سومر کاملا مغلوب قومی‌جنگجو ونیرومند ونیمه متمدن یعنی‌مهاجمین آشوری‌شده‌اند .

دراین عصراست که هامورابی دولتهای کوچك‌شهرهارابرانداخته و تأسیس سلطنت وسیع واحدی کرده است و چون این پادشاه مدیر و مؤسس بزرگی‌بوده وبرای ایجاد وحدت در کشورخود قوانین محکمی وضع کرده‌وزبان سامی‌یعنی‌لسان‌نژادخودرادرتمام مملکت‌محروسه‌خود رسمیت داده‌است، پس‌این ضربت قاطع، تمدن قدیم سومری‌را سرنگون

---

بقیه حاشیه از صفحه قبل

۲ـ درمتن کتاب کلمه «پسام Psalm» است که درفارسی‌مزمور(جمع مزامیر) ترجمه میشود ، مانند کتاب مزامیر داود ، آن سرودی مذهبی است که با تغنی وموسیقی‌خوانده میشود .

ساخت. ما اکنون برای زوال‌وانقراض‌این مملکت که دارای‌بزرگترین فرهنگهای عصرقدیم بود متأسفیم، ولی‌معلوم‌است که هاموراپی‌هم‌شخصاً متوجه این زیانی که وارد ساخته است بخوبی بوده و میدانسته که لغت سومری زبانی‌ممتاز وعالی‌است وپیروان وی نباید که این‌ذخیره‌ومیراث ذیقیمت فرهنگی آنقوم‌را ازمیان ببرند؛ وبا آنکه‌آن زبان روبزوال و فنا میرفته، آن پادشاه، یا فضلاء آن قوم مغلوب، سعی بلیغ کرده‌اند که ذخایر ادبی‌خود را درصورت کتیبه‌های گلی بنگارند تابرای آیندگان محفوظ و باقی بماند.

درهمین زمینه نوازندگان‌و رامشگران سیارهم بنوبت خود غالب مزامیر وافسانه‌های قومی‌رازنده نگاه‌میداشته‌اند. اگر اخبارو روایات باستانی همچنان ادامه مییافت و پیوسته حیاتی ازنو میگرفت، هرآینه تمدن‌قدیمی سومرنجات‌می‌یافت ولوکه ملیت آن محو شده بود. لیکن هنگامی که ضربه‌هلاك برتمدن سومری نواخته‌شد، گوئی‌اعلام‌خطری بود که در آن‌ملت مساعی و کوشش‌های ادبی‌عظیمی بوقوع پیوست. دراین زمان است که مکاتب و کتابخانه‌های وابسته به بابل قدیم پراز آثار ادبی متنوع و گوناگون شده است. بعد از این عصر، تاچه وقت رامشگران دوره گرد درآن کشور وجود داشته واز خانه بخانه شتافته، نغمات خود را سروده وخلایق را خوشوقت میداشته و دربرابر ازایشان پاداشها و آفرین‌ها میگرفته‌اند؟ برما معلوم نیست، فقط همین‌قدر معلوم است که اسامی بعضی‌ازآنها درکتیبه‌ها «نقش‌بسته» و خوشبختانه بدست ما رسیده است. زیرا درذیل بعضی‌از الواح گلی که نغمات آنانرا



یك نوازنده باعود خود



یك نوازنده باستانی دیگر

متضمن است، کاتب لوح همین‌قدر این جمله را ثبت کرده است: «از دهن‌فلان، پسر فلان» ازینجا معلوم میشود که چگونه حکایات واحد که بر کتیبه‌های اماکن‌مختلفه نگاشته‌شده همه باهمدگر اختلافات فاحش دارند. یك قسمت از این تغییرات معلول قوه تصوریه نوازندگان و خوانندگان‌است که بمیل‌خود در آن افسانه‌های‌باستانی‌دست‌کاری کرده واضافه یا نقصانی درآنها بعمل‌آورده‌اند.

این‌اوضاع که شرح داده شد، برای کسی که بخواهدآثار کتبی مذهبی‌راترجمه وتفسیرنماید، ایجاد اشکالات زیادی‌میکند. زیرا محقق است‌این‌نغمات را که دردوهزارسال ق. م. سروده‌می‌شده‌است ودراینمدت دوهزار ساله‌کاتبان ومحرران بخوبی‌مراقبت کرده و آنچه توانسته‌اند بدرستی‌آنهاراحفظ نموده‌اند، ولی هیچ اضافه محسوسی در آن‌ها دیده نمیشود وتقریباً درمدت بیست‌قرن سالم ودست نخورده باقی‌مانده‌است. حتی در مورد حکایات آشوری یا حکایاتی که به‌آشوریها منسوب است، کتابخانه‌های باستانی اصل‌ومبدء آن‌حکایات رادرزمان تمدن سومری بدست‌ما داده‌اند، آنچه معلوم‌است آنجمله‌درمدت ۱۹۰۰سال نگاشته‌شده ولی معلوم نیست که‌قبل از آن تاریخ هم‌واقعاً چقدر عمر کرده‌بوده‌اند. بعضی‌ازآنها قرنها قبل‌ازهزاره دوم ازدهان بدهان میگشته‌است؛ بعضی دیگر نسبةً جدیدترند و مربوط بهمان هزاره دوم هستند، یعنی همان وقتی که‌کاتبان آنها را ثبت کرده‌اند. بالاخره تاریخ قدمت هرحکایتی را از محتویات و مطالب آن باید استخراج کرد زیرا دیگر وسیله و قاعده قطعی برای شناختن اصل و منبع آنها دردست نیست.

بعلاوه بایددانست که بعضی از آن حکایات رابعداً تلفیق وترکیب کرده‌اند، زیرابدون‌شبهه ازین‌وقایع یاداستانها هر کدام را که باذوق و سامعه شنوندگان موافق‌نمی‌افتاده، حذف‌میکرده‌اند. حوادث مربوط به خدای‌محلی بدیهی‌است‌فقط درهمان‌شهری که‌آن‌خدارا‌عبادت‌میکرده‌اند خریدارداشته‌است ولاغیر. واین‌امری‌طبیعی‌است وخوانندگان‌تصنیف‌ها ونمایشهای عصرحاضر نیز ازهمینقرار رفتارمیکنند وباکمال هوشیاری



**منظره نمونه در یك عبادتگاه**

بتناسب‌موقع ومقام منظومه‌خودرا تغییر وتبدیل‌میدهند. خوشبختانه ما در کتیبه‌های‌خود به‌نسخه‌های مزامیروسرودهائی‌دست یافته‌ایم که‌آنهارا رامشگران گوناگون درشهرهای مختلف نواخته وسروده‌اند. باکمال سهولت میتوان تشخیص‌داد که درآن‌حکایت منظوم، کدام قسمت باقی وثابت‌مانده و کدام قسمت بعداً دستخوش تبدیلات وتغییرات شده‌است.

لیکن بهم پیوستن و مربوط ساختن این آثار مذهبی بیکدگر کارآسانی نیست. درمورد خواندن نوشتجات تجارتی و اسناد معاملات، علماء «آشورشناس» بهیچوجه اشکال وصعوبتی‌ندارند. هرقراردادی‌خود واحدکاملی‌است وبه‌تنهائی قابل‌قرائت واستنباط میباشد، وقتی که‌آنرا

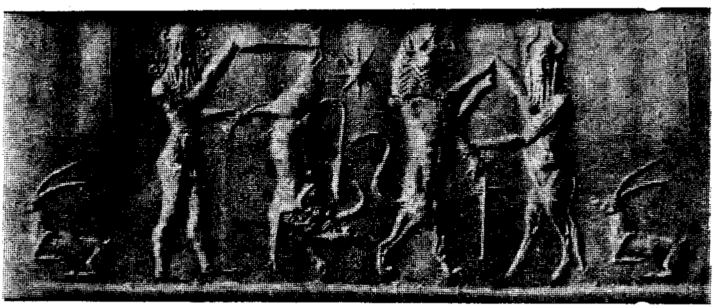
با هزاران لوحه وسند نظیرومشابه‌آن تطبیق کنند ، همیشه همان طرح عمومی استخراج میشود .

درمورد سالنامه‌های پادشاهی هم کار از همین قـرار است . اسم پادشاهی یا نام یك مکان جغرافیائی و یـا اشاره بیکواقعه مهم تاریخی بزودی‌مفتاحی‌بدست می‌دهد ودرآن کتیبه زمینه‌مطالب بخوبی‌مفهوم و مندرجات‌آن خوانـده میشود . لیکن در آثـار مذهبی اینطور نیست و هیچ صورت مستقل و نمایانی موجود نمیباشد.چه اولا مابین این‌آثار و اسناد، خط فاصله‌وتقسیم‌بندی روشنی‌وجودندارد. یك مزمورممکن‌است دربعضی‌شهرها بصورت سرود تغنی میشده وهمان درمکان دیگر بصورت یك مناجات یکنواخت درمی‌آمده است . یك سرود مذهبی که دریکجا درستایش یکی از خـدایان و شرح اعمال اوبوده ، شاید درجای دیگر بصورت افسانه و اسطورهٔ خلقت در مـی‌آمده . یکی از اساطیر باستانی که‌کمترتغییرات درآن راه یافته ، در بعضی امـاکن برای ستایش یك پادشاه محلی سروده می‌شده و مثل اینکه‌آنـرا تـازه بنظم‌آورده باشند بنظرمی‌آید .

غالباً درموقع خواندن بعضی‌ازاین‌سرودها مزامیر دیگری‌بخاطر می‌آید ؛ درست مانند قطعات موسیقی نوین که بشنیدن‌آن شخص بیاد الحان و نغمات قـدیمی می‌افتد وحتی بعضی ازآهنگهای منسوخ شده درخاطر زنده میشود .

مشکل دیگر آنست که‌آثار ادبی طولانی را ناگزیر میبایستی‌در روی الـواح عدیده ثبت نمایند . جور کـردن و پشت‌هم انداختن این

الواح کاری بسیار دشوار است . هرچند که کاتبان باستانی تا حدی این مشکل‌را برای خود وبرای ما آسان کرده‌اند : باین‌ترتیب که در ذیل هر لوح مینوشته‌اند « لوحه فلان از سلسلهٔ الواح فلان... » و بعد کلمهٔ اول سطر نخستین لوح بعد را در پائین آن برای راهنمائی ثبت میکرده‌اند . بدینوسیله مانند پاصفحه‌های کتابهای خطی و یا مانند منظم کردن سلسله کتب در روی یك طاقچه ، تنظیم این‌الواح وردیف ـ کردن آنها سهل میشود . ولی بدبختانه این‌الواح بطور کامل و مرتب بدست ما نرسیده . در هنگام حفاریها نه تنها خود الواح غالباً شکسته‌و درهم آمیخته، بلکه یك کتابخانه تمام درحالت تشویش‌و آشفتگی بسیار کشف می‌شود . مرد محقق که یك کتابخانهٔ بابلی و یاآشوری را از



**تصویر گیل گمش پهلوان بابل در روی یك سجع مهر**

اعماق زمین بیرون می‌آورد ، چون بخواهدآن الواح را مرتب کند در برابرمعمای لاینحلی قرارمیگیرد . چه‌او نخست باید هرقطعه شکسته را جدا جدا مطالعه کند و از محتویات‌آن بقوت حدس وتخمین معلوم سازد که آن لوحه متعلق‌به‌چیست ومربوط‌بکجاست. پس باید به کتب منطبعه کتیبه‌های باستانی مراجعه کند و معلوم سازد که این قطعه نو

و جدیدالاکشتاف، مطلب تازه‌ایست یایك قسمت از بعض الواح قدیمی میباشد. این کار مثلاشبیه به‌آنست که تمام کتابهای نویسندگان‌لاتین‌را ازهم گسیخته واوراق آنراپراکنده‌سازند وبعدهر صفحه‌وورق رابقطعات کوچك‌ترقطع نمایند؛ آنگاه‌تمام آن‌پاره‌های کاغذ رادرهم آمیخته‌واز آن میان‌فقط یکی‌دوقسمت رابیرون آورده بکسی‌بدهند وازاوخواهش کنند که آن‌همه رامطالعه کرده منظم ورديف سازد. مسلماً این‌دانشمندلاتین‌شناس قطعات منظومـه ائنید[1] را بیرون نخواهدآورد ، بلکه قطعات نوشتجات سزار را[2] بدیگرنویسندگان منسوب خواهد نمود .

اماازحسن‌اتفاق‌این‌قضیه‌آنچنان‌هم که‌بنظرمی آید، صعب ومحال نیست. میدانیم که درزمان حاضرهر کتاب نوی که درافکار عامه اهمیت خاص‌پیدامیکندآنرا باشتیاق‌خریداری‌مینمایند وبچاپ‌های‌متعدد، آنرا منتشرمیسازند. همچنین درازمنهٔ قدیم اگررزمنامه‌ای یامزموری دارای معنای‌دقیق ولطفی خاص‌بود، نسخ عدیده ازآن‌دراطراف بلاد و شهرها می‌نگاشته‌اند. بطوریکه اگرقسمتی‌ازآن فعلا درمجموعهٔ آثار بابلی‌در « مؤسسهٔ شرقی دانشگاه شیکاگو » کسر وناقص باشد ممکن است آن قطعه مفقوده یاقسمت ناقص‌آن درموزهٔ بریتانیا یا درمتحف فیلادلفیا یا در مجموعهٔ برلن بدست آید . شك نیست که با اندکی صرف زمان و

---

۱ ـ ائنید Aeneid نام یکی‌از رزم‌نامه‌های قدیم‌لاطین‌است که ورجیل شاعررومی سروده وسرگذشت پهلوانی‌بنام ائناس Aenas را وصف میکند .

۲ ـ سزار Caesar نام خانوادگی قیصر ژولیوس است ، ولی بعدها امپراطورهای روم از زمان **اوگوست** تا آدریـان همه بهمین لقب نامبردار شده‌اندو پس از آن هرامپراطور یا دیکتاتوری را «سزار» لقب داده‌اند .

بامقدار زیادی صبر و حوصله، تمام اصول اساسی و مهم این ادبیات قابل ستایش که یادگار افکار قدما و بابل و آشور است بیکدیگر متصل و مربوط خواهد شد. آنچه که تا یکصدسال دیگر شاید کامل بشود، همانا مقداری از نغمات و سرودهای محلی است که اهمیت عمومی نداشته‌اند یا بعضی از سطور وصفحات بعضی رزمنامه هاست که دست حوادث هنوز بچنگ دانشمندان نیانداخته است.

این درست مانند آن است که چند آیه‌ازاسفار کتب مقدسه (تورية) که از میان رفته‌اند ناگهان، در یکی از ایام یك یا دو قرن آینده کشف شود. چگونه درعالم علم وادب، این اکتشاف جلب توجه دانشمندان جهان را خواهد کرد. همچنین اگر روزی بیاید که یکی از مستشرقین بجهان اعلام کند که یك لوح گلی جدید کشف کرده و آن شامل آخرین قسمت مفقوده رزمنامه گیلگمش[1] است، هر آینه تمام انظار علما به او

---

۱ ـ گیلگمش Gilgamesh ـ رزم نامه گیلگمش یکی از آثار مهمه ادبیات بابلی است و آن مشتمل بریك رشته داستانها وافسانه‌های منتسب به پهلوانی است بدان نام. این رزم‌نامه غالباً از قطعات الواحی که از قصر «آشور بنی‌پال» پادشاه آشور(٦٦٨ق.م.) یافت شده بود استخراج گردیده است. ولی ظاهراً اصل آن بدوره وعهدی قدیمتر از آن تاریخ منسوب میباشد وشاید که به‌هزاره دوم قبل از میلاد مربوط باشد. گیلگمش از قرار معلوم پادشاهی بوده است که در آن عصورقدیمه در نینوا سلطنت میکرده ومدت ۱۲٦سال ایام ملك‌را ذکر کرده‌اند، ولی آثار و کتبی ازعهد او بدست نیامده. دراین رزم‌نامه درضمن بعضی حکایات عجیب، باوجنبه‌الوهیت داده‌اند. شاید با «نمرود» پادشاه افسانهٔ بابل منطبق شود، گویند: گیلگمش دراطراف جهان بر آمد و نوح (اوتاناپیشتیم) راملاقات کرد وسر گذشت طوفان را از او استماع نمود. مذکوراست که نویسنده سفرپیدایش ( تورية ) از رزم نامه گیلگمش با خبر بوده‌است.

نگران خواهد شد .

ما اکنون بامید وانتظار آن روزهستیم . کارهای کنونی ما بمنزله سعی پیش آهنگان قافله است. ازاینرو اگر یك جزء بسیار کوچکی بخزانه آداب وفرهنگ بیفزائیم ما را خوشوقتی کامل حاصل خواهد شد ، هر چند که برای وصول بمقصد قطعی هنوز خیلی راه درپیش داریم .... با اینهمه درهمین زمان خوشبختانه بعضی حکایات سادهٔ کوچك بابلی تکمیل شده وازقطعات متفرقه که در الواح موجوده درموزه‌های عالم پراکنده بوده‌اند یك داستان تمام تلفیق گردیده و موجودشده‌است . برای خود من وقتی مسرت وخوش وقتی تام دست داد: روزی که دردانشگاه پنسیلوانیا Pennsylvania یك قسمت ازیك متن طبی بابلی رامطالعه میکردم؛ بعد از چندی درموقعی که بدیدن موزه استانبول رفته بودم، قسمت دیگرهمان متن را تصادفاً پیدا کردم ، یعنی جزء بلافاصلهٔ همان کتیبه بدست من افتـــاد .

فصل دهم

# الواح بابلی و اسفار یهود

درجلسات سخنرانی درباب ادبیات بابلی غالباً یکی از حضار، گوینده را مخاطب داشته سئوال میکند: آیامتون خط میخی بابلی، کتاب مقدس «بیبل»(1) را تأیید میکنند یا نه؟ چنانکه بخوبی معلوم است، جواب این سئوال را بکلمهٔ «آری» یا «نه» محال است بتوان داد. چه قبل از آنکه بخواهیم درصدد پاسخ باین پرسش بر آئیم، باید درست درغور آن بیندیشیم و آن مسئله را بدقت بررسی کرده روشن سازیم.

«کتاب مقدس (عهد عتیق)» کتابی مفرد نیست بلکه شامل یك رشته کتب و اسفار عدیده است که بقلم مؤلفین مختلف در ازمنهٔ

---

۱ ـ کلمه «بیبل» Bible که درمتن انگلیسی سرفصل آمده تاجناس آن با کلمه «بابل» رعایت شود، مشتق از اصل یونانی Biblio است که مجموعه کتب را گویند. کتاب آسمانی یهود ومسیحیان را باین نام موسوم کرده امامتن فارسی وعربی آنرا «کتاب مقدس» نامیده‌اند و آن مشتمل بردوجزء است: عهدعتیق O. T. وعهدجدید N.T. کتب واسفارعهدعتیق را که معتقد قوم یهوداست (تورية) و کتب عهد جدید را که مستند مسیحیان است معمولا «انجیل» میگویند ولی انجیل درحقیقت چهار کتاب مخصوص است که آنهارا گاسپل Gospel نامیده‌اند. کتاب مقدس بتمام السنه عالم از آنجمله بفارسی، ترجمه‌شده وهزاران نسخه از آن بطبع رسیده و درجهان منتشر شده است.

متوالی برشتهٔ تحریر در آمده و نیز آن در چار دیوار یك موضوع محدود ومحصور نمیباشد وباآنکه مخصوصاً کتابی مذهبی بشمار است، مطالب بسیار از تاریخ وخلقت جهان وشعر وفلسفه ودیگر انواع مقالات را مشتمل میباشد .

اکنون موضوع را منظماً مورد بررسی قرار میدهیم . اولا از لحاظ اسنادتاریخی: در کتاب مقدس آمده است که آشوریان شهر سامره[1] را تسخیر کردند ، متون خط میخی هم این قضیه را تأیید میکند . بازدر کتاب مقدس ذکرشده که سنا کریب[2] بقصد فتح اورشلیم لشکر آراست ولکن یهوه[3] آن شهر راصیانت فرمود ، وفضل الهی، لشکر

---

۱ ـ سامره Samaria . در کتاب دوم پادشاهان : ۶/۱۷ آمده است : « در سال نهم هوشع پادشاه آشور سامره را گرفت و اسرائیل را به آشور باسیری برد . . . »

۲ ـ سناکریب یا سنخاریب Scnnacherib نام یکی از پادشاهان آشور است که در حدود ۷۰۰ ق.م. سلطنت میکرد و در زمان دولت حزقیا پادشاه یهود به اورشلیم حمله برد ولی لشکر او همه تباه شدند واو در معبد خدای خود درنینوا بدست پسران خود بقتل رسید. این داستان در کتاب عهد عتیق آمده است ( تواریخ ایام ، دوم باب ۳۲ )

۳ ـ یهوه Jehovah نامی است در کتاب مقدس (عهد عتیق) که یهود برخدای واحد نهاده‌اند ودرنزد قدمای عبرانی تلفظ این کلمه حرام بوده وهر وقت در کتاب‌های ( تورية ) به آن کلمه بر میخورده‌اند آنرا ادونی Adonai یعنی « خداوند » میخوانده‌اند ومیتوان گفت که آن کلمه رمزی واشارتی است بذات مقدس الهی، مانند « هو » نزد مسلمانان . اما درباب یاری کردن یهوه به یهود برعلیه لشکر سناکریب که درمتن اشاره شده، در کتاب دوم تاریخ ایام ۳۲ / ۲۲ چنین آمده است : «پس خداوند حزقیا و سکنه اورشلیم را ازدست سنخاریب پادشاه آشور و از دست همه رهائی داده ایشانرا از هر طرف نگاهداری نمود.»

آن شاه مهاجم را درهم شکست . آنچه از کتیبه‌های خود آن پادشاه معلوم‌میشود، سناکریب کوشش بسیار کرداورشلیم راتسخیر کند لیکن هرگزمدعی‌نشد، که براین‌مقصود نائل‌آمده باشد . پس‌دراین باب‌نیز میتوان گفت که کتیبه‌های میخی نصوص کتاب مقدس‌را تأیید میکند. ممکن است بعضی‌دیگراین مطلب را منقلب ساخته وطور دیگر عنوان کنند و بگویند «کتاب مقدس‌اسناد خط میخی را تأییدنموده» ، درهر دوحال،فقط عبارت‌مختلف است ولی‌معنا واحد واعتراضی‌نیست .

ازطرف دیگر شلمناسر[1] پادشاه‌آشور در روی ستون هرمی‌شکل سیاه فام خود تصویر یهو[2]را رسم کرده که در برابر او تعظیم میکند و هدایا و تحف میگذراند .

امّاچون این‌واقعه در کتاب مقدس ذکرنشده ، آیا میتوان گفت که مطالب‌آن کتاب منطبق با واقع نمیباشد ؟

تفسیر وتوضیح این امرآن است که البته یهو پادشاه یهود ازبیان خضوع و سر افکندگی خود امتناع داشته و اگر او هم‌آن‌حادثه را در

---

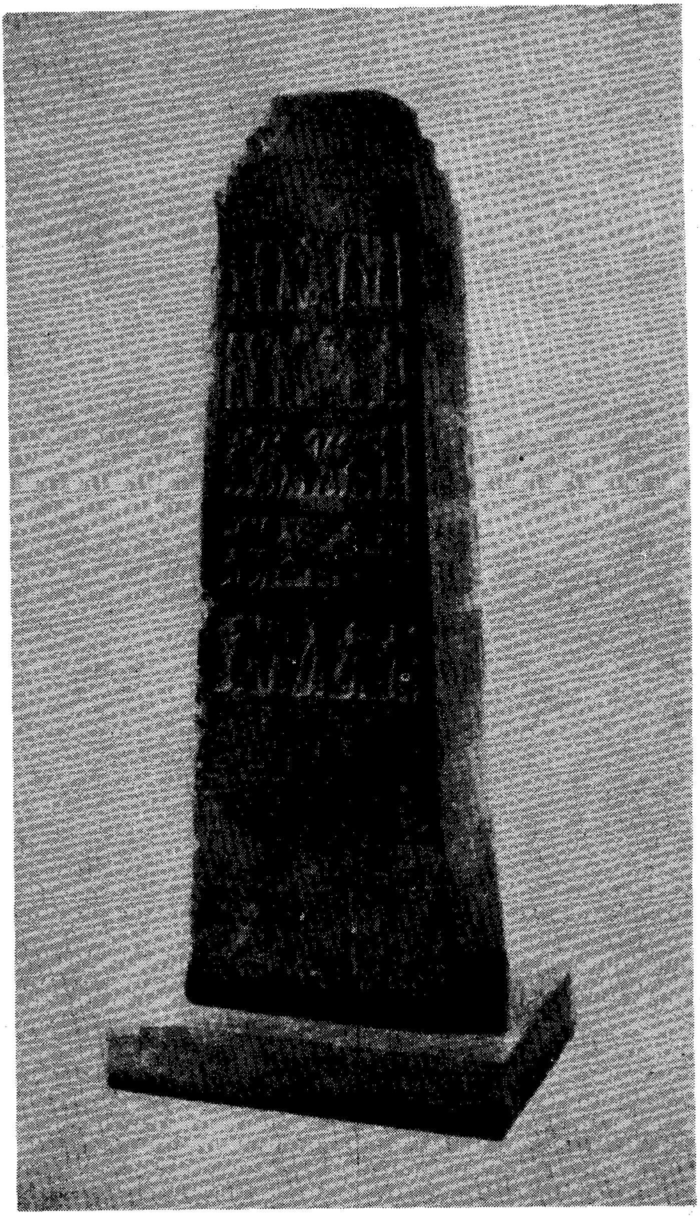
۱ــ شلمناسر Shalmaneser نام پادشاه آشوری است که در حدود ۷۳۰ ق . م.درنینوا سلطنت میکرد و به کشور فلسطین تاخت. اورشلیم‌را فتح کرد وده قبیله اسرائیل را به‌اسارت بخاك آشور نقل داد . در کتاب دوم پادشاهان باب ۱۷ چنین آمده است :

«شلمناسر پادشاه آشوری بضد وی برآمده هوشع (پادشاه اسرائیل) بنده او شد وبرای اوپیشکش آورد .»

۲ــ یهو Jehu نام پادشاه اسرائیل‌است که سرگذشت او در کتاب عهد عتیق ذکر شده :

کتاب دوم پادشاهان : ۹ و ۱۰ و ۱۲

کتاب دوم تواریخ ایام : ۲۲



کتاب ذکر کرده‌است شاید بعداً یکی ازپیروان وفادار اسرائیل ملاحظه کرده که تفصیل یك حادثه غم انگیز و ناپسند نباید در کتاب مقدس بماند . ولی حقیقت امر این است که وجود انواع این وقایع مـذکور در کتاب مقدس یا فقدان آن‌ها همه درمرحله ثانوی اهمیت قراردارد . ببیل (کتاب مقدس) یك کتاب دینی‌است وسهم تاریخ در آن بسیار اندك است؛ بعلاوه بسیاری مندرجات‌تاریخ اخیر آن بخوبی‌معلوم و ثابت‌است و رسیدگی وتحقیق در آن ضرورت ندارد ؛ پس بهتر آنست که فعلاً از تحقیق دربارهٔ داستانهای‌تاریخی بگذریم وبموضوع دیگری که جالب‌تر و مطبوع تر است متوجه شویم : یعنی موضوع « اساطیر فرضیه‌خلقت » را بررسی نمائیم .

نخست موضوع « اسطوره خلقت » که در فصل اول کتاب مقدس مذکور شده است(۱) ؛ تقریباً در همه کتبی که در این‌باب تـألیف شده

۱ ــ اسطـورهٔ خلقـت . The Myth of Creation یعنی شـرح حادثه آفرینش که آفریدگار، عالم را چگونه از عدم بوجود آورد ، در اساطـیر ملل قدیمه جهان این اسطوره بصور گوناگون ذکر شده است . از آن جمله درروایات عبرانی‌است که بعدهانزد دیگر اهل کتاب‌نیز کما بیش‌پذیرفته‌شده. این‌اسطوره در «سفرپیدایش» از باب‌اول تاباب‌ششم به‌تفصیل آمده وشروع میشود باین‌آیه «در ابتدا خدا آسمانها وزمین راآفرید . و زمین تهی وبایر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آبها را فروگرفت ... »

اشاراتی از داستان خلقت عالم در قرآن مجید نیز بنظر می‌رسد کـه فهرستی از آن در آیات ذیل یادداشت میشود :

| | | |
|---|---|---|
| سوره هود : ۷/۱۱ . | العنکبوت : ۱۹/۲۹ . | الانبیـا : ۳۰/۲۱ |
| سوره‌الحج : ۵/۲۲ . | لقمان : ۱۰/۳۱ . | فصلت : ۹/۴۱ |
| الحدید : ۴/۵۷ | النباء : ۷/۷۸ . | البقره : ۳۹/۲ |

بقیه پاورقی‌در زیرصفحه بعد

دانشمندان‌موضوع این سر گذشت تورية را با حکایت‌آفرینش برحسب روایات آشوریان‌تطبیق کرده وازآن نتایجی استخراج نموده‌اند. دراین باب چه زحمتها کشیده شده و چه مطالعات فاضلانه بعمل‌آمده و چقدر هوش و دانش در این‌زمینه بکار رفته و بالاخره نتیجه‌ای که ازآن همه تحقیقات گرفته‌اند کما بیش درکلمات ذیل خلاصه میشود .

مشابهتی که سر گذشت خلقت بعقیده آشوریها با منابع دیگر دارد بقدری نیست که بتوانیم بگوئیم مستقیماً از آن‌ها اقتباس شده ویا مستقیماً با آن‌ها مربوط بوده‌است . این کلام جوابی‌است به‌سئوال طالبان حل‌این‌معما، ولی‌این‌نتیجه ساده وروشن، چند مبادی ومقدمات بسیار پیچیده دارد .

---

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

تاریخ یهود از روز ابتدای خلقت شروع میشود و ایشان اسطورهٔ آفرینش‌راسر گذشت قومی بنی‌اسرائیل‌وصف می کنند. بدیهی‌است که‌داستان پیدایش زمین وآسمان و خلقت نوع بشر را چنانکه در سفر پیدایش آمده نمیتوان آنرا مبدأ تاریخ دانست بلکه آن عبارت از یك سلسله بیانات کلی است که بطور الهام بقلب نویسنده آن سفرالقا گردیده است .

این اسطوره در نزد بابلی‌ها باآنکه بکلی بصورت دیگری ذکرشده معذلك در بعضی نکات با داستان عبری ( تورية ) خالی از مشابهت و موازات نیست . معلوم میشود که ملل قدیمه سامی نژاد همه‌در این باره‌دارای اساطیری بوده‌اندکه از منبع واحد تراوش کرده ، ولی‌آیات‌تورية در ابواب اوایل سفر پیدایش همه بلطافت بیان وحسن تعبیر وانطباق آن با عقل‌سلیم متمایز است، درصورتیکه اسطورهٔ بابلی بسیار خشن وکودکانه و سطحی میباشد .

بقیه پاورقی درصفحه بعد



**ویرانه شهر بابل**

در کتاب مقدس سر گذشت خلقت بیك صورت نیامده بلکه بچندین صورت ذکر شده است . لکن آنکه از همه برجسته تراست

---

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

افسانه خلقت در اساطیر بابل در ضمن هفت لوح گلی بدست آمده که بسیار مفصل و طولانی است و آنها سرودهائی است که کشیشان بابلی برای مناجات بدرگاه خدای ماردوخ می‌سروده‌اند ودر آنها خدای مذکور رابکشتن اژدری ازلی بنام «تیامت» که آله‌هیولای آشفتگی روزازل Chaos است می‌ستایند، مفهوم همه آنها این است که درابتدادرعالم دووجودازلی بوده‌اند: یکی «آپسو» یعنی خدای آب شیرین ودیگری «تیامت» خدای مادینه بشکل اژدها که مالك اقیانوس‌های شور بود و ازآمیزش این دوآب، خدایان دیگر بوجود آمدند ولی آنان ازین آشفتگی وتشویش که درعالم حکمفرمابود بستوه آمده طغیان کردند و طالب نظم وآرامش گردیدند. ولی در برابر تیامت تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند تاآنکه ماردوخ فرزند خدای ائا Eâ که یکی ازآن خدایان دریائی بود بجنگ کانگو Kangu شوهر وسردار لشکر تیامت برخاسته عاقبت او بر الهه تیامت غالب آمد و دوازده عفریت که در لشکر او بودند همه را اسیر ساخت و در ستاره‌های آسمان زندانی کرد ( اسامی این دوازده موجود آسمانی بعداً همان لقب دوازده برج نجوم ثوابت درمنطقه‌البروج گردید. این اسامی هنوز در السنه ملل متمدنه عصرحاضر بهمان معانی قدیمه موجود و برسرزبانها جاری است .)

بقیه پاورقی در صفحه بعد

در باب اول سفر پیدایش[1] در نزد عامه بیش از همه مورد قبول قرار گرفته و آن‌همان سر گذشتی است که درسر آغاز کتاب تورية واقع شده ونماینده عالیترین‌تحول نظریات متألهین[2] عبری میباشد. مضامین آن

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

لوح پنجم از الواح مکتشفه‌فوق‌مشتمل برمنظومه‌ایست نجومی که در آن ماردوخ حرکت سیارات و ثوابت و کسوف و خسوف و مدارات و وضع و محاذات منطقة البروج را مقرر میدارد. در لوح ششم بیان خلقت انسان است، که‌چگونه‌خدای‌ائا اورا ازخون کانگو شوهر اژدها باگل‌زمین عجین کرده بیافرید، و سپس قدرت و توانائی خدایان را شرح داده و چگونگی بنای شهر بابل و معابدآن و تأسیس عید سال نو ( نوروز ) را بیان میکنند.

درافسانه‌های‌قدیمتر که منسوب به‌عصر سومری‌است همین‌اسطوره‌خلقت بااندك‌اختلافی‌بیان شده، ولی‌جنگ بااژدها را بمردوخ‌نسبت نمیدهد، بلکه خدای‌دیگری‌راقاتل‌عفریت قلمداد میکندبنام « نی‌نورتا Ninurta » که‌باتفاق خدائی‌پرنده‌بنام « زو Zu »عفریت الهه تشویش و بی‌نظمی راهلاك‌ساختند.

بهرحال این رزم‌نامه یاحماسه خلقت را بابلیها سالیان دراز همه ساله در جشنهای نوروز خود با نغمات و ترتیل میسروده‌اند و تشریفاتی بعمل می‌آورده‌اند. محققین، تاریخ نگارش‌این‌الواح‌رابه‌سنین ۲۱۰۰ تا ۱۸۰۰ق.م. تخمین زده‌اندکه دورهٔ عظمت تمدن بابل و بعدآشور بوده‌است، واخیراً آن الواح‌درکتابخانه‌متصل به‌قصر «آشوربنی‌پال» پادشاه آشورکشف شده‌است.

عفریت تیامت را دانشمندان باکلمه تیوم عبری (مذکور درسفرپیدایش باب دوم که در تورية فارسی بـه « لجه » ترجمه شده است ) از یك ریشه دانسته‌اند وازکثرت‌شباهت مابین‌دو باب‌اول‌سفر پیدایش بااسطوره بابلی‌چنان بنظر می‌آیدکه هردو ازیك‌منبع قدیمتر اقتباس شده باشند، بااین‌تفاوت‌که درتورية داستان خلقت براساس توحید قرار گرفته، یعنی‌عالم را صنع‌خدای یگانه و خالق‌عناصر هستی می‌شمارد ولی در الواح‌بابلی این داستان برروی ایمان بخدایان عدیده قرار دارد.

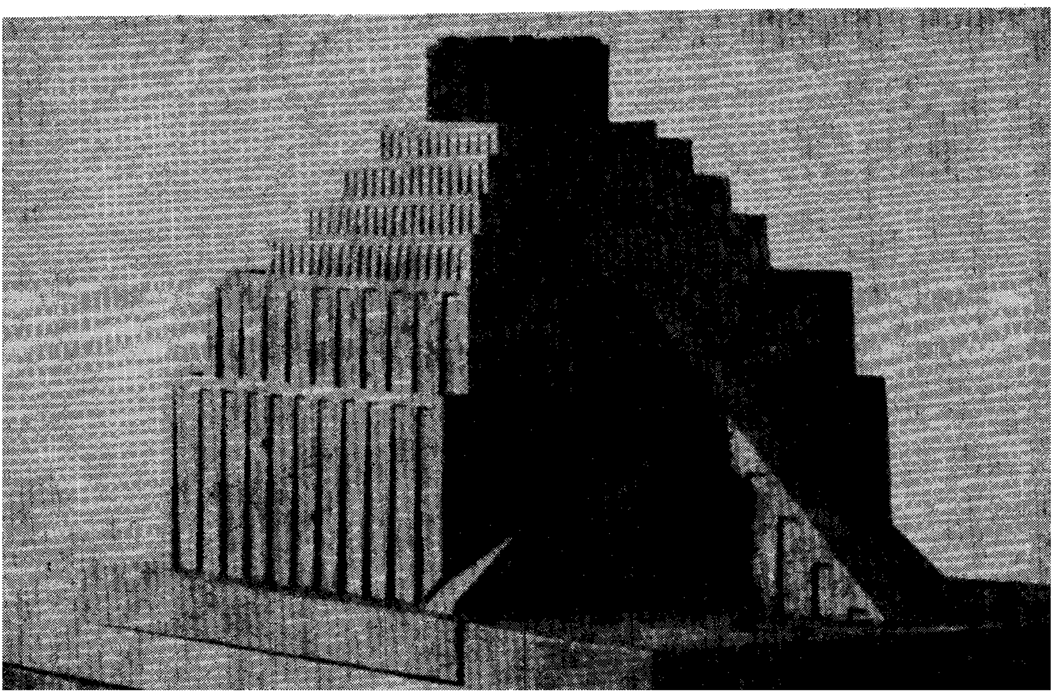
۱ـ رجوع شود به‌اسفار ذیل‌ازکتب عهدعتیق: کتاب اشعیا : ۲۶/٤۰ کتاب عاموس : ۱۳/٤ مزامیر داود : ۱۰/۵۱ مزامیر داود : ۵/۱٤۸

۲ـ نظریات‌متألهین Theological thoughts یاعلم«تئولوجی» را که آنرا گاهی به علم « کلام» نیزتعبیر میکنند دراینجا بعلم لاهوت (الهیات) ترجمه شده.

بقدری زیبا و بقدری عالی است که بخودی خود مقامی برجسته به آن میدهد. گرچه غالباً حکایات خلقت در اسفار دیگر عهدعتیق با آن اختلاف دارد، ولی سر گذشت آفرینش، بدانگونه که از آشوریها روایت شده وغالباً با داستان تورية منطبق ومقایسه میشود بهیچوجه اصل و مبدأ آن آشوری نیست بلکه اصل آن به‌چند هزارسال قبل از آن تاریخ، یعنی زمان تمدن سومری‌های اولیه، مربوط میگردد. اینکه آنرا به آشوریها نسبت داده‌اند از آن سبب است که نخستین بار متون آن در الواح آشوری کشف شده و به زبان آشوری بکتابت درآمده بوده و زبان آشوری سهل‌تر از زبان سومری قابل‌فهم است وترجمه آن چندان اشکالی نداشته‌است. باین دو سبب که قدیمترین حکایتی است که در باب خلقت کشف شده و نیز ترجمه آن سهلتر و آسانترست به «سر گذشت خلقت بعقیده آشوریها» معروف شده است میتوان گفت که این سر گذشت حکایتی مشهور بوده که چندین هزار سال درجهان عمر کرده وازسومر باستانی به شهر نینوا مسافرت نموده و بزبان اهل آنشهر ترجمه گردیده است. دراینکه این حکایت باستانی استحقاق این شهرت عظیم را داشته‌است محل شبهه نیست، چه آن سر گذشتی است حماسی که در آن جنبش وحرکت بسیار مشهود است و بخوبی مطلب از آن مستفاد میشود. این قضیه در باب اول سفر پیدایش درست برعکس است، هرچند مسلماً آن نیزمشتمل برمضامین وافکار بسیار جمیل وزیبا میباشد وافکار عالیه درضمن تحولات طولانی، عقایدمذهبی رامنعکس میسازد. معذلك سراسر آن جزیك سلسله وقایع بیش نیست وسبك بیان آن بسیار با آب وتاب ولی یك نواخت میباشد.

ظاهراً سر گذشت عبری نخست در محیط اهل علم بظهور رسیده و بالضروره محکوم بوده است که در همان دائره نیز محدود بماند . اگر بخواهیم که آن مقاله عالمانه را با یك کتیبه میخی مقایسه کنیم ، بهتر است که آنرا با یك متن دیگر غیر از متن آشوری تطبیق بنمائیم. زیرا ازمقایسه صحیفه‌ای از کتاب فلسفی بافصلی ازداستان حماسی که ازاحساسات و عواطف روزمره ناشی شده باشد محال است که نتیجه مثبتی بدست بدهد . درمیان کتیبه‌های سومری متنی که بمشابهت و بموازات فصل اول سفر پیدایش باشد، فقط دربعضی قطعات متفرق بدست آمده. لیکن یك حکایت کامل از آن شاید باین زودیها کشف نگردد و هر گز بدست نیاید. اگر اتفاقاً درنزدیکترین ایام آینده چنین کشفی روی دهد، هر آینه از کمال خوشبختی است. زیرا این گونه سر گذشتهای عالمانه که درنزد عبرانیان اینقدر شهرت وانتشار حاصل کرده درنزد سومری‌ها

**تصویر خیالی از برج بابل**



ظاهراً چندان محبوب و مطلوب واقع نمیشده است .

بهر حال بهتر آنست که از مقایسه حکایات و داستانها که جز تضییع وقت نتیجه دیگری ندارد و قابل تطبیق با یکدیگر نیز نیستند صرف نظر کرده و در این باره از زاویه دیگری نظر کنیم و بطریقی دیگر در این باب وارد شویم .

هرچند علماء عبری اینگونه نوشتجات را که از نوع داستان‌های بابلی است طرد کرده و آنرا دون مقام الوهیت وبرحسب اندیشه خود، می‌دانسته‌اند ؛ ولی‌ظاهراً عوام این فکر ایشان را پیروی نکرده‌اند . در حالیکه باب اول سفر پیدایش هنوز منحصراً بواسطه معانی عالیه که متضمن است باستحقاق در مقامی بلند قرار دارد . باز در سایر اسفار و کتب « عهد عتیق » نیز انعکاس جنگ و پیکار یهوه با عفریتی موسوم به لوی‌یاتان(۱) منعکس‌میباشد که ظاهراً شبیه افسانه بابلی‌است .

اکنون‌علماء دین‌آنرا مانند حقیقتی‌مسلم‌بپذیرند یانه ، بهرحال این‌داستان مسلماً نزد مردم عامه‌بسیار مشهور بوده‌است . بنابراین‌ایراد خلاصه‌ای‌باختصار ازآن‌اسطوره بسیارمشهوردرباره‌خلقت‌آنچنان که‌نزد بابلی‌هارواج داشته خالی‌ازفایده نخواهد بود. واین‌مایه تأسف من‌است

---

۱ ــ لوی یاتان Leviathan نام عفریتی‌است بحری که در بعضی‌اسفار واشعارعبری نام برده شده و او را وصف کرده‌اند ( رجوع شود به کتاب ایوب : ٤۱ )

اشاره به‌جنگ یهوه‌بالوی یاتان درمزامیر داود نیز آمده‌است : « تو بقوت خود دریا رامنشق‌ساختی وسرهای نهنگانرا درآبها شکستی. سرهای لوی یاتان راکوفته و او را خوراك صحرانشینان گردانیدی . »

مزامیر : ۱٤/۸٤

کەحدود حجم این کتاب کوچك مانع از آن میشود که تمام آن حماسه زیبارا از روی اصل‌دراینجا بتوانم نقل کنم، ناچار آن داستان‌را باختصار (بفارسی) چنین می‌نویسم :

« پیش از آنکه آسمان و زمین آفریده شود گوئی در روز نخست سراسر کیهان ، دریائی آشفته وپیکری تیره بود. از این دریای بیکران ودرهم ریخته، خدایان‌نخستین درجهان هستی‌پدیدار گشتند و آنان خود نیز آنچنان‌آشفته وپریشان نمودار شدند که نمیتوان گفت .

روزگارها سپری شد و این خدایان ساده باستانی اندك اندك پیکره نمایانی پیدا کرده و بکردار پرداختند . پس برخی از ایشان بر آن سرشدند که این دریای‌آشفته رابسامان‌آورده‌آئین ودستوری‌برای آن برپاسازند. ازاین‌کار دیگرخدایان کهن را که دوستدار روش‌دیرینه بودند خوش‌نیامد ؛ باآنها بکین و دشمنی برخاستند و برآن بودند که آئین‌جهان بسزا و بجاست و هم بدانگونه که بوده است بایستی پیوسته پایدارماند و دیگر گون‌نشود . مادرآن دریای تلخ وشورآشفته‌اهریمنی بود تیامت[1] نام که پیکراژدها داشت با چهری زشت و رخساری بیم انگیز .

---

۱ ــ تیامت Tiamat نام‌خدای مادینه‌ایست، معبود بابلی‌هاو آشوری‌های قدیم که ماردوخ خدای جوان نرینه بکمك اپسو Apso او را هلاك ساخت . تیامت سردارلشگری ازعفریتان‌است که نماینده هرج ومرج و آشفتگی‌جهان میباشند. پس‌از آنکه هلاك‌شد ازپیکر اوماردوخ جهان را آفریده ودوازده عفریت‌که هریك بشکل‌جانوری بودند درمجموعه‌های ثوابت(منطقةالبروج) ابدالآباد محبوس‌ساخت .

تیامت چون بشنید که خدایان بر آن سرند که در کشور او آئین و سامانی نوین برپا سازند و ازتوش و توان او بکاهند و روزگار او را که به‌پریشانی‌وآشفتگی‌خوشنود بودتباه کنند، بکین‌ایشان‌برخاست و باآنهابرسر جنگ‌شد. پس، ازدورن‌آن دریای‌شورانگیز که‌جایگاه‌اوبود دیوهائی‌تنومند وبزرگ‌اندام بیافرید که‌هریك راکالبدی‌وپیکری مانند جانوری بود وهمگی نیروئی نابودکننده و کشنده داشتند. پس آنگاه شوی خود را سردار آن لشکریان زشت و ترسناك کرده آماده رزم شد. خدایان نخست ازین‌پیکار بسیاربیم کردند، زیراکاری که درپیش گرفته بودند بسیار بزرگ و بیش‌از آنچه می‌پنداشتند دشوار بود. سرانجام یکی‌ازآنمیان به‌جنگ ونبرد باآنان‌پیش آهنگ گشت. آنگاه تیغ بر گرفت وبچهارباد وزان‌بفرمود که ازپی‌او بیایند. چون‌تیامت که‌نماینده آشفتگی وپریشانی بود پیش‌آمد، دهان هراس‌انگیز خود را بس‌فراخ بگشود، وآنخدای‌جنگجو چون این‌بدید شاد شد وآنرا نشان‌نیکبختی خوددانست وبیدرنگ بادهای پر زور وزان را بدرون دهان وکام گشاده اژدها روان فرمود. آنهاچنان به‌تندی وزیدن گرفتند که شکم آن‌اژدهای زشت پیکر آماس کرد وتاب جنبش‌وکوشش دراونماند و از پافروافتاد. پس آنخداوند براوتاخته‌باتیغ بیدریغ خوداورا بکشت‌وروزگارش‌رابسر آورد. آنگاه‌باخوداندیشید که‌باکالبد کلان وتن‌بی‌روان آندیوچه کند؟ چه او اندامی بس درشت و شکمی بس فراخ داشت که مانند مشکی بزرگ از هم دریده شده‌بود. پس‌از اندیشه فراوان، آنخدای نیرومند پیکراو را بدونیمه برابر بشکافت: یك نیمه را پهن‌بگستردوازآن زمین

پدیدار شد . نیمی دیگررا چون سرپوشی به رویآن گذاشت و از آن آسمان نمایان گشت .

بمرگ آن اژدها روزگار آشفتگی‌وپریشانی‌در گیتی پایان‌پذیرفت و خدایان‌کار بسامان آوردن جهان و برپا کردن آئین‌را آغازفرمودند. شوی آن اهـرمن کـه تنی خرد و نا چیز داشت همچنان در بند افتاد . خدای جنگجوسراو را از تنش‌جدا ساخت. ازخون او که برزمین روان گردید و با گل ولای آمیخته شد پیکری از نوبساخت وآنرا «آدمی» نام نهاد . ازین جاست که در سرشت آدمیان اندك‌چیزی از مایهٔ خدائی نهفته است . هرچند جستن وبدست‌آوردن آن کاری بسیار دشوار است .

مبدء و پیدایش‌این داستان شیرین را نمیتوان بتحقیق معین کرد و معلوم نیست که‌آغازآن در چه وقت وآن خدای توانا کـه با نیروی فائقه‌خود برآن‌اژدهای‌هولناك غلبه‌یافت کی‌بوده‌است ؛ بدون‌آنکه‌اندك سایه‌ای از شك وشبهه بر این قضیه بیفتد بایدبگوئیم که این داستان در سرزمیـن سومــر نشأت گرفته است. و میتوان گفت کـه پهلوان داستـان کشندهٔ اژدها همان خدای سومـری است که او را ان‌لیل(۱) بزرگ و توانا مینامند ویکی ازخدایان برگزیده ومهم تاریخ عتیق است و شاید خدای جنگجوی سومری‌ها باشد که به نینورتا(۲) نیزملقب است .

باری چون قرنهـا بگذشت و ستاره دولت سومری‌ها روی بافول

---

۱ ــ ان‌لیل En _ Lil نام یکی‌ازخدایان ثلاثه بابل باستانی است کـه رسم عبادت اورا ازسومری‌ها اقتباس کرده اورا Bel نیزمی‌نامند.

۲ ــ نینورتا Ninurta یکی‌ازخدایان باستانی سومری است که الهه جنگ بوده .

نهاده وسرانجام غروب کرد ؛ بجای آن ، خورشید عظمت دولت بابل در زیر لوای هامورابی در افق عالم تمدن طالع گردید و روبدرخشندگی نهاد، این دیار نوین وتختگاه بزرگ راخدائی بود «ماردوخ» نام. البته آن دولت جدید با این خدای نوآئین هرگز تن در نمیداد که افتخار و مباهات کشتن اهرمن نصیب خدای قومی دیگر باشد . هرچند روزی که این کار بزرگ صورت گرفت ، ماردوخ در خیل خدایان طفلی خردسال بود و شهرو دیار او هنوز در دائره هستی اوج ورفعت نگرفته بود، لکن حالا که عصر هامورابی است وشهرت مجد وعظمت بابل جهان را گرفته وآن شهر بزرگ تختگاه شاهنشاهی پهناوری گشته است ، هنگام آنست که ماردوخ نیز از قدرت لشکرهامورابی استفاده کرده از درجه پستی و گمنامی برخاسته و در رأس‌خیل خدایان قدیم وجدید قرار گیرد ، و بزرگترین آلهه جهان شمرده شود ؛ گرچه وی را سابقهٔ اصالت خدائی نبود ولی‌پیشوایان دینی‌وعلماء متالّه زمان دربابل‌برای‌او اسناد مهمی که گواه عظمت دیرین او باشد تهیه کردند. یعنی حکایت معروف خلقت را دوباره بمیان آوردند و ماردوخ را کشنده اژدها و ناظم عالم و سامان ساز گیتی معرفی نمودند.

البته در آن داستان‌باقتضای زمان ناگزیر اندك تحریف وتغییری بعمل آورده پس چنین گفتند که :

« هنگامی که تیامت با اهریمن اژدها پیکر رزم را ساز کرد ، خدایان همه دچار بیم وهراس گشتند ، هیچیك از آن کهن سالان که میبایستی جایگاه خدائی خودرا پاس‌دارند نیرو وتوان آنرا نداشتند که

پیش‌آمده بـا دشمن خونخوار درآویزند ؛ و در پایان کار همه خدایان کهن شکست خوردند .

ناگهان خدائی‌جوان بنام ماردوخ پابمیدان نهاد ، همه کس اورا برنائی‌ناچیز می‌شمرد و نا پخته و ناتوان میدانست که برانجام آن‌کار بزرگ هرگزتوانانبود. وی‌بسیارجوان‌بود وخود نیز به‌جوانی وخردی وکم زوری خودآگاهـی داشت ، مگـر هنگام درنـگ نبود و سرنوشت سراسرخدایان بچگونگی آهنگ وتوان‌او وابسته؛ ازینروهمه خدایان



آله‌ماردوخ

رهائی بخش و فریادرس خود شناختند . و هرنیرو وتوان که در کالبد خودداشتند بدو ارزانی کردند، چندانکه‌وی بادلی‌درست و گامی‌استوار پای بمیدان نهاد .

پس‌بر نیروی جوانی‌خود ازخدایان کهن‌سال دانش‌وخرد ودیگر چیزها که ویژه سالخوردگان‌است بیفزود و چون پیکراوچنین‌آراسته گشت بمیدان نبردآمد وبا اژدها درآویخت وکامیاب شد. ازین‌فیروزی که اورابدست‌آمد وازآن‌نیروهای آسمانی که‌خدایان باوبخشوده‌بودند و در خویش داشت او را جایگاهی ارجمند و نامی بلند بهره گردید و در انجمن خدایان سری سروی یافت. ازآنروزآوازهٔ پیشوای خدایان سومری فروُمرد ونام بلند ماردوخ جهانگیر گردید .

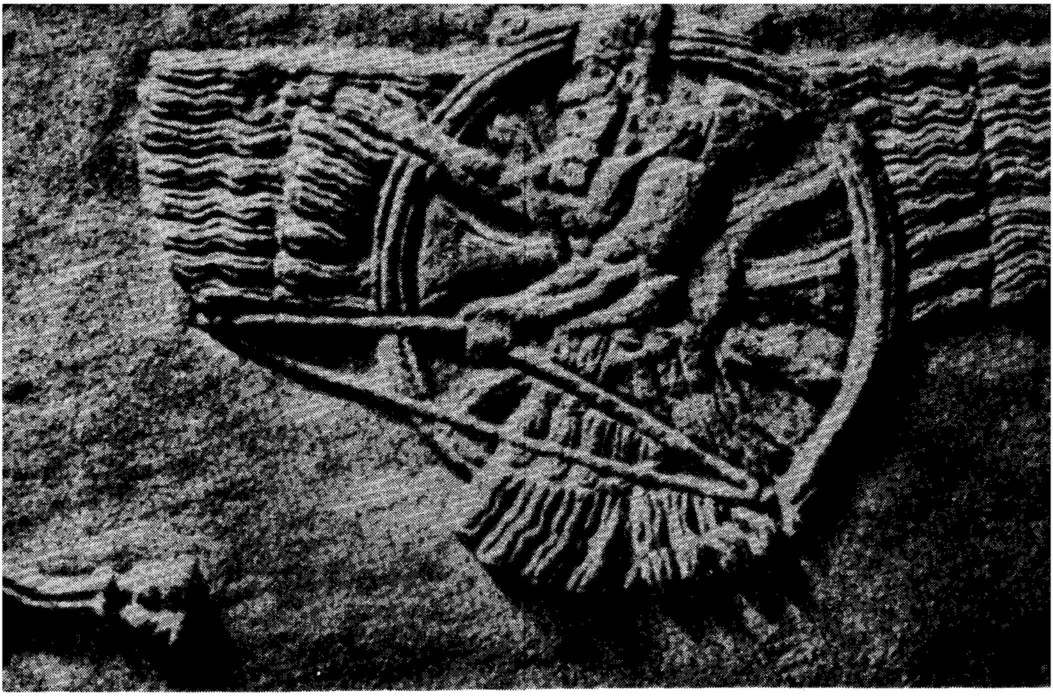
ازین داستان صدها سال سپری شد دیگر بار نیروی بابلیان روبه پستی وزبونی‌نهاد وازسوی خاور کشور شاهنشاهی‌نوبنیاد آشور شکوه و بزرگی گرفت و سپاهیان آن کشور نوین در میدانهای نبرد پی در پی فیروز میشدند .

دوباره سرگذشت دیرین اژدهای تیامت زنده گردید وآشوریان گفتند هماناآشور(1)خدای ایشان بوده‌است که براهریمن‌پیروزی‌یافته

---

۱ ـ آشور Ashur ، خدای‌ملی‌آشوریهاست وآن الهه جنگجوئی و راهنماومؤیدسلاطین رزم‌آوربوده‌است که به‌آنهافتح وفیروزی عطامیکرده. و تخت وتاج‌ایشان رانگاهبانی میفرموده . پس ازغلبه‌ایشان بر بابل‌این‌خدا نیز بر ماردوخ و دیگر خدایان بابلی تفوق یافت و چهره او را بصورتی رمزی نشان میداده‌اند که از دو طرف یك دائره دو بال بلند امتداد یافته و رخساره مردی از درون دائره نمودار وبرسرتاجی داردکه به سه شاخ مکلل

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد



**تمثال الهه‌آشور که ازحلقه آفتاب نمایان میشود ورمزی مذهبی را نشان میدهد**

واین‌نام بلند ویژهٔاوست ودیگری رانسزد که براین‌کاربزرگ‌دست یازد.

لیکن رقت و دقت پیشوایان مذهبی آشور گویا از روحانیون بابلی عمر هامورابی کمتر بوده زیرا درآن‌سر گذشت بنفع خدای خود تغییرات مهمی‌ندادند. درست‌مانندناپلئون اول که چون عزم تاجگذاری داشت برخلاف سنن دیرین پادشاهان ماضی ، هیچگونه تشریفاتی‌قائل

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

است ودست ها را ازدائره بیرون‌آورده است وگاهی‌کمانی نیز در دست او دیده میشود .

پادشاهان آشوری این صورت را برروی نگین خود منقوش و منقور میکرده‌اند. هم چنین همانصورت را برپیشانی ابنیه وقصور ومعابد خود نیز می‌نگاشته‌اند .

نگردید و بی‌سر و صدا ، تاج سلطنت را بسر نهاد. کاهنان آشوری هم برای فتح و غلبه خدای خود بر اهریمن تیامت قصه پردازی و داستانسازی نکردند، بلکه با کمال سادگی، الواح قدیم بابلی راهرجا بدست آوردند گرفته و نام ماردوخ رااز آن محوساخته و بجای آن، نام خدای خود آشور را نگاشتند . ولی از آنجا که این تغییرالواح چندان بدقت انجام نمیگرفت ، در بسیاری مواردا‌ثر نام ماردوخ همچنان باقی‌مانده،تا بعصرما رسیده‌است . عظمت وقدرت سپاه آشوریان‌جای شبهه وتردید برای‌احدی باقی‌نگذاشت وهمه خلایق اعتراف کردند که ماردوخ بیچاره کوچك‌تر از آن است که چنین عملی بزرگ را انجام دهد. و این افتخار خاص

**تمثال دیگری ازخدای آشور**



خدای آشوراست ولاغیر !!!

باری پس از روزگاری چند، این حکایت باستانی از حدود خاك بین‌النهرین گذشته بسرزمین فلسطین رسید . در آنجا یهودیان با همه بیچارگی که در آن‌ایام داشتندوروزگاررا به‌ضعف‌وناتوانی میگذرانیدند بازتن درندادند که سرگذشت خلقت وداستان پیدایش‌جهان، به خدائی بیگانه نسبت‌داده‌شود. خواه ربانیون واحبار یهود این‌راقبول‌داشتند یانه ولی‌درهرحال‌عوام مردم فلسطین‌بالاخره متفق شدند که کشندهٔ اژدهای « لوی‌یاتان » همانا یهوهٔ[1] ایشان بوده است و بس[2] .

از این زمان نیز قرنها بگذشت تاآنکه نوبت بعصر مسیحیان رسید. کتب مقدسه واسفاریهودبااخبار وروایات مسیحی‌آمیخته گشت .

---

۱ ـ یهوه Jehovah نام رمزی و نگفتنی خدای بنی‌اسرائیل است که در کتاب تورية ( عهد عتیق ) بهمین نام ذکر شده . چنانکه میگوید : خدا بموسی خطاب کرده ویرا گفت « من یهوه هستم و به ابراهیم واسحاق و یعقوب بنام خدای قادر مطلق‌ظاهرشدم . لیکن بنام خود یهوه نزد ایشان معروف نگشتم . » سفر خروج ٢/٦

٢ ـ افسانه کشتن اژدها بدست پهلوانی مذهبی در اخبار و روایات پارسیان نیز مذکوراست. چنانکه دراوستا (یسنا ۹/‏‏ـ۱۱) آنرا بگرشاسب نسبت دهد و گفته است که او کسی بود که اژدهای شاخ‌دار را بکشت .... و در « گرشاسب نامه » که از اصل پهلوی ، اسدی طوسی به‌نظم آورده به‌تفصیل این‌داستان ذکر شده‌است، و در آنجا میگوید :

بر اژدها رفت و افراخت دست
خدنگی بپیوست و بگشاد شست

گرشاسب نامه ، چاپ طهران ، ص۶۰

این جماعت نوآئین باین فکر دمساز نبودند که یهوه خدای یهود، فاتح جنگ با اهرمن باشد، بلکه میبایستی این کار بزرگ وعمل شجاعانه بدست یکی از پیشوایان بزرگ نصاری انجام شده باشد. ازینرو قرعه افتخارهلاك آن اژدها، بنام «سن‌جورج» (۱) زده شد و او بود که براین کار عظیم مبادرت فرمود وکامیاب گردید.

در عصر حاضر، یکی از مطالبی که در افکار مردم بطور کلی رسوخ یافته آنست که از اهمیت ونفوذ مذهب و دین در اثر اکتشافات علوم طبیعی پیوسته کاسته میشود. من شخصاً ازاین که مقام شامخ اهمیت را از دین به علم منتقل شود نمیپسندم، ولی حقیقت آنست که در برابر چشم خود، دائماً آثار بروز این تمایل را مشاهده میکنم. چند سال قبل، یکی از دانشگاههای بزرگ امریکا تصمیم گرفت که بافتخار رئیس خود که یکی ازعلماء نامدارحکمت طبیعی بود، مجسمه او را در زمان حیاتش ساخته و در فضای دانشکده نصب نمایند. این اندیشه جامه عمل پوشیده و روزی که از مجسمه با تشریفات

---

۱ــ سن جورج St. George یکی از شخصیت‌های قدیسین عالم‌مسحیت است که بمقام شهادت بزعم ایشان فائزشد. وی قدیس کشورانگلستان‌میباشد و همه ساله روز ۲۳ آوریل نام او تقدیس میشود. در باره او روایات و افسایه‌های دینی بسیار آمده‌است‌و گویند که‌او نخست، سربازی رومی بود که‌بدین مسیحی در آمد، ودر آنروز به‌شهادت‌رسید. ونیز گویندقبر اودر لیدا (درفلسطین) موجود میباشد. در دوره جنگ های صلیبی مردم انگلیس نسبت باو عقیدت خاصی پیدا کردند و بر آن‌شدند که‌وی‌عالم‌مسیحیت‌را ازغلبه‌مسلمانان‌نجات‌داد. بالاخره‌داستان‌جنگ‌و کشتن‌اژدهای بد کرداریکی ازحکایات منسوب به‌اوست.

مناسب پرده‌برداری کردند ، مشاهده شد که در زیر پای چپ آن عالم بزرگوار ، یك سوسمار بسیارقوی هیکل وجسیمی بطوری فشرده شده که درشرف هلاك است. من نمیدانم که آیا خود آنمرد دانشمند ، معنی رمزی این تندیس رادرك فرمود یاخیر؟ ولی مطلب معلوم بود دراین تمثال رمزی نهفته است که نشان میدهد چگونه «پهلوان علم» بر « عفریت جهل» غلبه یافته. آیا آنمردعالم متوجه بود که دست پیکر نگار، اورا جانشین مستقیم ان لیل و ماردوخ و آشورو یهوه وسن جورج قرار داده است ؟معلوم نیست !

وقتیکه من در آن مجسمه تفکر میکردم ، برق این اندیشه در ضمیر من تابش کرد که در آینده کی جانشین این بزرگان خواهدشد ؟ و کی باعفریت واژدها جنگ خواهد کرد ؟ اگرمیتوانستم براین سئوال جواب درستی بدهم ، هرآینه میتوانستم که خط سیر تمدن و طی تحولات فکر بشری را برای هزار سال آینده نیز معلوم دارم .

اکنون بسر سخن باز گردیم : باید دانست که ازاسطوره موجود درفصل اول سفر پیدایش با افسانه های بابلی هنوز تطبیق علمی دقیق بعمل نیامده . زیرا ازاساطیر بابلی، اطلاعات کاملی دردست نیست وقبل از آنکه علم در این باب قضاوت نهائی بنماید ، میباید نتایج حاصله از حفاریهای تازه و حاصل مطالعه و حل رموز و ترجمهٔ الواح موجود را منتظر باشیم . اما درهرحال صریحاً باید گفت که هر گاه بافراهم شدن آن وسایل، مقایسه وموازنه کاملی هم مابین این هردو اسطوره بعمل آید،

باز يك جواب نهائی قطعی باین مسئله داده نخواهد شد . یکمثال این مدعارا اثبات میکند :

درادبیات‌موجوده بابلی‌وآشوری، بحکایت طوفان برخورد میکنیم که تحققاً با داستان طوفان موجود در تورية [1] قابل مقایسه و تطبیق است . در آنجا داستان سفینه‌ای ذکرشده که آنرا با قیراندود کرده بوده‌اند. درست‌مانندتوصیفی که درباب‌سفینهٔ نوح درسفرپیدایش‌مذکور است. درهر دو آمده که شخص معینی راخدایان از بلای طوفان آگاه ساختند و او با خانواده خود درآن مأوی گرفته، از خطر درامان ماند. پس دراثر باران بسیار سراسرزمین راآب فرا گرفت و سکنه ارض‌هلاك شدند، سرانجام‌سفینه‌برقلّه‌جبلی‌جای گرفت وآنمردسه‌مرغ رااز کشتی بیرون فرستاد. پس‌آن مرد به « نجی » ملقب شد . و ازسفینه بخشکی بازآمد وقربانیها نیاز درگاه خدایان ساخت .

مابین‌این دوداستان بقدری مشابهت، واضح وآشکار است که همه متفق‌اندآن‌هردوصورت‌ازیك‌حکایت می‌باشند؛ لیکن‌باوجودآن‌همه، باز بعضی‌مواردداختلاف بین‌هر دوداستان وجود دارد. از آنجمله یکی‌آن که حکایت طوفان در اسطوره بابلی برزمینه تعدد الهه منقول شده وخدایان متعدد درآن‌کاربوده‌اند. یکی‌ازآنان به‌نزول بلای طوفان اراده فرمود ولی خدائی دیگر آن سرمستور را بروز داد . دیگر آنکه در حکایت

---

۱ ــ برای داستان طوفان نظر کنید به : سفر پیدایش ٦ / ١٤ تا باب ٨ / ١٩ .

بابلی علانیه این فکرمشهود است که خدایان خود نیز بعد از انگیزش طوفان‌ازآن‌واقعه سخت بهراس‌افتاده بیمناك شدند. لیکن‌بدیهی‌است که یهوه (تورية) را هرگز بیم و هراسی دست نداد. حکایت بابلی هرچند



الاهه ایشتار

شاعرانه و برمبنای خدایان عدیده روایت شده، معذلك لطائفی دارد که داستان طوفان یهود آنرا فاقد است. چنانکه میگویند خدای

ایشتار(۱) الاهه محبت، نزد خدای خدایان که باعث و بانی اصلی طوفان بود رفته و اورا به تلخی ملامت کرد واز این جنایت به‌او طعن‌ها زد و گفت وی حق نـداشته است تمام نوع بشر را این چنین معـدوم و نابود سازد ؛ اگرچند تن از آدمیان بدنهادند ، بسیـاری مردمـان نیك در میان ایشان همچنان وجـود دارد . اگر پاره‌ای از انسان هـا بگناه آلوده شده‌اند ، خدا میبایستی برهمانها قحطی‌بگمارد یا سباع درنده و شیرهای خونخوار برایشان مستولی سازد تا از عدد گناهکاران بکاهد؛ نه آنکه طوفانی چنان عالمگیر بر آنها نازل سازد که همه‌را ازمیان ببرد ! باری سرزنشها و ملامت‌های او بکلامی بسیار پرمعنی خاتمه می‌پذیرد که اسطوره توریـة دراین جنبه اخـلاقی بپـای آن نمیرسد و آن سخن این است :

« بار گناه برعهدهٔ گناهـکاراست وبس. یعنی‌هرفردآدمی‌تنهاخود مسئول‌عمل‌خوداست .» ظاهراً یهود به کنه این‌حقیقت نرسیده‌بوده‌اند .

ازاین اختلافات جزئی که بگذریم بالاخره باید بگوئیم که آندو حکایت، نقل‌یك واقعهٔ واحدند. آیا این‌تطابق هردو، برصحت کلام توریة شاهد ودلیل میشود یانه ؟ بعضی خـواهند گفت کـه «آری چنین است ! این خود برهانی مؤکد است بر وقوع حـادثـه طوفان . » ولـی بعضی

---

۱ ـ ایشتر Ishtar لقب مهمترین خدای مادینه بابلی قدیم است کـه آنرا « استارت» یا «استوره» نیز تلفظ کرده‌اند واو را الاهه عشق ومحبت و خدای حیات وعالم طبیعت‌میدانستند. مسبب ازدیاد نسل نباتات و حیوانات و آدمیان‌بوده‌است.معابد خاص او در شهرهای قدیم اکاد ، نینوا و آربل‌وجود داشته است .

دیگر خواهند گفت: « نه چنین نیست، بلکه این دلیلی محکم است که یهود اساطیر خود راازبابلی‌ها اقتباس کرده‌اند.» بهرحال، جواب سئوال فوق را هر کسی میتوانـد مطابق ذوق و مبـدء خرد بـدهد و سوابق علمی و مطالعات دینی او حاکم درپاسخ آن پرسش خواهد بود.

دراینجا ذکر یك نکتـه لازم است و آن این کـه ادبیات بـابـلی خدمت بزرگی به کتاب مقدس ( Bible ) کرده، یعنی آنرا قابـل فهم قرارداده است. چنانکه همه میدانند، کتاب عهد عتیق (.O.T) فـقط تنها متنی است که در زبان عبری قدیم بعصر مارسیده. درآنجا بسیاری کلمات نادره هستند که فقط یك یا دو بار ذکر شده‌اند واز سیاق کلام، معنای آنها مفهوم نمیشود. ادبیات بابلی وآشوری که مشتمل برنصوص عدیده و کتیبه های متنوع است، اکثراً بزبانی تحریر شده‌اند که مانند زبان عبری متعلق به گروه السنه سامی باستانی میباشد. ازینرو هر کلمه یا تعبیری که در تورية عبری نامفهوم مانده، غالباً بوسیله متون بابلی، شرح میشود و مفادش فهمیده میگردد.

براین مدعا یك نکته دیگر باید افزود: وآن این است که نه‌تنها فهم کلمات و عبارات عبری بوسیله ادبیات بابلی آسانتر شده است بلکه در تورية عبری بعضی مواقع نواقصی موجود است که صورت کامـلی را رسم نمیکنند. وخواننده درست مانندآنست که دربرابرپرده‌ای ازنقوش و تصاویر قرارگرفته باشد، درآنمیان اینجا وآنجا در بعضی قسمتهای مختلف آن پرده صورتهائی دیده میشود که برجستگی و نمایانی خاصی دارند و جزئیات آنها بخوبی دربرابر نظر معلوم ومشهود است. لیکن

بعضی قسمت های دیگری مابین این صور واقع شده که معنا و مفهوم آنها را مشکل و غیر قابل فهم میسازد و گوئی منقصتی درپرده وجود دارد که بایدرفع شود، تا آنکه تمام آن دربرابر نظر بخوبی نمایان گردد. بعبارت دیگر، روابط فیمابین نقوش و تصاویر در تورية ناقص مانده و باید تکمیل گردد . ادبیات بابلی و آشوری ، نشانه و راهنمائی بدست می‌دهد که مارا برفهم آن مشکلات قادر وتوانامیسازد . یعنی‌درپرتو آنها نقاط تاریك موجوده در تورية روشن شده و مطالب تیره آن در فکر متجلّی میگردد .

بعلاوه نزد فضلا ودانشمندان شبهه‌ای نیست که درضمن استنساخ و تدوین و تجدید کتابت کتب قدیمه ، همواره حقایق تازه‌ای مندرج میشود . مقصود این نیست که هر کس‌میتوانسته بحق اصالت یك نسخه قدیمی تجاوز و تعدّی نماید . پرفسور جاسترو[1] غالباً میگفت که مابین تألیفات و کتب قدیمه مشرق زمین و مصنفات عصر کنونی این فرق نمایان است که در عصر حاضر کتابی را تألیف میکنند و بعد از تکمیل منتشر میسازند وازآن پس آن کتاب حیات خود راآغازمیکند . برخلاف، درمشرق قدیم‌بمحض‌اینکه کتابی تألیف‌میشده همانروز حیات او بسرمی‌آمد یعنی مادامی که موضوع آن کتاب مورد علاقه و توجه

---

۱ ــ پرفسور جاسترو Prof. M. Jastrow مستشرق امریکائی، متولد ۱۸٦۱ م. و متوفی ۱۹۲۱ م. اصلا یهودی پولونی است که پدرش به‌امریکا مهاجرت کرده . وی صاحب تألیفات عدیده‌است از آنجمله : کتاب « ظواهر اعتقادات و اعمال دینی در بابل و آشور» ۱۹۱۱ م . و دیگر کتاب « تمدن بابل و آشور » ۱۹۱۵ .

مردم‌بود آنرا میخواندند و کتابت و استنساخ میکردند وشرح وتفسیر بر آن مینوشتند و بدست اعقاب میسپردند تا آنرا کاملتر سازند. بعبارت دیگر آیندگان آنراتدریجاً منقلب‌می کردند و مسخ می‌نمودند. پس‌از آنکه عنایت ودلبستگی مردم به‌موضوع آن کتاب منتفی می‌شدو احدی دیگر آنرا نمی‌خواند، آنوقت دوره آن کتاب بسر می‌آمد، یعنی جزو اموات قرار میگرفت. درآن عصر وزمان، قانون «حق تألیف» وجود نداشت و بدون هیچ باك و اندیشه، بمالکیّت آثار مؤلفین، هر تخطی و تجاوزی جایز بود.

اما درمورد کتاب مقدس، علاوه برافزودن حجم واضافه کردن مطالب کتاب که درباب همه مؤلفات اعصار باستانی معمول بود، جریان مخالف دیگری دربرابرنمو و رشد آن کتاب نیــز وجود داشت که آن عبارت‌بود ازحذف‌بعضی‌اجزاء کتاب بدست‌خاخام‌های‌متعصب وربانیون غیور که آن کتاب را بمذاق وسلیقه خود سانسور میفرمودند. واجازه نمیدادند که آن نامهٔ آسمانی درباب خدا ودین ویا تاریخ و سرگذشت بانیان ادیان و شارعین شرایع، بیاناتی ومطالبی‌داشته باشد که با فکر و مذاق آنها درست درنیاید. ازینرو از روی تعصب دینی و بی‌ملاحظه، هرچه به نظرشان نامطلوب مینمود از کتاب حذف میکردند. این عمل مداوم در جرح و تعدیل کتاب مقدس، امروز آن کتاب را بصورت تألیفی درآورده است که گرچه زنده ومثبت‌است ولی‌فضلاء ودانشمندان نمیتوانندآنرامانند منبع موثقی‌برای مطالعه درمبادی عقاید ومؤسسات دینی، معتبر شمارند.

از این لحاظ بازمتون بابلی بدرد میخورد و مفید واقع میشود . باین ترتیب کـه یك کتیبه قدیـم و یك کتیبه متوسط و یك کتیبه اخیر ازمتون قدیمه را مطالعه میکنیـم و با مقایسه دقیق، بسبك منظم علمی، تحول یك موضوع دینی مثلاً « قربانی » را از آن تـدریجاً استخراج مینمائیم .

بالاخره مسیحیان‌هم‌بنوبت‌خود،مقالات کتاب‌مقدس‌رابدون‌اینکه سابقه اطلاعی ازفرهنگ‌مشرق زمین داشته باشند، مطالعه میکرده‌اند و آن کتاب الهی را علماء لاهوت که در قـرون وسطی از زبـان و ادب ودین‌ملل شرق بی‌خبر بودند موردتحقیق قرارمیدادند. این دانشمندان ومتألهین ، نظریات وتفاسیر و تحقیقات بسیار از خود باقی گذارده‌انـد که البته بسیار بدیع و دقیق است، ولی بسیاری از فصول کتاب مقدس را از معنای اصلی خود بکلی منحرف ساخته‌انـد . اکنون کـه بـا کمك معلومات شرق شناسی‌بر آنها نظر میکنیم ومعانی حقیقی آنها را درست درمی‌یابیم، بسیار متعجب و درشگفت میشویم .

یك مثال‌برای توضیح مقصودکافی‌است: نویسنده وقتی درمجلس وعظ عالـمی روحانی حضور داشتم که درباب آخرین کلمهٔ عیسی سخن میگفت دروقتی که‌عیسی‌بنا به‌انجیل‌یوحنا(۱) در میان شاگردان ظاهر شده وایشانرابااین کلام‌مخاطب‌ساخت و گفت: «سلام‌بر شماباد» آن واعظ

---

۱ ــ در انجیل یوحنا ۱۹/۲۰ چنین‌آمده است: « درشام همانروز که یکشنبه بود هنگامی که درها بسته بود جائی که شاگردان بسبب ترس یهود جمع بودند، ناگاه عیسی در آمده در میان ایستاد و بدیشان گفت : «سلام بر شما باد» .

دانشمند دراین‌باره بتأکید تمام تکرارمیفرمود که ـ این سخن راعیسی برای‌آن گفت که مستمعین خود را از آرامش روح و سعادت نفس تسلی دهد و روح آنانرا از مبدء صلح وسلام ممتلی سازد . ولی واقع آن‌است که وقتی‌عیسی فرمود « سلام برشما باد » هیچیك‌از این معانی را اراده نمیفرمود، بلکه ایشانرا باین کلمه ثنا گفته وعیناً همانطور که مسلمانان امروزه ازایراد کلمه (سلام علیکم) اراده‌تحیت ودرود دارند، اونیز همان معنی را قصد داشته . این عبارت درست مساوی است باعبارت «صبح‌شما بخیر! good morning » که درزبان انگلیسی‌فورمول‌ادب قرار گرفته است .

خلاصه آنکه مطالعه‌دقیق ادبیات خط میخی، بعضی از تفسیرات دینی کتاب‌مقدس را بکلی واژگون ساختـه و اینك بعد از چندین قرن برای ما میسر گردیده‌است که از آن کتاب‌مذهبی درست معانی اصلی، آنراکه نویسندگان اولیه درنظر داشته‌اند درك نمائیم و نـیت حقیقی آنهارادریابیم. بانصاف‌میتوان گفت ـ اگرما کتابی رامحترم میشماریم، میباید بگذاریم پیام و پیغامی را که مؤلف اراده داشته کماهو بما ابلاغ نماید .

فصل یازدهم

# چون وچند

عامه راعقیده بر آن است که افکار فلسفی[1]، کما بیش از زمان یونانیان آغـاز شده و ارمغان ایشان است و دیگر اقوام قدیمه و امم باستانی،دماغ خود را درمسئلهٔچون‌وچند موجودات زحمتی‌نمیداده‌اند. قبول این‌معنی مشکل‌است خاصه‌از آن لحاظ که دردره‌های نیل‌وفرات، درجات بارزی از تمدن، نصیب‌بشر گردید. ممکن است به‌حدس و مظنه بگوئیم که اکثرمردم جهان ، مباحث فلسفی را امری بیفایده وبی‌ثمر شمرده ازاینرو آنرا درخور تحریر وتدوین نمی‌دانسته اند . ازین‌مطلب

۱ـ فلسفه: معرب کلمه فیلوزفیا Philosophia مرکب ازدو کلمه «فیلو» یعنی «محب» و «زئوفی» یعنی «حکمت» ترکیب یافته وبعدها در زبانهای عبری وعربی و لاتین نیز همان کلمه عیناً استعمال شده است .

معنای لغوی آن کلمه « حب دانش » است ولی معنای اصطلاحی آن عبارت‌است ازمطالعه در روشهائی که براندیشه و کرداربشری حکومت دارد و شامل یك سلسله نظریات و قواعد فکری است که در حقیقت عالم وجود بحث میکند . درنزد علماء شرق فلسفه‌به «علم‌حکمت» نامبرداراست وآنرا مشتمل برشعب علومی چند مانند : منطق ، و تهذیب اخلاق و سیاست مدن، و معرفةالجمال وبالاخره‌علم ماوراءالطبیعه (متا فیزیك ) میدانند. قدیمترین
بقیه پاورقی در زیرصفحه بعد

چندان‌عجب نباید داشت زیرا حتی‌دراین ایّام،بسیاری ازمردمان، فلسفه را فقط یك ورزش دماغی و کاری عبث وغیر عملی میدانند .

با همهٔ این‌ها، بابلی‌ها فلسفه را بکلی بیهوده ولغو نمیشمرده‌اند. حتی‌بعضی، نظریاتی‌را که‌درعلم‌حکمت‌داشته‌انددرمتون‌الواح‌خشتی‌خود ثبت کرده‌اند. اگر مارا چندان علم و اطلاعی ازاین رشته علمی ایشان در دست نیست بدان سبب است که این گونه مطالعـات انتشار عمـومی

---

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

متنی که در آن کلمه‌فلسفه‌استعمال شده، در کتاب هرودوت مورخ یونانی است که بمعنی « تحری‌وطلب علم» بکار رفته، بعداً درنوشتجات افلاطون Platon ما بین«حب حکمت » و « علم حکمت » فرق گذارده شده و این هـر دو از یکدیگر تمایز یافته‌اند . ازاین رو قدیمتریـن ظهـور فلسفه بصورت یك علم منظم نزد یونانیان بوده‌است . ولی باید گفت دیگر ملل شرق نیزهریك فلسفه خاص خود راکه بعضی قدیمترازیونانیان است، داشته اند. حتی بایـد توجه داشت که فلسفه یونانیان نیز بدواً در نـواحـی شرقی یعنی مستعمرات آسیائی آنها ( ایـونیا ) بظهور رسیده است و از آنجا بشبه جزیره یونان بسط وانتشار یافته .

در روایات یونانی اشارات و اخباری به‌نفوذ تعالیم معلمین قدیم مصر در بعضی فیلسوفان‌یونان موجوداست مانند طالس‌وفیثاغورس ودمکریتوس و بالاخره افلاطون . کشورهای باستانی هند ، چین و ایران همه بنوبت خـود افکارمنظم واندیشه‌های مرتبی در باب‌الوهیت و کیهان وانسان و دیگرامور فکری‌داشته‌اند ومکتب‌های عدیده بظهور آورده‌اند که‌هم‌اکنون درنزدفضلا و محققین شرق شناس مورد مطالعه و تحقیق میباشد . بعضی از ایشان بدقت شرح داده‌اند که چگونه فلسفه غرب در ادوار و اعصار مختلف درتحت‌نفوذ وتأثیرمستقیم فلسفه‌مشرق واقع می‌شده، مثلاباتأثیرفلسفه«افلاطونیه جدیده» در تاریخ قدیم وتأثیر حکماء‌اسلام‌مانندفارابی وابن سینا و ابن‌رشد در قرون وسطی‌وتأثیر فلسفه بودا وبرهمنی‌وزردشتی درممالك غرب، خاصه در کشور آلمان مورد انکار نیست .

نداشته وعلاوه براین ، آن مباحث را غالباً بزبان قدیم سومری تحریر می کرده‌اند که ازآن بصورتهای ناقص قطعاتی بجای مانده است. ازاین سبب پنجاه سال دیگر حفاری ومطالعه لازم است تابتوان فصلی مشبع و کتابی کامل در توضیح فلسفه قدیم بابل بقلم آورد. با این همه اکنون میتوانیم این باب را آغاز کنیم زیرا درتاریخ حاضر ، بعضی اسناد دراین رشته ، کمابیش بدست آمده است .

نخست کلام را ازموضوعی شروع می کنیم که فلاسفه بابل درآن بحث و تدقیق کرده‌اند وآن همانا مسئلهٔ « خیر وشر مطلق»(1) است .

---

۱ ــ خیر و شر مطلق : وجود این دو قوه در عالم از دیر باز مورد مباحثات و تحقیقات بسیار نزد حکما و متألهین و علماء ملل و نحل است . تورات در سفر ایوب بر آن است که عالم سر بسر شر محض میباشد . متألهین نصاری همیشه درحل این مسئله سرگردان بوده اند که چگونه مابین قدرت الهی که خیر محض است با وجود شر در عالم تلفیق دهند. عاقبت بر آن شدند که عقل بشر قادر بحل این مسئله نیست . علماء ومتکلمین اسلام، خیر وشر ، هردو را مخلوق ارادهٔ الهی میدانند و در قرآن شریف آمده است « و لوشئنا لاتینا کل نفس هداها ولکن حق القول منی...» السجده: ۱۲/۳۲. خیروهدایت را ازخداوشر وضلالت را ناشی ازعمل انسان میدانند . از نظر فلسفهٔ هندوئیزم که بودا نیز آنرا بتفصیل شرح کرده: عالم شرمحض است وخیرمحض دروصول بمرتبه نیروانا یعنی ( فنا ) حاصل میشود . و مبدا انتقال ارواح نزدایشان یا «کارما» بر روی این قاعده است که انسان محکوم بدریافت جزای خود و پاداش اعمال خیر وشر خود میباشد وهر چه درین عمر میکارد در عمر دیگری میدرود. درمذاهب دو گانه پرستان مانند زردشتی و مانوی بر آن رفته‌اند که در عالم دو نیروی برابر حکمفرمائی میکنند: یکی نیکی ( اهور مزدا ) و دیگری بدی ( اهریمن ) و همه موجودات هر یك بر حسب استعداد وقابلیت خود درصف لشکریان یکی ازین دو خدای ازلی قراردادند. بعضی از فلاسفه

بقیه پاورقی درزیر صفحه بعد

مسئله‌ای که دربارهٔ آن متألهین مسیحی رنج بسیار برده و بحث فراوان کرده‌اند، آن‌مسئله‌این‌است که‌اگرخدا منزه وقادراست ، چگونه روا داشته که « گناه » در عالم بوجودآید ؟ جوابی که مسیحیان باین‌سئوال داده اند بطور خلاصه این است : « وجود شر حاصل ذنب انسان است» و از اینجا قضیّه « ذنب ازلی » (۱) بمیان آمـده کـه پایه آن در کتاب

---

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

متأخرین‌اروپا که لایبنیتز Laibnitz آلمانی پیشوای ایشان است بر آن‌رفته که عالم، خیرمحض‌است وشری وجود ندارد وخلقت عالم و انسان ازین که هست بهتر وکاملتر امکان پذیر نبوده . مانند بعضی ازصوفیه اسلام که عالم‌وجود را مظاهر جمال حق تعالی میدانند و آنرا خیر محض میشمارند ومیگویند:
«جهان چون‌چشم‌وخال‌وخط ابروست . که‌هرچیزی بجای‌خویش‌نیکوست .»
ولی مادیون وپیروان فلسفه نشو و ارتقا evolutionists بر آنند که درجهان مسئله خیر وشرمطلق وجود نداشته وندارد. وموجودات، ازآن جمله‌انسان، بعد از طی يك سلسله تکامل طبیعی بمرور زمان بمرحله فعلی رسیده‌اند. در این صورت خیر و شر امری نسبی‌واعتباری‌بیش نیست .

۱ ــ ذنب‌ازلی‌ــ المعصیته‌الاصلیة «Peché originaire»،بعقیده متألهین نصاری گناهی‌است که‌فطرت‌بشری بدان مفطور است واول همه آدم‌ابوالبشر در بهشت برین مرتکب شد و ازفرمان الهی منحرف‌گردید. در انجیل آمده است « همه گناه کرده اند و از جـلال خدا قـاصر میباشند و بفیض او مجاناً عادل شمرده میشوند ، بواسطه آن فدیه که در عیسی مسیح است که خدا اورا ازقبل‌معین‌کرد تاکفاره باشد بواسطهٔ ایمان بوسیله خون او....» رساله رومیان : ۲۳/۳

« جائی که‌برق‌عصیان برآدم صفی‌زد    مارا چگونه زیبدعوی بی گناهی »

گناهانی که انسان از سر سهو مرتکب میشود و بر خلاف قـانون و شریعت عمل مینماید بر دو نوع‌اند: صغیره و کبیره. خدای متعال خود خالق آنهاست‌ولی‌آنرا باختیار انسان‌گذارده و درب معصیت بروی‌آدمی بازاست

بقیه پاورقی در زیرصفحه بعد

مقدس نهاده شده است .

بابلی‌هاهم‌مانندیونانیها ورومی‌ها ، خدایان‌خود رًا منزه ومقدس نمی‌دانسته اند . نـزد ایشان همهٔ آلهه بزرگ و نیرومند و دانـا بوده ولی ازخطا وخلل مصون نمانده‌اند . واقعاً این بذله لطیف کـه یکی از فلاسفه جدید به ظرافت گفته، درست شامل‌حال آنهاست :

«اگرخدا انسان‌را بصورت خودآفرید، انسان نیز دربرابرلطف الهی، درعوض، خدا رابصورت‌خود خلق کرد.» این‌معنی‌درست‌منطبق‌بر ماهیّت آلهه بابل است که همه مرتکب سهوها وخطاهـا می‌شده‌اند.

بـا این مقدمه ، مسئلهٔ شر مطلق ، دیگر بـرای آنهـا به میان نمی‌آید .لیکن فیلسوفان بابل مقدار زیادی از اوقات خود را به‌مسئله «موقع‌انسان‌درعالم» مصروف ساخته‌اند. آنها گویا در انتظار ترقی‌علوم طبیعی جدید دیرزمانی نماندند، تا اینکه به‌شباهت جسمانی‌مابین‌انسان وحیوان پی‌ببرند . آنها واقف بودند که‌آدمی با جانوران نسبت‌نزدیك دارد ونیزآگاه بودند که‌تنها تفاوت وفرق آنهردو دراین‌است که انسان فقط دارای قوه عقل میباشد. آنها خدایان خود را نیز صاحب این قوه می‌دانستند، ولی‌برای‌آنها خاصیتی دیگرهم معتقدبودند که انسان‌آنرا

---

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

تا عدالت خداوند نمودارگردد و پاداش نیکوکاران و کیفر بدکرداران‌داده شود و عفو و رحمت او نسبت بگناهکاران بظهور برسد .

درکلام اسلامی‌بدی ازانسان‌است که «ان‌الله‌لایظلم الناس‌ولکن‌الناس انفسهم یظلمون » یونس : ۴۴/۱۰ و انسان دراعمال نیك و بد مخیر است که «من اهتدی فانما یهتدی لنفسه ومن ضل فانما یضل علیها، ولاتزرو ازرة وزراخری» الاسرا : ۱۵/۱۷

فاقدبود. آن عبارت‌از«حیات‌جاویدی» ویا «خلود» است. ازاین‌روانسان بزعم ایشان درمرتبه فیمابین آلهه و حیوانات قرار دارد؛ یعنی برخلاف حیوان، صاحب‌نیروی‌خردمیباشد وازاین‌رو بخدایان نزدیك است وبر- خلاف خدایان، وی مردنی‌وفانی است و بهمین‌جهت بجانوران نزدیك میباشد. علّت پیدایش‌این‌وضع واین‌موقع برای‌آدمیزاد چه‌بوده ؟ واین حالت، او را چگونه حادث شده؟ آیا این ناشی از خطای خدایان بود، یا انسان خود درین باب مقصر است ؟ در حلّ این مسئله ، نظریّه ذیل نزد ایشان بظهور رسید :

انسان درآغاز حیات خود ازسرشت الهی‌ساخته شده بود.همانطور که درکتاب‌مقدس مذکور است[1] خداوند در نخستین جسد او که‌از گل بساخت ازروح خود دمیده و او را حیات بخشید. درنزد بابلی‌ها نیز اولین‌بار بشر از معجونی‌مرکب از خون الهی وخاك زمینی آفریده گردید وازاین سبب یك نیروی او علوی‌است که قوه «عقل وخرد»باشد ویك صفت او سفلی است که «مرگ وفنا » باشد .

اما بایددانست که‌دراساطیر باستانی‌بابل، آن‌وحدت‌مبانی واسالیب منظم که در معتقدات کنونی ما موجود است، نمیتوانیم یافت . زیرا در

---

۱ ـ روح الهی در خلقت بشر . عقیده بر آنکه خداوند در هنگام خلقت بشر از روح خود در طینت او دمیده است در نزد اهل‌کتاب ، اصلی قدیم دارد. درتورات آمده است : « خداوند آدم را از گل زمین بسرشت و در بینی او روح حیات دمیده و آدم نفس زنده شد » سفرپیدایش: ۷/۲ . در قرآن مجید آمده است :

«فاذا سویته و نفخت فیه من‌روحی فقعواله ساجدین» الحجر: ۲۸/۱۵

اما کن گونا گون، همان یك اسطوره بصورت‌های‌مختلف منتشرمی‌شده وهر فرد میتوانسته است که آنهارا مطابق پندار یاذوق خود قبول ویا رد کند ویا حك واصلاح نماید. قدما ابداً مردمانی متعصب نبوده ونجاح ورستگاری را در چهار چوبه محدود دین خود منحصر نمیکرده‌اند. ازاین‌رو در هر اسطوره دینی، معانی وتفاسیر گونا گونی پی‌درپی بظهور می‌رسیده است.

یکی ازداستانهای‌اساطیری‌را که خیلی‌نزد عامه رواج داشته است، و در تمام نواحی و اطراف و اکناف انتشار حاصل کرده وحتی نسخه‌ای از آن از بین‌النهرین بمصر رسید ما در اینجا آنرا به اختصار نقل میکنم:

گویند که خدائی بنام «ائا»(۱) از خیل خدایان بر آن شد که آدمیزاد را مشمول عنایات و الطاف خود قرار دهد. او همان بود که چون خدایان اراده کردند بلای طوفان را بر جهان نازل سازند، وی نوح را نهانی ازین امرخبر داد و او را بر آن داشت که سفینه‌ای برای خود آماده کند.

ماهیگیری بنام آداپا Adapa(۲) که در کنار دریای فارس بصید

---

۱ ـ ائا Eâ نام خدای‌سوم از آلهه ثلاثه بابلیان است که او را خدای میاه میدانسته و معبدی رفیع بنام او در محلی که رود دجله و فرات بدریای فارس‌میریخته بنا کرده بوده‌اند. بعدها او را خدای عقل و خرد نیز شناخته و گویند ماردوخ خدای بزرگ بابلی فرزند اوست.

۲ـ آداپاAdapa پهلوان داستانی از اساطیر بابل ازاهل شهر «اریدو Eridu» در خاك بابل به‌اعتقاد ایشان‌حکیمی بوده‌است که‌به‌آسمان صعود کرد و با آنو خدای خدایان مفاوضات داشت و پس بزمین هبوط نمود.

مشغول بود مورد محبت آن خدا واقع شد و اسرار نهانی بسیاری از او بیاموخت و روزگاری دراز با آن الهه بسر آورد . از آنجا که هر که دانا بود توانا بود. اداپا در پرتو علم ، قدرت بسیار حاصل کرد و نزد همگنان مورد مهابت و هراس شد و بر او حرمت فراوان نهادند. روزی که بصید مشغول بود باد جنوبی که نزد بابلیان بصورت مرغی بزرگ پیکر نشان داده می‌شود جسارت ورزیده زورق او را واژگون ساخت . اداپا بر آشفت ودر صدد انتقام بر آمد. اگر اورا مانند دیگر ماهیگیران علم و دانشی نبود، البته کاری نمیتوانست کرد. لیکن او نیرو وتوانائی بیش از دیگران داشت . وی را خردی افزونتر از دیگر آدمیان در سر بود. پس بکینه‌جوئی ، یکی از بالهای باد جنوبی را بشکست .

از این ماجرا، روزها، هفته‌ها وسال‌ها بگذشت وباد دیگر وزیدن نگرفت. این واقعه را به‌درگاه رب‌الارباب عرض کردند. وی مرتکب این خطا را بشناخت وبر آن شد که او را به آسمان نزد خود بخواند تا ازین گناه در پیشگاه رب، جواب بگوید .

چون ائا، خدای پشتیبان اداپا، ازین واقعه آگاه شد، برجان دوست خود اندیشه کرد ودرتشویش افتاد که آیا ازحضور درمحضر خدایان براو چه‌خواهد گذشت؟ وبیم آن بود که خدای‌خدایان آنو Anu (۱) چون اورا

---

۱ ــ آنو Anu نام خدای خدایان و بزرگترین الهه بابلی است و آنو بدان لقب بمعنای آسمان‌میباشد، چه‌او راخدای‌سماوات میدانسته‌اند. برخلاف انلیل که خدای زمین شمرده میشده و این هر سه یعنی آنو و ائا و انلیل خدایان ثلاثه قدیم سرزمین بابل و آشورند و معابد عظیم بنام هر یك از ایشان بر پا کرده بوده‌اند .

موجودی چنین توانا ودانا ببینند از او عالم رادر خطر دانسته برنابودی او امر فرماید. ازاین رو بیاری اوبرخاست و تدبیری اندیشید تا آنکه او را از هلاك احتمالی ایمنی بخشد. پس اورا گفت که جامه عزا وسوگواری برتن ساز کند وخاك وخاکستر برتارك خود بپاشد وبدروازهٔ آسمان ها برود. درآنجا دوخدای نگهبان همواره نشسته اند. بناچار ازاو خواهند پرسید کیست؟ وچرا ماتم گرفته است؟ پس درپاسخ بایدچنین بگوید که- مردی بینوایم واز کره ارض می آیم. در آنجا دو خدای از زمان دیرین بوده اند که اززمین رفته وبدروازه های آسمان نشسته اند؛ اینك از فراق آنها این چنین مصیبت زده وسوگوار گشته ام. چون آندو خدا نام خود را بشنوند واورا این چنین ببینند، ناگزیر براورقت آورده واورا بدوستی برگیرند واوازایشان درکارخودیاری بجوید. بالاتراز این تدبیر، خدای ائا، دوست آدمی خود را اندرزهای دیگر نیز بداد و چون بر جان او اندیشناك بود اورا گفت اگر آنو، رب الارباب بتوجامه ای بخشدبرتن بپوش وسپاس گوی؛ لیکن اگر ترا طعامی یا شرابی عطا کنند زنهار از خوردن ونوشیدن آن امتناع نما! چه بسا که درآن زهری نهاده باشد و ترا هلاك سازد.

چون اداپای ماهیگیر به آسمان رسید، با خدایان محافظ ابواب سماوات ملاقات کرد وهمانگونه که بدو دستور داده شده بود با آنان سخن گفت. خدایان را ازآن آدمیزاده فانی بینوا بسیار خوش آمد واز اینکه بسبب دوری و فراق ایشان بعزا نشسته است از او شاد شدند. پس تاآسمان هفتم بهمراهی او بالا رفته وبحضور رب الارباب رسیدند.

همانگونه که خدای ائا اندیشیده بود، آنومهتر خدایان بزودی دانست که این موجود کوچك دانشی‌زیاد از حد دارد و این همه اسرار خدائی را ازائاآموخته است و او بوده که رازهای نهان را با آن بشر فناپذیر در میان نهاده. از این سبب ائا را در معرض عتاب فراوان و بازخواست بسیار درآورد؛ با این همه تکلیف آن ماهیگیر روشن نبود و خدای خدایان‌دراین فکر بود که‌بااین موجود که بیش ازدیگران گوهر علم را بدست‌آورده چه باید کرد؟

شاید دراثر شفاعت‌آندو خدای نگهبان، ویاآنکه درآنـزمان او درحال لطف وبشاشت بود براوببخشید و گفت: «چون‌آنچه نباید بشود شده‌است، وکاراتفاق افتاده واین انسان درعداد موجودات علـوی قـرار گرفته، ازاین‌رو سزاواراست که او را به‌نعمت خلود بیارایم واز نـان بقا وآب حیات باو اطعام فرمایم.

اگر این امر چنین واقع می‌شد، هرآینه بشر خود بخوددرعداد خدایان قرارمیگرفت واز عیب زوال ولوث فنا مبری میگشت.

پس آنو بیکی از خادمان درگاه‌خود امرفرمود که ازآن طعام‌و شراب جاویدی، نزد مهمان بیاورد. چون دربرابرش نان و آب حاضر گشت، آن بدبخت را اندرز دوست خود بیادآمد واز بیم مرگ برآن دست درازنساخت و ازاکل‌وشرب‌آن پرهیز کرد، هرچه خدای‌خدایان او را بیشتر برخوردن از آن خوان تحریص کرد، برامتناع او افزوده گشت و از ترس مرگ احتمالی در خطر مرگ مسلم فرو افتاد. پس خدای خدایان بر آشفت و او را گفت: «ای اداپا،اکنون که از طعام

بقا وآب حیات نمی‌خوری ، بروی زمین‌باز گرد و در آنجا بمیر . »

ادا پا پس‌از آن بکره خاك بر گشت و پس‌از روزگاری که بخوشی وشادمانی بسر آورد، سرانجام‌پیر گشته مانند دیگر آدمیان، اجل‌اورا در رسید وطعمهٔ مرگ گردید .

این‌داستان، گناه قصورانسان‌رادرحصول نعمت‌حیات‌ابد، ازیك‌سو بگردن خود انسان، واز سوی دیگر به‌عهده یکی از خدایان که بغلط اورا اندرز داد میگذارد .

در ادبیات‌بابلی، حکایات بسیاری ازین قبیل بدست ما رسیده که همه کمابیش روی همین زمینه طراحی شده‌اند . مثلا رزمنامهٔ حماسی گیل‌گمش(۱) این چنین خلاصه می‌شود :

«آن پهلوان‌بزرگ، گیل‌گمش‌چون نگریست، دید که سرانجام همهٔ دوستان وهم نشینان او، مرگ‌است. اورا دردیده خرد، دورنمائی از جهان‌دیگر نمودارشد؛ همانجائیکه همهٔ روانهای آدمیان بدانجا میروند.

۱ ـ گیل‌گمش Gilgamesh ـ نام سومری یکی از پهلوانان حماسی آشور و بابل است که سرگذشت او در الواحی که در ۲۵۰۰ ق. م. منقور شده بوده یافته‌اند. این پهلوان در طلب گیاه حیات دراطراف جهان بر آمد. تاعاقبت با اوتانا پیشتوم Utanapishtum که نوح بابلی‌هاست ملاقات کرد و از او سرگذشت طوفان را استماع نمود. حکایات بسیار در الواح بابلی باو منسوب است که غالباً از کتابخانه آشور بانی‌پال پادشاه نینوا ( ۶۵۰ ق .م.) بدست آمده . گویند گیل‌گمش پادشاهی بود که در بابل ۱۲۶ سال‌سلطنت کرد و بدرجه‌الوهیت رسید و بنام الهه آفتاب درفصل‌بهار اورا عبادت کردند، و باو وقایع رزمی و افسانه‌های فوق‌الطبیعه نسبت می‌دهند که یکی از آنها همین‌افسانه‌است که باختصار درمتن‌ذکرشده‌وظاهراً این‌افسانه‌ازهرطرف گرد آمده . در طول و مرور ایام و دهور به اصل حماسه گیل گمش افزوده شده است . گیل‌گمش درآداب مشرق ظاهراً همان « نمرود» است.

چون ازمنظر آن‌جایگاه، بیم وهراسی بردلش‌چیره گشت، بر آن سرشد که‌کاری کند که سرانجامش بدانجایگاه پرازرنج و بیم نیفتد. پس به جستجوی گیاه زندگانی‌جاوید بر آمد. بدو گفتند که این چنین گیاهی تنها درجزیره‌ای بس‌دوردست نزدیك بجایگاهی که کشتی‌نوح بابلی در آنجا فرودآمده یافت میشود. درآن جزیره است که نوح‌خانه کرده و ازآن گیاه که خدایانش روزی کرده‌اند، خوراك ساخته وبه نیروی آن پنجهٔ مرگ را برتافته وزندگی‌جاوید یافته است.

گیل گمش رو براه نهاد و در آنراه پر رنج ودرد، همه گونه سختی‌هاو کشمکش‌هااوراپیش آمد، تا اینکه سرانجام‌بدان جزیره‌رسید، واز دیدار نوح بهره‌ور گشت. آن پیامبر او را پذیرفت و با او سخن گفت وسرگذشت‌طوفان‌رابرای او گزاره کرد. پس، ازآن گیاه شگفت زندگی‌بخش لختی بدست‌آورد وبا خود در کشتی‌نهاده آهنگ بازگشت نمود. درمیان‌راه، ماری نهانی بدرون کشتی راه یافت وآن گیاه گرانبها را ازاو بدزدید و باخود برد.»

ازین‌حکایت، همچو برمی‌آید که‌آدمیزاده‌رابه طعام‌خاص‌خدایان دستی‌نیست، و عاقبت نمیتواند که ازآن‌بکف آورد، و گویا مار نیزیکی از خدایان بوده که بدینصورت در آمده ومأمور بوده است آن گوهر گرانبها را از آدمیزاده برباید.

در کتاب عهد عتیق (تورية) حکایتی بهمین طراز دیده میشود که در آن‌جا بواسطه مداخله مار، آدم وحوا بیکی ازاسرار نهفته الهی آگاه

شده وچشمشان باز گردید وعارف به‌نیك وبد شدند.(۱) یعنی بگوهر عقل نائل گردیدند. چون خدای (یهوه) ملاحظه کرد که‌جزئی‌ازعلم اویعنی قسمتی‌ازصفات‌ذاتی اوبسرقت رفته‌است گفت: «اینك انسان که مثل یکی از ما شده است وعارف به‌نیك وبد گردیده، مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات گرفته بخورد و تا ابدزنده ماند . . . . . »(۲) بعبارت دیگر، انسان‌درنتیجه‌حصول گوهرعقل، نیم‌خداشد واگرهرآینه گوهر بقا نیز حاصل میکرد، تمام خدا می‌شد . ازاین رو از جنت عدن رانده گردیده و پاسبانی چند گماشته شدند تا دروازه‌آن باغ را محافظت کنند ونگذارند که او دوباره به‌آن جایگاه سرمدی باز گردد . دراین داستان تورية ــ یهوه درست همانطور که ائا تصور میکرد که رب‌الارباب باآدم رفتار خواهد کرد،عمل کرده‌است. یعنی اورامورد غضب قرار داده، ولی دراسطوره‌تورية خدای یهود ازخدای بابلی مهربان‌تر بوده‌است، زیرا که در صددهلاك آن مخلوق فانی و مردنی بر نیامد؛ اما کرم او بقدرآنو نیست زیرا آنـو میخواست منزلت الـوهیت باو عطا کند ولـی یهوه این مقام را ازاو دریغ داشت . همچنین دراین حکایت یهودی، جزئی از گناه محرومیت انسان ازحیات‌ابد، برعهدهٔ خوداو گذاشته شده وجزئی دیگر بر گردن‌یهوه است که نمیخواسته آدمی به‌نعمت ابدیت توفیق یابد. اگر هرآینه آدم وحوا را بحال خود میگذاشت، در حال از درختی بدرختی دیگر راه یافته‌وآن‌راه‌را بپایان می‌رسانیدند.پس ضرورت‌داشت که‌بهمان

---

۱ ـ سفر پیدایش ، باب ۱۰/۳

۲ ـ سفر پیدایش ، باب ۲۲/۳

درجه از عقل که اتفاقاً نصیبشان شده متوقف مانده و راه بمقامات بالاتر بر ایشان مسدود باشد .

از این گونه حکایت، متون دیگر نیزدر دست‌است که میتوان نقل نمود ، ولی آنها هنوز صورت کامل‌ورضایت‌بخشی حاصل نکرده ونمیشود آنها را شرح وبسط داد. و از همه این معنی‌مستفاد میشود که در سراسر ادوار تاریخ، حکایات گونا گون همه در روی یك‌زمینه‌فلسفی‌طرح ریزی شده‌اند و حکمای قدیم بابل همه میخواسته‌اند این معما را حل کنند که « چرا آدمی از حیوان بالاتر و از خدایان پائین‌تر آفریده شده است ؟ »

مسئله دیگری که مورد نظر وبحث ایشان بوده است، همانا قضیه « مبدأ تمدن» است که آدمی چگونه بمیدان مدنیت قدم‌نهاد ؟ آنان‌ابدأ فرض نمی کردند که بشر درحالی که دارای مرتبه کمال بوده نا گهانی بعالم آمده باشد. در کتاب عهدعتیق یهود نیز همین قضیه آمده است. در حکایت‌پیدایش آدم‌باهمه ساد گی که‌دارد، نظریات‌وتحقیقات‌الهیون‌چنین فرضیه‌ای را وضع نکرده است . بابلی‌ها مردمانی تیز بین‌بوده‌اند . در پیرامون کشور خود اقوام پس افتادهٔ نیم وحشی مشاهده میکردند ، که ازآنها در مراحل تمدن بسیار عقب‌تر بودند. و از آنجا که مدنیت خود ایشان آنقدر کهن ودیرینه‌سال بود که‌زمانی را که خود ایشان درمراحل بدویت‌بودند وهنوز شهرها نساخته،ومزارع‌نکاشته، بخاطر نمی‌آوردند. با آنکه دورهٔ صحرا گردی و شبانی را طی کرده و شهرنشین شده بودند ، خاطرهٔ آن منازل‌ابتدائی را بیاد نمی‌آوردند ودر نوشتجات و کتیبه های

خود همواره ازملل‌دیگر به تحقیر سخن گفته وآنها را مردمی گفته‌اند که اجساد مردگان خودرا درزمین مدفون نمی‌سازند؛ یعنی آن‌صحرا‌گردان‌بیابان نشین که در ممالك خاور زیست‌میکنند، مردگان‌خود را هر جا رسیده بخاك سپرده وقبور آنهارا گذاشته ومیگذرند وهیچ آداب و رسومی در بارهٔ آنها مرعی‌نمیدارند.

چند سال قبل ماموفق شدیم که تعداد بسیاری الواح باستانی را مطالعه نموده ومندرجات آنها را بایکدیگر تلفیق کنیم وازآن حکایتی کامل استخراج نمائیم که یکی از اسطوره‌های قدیم سومری است.

از روی مزاح،من این حکایت را تئوری داروین[1] سومری لقب دادم وظاهراً آن‌اسطوره‌در آن‌ملك رواجی‌وسیع داشته، زیرا نسخ عدیدهٔ ازآن، درهر گوشه‌وکنار بدست‌آمده‌است. در این‌داستان، درست مانند سرگذشت‌آدم وحوا، زن نقش‌مهمی بازی میکند با این تفاوت که حوا را طبقات‌آدمیان در نسلهای بعد محکوم کرده‌اند ولی برخلاف، زن بابلی، دراین‌حکایت مقامی‌مافوق‌بشر داشته ودر اعمال خودتالی‌خدایان عظیم‌الشأن قرار گرفته است.

این اسطوره حاکی‌است که انسان درآغاز، در حالت توحش‌بوده و گیاهان صحرا را میخورده و مانند دیگر جانوران از آبی که در

---

۱ـ تئوری‌داروین Darwinism فرضیه‌ایست که‌منتسب‌بحکیم‌طبیعی‌دان انگلیسی،چارلس روبرت داروین (۱۸۸۲ ـ ۱۸۰۹ م) میباشد. او نخستین کسی است که قائل به تحول تدریجی انواع موجودات گردید. و مبادی «تنازع بقا» و «فوزافضل» راوضع کرد. کتاب‌او که شامل‌فرضیات‌ونظریات اوست، «اصل‌انواع The Origin of Species» نام‌دارد.

غدیرهاو آبگیرها جمع‌می‌شده می‌نوشیده، جامه‌بر تن‌نمی‌پوشیده‌وحتی گوئی با چهار دست و پـا راه میرفته است. بریـن روزگـار ناهنجار آدمیزاد خدایان را رحم آمد و به‌او دونعمت عطا کردند: نخست‌خدائی آفریدند که به‌تقریب‌شبیه به «سرس»(1) خدای رومیان ومظهر حبوبات و غلات مـزروعی بود. دوم خدائی دیـگر بوجود آوردند کـه مظهر حیوانات وجانوران اهلی‌و رام بود. پس‌روزگار انسان نخستین، درپرتو کشاورزی ودام پروری، ناگهان بهبودی یـافت. اورا طعام بسیار بدست آمد ونیروی تازه گرفت و برپای خودبایستاد و «منتصب‌القامه» شد. این نکته قابل توجه است کـه در نزد علماء عصر جدید نیز وقتی کـه بشر ازمرحلهٔ وحشیگری به‌حالت‌مدنیت‌رسیده‌است، همانا علت‌آن، اکتشاف فن زراعت وهنراهلی کردن‌جانوران بوده است.

افسانه‌ها واساطیر ازاین قبیل‌فراوان است، ازآن جمله یکی در دست ما میباشد که هنوز صورت کمال حاصل نکرده و از این رو فهم معنای آن تاحدی مشکل است. این‌حکایت ظاهراً تاریخ پیدایش خط و کتابت رادرادوار ومراحل‌مختلفه نشان میدهدو این‌کاملا منطقی است زیرا که تنها بوسیله خط انتقال علم از نسلی به‌نسلی‌واز طبقه‌ای به‌طبقهٔ دیگر صورت پذیرمی‌شود و بس. ولی این افسانه هنوز نمیتواند مارا به

---

۱ سرس Ceres نام خدای‌مادینه‌ایست که معبود رومیان‌قدیم‌بوده واورا مظهر توالد وتناسل در عالم طبیعت می‌دانسته و همه ساله در ماه اردیبهشت (آوریل) هنگامی که گندم خوشه می‌بنددجشنی بیاد او برپا میکرده‌اند و او راحافظ محصولات زراعتی ازغلات و حبوب و اثمار و فواکه می‌شمرده‌اند.

در لغت انگلیسی کلمه Cereals که بمعنای حبوبات و نباتات غله‌خیز است از نام همین خدای لاتینی اشتقاق یافته.

وضع کنونی که‌داریم رهبری کند. بعضی‌ازالواح گلی‌مراحل‌تقدم وسیر بسوی تمدن را بشمار می‌آورد و برطبق آنها آدمیان بهر مرحله وقتی می‌رسیده‌اند که خدائی از راه مهربانی استعمال ادوات وافزارمعینی را مخصوصاً از نوع ادوات فلاحتی به‌آنها راهنمائی میکرده‌است. این‌نیز مطابق‌منطق‌است زیرا که‌اختراعات گوناگون، خودمانندچرخ‌هائی‌است که‌عرابهٔ ترقی‌رابحرکت می‌آورد. عجب این‌جاست که تاکنون‌آنچه من اطلاع دارم هنوز ما اسطوره‌ای که پیدایش آتش را مانند یکی از مراحل تقدم‌وترقی بشرنشان بدهد بدست نیاوره‌ایم. تاکنون درادبیات مکتشفه ازبابل،افسانه‌ای‌شبیه به‌افسانهٔ پرومتوس (۱) پیدانشده؛ هرچند

۱ـ افسانه‌پرومتوس Prometheus نام‌یکی‌از اساطیر یونان است وخلاصهٔ آن افسانه این است که پرومتوس فرزند موجودی روحانی ـ مانند فرشته دریا ـ خدا یاپهلوانی‌است که‌به‌حب بشروخیرخواهی‌انسان‌موصوف‌میباشد. در برابر خدای‌زئوس که میخواست آدمی را از روی زمین نابود سازد و نوعی دیگر بهتر از آن خلق کند. پرومتوس از آن دفاع کرد. هزیود Hesiod شاعریونانی(قرن‌هشتم ق. م.) داستانهای‌اورابنظم آورده‌است. یکی‌از آن‌ها این است که زمانی که آدمیان بعدازطوفان درزمین زندگانی‌می‌کردند آتش نداشته‌اند ولی‌پرومتوس آنرا دزدیده درساقه گیاه رازیانه‌نهان‌ساخت وبرای بشر تحفه آورد.

همین افسانه بصورتهای مختلف در نزد غالب ملل عالم وجود دارد. از جمله در اساطیر پارسیان قدیم باکتشاف آتش اهمیت بسیار داده شده، و در اخبار و روایات خود آنرا مکرر ذکر کرده‌اند و روز پیدایش آنرا که پنجاه روز پیش از نوروز است جشنی بر پا میکرده اند که به «سده» موسوم است.

دراکتشاف‌این گوهرحیات‌بخش‌پارسیان هیچگونه افسانه موهوم خلق نکرده‌اند، بلکه علتی طبیعی برای آن ذکر نموده وگویند: «هوشنگ

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

ممکن‌است بعدها چنین‌افسانه‌ای کشف‌شود. امّا اگرچنین اکتشافی‌روی ندهد ممکن است از آن سبب باشد که بابلی‌ها هیچ تصور نمیکرده‌اند که زمانی بشر بدون آتش وجود داشته‌است. بدیهی است بدون داشتن غلات وحیوانات اهلی، آتش برای آدم ارزش چندانی نخواهد داشت.

باری‌هرچندمسئله‌ذنب‌ازلی‌یامعصیت‌اصلی،فکرفلاسفهٔدیرین‌بابل رامشغول نداشت ولی‌موضوع آلام ومصائب‌بشری ایشانرا متفکرساخت. بابلی‌هامانند قدماء یهود معتقدبودند که پاداش‌وجزای صالحین وابرار در حیات دیگر عطا خواهد شد و در عقبی نیکوکاران را مقامی اعلا و گناهکاران را منزلتی اسفل خواهندداد.

«هاویه»(1)نزد یهود و«ارال‌لو»(۲)نزد بابلی‌ها، هر دو عبارت

---

بقیه پاورقی ازصفحه بعد

پادشاه پیشدادی ماری دید، بر او سنگی افکند، آنسنگ بر سنگ دیگری اصابت کرد، از آن آتش جستن نمود.» به تفصیل این حکایت را درشاهنامه ذکرکرده ، و در آنجا گوید .

« بسنگ اندر آتش از او شد پدید
کزو روشنی‌درجهان گسترید... الخ»

۱ـ هاویه درنزدیهود شئول Sheol، عبارت‌است ازمکان ابدی اموات. آن‌کلمه را بعضی مترجمین انگلیسی تورات به Hell ترجمه کرده‌اند ولی ما به‌تبعیت از مترجم فارسی کتب عهد عتیق آن را « هاویه » ترجمه کردیم زیرا بمعنای اصلی نزدیك‌تر است . رجوع شود به سفر اعداد ۲۲/۳۲ و مزامیرداود ۱۳/۸۶ وسفر ایوب ۸/۱۱ . ودرلغت عرب است که : «الهاویة من‌اسماء جهنم »

۲ ــ ارال‌لو Arallu نزدبابلیان باستانی نام‌مکانی است که در زیرجهان قرار دارد و آن غاری است بس وسیع ومعظم و هفت در دارد واموات چون بدورون آن روند ابدالاباد در آنجا زیسته و باز گشت ندارند .

بوده اندازیك مغارهٔ دورافتادهٔ عظیمی که اموات ازنیك وبد، همه میبایستی در آنجا مخلد باشند . پس اگر در این عالم عدالتی باشد ، میبایستی نیکوکاران پاداش اعمال صالحهٔ خود را هم در این جهان دریابند . اگر آدمی نیکی اختیار کند و دیندار باشد و خدا را چنانچه باید و شاید عبادت نماید بالضروره لازم است که از پاداش کردار خود درزمان زندگانی خویش مطمئن باشد و باید که حیات دنیوی را بسعادت وسلام بسربرد، ولی خلاف این مشاهده میشود. پس چرا خدایان این بیعدالتی را روا داشته‌اند ؟

این اندیشه که قدمای یهود را حیران ساخته و در سفر ایوب (۱) آنرا بطول و تفصیل بیان کرده‌اند ، مایهٔ سرگردانی و تفکر بابلی ها نیز بوده است. آنان نیز سرگذشت‌های سوزناك از آن مصائب وبشری داشته‌اند و بالاخره مانند یهود معمای این بدبختی‌ها را نتوانسته‌اند حل نمایند .

آری، باید گفت که درمیان ملل قدیمه شرق نزدیك، همواره این عقیده وجود داشته که مسئولیت کارهای بد در شخص مجرم وخطاکار باقی نمانده و بدیگران نیز تجاوز می کند . یعنی گناه افراد دامنگیر

---

۱ ــ ایوب Job نام یکی ازصالحین وانبیاء یهود است که درعهد عتیق سفری باو منسوب میباشد و گویند درعصر کلدانیان درنزدیکی صحرای شرقی فلسطین میزیسته است. دراخبار و روایات اسلام هم از او سخن بسیار گفته‌اند ( قرآن : سوره ص ــ ۴/۳۸. الانبیا : ۸۴/۲۱ ) صبر او ضرب‌المثل گشته است .

کتاب ایوب مجموعه سخنانی است که ما بین او دوستان وی در باب شدائد و آلام جهان تبادل شده است .

تمام‌قوم وعمل بد پدرشامل حال فرزند شده وبه‌اعقاب واولاد اوحتی در طول‌نسلهای بی‌شمارخواهدرسید . چنانچه‌عیسی‌چون کوری مادرزاد را دید، از اوسئوال کردند: «ای استاد، گناه که کرد ؟ این‌شخص یا والدین او، که اکنون این‌چنین کور زائیده شده‌است ؟ » (انجیل یوحنا ۹/۳-۱)

ولی این فلسفه نیز مسئله تاریك آلام بیگناهان را روشن نمی کند و تنها جوابی که ممکن است به‌سئوال « علت‌آلام بشر » داده شود، این است وبس که « در این جهان عدالت وجود ندارد ! »

بدیهی‌است این جواب باستانی که ناشی از نظربد بینی است، بشر را قانع نساخت، پس آنرا رها کرده و قاعده جزا وسزای عالم عقبی را بجای‌آن نشاند. در ازمنه باستانی هنوز باین مرحله نرسیده و بابلی‌ها تنها تصوری که نسبت بحیات بعد ازمرگ میکرده‌انداین بوده که‌آدمی پس از مرگ یك زندگانی آمیخته بکمال شدت‌ورنج خواهد داشت. در نزد ایشان‌مکانی که همه‌آدمیان محکوم‌اند که‌پس ازموت به‌آنجابروند عبارت است از غاری بسیارعظیم وپهناور که در زیرسطح ارض قراردارد. درآنجا همه عور و برهنه مخلدند و فقط روح ایشان صاحب بال و پر خواهدبود ؛ و طعام و شرابی جزخاك زمین نخواهند داشت، زیرا آفتاب بدرون‌آن غارمظلم نمی‌تابد و گیاهی نمی‌روید.درآن هاویهٔ ظلمت‌خیز، ارواح همه‌آرزوی‌فضائی‌سر گشاده‌دارند بلکه ازنورآفتاب ونعمت‌بینائی لذت ببرند . بدیهی است این منظره دهشت ناك بهیچوجه جالب طباع نمی‌بود وازاین‌رو پهلوان‌باستانی آن‌سرزمین، گیل گمش، منتهای کوشش و سعی را مبذول داشت که کلید حیات جاویدان را بدست آورده و

ابدالآباد برروی‌زمین‌زنده بماند و از لذائذ نور وحیات متمتع شود. حتی عمر نوح بابلی که در جزیرهٔ کوچك دور دستی‌محروم ازتمام آثارتمدن بسر می‌برده وباآنهمه رنج انزوا وددد تنهائی‌باز صدبار بهتر ازحیات در آن مغاره هولناك وظلمانی‌بوده که انبوهی ازمردگان درآنجابیکدیگر فشرده‌شده باشند .

اگراسطوره‌پیدایش گیتی[1] رابطورکلی‌داخل‌درزمینه‌فلسفه‌بدانیم و افکارگوناگونی‌را که بشر درباره آغازعالم داشته‌است، بابی ازحکمت بشماریم هرآینه موضوع سخن ما میدان وسیع‌تری خواهد یافت زیرا حکایات وداستانهای مربوط به آفرینش همیشه متعدد و فراوان بوده و خواهند بـود و چنانکه قبلا اشاره کـردیم ، سرگذشت خلقت نزد بابلی‌ها مبنی‌براین‌اساس‌بوده‌است که ـ در ازل‌فقط لجه‌ای‌آشفته وجود داشت که‌الاههٔتیامت‌مظهرآن‌بود. در درون‌آن‌لجهٔ تاریك، خدایان‌دیگر بوجودآمدند و با تیامت بجنگ و ستیز برخاسته و کـوشیدند کـه‌آن آشفتگی را بسامان‌آورده، نظام وآئینی برجهان برقرارسازند . ایشان این‌آئین‌ونظام را ازاین راه بدست‌آوردند که‌آب‌جهان‌را بدوبخش‌تقسیم کنند؛آنچه مافوق زمین است باآنچه در تحت‌الارض است از یـکدیگر جدا سازند ، بهمان روش که در تورية آمده‌است.[2] پس، سطح زمین از

---

۱ـ اسطوره پیدایش گیتی«کوسموگونی Cosmogony» . کلمه‌ایست یونانی‌الاصل مرکب ازدو کلمه«کوسمو» یعنی‌عالم و«گونوس» «ایجاد» و آن بمعنای حکایت‌وتولید عالم است. هرنظریه وفرضیه که درین‌باب‌باشد نیز بهمین‌عنوان به‌کوسموگونی‌موسوم‌است .

۲ ـ سفر پیدایش

نصف جسدمرده اژدها بظهور رسید و آن بر روی آب‌های تحت الارض روان شد . نیمه دیگر کالبد او را مانند سرپوش برروی آن سطح قرار دادند تا مانع از تجاوز آبهای فوق‌الارضی به‌زیر زمین شود . ظاهراً آبهای پائین، تلخ و نامطلوب بود در حالتی که آبهای بالا، شیرین و گوارا و بصورت باران دائماً بپائین می‌ریخت، نهرها و دریاچه‌ها بوجود میآورد و زمین را آبیاری میکرد. چه سبب بود که آبهای فوقانی بامیاه تحتانی نیامیخته ومخلوط نشدند؟ سئوالی است که هیچیك نه بابلی‌ها و نه کتاب مقدس عهد عتیق، جوابی بدان نداده‌اند، خلاصه ازاین اسطوره دورنمائی این چنین در مد نظر می‌آید : عرصه‌ای قابل کشت و زرع بر فراز سطحی از آب شناور است. آسمانی رفیع واستوار مانند طاسی واژگون بر روی آن قرار گرفته ودرون آن، ماه وخورشید وستارگان مطابق طرحی منظم بجنبش مشغول. اکنون میباید که حیوان ونبات در آن عرصه آفریده شود؛ چون این قدم برداشته‌شد، برحسب عقیده بابلی‌ها، انسان، آخرکار مانند تاجی بر تارك پیکر وجود نمودار گردید .

دراین اسطوره پیدایش گیتی، سخنان بابلی‌ها باکلمات یهود بسیار مطابق افتاده. ازاینکه عبرانیان بعداً ازبابلیان اسامی آنرا اقتباس کرده‌اند شبهه‌ای نیست .

ازمیان آثار بابلی در این‌مقوله ، همچنین حکایات دیگر بدست ما رسیده که چندان پرهیاهو وجنجال نیست . دریکی از آنها منقول است که ـ کیهان نخست توده‌ای ضخیم از آب بود ودر آن بمرور زمان خدایان یکی پس ازدیگری بوجود آمدند . بتدریج اعمالی مطابق عقل وحکمت

ازایشان‌ناشی گردید تاآنکه‌عاقبت یکی‌ازآن‌میان که ازهمه خردمندتر بود بر آن سر شد که زمین را بیافریند. پس به امر او طوفانی پرانقلاب بظهور آمد وزمین‌خشك ازبحر جدا گردید. آنگاه کارها بسامان ونظام‌شده براه‌افتاد وحدی برای آبهای آسمانی‌وزمینی‌مقرر گشت‌وحدود رودها معلوم گردید. دوسرحد بروبحرمعین شدند که هیچیك از حدود خود تجاوزنکرده وبدیگری‌تخطی‌نمی‌توانستند کرد. پس‌ازآن یادراثر جنگی که بین خدایان درگرفت یا در نتیجه عمل خاص خلقت (الواح گلی‌ازبیان علت ساکت‌است) انواع جانوران و گیاهان، بتفاریق‌بظهور رسید تا به‌پیدایش آدمیزاد منتهی گشت.

نظم این حکایت بسیار شبیه و مانند حکایت تورية است که در هر دو، انسان خلاصهٔ خلقت و گل سر سبد وجود وثمره آفرینش شمرده شده است.(۱)

---

۱ ـ شاعر حکیم پارسی زبان‌گوید:

«ترا ازدو گیتی بر آورده‌اند — بچندین میانجی بپرورده‌اند
نخستین فکرت پسین از شمار — توئی‌خویشتن‌را ببازی‌مدار!»

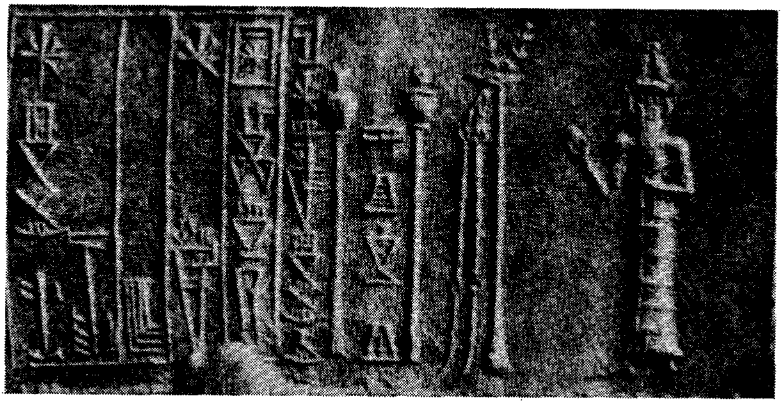
فصل دوازدهم

# حجر الفلاسفه (۱)

دراینکه‌بابلی‌ها درتاسیس بنیان‌علوم انسانی‌سهمی‌فراوان‌داشته‌اند جای سخن نیست. چه‌ایشان از آغاز دومین هزاره قبل از میلاد با کمال دقت هر چه را که از زیر نظر تیزبین ایشان میگذشت ، جمع آوری و مدون میکردند . مجموعهٔ اطلاعات و معلومات ایشان به اعقاب‌بعد وبه طبقات آتیه نژاد بشری منتقل گردید .

از آن جمله در زمینه علم طب، ایشان هم از دیرباز، گامهای بلند برداشتند . البته در این سخن منتظرم که فوراً در معرض اعتراض قرار گرفته وبمن‌بگویند آنچه که‌ایشان کرده‌اند، «سحروجادو» بوده نه‌طب

۱ ــ حجرالفلاسفه ــ اصطلاح کیمیاگران است ؛ از قدیم سنگ اکسیر را گاهی باین لقب میخوانده‌اند و بر آن عقیده بوده‌اند که بعضی فیلسوفان چنین سنگی را دارا هستند که چون آنرا به فلز نا پاك میزنند به فلز پاك یعنی زر و سیم مبدل می‌شود. چون فن کیمیا گری نزد مردمان عهود قدیمه بابل و آشورنیز معمول بود که‌منتهی به علم شیمی کنونی گردیده است، از این رومؤلف همین نام را عنوان این فصل قرار داده تا از توسعه‌علوم‌طبیعی و ریاضی نزد بابلی‌ها بحث کند .



**یك استوانه طبی که در آن ادوات جراحی نموده شده (؟)**

و پزشکـــی . رفته رفته از بس از لغت سحر سوء استعمال شده، صبر و حوصله من به آخر رسیده است زیرا همه جا بغلط این کلمه را برای هزار گونه سیئات و خطیئات بکار برده ومعنای پیدای آنرا پنهان ساخته اند . اکنون هنگام آن است که آن کلمه را دور افکنده وبجای آن لغتی دیگر وضع کنیم شاید معنای حقیقی وروشن آنرا متضمن باشد. آنچه که اکنون از آن به «سحر» تعبیر میکنند، غالباً معنای« علم » است دروقتی که در مرحلهٔ طفولیت باشد .

در زمان ما بسیاری از امم متوحشه، وقتی که خشکسالی بغایت می رسد وآنان بطلب باران برمی آیند ، آتشی عظیم می افروزند تادودی کلان ازآن برخیزد وهمچو می پندارند که چون این ستونهای هنگفت دود به آسمان برسد بچشم ابرها رفته و نزدیکتر می آیند واز این سبب است که باران خواهد بارید. بدیهی است که، این اندیشه ای موهوم بیش نیست . لیکن موجب بسی شگفتی است که می بینیم نه تنها انسانهای اولیه بدین گونه اوهام و خرافات معتقد بوده اند، بلکه درعصر ما نیز

برای جلب باران یا دفع طوفان وتگرگ ، بعضی مردمان خوش باور آمریکا که درایالات جنوب‌غربی‌ساکن‌اند، برای‌سخنان وراهنمائی‌های مرتاض‌ها و دراویش دوره گرد، گوشی‌شنوا دارند . شك نیست که هیچ حقیقت ساده بدست نخواهد افتاد مگر بعداز یك سلسله مساعی‌بیهوده و کوششهای عبث . درعالم هر نتیجه منفی، اگربدقت‌وارسی‌شود، خود قدمی است بسوی یك‌حقیقت مثبت . سزاوار است دراین باب، حال‌یك دانشمند شیمی‌شناس را به‌نظر آوریم در وقتی که به جستجوی فورمولی است ، چگونه در آزمایشگاه خود بکار سر گرم وساعات بسیار، اوقات خودرا مصروف تجربه و تحقیق می‌سازد. ولی تمام مساعی او لغو و بیفایده مانده وعاقبت چون‌میمیرد، جزیك مجموعه مفصل‌ازتجربیات و تحقیقات بی‌نتیجه،چیزی بجای‌نمیگذارد . آیا دربارۀ این‌مرد دانشمند باید گفت که سراسر عمر او بیهوده تباه گردیده ؟ ابداً !چنین‌نیست! دانشمند دیگری که بجای اومی‌نشیند وتحقیق درهمان مسئله‌وموضوع را پیش می گیرد،دیگر اشتباهات وخبطهای سلف‌خود را تکرارنخواهد کرد . همان‌طریق اورا پیش میگیرد تا عاقبت بدون گمراهی و خبط بمقصود می‌رسد . اگر ناکامی‌ها و یا اشتباهات دانشمند اولی نمی‌بود محال بود که عالم دومی کامیاب و فائز گردد . بعبارت دیگر اگر در گذشته تاریخ ، بشر یك سلسله خطا وغلط نداشت وسر گشته وادی‌ها نمی گردید- کدما اکنون‌بر آن‌اشتباهات نام «سحر» گذاشته‌ایم و از آن بیزار گشته‌وبدور افکنده‌ایم ــ هر آینه‌علوم عصرجدیدمحال‌بود بوجود آید.چه‌آیندگان ازخطاهای پیشینیان که بحکم اجبار مرتکب‌شده‌اند

پندها گرفته و دو باره مرتکب آن نمی‌شوند .

پس ازاین‌مقدمه ، نظری به‌علم طب بابلی‌ها می‌افکنیم ومی‌بینیم که درآنعصر و زمان، بشهادت عنوانات والقابی که غالباً بعد از اسامی اشخاص‌مهم ذکرشده،شماره‌اطباء بسیاربوده‌است وصنعت طب‌چندان‌نزد ایشان محترم و گرامی‌بوده که برای‌انتظام‌استعمال‌آن قوانین ونظاماتی وضع کرده بوده‌اند . بعضی قسمتهای قوانین هامورابی به امرجراحی اختصاص‌دارد. درآنجاحق‌الزحمه یادستمزد جراح قیدشده‌یعنی‌میزان آن رابه‌تناسب‌عملی که‌انجام می‌داده‌معین کرده‌اند. همچنین‌مزدمعالجه برای شخص متمول صاحب‌شأن بااجرت همان عمل برای‌کارگری‌فقیر یاغلامی بیچاره‌مختلف‌است. این‌قوانین‌ازاین مرحله بالاتررفته وجرائمی برای خسارات بدنی و معالجه‌های غلط بر عهدهٔ اطباء مقرر داشته‌است وآن ازحد جریمه مختصر درباره اشخاص‌غیرمهم شروع تا به‌مجازاتهای شدید به‌نسبت مردمان محترم و مهم منتهی میشود. درجه مجازات‌ها و جریمه‌ها درآن قانون‌بتناسب درجه اهمیت‌ومسئولیت طبیب است. حتی به‌آنجا رسیده که اگرجراحی، خسارت جسمانی فاحشی بمریض وارد آورد، مقرراست که‌دست او را قطع کنند ویا اگرفرزند شخص‌بزرگی را هلاك سازد، پسر همان جراح را بعوض باید بقتل برسانند .

این‌جرائم‌جراحان البته‌بسیار خشن‌وظالمانه بوده است. خصوصاً وقتی که در نظر بگیریم که درآن‌عصر وزمان باستانی، نوع بشر هنوز بوجود ذرات‌صغار ذره‌بینی(میکروب) پی‌نبرده وانتشار وعفونت‌امراض بسیاراتفاق می‌افتاده، از این‌رو اعمال جراحی‌بیشتر بی‌نتیجه وخطرناك

بوده‌است. پس اگر واقعاً این‌مقررات وقوانین درست بموقع اجرا نهاده می‌شد، اطبا وجراحان بیچاره نه تنها تمام مال خودرا بایستی به‌جریمه بپردازند، بلکه اعضا و جوارح وحتی جان خود را نیز بایستی بغرامت بدهند. چگونه در چنین وضعی، مردم به‌کار جراحی و طب رغبت می کرده‌اند ؟جواب این‌سئوال آن است که قوانین حامورابی فقط موارد فوق‌العاده را پیش‌بینی کرده که خطر عمل جراحی بدون شك ناشی از بی‌احتیاطی یا غفلت او بوده باشد. گذشته ازآن، همهٔ این جرائم و مجازات‌ها فقط بعد از رسیدگی و محاکمه منظم در برابر قضات قابل اجرا بوده است. باید در نظر داشت که درآن‌روزگار، هیچگونه مجامع طبی وجود نداشته که سطح معین اعمال طبی را ثابت نگاه‌دارد و ازاین‌رو، یك نوع کنترل سخت و مجازات شدید برای حفظ جان مردم ضرورت داشته است.

این‌بودمسئلهٔ‌جراحی، اماموضوع درمان‌بوسیله‌نباتات وداروهای طبی که‌آن نیزوسعت ورواج زیاد داشته‌است. صدها کتیبه بروی الواح گلی‌بدست ما رسیده که شبیه‌است بدستورالعمل‌های طبی کتب پزشکی کنونی، آن‌هاغالباً شروع میشود بذکرووصف علائم مرض‌وسپس‌دستور معالجه و نسخه دوا و پایان می‌پذیرد به‌یك‌نوع مناجات یااوراد. اینك یکی ازآن نسخ در ذیل نقل میشود :

اگر مریض تب دارد و عرق سرد بدن او را می‌پوشد و دردی‌در معده حس میکند ولرز براو عارض میشود باید ریشه فلان و فلان گیاه را بگیرند وآنرا در هاون خوب بسایند تا گرد بشود، پس یك قبضه‌از

فلان نبات را گرفته با آن گرد مخلوط کنند و شربت بسازند و بمریض بدهند تا قبل‌ازغروب بنوشد. سپس فلان وفلان وردیا مناجات راتلاوت نمایند.

اوصاف‌امراض‌دراین‌الواح چنان‌روشن‌وواضح‌است که‌اطباء جدید هم‌ازروی‌آن میتوانندمرض‌تشخیص‌دهند. دربعضی‌مواردعلائم مهم ذکر نشده‌اند بطوریکه گویا مریض در آن واحد به چند مرض گوناگون مبتلا بوده است. نسبت بارزش واقعی این گیاه‌ها وداروهای طبی قدیم بابلی ما هنوزمشکوك هستیم و اسامی بسیاری ازآنهابرما مجهول است و چون هیچ گونه وصفی در باره آنها بدست نیامده، خیلی مشکل است که‌باین زودیهابتوان معلومات دقیق‌ومشخصی نسبت به‌آثار ادویه‌باستانی مدون ساخت. ازآنجا که مردم بابل بدقت نظروحدت‌بصرموصوف‌اند، ازین‌سبب‌بدون‌شبهه اکثر معالجات ایشان برروی پایه تجربه‌های بسیار طولانی قرار داشته و به‌آسانی میتوان تصور کرد که این داروها کم و بیش مؤثربوده‌اند. بعنوان تفریح، شاید بی‌مزه نباشد که بگوئیم که ترکیب روغن زیتون باآب جو را برای معالجه ریزش مو و کچلی که قدمااستعمال میکرده‌اند، گویا سابقه باستانی همان معالجه‌امروز است که از روغن و الکل «شامپو» ساخته وسر را مالش میدهند.

شایدبر بسیاری هنوز مجهول باشد که طلایه روغن گرم برای‌رفع گوش درد در دو هزار و پانصد سال قبل ازین، بوسیله آشوریها استعمال می‌شده است. هزارها ازین قبیل داروها مبتلایان بامراض بسیار موذی

و مهلك را درآن اعصار قديم باستاني ، نجات می‌داده است .

ليكن ممكن است اعتراض كرد كه اين علم تجربی قدما را نميتوان علم واقعی‌دانست،وروی هم‌رفته يك نوع حقه‌بازی وشارلاتانی شمرده ميشود . جواب آنست كه علم طب جديد هم تا چند سال قبل چنين بوده ، بلكه دربعضی موارد هنوز هم‌چنان‌است. چيزی كه بيشتر مورد ايراداست ، مسئله اوراد يا افسون‌ها ميباشد كه معترضين‌ميگويند دعا بدرگاه الهی را چگونه بايك عمل‌خالص طبی می آميخته‌اند؟ غافل ازآنكه ماخودنيزهمين عمل‌رابنحوی ديگرعيناً انجام‌ميدهيم. يعنی‌اول طبيب را طلب كرده واز اونسخه گرفته ،سپس كشيش را دعوت ميكنيم كه برای مريض دعا كند . ما مردم عصر حاضر علم و مذهب ، هردورا بكارميبريم، ولی بدست دو عامل جداگانه؛ برخلاف قدما كه نزدايشان يك نفرويك عامل مأمور انجام هر دو وظيفه بوده است . در زمينه طب البته بابلی‌ها افكارعجيبه بسيارداشته‌اند.هنگاميكه ملاحظه‌می كرده‌اند كسی پس از ابتلاء بمرضی شفا می‌يابد و بعد از اندك مدتی ، ديگری از اهل خانه و يا از نزديكان اوبهمان بيماری مبتلا ميشود و مرض از شخصی بشخص‌ديگرمنتقل‌می گردد، آنها اين‌امر راچنين‌تعليل‌ميكردند كه‌شيطان‌خاص آن‌مرض، ازدرون بيماربه‌شخص‌تندرست‌حلول‌ميكرده ، ما نيزتاحدی باآنان دراين انديشه شريك هستيم؛ ولی‌ما علت سرايت را شيطان‌نام‌ننهاده‌بلكه اورا«ميكروب» يا ــ جرثومه ــ می‌ناميم. حال آنها اين‌شيطان را نزدخود چگونه تصورميكرده‌اند، برما مجهول‌است، ولی

ظاهراً آن‌را بصورت یك ابلیس ـ «مفی‌ستوفل»[1] کوچکی فرض میکرده‌اند که در تارك خودشاخی و برزنخ ریشی کوسه و در عقب دمی نوکدار داشته‌است. زیرا از آن‌شیطان بهمین صورت زشت وناپسند مجسمه هائی بدست آمده.

در متون طبی که از الواح بابلی کشف شده، این مطلب (مثلا درباره تب) چنین دانسته‌می‌شود که: تب دراثر نفوذ شیطان است بداخل بدن که آنرا میخورد و انسانرا نابود میسازد. و می‌پنداشته‌اند که این شیطان بد جنس در گوشه معابر کمین کرده و برعابرین بیچارهٔ غافل تاخته، وآنهارا میگرفته‌است.

باری پس از آنکه معتقد شدند که اغلب بیماریها به‌سبب شیطان بظهورمی‌رسد، که از بدن انسان مریض به جسم تندرست دیگری داخل میشود، برای رفع آن ابلیس‌موذی، اطباء روحانی بابلی تجربه خاصی بکاربردند؛ یعنی‌درصدد برآمدند که‌برای آن‌شیطان وسیله تغذیه دیگری فراهم سازند که‌آن مریض و سایر افراد سالم خانه ازشرآن دراما‌ن بمانند. ازین‌رو بره‌یابزغاله‌ای گرفته وآنرا درجوار بیمار قرارمیدادند وسعی‌میکردند که‌مرض‌ازبیماربه‌آن حیوان منتقل شود، وبعداز مقداری آداب و تشریفات مذهبی که بزعم ایشان برای رسیدن به‌مقصود نافع

---

۱ ـ مفی ستوفل Mephistopheles این‌کلمه یونانی الاصل نام شیطانی است موذی و شریر که در افسانه‌های قرون وسطی مذکور شده و گویند که «فوست» روح خود را باو فروخت. گوته شاعر آلمانی او را در منظومه خود این چنین یاد میکند.



تصویر یك شیطان زشت آشوری

بوده آن‌حیوان را گرفته و کشته وجسد اوراشکافته ملاحظه‌میکردند که آیا مرض‌بداخل جسم اوسرایت کرده یانه ؟

اگر کبد یا ریه آن جانور مرض و علتی را نشان میداد و آثار وعلائم ناخوشی دراومشهودمی‌شد، چنین‌حکم‌می کردند که درآن عمل توفیق یافته و بمقصود رسیده‌اند. البته درست‌است که این کاری بیفایده بوده، ولی بـرای مریض هـم ضرری نداشته است ومسلماً دربسیاری از بیماران ایجاداطمینان‌خاطر وامیدواری‌میکرده‌است. هم اکنون بسیاری ازپزشکان امروزی معتقدند که اگر مریض خود را مطمئن سازند که او درطریق‌سلامتی‌است‌ودوره بیماریش‌بسر آمده ، نصف راه را طی کرده‌اند. باین ترتیب، آن فورمول ( سحری ) عصر بابلی بسیار شبیه است به‌تأثیر تلقین نفسی که پزشکان عصر حاضر در روحیه مریضان بکارمیبرند .

البته‌این‌سیستم‌معالجه‌صواب‌نبوده‌ولی‌فکروجودشیطان‌مرض‌همچنان درطول‌اعصاردرمغز انسان‌باقی‌مانده‌تا به‌ایام‌مارسیده‌است. این‌همان‌اسلوبی است که‌عیسی‌برای‌معالجه‌دیوزدگان‌علیل‌بکاربرد(۱)،وهمان‌طریقه‌ایست که‌عربهای‌امروز برای‌شفای‌جنون‌یعنی «جن‌زدگی»بکارمیبرند. درعین این که‌کاری‌موهوم‌است‌ولی‌فکر آن با کمال‌تعجب باافکارامروزی‌منطبق می‌شود. یعنی‌ماهم‌همان‌اعمال‌را منعکس کرده و نتیجه گرفته‌ایم . ازاین قرار که دانشمندان‌میکروب‌شناس‌عصرحاضر، حیوانی‌را گرفته وبدرون بدن‌اوجرثومه‌مرض‌انسان‌را‌داخل میکنند. سپس‌جزئی ازآن‌را گرفته‌و آن را دوباره دربدن مریض‌تزریق می‌نمایند تاشفایابد . یاآنکه آنرا دربدن

---

۱ ـ متی : ۲۵/٤ متی : ۱۹/۱۷

سالمی‌وارد میسازند تاازنفوذ مرض درامان‌بماند. باوجودهمه اعتراضاتی که‌بعضی‌ازاخلاقیون باوجدان به‌عمل «مایه کوبی» دارند، ما ازآن‌عمل نتیجه مثبت میگیریم. حال‌اگرمعلوم‌شد که‌امروزعملیات‌علمی‌عصر نوین با عملیات قدما وانسانهای اعصار باستانی این‌چنین‌شباهت‌وقرابت داشته، دیگرحق‌نداریم که آنرا تخطئه کنیم‌وبعنوان ارتکاب سحر وجادوآنها را محکوم سازیم .

در دو هزار سال ق . م. مـــردم بابل قوانین محکم و اساسی علم ریاضی‌رامدون‌ساختند. همان‌قوانینی که‌یونانی‌ها نتوانستند دوباره کشف کنند، مگربعدازانقضاء ۱۵۰۰ سال. این‌مردم باستانی آنقدر در این فن دقیق تحقیق کردند که اینك دانشمندان‌آشورشناس وقتی که میخواهند فورمول‌ها وجدولهای ایشانرا تجزیه و تحلیل کنند در تیه ارقام واعداد فروافتاده‌وسر گردان‌می‌مانند .یعنی‌به‌رموز اعداد وحل آنها واستخراج جدولها بطریقی که ایشان‌دانسته‌وحل کرده‌اند هنوز نمیتوانندراه یابند؛ مگر اینکه مقام ایشان درعلم ریاضی ازآنها بالاتر باشد .

بااین‌همه ریاضیون عصر بابل مشکل‌مهمی‌درپیش داشته‌اند که در نظر بدوی مانع کارایشان‌بوده‌است وآن عبارت‌است ازوضع‌سیستم اعداد.

هرچند در اعصار بسیار دیرین بابلی‌ها به‌سیستم اعشاری که‌مبتنی براساس سادهٔ شماره انگشتان است آگاه بوده اند ، معذلك علماء بابل اسلوب‌دیگری‌برای شماره اختراع کرده‌و استفاده نموده‌اند. آن همانا روش«ستینی» یا شصت‌شماری است که براساس واحد اعداد عشره نیست بلکه‌برستین یعنی ۶۰ است . این اسلوب‌برای محاسبات پیچ درپیچ که

موجب سر گرمی ریاضیون بابل بوده است بمراتب برروش اعشاری امروزی رجحان دارد. زیرا دراسلوب اعشاری، واحدعدد فقط قابل تقسیم بر ۱۰ و ۲ و ۵ است، اگر اعداد دیگر بر آن واحد افزوده شود قهراً به کسری مشکل انقسام می‌یابد. برخلاف واحد اسلوب ستینی یعنی عدد شصت که بمقسوم‌علیه‌چند، مانند ۲ و ۳ و ٤ و ٥ و ٦ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۵، قابل تقسیم میباشد، اگر آن واحد به درجه بالاتر افزایش یابد بازقابل تقسیم بر ۹ و ۱٦ واعداددیگر نیزخواهد بود. استعمال این سیستم که‌هیچوقت در محاسبات بابلی منسوخ نشد معلول کهنه پرستی و جمود فکری بابلی‌ها نیست، چنانکه بعضی گمان کرده‌اند؛ بلکه سبب رواج آن قابلیت انعطاف وسهولت‌عمل‌حساب‌در آن‌سیستم‌بوده است. اسلوب‌ستینی به‌قدری عملی و قابل استفاده است که هنوز در زمان مادرجهان متداول ومعمول میباشد. چه‌بسیاراشخاص‌درحالی که متوجه‌نیستندخودشان‌هنوز درپاره موارد همان‌سیستم‌را عمل می کنند. مثلاً دائره که‌ریاضیون آنرا به ۳٦۰ جزء تقسیم کرده و هر جزء را «درجه» میگویند وتقسیم ساعت به٦۰قسمت که‌هر قسمت‌را«دقیقه» وتقسیم‌دقیقه به٦۰ بخش که هر بخش را«ثانیه»می‌نامند، همه‌استعمال همان اسلوب ستینی معهود بابلی است.

علاوه بر اینها علماء ریاضی عصر بابل بعضی خدمات دیگر بفن شریف(ریاضی) کرده‌اند که‌ازنظرعامه‌تا کنون‌مجهول‌مانده‌است، از آن جمله:یکی آن است که بابلی‌ها اول کسانی بودند که ارزش قطعی و واقعی ارقام را نشان داده‌اند. مثلاً وقتی که ماعدد ۵,۳۰۰,۳۷۵ را بنویسیم، رقم اول این عدد یعنی ۵ درست عین همان رقم آخر است، در

حالتی که ارزش واقعی آن چنین نیست رقم اول ـ یعنی پنج اولی ـ از درجه ملیون است و پنج آخری از درجهٔ آحاد. بسیاری از علماء قدیم برای درجات ملیون و الوف ومآت و عشرات علائم خاصی وضع کرده بوده‌اند. آن اختراع درقدیم که متضمن ارزش حقیقی آن اعداد است بقدری مهم است که بسیاری آنرا اکنون اقتباس کرده‌اند بدون آنکه از سومری‌ها که اول مخترع این علامات بوده‌اند اندك یاد کنند. از این گذشته اخیراً معلوم شد که ریاضی‌دانهای بابل از علم جبر و مقابله و علم هندسه با خبر بوده و این علوم را بسط داده و تکمیل کرده‌اند.

اما رقم صفر (۰)، گویا بازهم آنها بوده‌اند که نخست آن علامت را اختراع ووضع کردند یا به‌وضع آن نزدیك شدند. در کتابی تألیف یکی از علماء بزرگ ریاضی چنین آمده است:

«لازمه روش افکار باطنی فلسفه هندو این بوده است که (عدم) را تصور کنند و حقیقت عدم را با یك علامت مخصوص نشان بدهند.» متأسفانه من با بیان این مرد دانشمند موافق نیستم زیرا که فلسفه‌های باطنی سومری‌ها ازین مقام بالاتر است. آنان وقتی که یك رشته ارقام را به تحریر درمی‌آوردند، اگر در یکی از ستونهای علائم مثلاً در طبقه مآت هیچ رقمی وجود نداشت بجای آن علامتی میگذارده‌اند که معنی «هیچ» داشته است. زیرا می‌ترسیده‌اند که مبادا بعدها اگر کسی آن نوشته را استنساخ کند متوجه آن محل خالی نشود و آن ارقام را نزدیك یکدیگر نگاشته و در نتیجه کمیت و ارزش عددی آنها تغییر یابد. آن علامت منفی تقریباً بمعنای کلمهٔ «هیچ» است که بخودی خود

همان معنی ـ صفر ـ را دارد. اینکه گفتیم سومری‌ها خیلی به اختراع صفر نزدیك شدند از آن سبب‌است که آنها آن علامت «هیچ»را بطورثابت و مستقر استعمال نمیکرده‌اند و عیناً مثل خودما مقادیررا بطورساده‌تری ذکرمی نموده‌اند. مثلاً میگفته‌اندسه‌خرواروچهارریوازذکرمقدارهای جزءخروار بمنظورسهولت کلام اجتناب میکرده‌اند. باری همین علامت «هیچ»رادرمدت‌دوهزارسال، لااقل قبل‌اززمانی که هندوهاموفق‌باختراع علامت‌خاصی برای«صفر»بشوند که‌نمایندهٔعددعدمی باشد، بکار بردند.

درحدود ۵۰۰ ق.م. شخصی بنام نبوریمانی (۱) علامت مخصوصی برای(ایضاً) (۲)درحقیقت مانندصفردرجدولهای‌نجومی خود که‌بمنظور حساب منازل قمر و کسوف وخسوف رسم کرده‌بود بکاربرد.

هیچکس منکر نیست که بابلی‌ها پدر علم‌الفلك (هیأت) اند، کیدین‌نو (۳)، که نامش بریونانیان معلوم بوده ولی مورد توجه علمای هیأت‌امروزی‌نیست، در پیشرفت علم‌الفلك چنان مقام و منزلتی‌حاصل نمود که‌سزاواراست‌نام اورا درردیف کپلر و کوپرنیك‌و گالیله قرار داد. البته‌معلوم‌است که منجمین بابل قدیم بسیاراز وضع مناسب اقلیمی‌خود مددیافته‌اند. در کشورعراق کمیت نزول باران بسیار کم‌است وازاواخر

---

۱ــنبوریمانی Nabu-Rimani به‌یونانی «نبوریانوس» گفته میشود. نام‌عالم ریاضی بابلی است.

۲ ــ «ایضاً» یا علامتی که‌برای همان معنی استعمال میشود ودرلاتین «Ditto» یا «do» میگویند، به معنی تکرارعدد یارقم ماقبل است و در خطوط امروزه باین علامت (〃) نموده میشود.

۳ ــ کیدین‌نو Kidinnuعالم‌بابلی‌قدیم که‌در ۳۶۷ ق. م. می‌زیسته.

فروردین ماه تا مهر ماه لکه ابـری در افـق دیـده نمیشود . در ادوار باستانی که هوا بهذرات دودوبخارمؤسسات صنعتی آلوده نبودو آنقدرصاف وروشن بود که با چشم غیرمسلح، بدون یاری تلسکوپ، رصد کنندگان بسهولت می توانستهاند از برکت آن آسمان روشن، معلومات بسیار از مشاهده و مطالعه کواکب کسب کنند، ایشان حرکات سیارات را رصد میکردندو حاصل مطالعات خود را ثبت می‌نمودند وهر منظر طبیعی را بدقت زیاد محل توجه قرار می‌دادند. مثلاً تغییراتی که در هنگام تقویم اعتدالین ( ربیعی وخریفی ) روی میداده ، مورد مشاهدهٔ دقیق ایشان واقع می‌شده است .

کسوف خورشید وخسوف ماه ومواضع ستارگان‌را، آنچنان بدقت توصیف کرده‌اند که امروز بدون هیچ تردید و بی‌هیچ سهو واشتباه ، تـاریخ سنین و شهور را از روی همان حوادث نجومی که بابلی‌ها ثبت کرده‌انـد استخراج میتوان کرد . اکنون به ثبوت و تحقیق پیوسته کـه ستاره‌شناسان عصر حـاضر ، هنوز نتوانسته‌اند آن مقدار مطالب و جدولهای نجومی که بابلی‌ها جمع کرده‌بودند فراهم سازند . زیرا طولانی‌ترین رشته رصدهای نجومی که در گرینویچ بعمل آمده در سال ۱۷۵۰ م . آغاز شده است ؛ ولی بابلی‌ها قبل از آنکه رشته‌هـای رسمی رصدهای خود را شروع کنند قرنها بود کـه در اوضاع آسمان بـررسی بسیار کرده بودند .

دراین‌جا نیز جا دارد که کسی اعتراض کرده وبگوید : « بسیار خوب، قبول داریم که بابلی‌هـای باستانی درعلم‌الفلك کارها و مطالعات

کرده‌اند ، لیکن این مطالعات برمبنای علم خرافـی ( نجوم ) بوده ، یعنی حرکات کواکب ثابت وسیار را برای آن رصد میکرده‌اند که از حوادث آینده ومغیبات خبر بدهند . پس مقصدوهدف تحقیقات و مطالعات ایشان خطا وغلط است .» جواب این است که البته شکی در این نیست که‌علم هیأت[1] متصل و مربوط به‌علم نجـوم میباشد ، همانطور که علم شیمی ناشی و متولـد از علم کیمیا است . اگرطلب و کوشش بشری درپی حجرالفلاسفه‌نمی‌بود، هرآینه‌علم‌شیمی‌مدرن‌موجودنمی‌شد. حقیقت آن است که هیچ گونه ترقی در هیچ‌متوله بوقوع نرسیده مگر آنکه دربدو امـر با یك سلسله توهمات و خرافات شروع شده یا پایه آن بر روی قضایای باطله‌قرارداشته‌است .

ازین گذشته ، نزد من مسلم نیست که ستاره شناسان ایـام ماضیه چشم برآسمان دوخته و کوکب را رصد میکرده‌اند فقط برای اینکـه در صحیفه‌غیب سرنوشت آتیه خودشان یا کشورشان را بخوانند . بفرض اینکه در ابتـدا بهمین نیت ومنظور شروع به‌رصد اجرام سماوی نموده باشند ، معذلك‌در همان‌ازمنه دیرین‌بازاحتیاجات‌عملی برای‌تدوین تقویم ومعرفت‌اوقات‌ازنظر زندگانی روزمره الزام به‌مطالعه آسمان‌می‌نموده است . علاوه براین ، همانطور کـه دانشمندان حقیقی در عصر حاضر همیشه برحسب ذوق و کیف شخصی خود مطالعه و تحقیق میکننـد و اندك توجهی به‌محل صندوق خرج وعلل واسباب آن مطالعات ندارند ،

---

۱ـ علم‌هیأت ازعلوم‌صحیحه = Astronomy و «علم نجوم» = Astrology ازعلوم خرافی است .

هم‌چنین یقیناً بسیاری از علماء باستانی با کمال امانت واستقامت برای خدمت بنفس علم کارمیکرده وزحمت می کشیده‌اند وازمنبع ومحل مخارج آن کارها که عبارت از خزانه پادشاهان وقت بوده وبمنظور نفع شخصی ایشان پرداخت می‌شده، بکلی بی اعتناو بی خبر بوده‌اند. این همان قضیه قدیمی «علم برای استفاده ازعلم» است که در آن وقت نیز حقیقت داشته‌است . درهر حال قبل از آنکه درین باب آنها را هدف تیر ملامت قرار دهیم بهتر است نخست کتابخانه‌ها و مطبوعات خود را اگر میتوانیم از کتب ومجلات ومقالات مربوط به‌علم خرافی نجوم پاك وتصفیه کنیم!! سه‌هزار سال تحول مطالعات علمی است که ما را بمرحلهٔ امروز رسانده است چگونه از آن صرف نظر میتوان کرد ؟؟

اما در زمینه علم جغرافیا معلوم است کــه دانش واطلاع اقوام بدوی در بارهٔ سطح زمین بسیار ابتدائی وخام بوده است . ایشان بایك عقیدهٔ غلط دربارهٔ شکل ارض شروع بکار کرده‌اند، آنها زمین‌را مسطح و آسمان‌را قبه‌ای مقعر می‌پنداشته‌اند و نیز تصورمیکرده‌اند که خشکی جهان‌رادریائی بزرگ وپهناور احاطه کرده‌است وبرّوسیع مانند جزیره‌ای بزرگ از آن بحرعظیم بیرون آمده (که آنرا ربع مسکون میگفته‌اند). معتقدبودند که‌ستونهای هرکول(1) حدفاصل زمین را باآماکنی که بشر نباید بدانجاپابگذاردتعیین کرده است. همه حتی کودکان دبستان امروز

---

۱ ـ ستونهای هرکول Pillars of Hercules در میتولوژی یونان و روم هرکول نام پهلوانی است افسانه‌ای کـه پسر خدای خدایـان زئوس بوده و او را بسیار زورمند میدانسته‌اند . هم اکنون در زبان‌عـامه هر آدم قویهیکل و نیرومند را «هرکول» می گویند .

میدانند که این عقاید نه فقط تازمان رومیان، بلکه تاایام کولومبوس[1] نیز درعالم رایج وشایع بوده است.

نقشه‌هائی که در قرون وسطی رسم شده واکنون موجود است، بقدری نزد ما عجیب ومنحرف بنظر می‌آید که مایه حیرت و شگفتی است. البته بابلی ها بسیاری ازین عقاید وافکار را داشته اند ودر واقع بعضی از آن هم ایجاد واختراع فکر خود آنها بوده است؛ مثلاً معتقد بوده اند که درروی زمین مکانی است موسوم به «جبل آلهه» که منزلگاه خدایان میباشد. همه این تصورات موهوم از نسلی به نسلی واز کشوری بکشوری انتقال یافته، چنانکه مثلاً یونانیان کوه اُلیم پوس[2] را محل و مکان آلهه می‌شمردند. هم چنین در مذهب مسلمانان این عقیده موجود است و بر آنند که شخص صالح یاطالح بعد از مرگ بدانجا میرود[3].

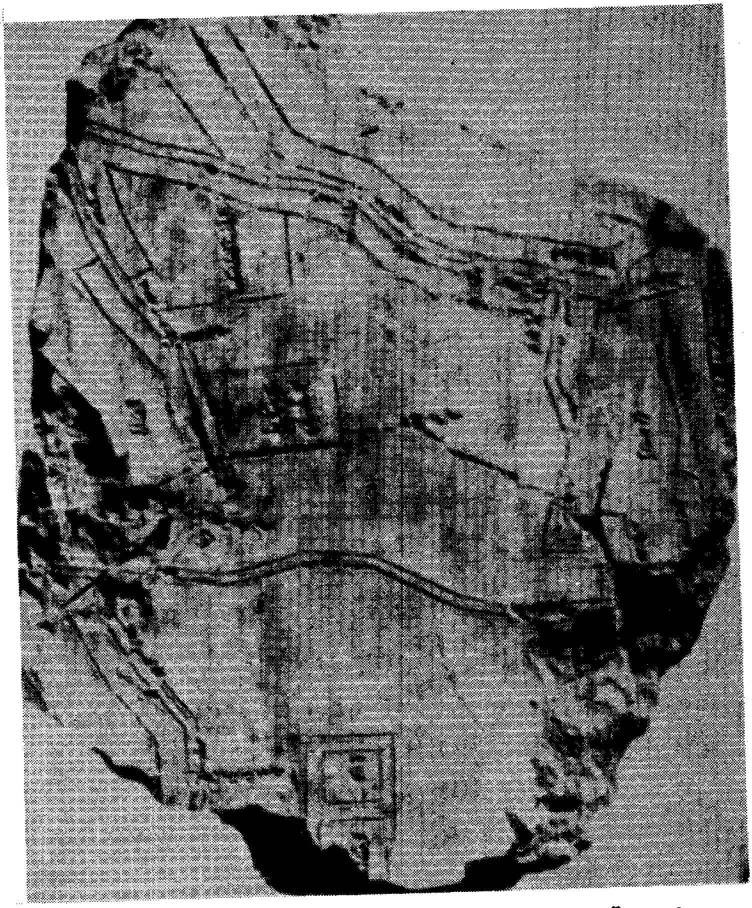
بابلی‌ها مانند دیگر اقوام قدیمه جهان بر آن بوده‌اند که درزیر زمین

---

۱ ــ کریستوف کولــومبوس Christopher Columbus ایتالیائی، کاشف آمریکا، متولد ۱۴۴۶ م. متوفی ۱۵۰۶.

۲ ــ اولیم پوس Olympus نام کوهی است در شمال یونان که نزدیك به ده هزار پا ارتفــاع دارد، بر حسب میتولوژی یونان خدایــان در آنجا اقامت داشته اند.

۳ ــ این نیز مطلبی دیگر است که مؤلف به اسلام نسبت داده واین بنده به چنین عقیده در نزد مسلمانان اطلاع نیافته‌ام. ظاهراً مؤلف فقید بــا همه فضیلت و احاطه که در تاریخ قدیم و بــاستان شناسی و علوم مسیحی داشته است ازمبادی اسلام و آداب اسلامی اطلاع کاملی نداشته که این چنین عقاید را بمسلمانان نسبت داده است. اگر عوالم برزخ و دوزخ و بهشت که معتقد مسلمانان است مقصود او بوده، مسلماً بــا عقیدهٔ بابلی‌ها بکلی متفاوت است زیرا آنها مربوط به جهان دیگر است نه آنکه دراین جهان در تحت الارض واقع باشد.



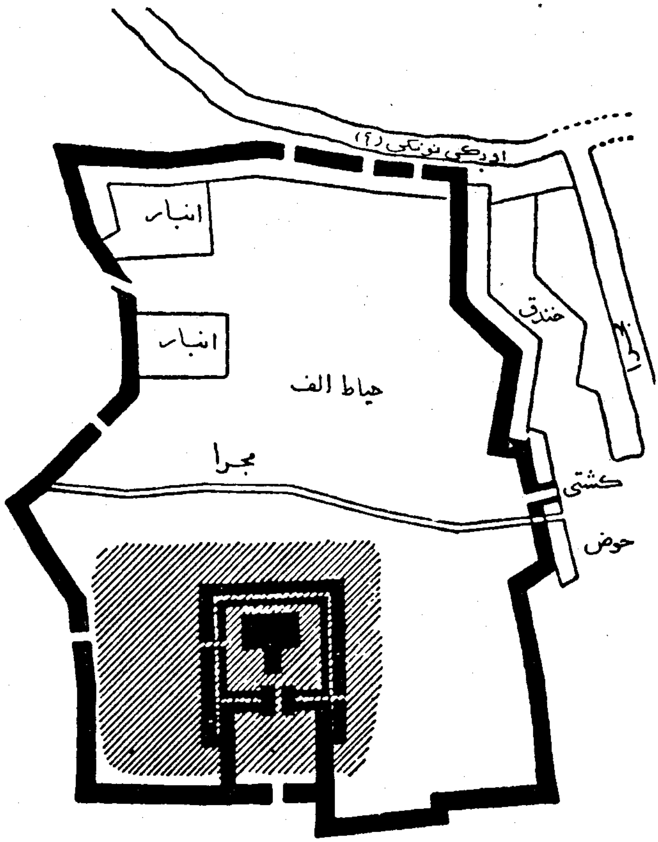
**لوح قدیمی که شهر باستانی نیپور را نشان می‌دهد**

غاری شگفت و پهناور و ژرف موجود است که تمام اموات در آنجا اقامت دارند؛ و آن شبیه است به محل موسوم به هادس (1) نزد یونانیها و رومی‌ها، و شئول (2) نزد یهود. نیز آنها می گفتند که در یکی از اطراف زمین جزیره‌ای وجود دارد

---

1 ـ هادس Hades درمیتولوژی یونانیان نام اقامتگاه اموات است که می‌پنداشته‌اند در زیر زمین قرار دارد.

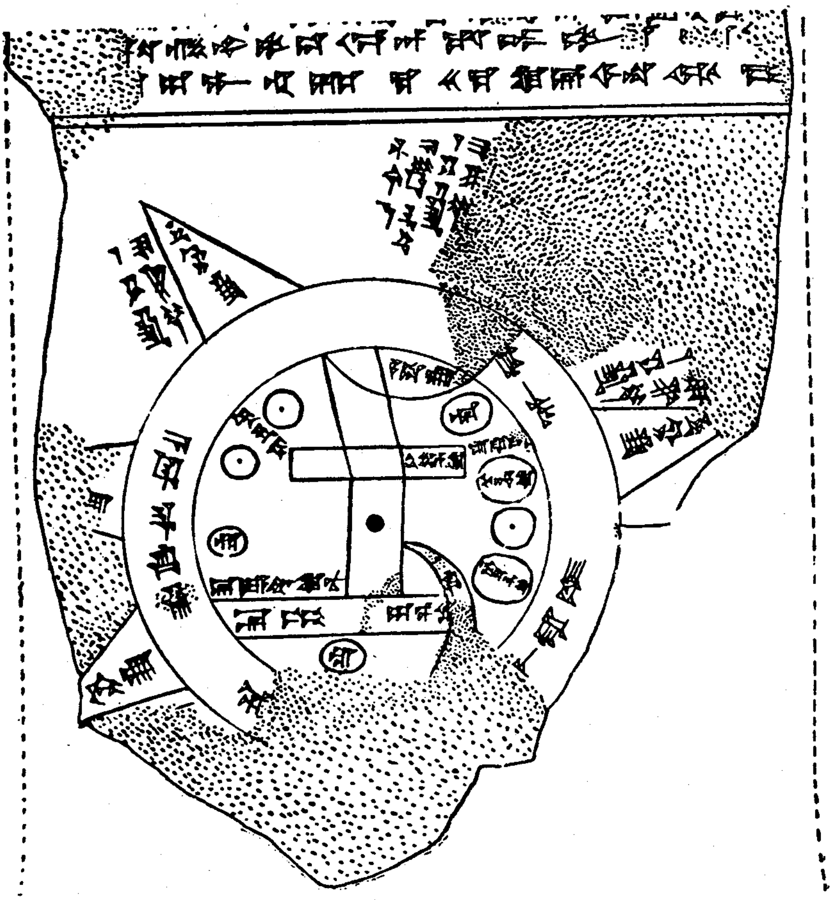
2 ـ شئول (هاویه) Sheol عبری نزد یهود منزلگاه مردگان است (سفر تثنیه : ۲۲/۳۲)




**نقشه شهر باستانی نیپور بعد از حفاری**

که چندتن از خدایان کوچك‌تر درآنجا منزل دارند و هرانسان فانی که‌موردعنایت قرار گیرد ممکن‌است بدان‌مکان راه یافته ودر جوار آن خدایان‌منزلت‌نیم‌خدائی پیدا کندوابدالاباد درآنجزیره زندگی‌نماید. لیکن تمام این خیالات بسیارمبهم وتیره بوده واما کنی را که توهم می کرده‌اند نمیتوانسته‌اندبطور وضوح در روی نقشه جهان معلوم سازند.

علت‌این‌بوده‌است که هرچندبابلی‌ها مردمانی متفکروعلم‌دوست بوده و از ایشان نقشه‌هائی بعصرما رسیده که نشان میدهد میخواسته‌اند



**یک نقشه بابلی از سطح ارض**

بوسیلهٔ آنها زمین را بطوری که تصورمیکرده اندنمایان سازند، معذلك آنها خود باین نکته پی برده بودند که اینگونه اماکن مجهول ومخفی است و تعیین آن خیلی مشکل است . ازاین رونقشه‌های خودرا باماکن مشخص معلوم ، موقوف ومنحصر ساخته واز ذکر جبال وجزایر نامعلوم و مبهم پرهیز کرده‌اند .

ایشان دراین نقشه‌ها که برروی الواح گلی رسم کرده اند ،

بوضوح محل دریاها وخط سیر رودها را نشان‌داده‌اند. یکی‌ازین گونه الواح که بسیار قدیمی و تاریخ آن به سزارهٔ هوم ق. م. منتهی می‌شود در همین اواخر کشف گشت. این نقشه برای نمایش یك قطعه زمین غیر معلومی نبوده بلکه از آنسبب رسم شده که میخواسته‌اند حدود وثغور کشور معینی را معلوم سازند.

بعضی نقشه های دیگر نیز در شهرها وبلاد مختلف کشف گردیده که یکی ازآن جمله امتیاز خاصی دارد، یعنی شهر نیپور(۱) را نشان‌میدهد. این نقشه در اوایل تحقیقات باستان شناسی چندی قبل بدست آمد وبقدری‌خوب‌بود که‌دانشمندان آنرا مانند کتاب «راهنما» بکار برده‌وحفاری‌های خود را از روی آن پیروی کردند.

هرچند از زمان بابلی‌ها نقشه‌هائی که نمایندهٔ نواحی وسیعی باشد تعداد زیادی‌دردست نیست، لیکن از منابع دیگر برما معلوم شده که آنان از احوال و اوضاع بلاد مجاور وهمسایگان خود بخوبی آگاه بوده‌اند. نه تنها از طرق وشوارع عمده و شاهراههای بزرگ که ممالك دیگررا بکشورشان متصل می‌ساخته کاملاواقف‌بوده، بلکه‌به‌آنها علاقهٔ زیاد داشته‌اند. تجار دریانورد بابلی بهر گوشه جهان راه داشته - و سندی دردست است که نشان میدهد چگونه بعضی سلاطین بابل به فراعنه مصر اعتراض و شکایت کرده‌اند که شاهراهها در خاك شام و فلسطین مأمون نیست ومسافرین و بازرگانان در معرض حمله دزدان

۱ - نیپور Nippur، نام یکی‌از شهرهای مقدس در تاریخ باستانی بین‌النهرین است که در ساحل فرات قرار داشته و مرکز بلاد سومریها در شمال بابل و عبادتگاه مهم خدای « ان لیل » En-lil بوده است.

وقطاع الطریق محلی واقع شده اند . ونیز دلائل دیگری بدست آمده که دلیل است برمسافرت بابلی‌ها بطرف شمال تا حدود سواحل بحر سیاه و دریای خزر.

گر چه از وسعت تجارت و روابط ایشان با مجاورین شرقی آنها اطلاع زیادی نداریم زیرا عملیات باستان شناسی و حفاری های علمی هنوزعملاً درآن نواحی صورت‌کاملی نگرفته است (1) . معذلك از گوشه و کنار اطلاعات متفرقه که بدست‌آمده همه حاکی است که بابل روابط خود را بانواحی بسیار دور دست همواره حفظمیکرده‌است . این نکته که بازرگانان و جهان گردان بابلی قدیم از زادگاه خود باقصای کشورهای جهان سفر میکرده‌اند ، از مواد و اشیائی که بکار میبرده‌اند معلوم میشود ، خاصه از سنگهای قیمتی اینك مامیتوانیم شهرهائی‌را که منظور ایشان بوده در نقشه عصر روشن

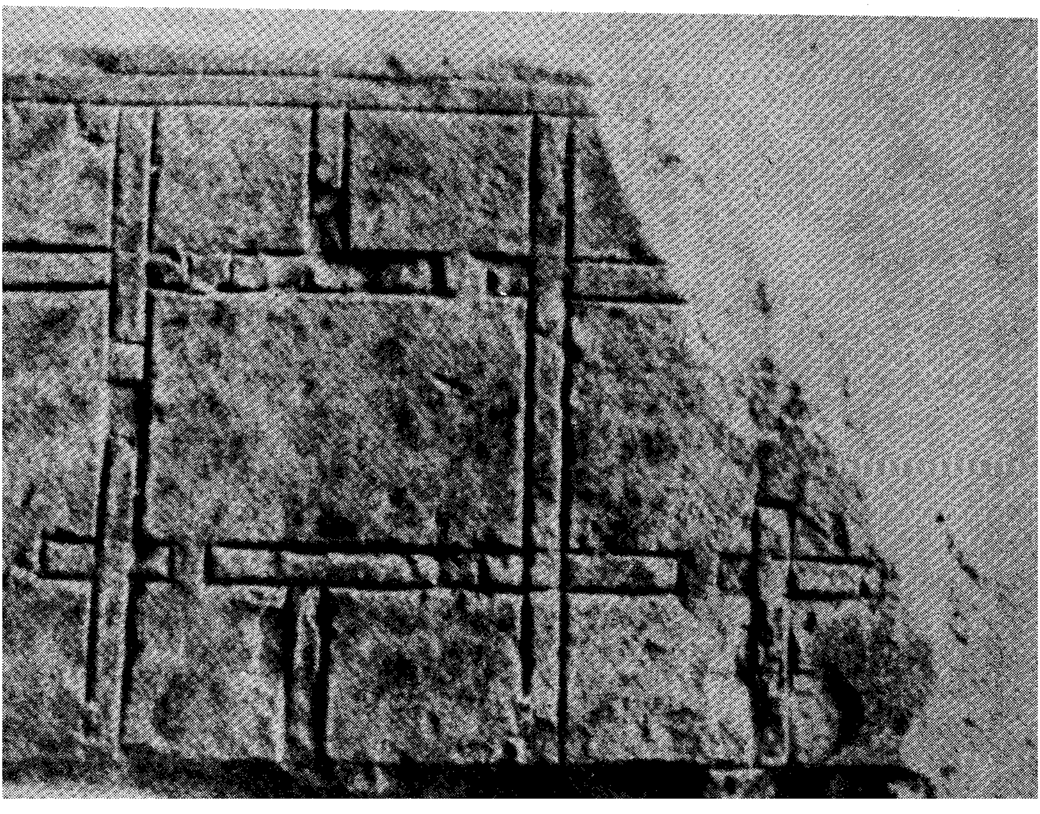
---

۱ ــ این نیزیك مورد دیگر است که‌ادوارد شیرا مؤلف‌فقیداین کتاب نسبت به امور علمی ممالك شرق عراق ( ایران ) سخنی گفته است که محل تردید میباشد . زیرا حفاری علمی در ایران، اززمانی که هیئت حفاری علمی موزه لوور در اوایل قرن بیستم شروع بکاوش کرد ( وهنوز در ویرانه‌های شوش ادامه میدهد ) تا زمانی که قانون عتیقات ایران درتاریخ ۱۳۰۹ ه به تصویب رسیده واجازه کاوشهای علمی به مؤسسات فنی اروپا وامریکا داده شده و تا این زمان درنقاطی که جایگاه شهرهای قدیم عیلام و پارس ومادو اشکانی و ساسانی بوده است،همچنان ادامه دارد ، و نتایج گرانبها وذیقیمت بدست آورده‌اند که‌آن اشیاء وآثار در موزه‌های طهران و پاریس ولندن و شیکاگو و دیگر بلاد هم‌اکنون در معرض استفاده و تحقیق اهل علم وارباب ذوق میباشد . وحفاری علمی در ایران صورت‌کاملی گرفته است .

ونفایس صنعتی ایشان . مخصوصاً یکی‌از فلزاتی که بکار میبرده‌اند قلع بوده است، این فلز در کشور بابل بدست نمی‌آمده واز واردات تجارتی ایشان‌است . حتی بعضی‌از فضلا وقتی گمان کرده بودند که سومریهای قدیم قلع مورد نیاز خود را از خاك انگلیس می‌آورده‌اند ! رقم‌دیگر واردات ایشان ادویجات است که از عربستان وارد می‌شده .

مسئله‌وسعت‌معلومات‌جغرافیائی‌مردم‌باستانی ازآنجا معلوم‌میشود که در متون‌و الواح خود در ضمن ذکرلشکر کشی‌ها وتجهیزات سپاه پادشاهان‌خودفهرست‌های طولانی از اسامی‌بیگانه نام برده‌اند. وممالك بسیاررا ذکر کرده‌اند که بوسائل و اسناد دیگر محل‌آنها معلوم شده

**یك پیکره و نقشه باستانی**



است، وما میتوانیم بلادی که منظورایشان بوده روی نقشه بدرستی معلوم سازیم. بالاخره برای توفیق کامل علمی درمطالعات باستان‌شناسی خودما میباید ازسرحدخاك عراق و بین النهرین تجاوز کرده وبممالك دور دست رو آوریم تا از نفوذ فرهنگی و روابط تجارتی بابلی‌ها با جهانیان آگاه شویم .

فصل سیزدهم

# تعلیم ابتدائی (۱)

هنر تحریر بر روی صحیفه گلی زمانی دراز بتمرین و مشق و ممارست احتیاج داشت . میتوان تصور کرد که همان اندازه که امروزه کودکان امریکا برای آموختن زبان مادری خود ( انگلیسی ) صرف وقت و بذل قوا میکنند، نوآموزان آشور و بابل نیز برای نگارش و تحریر زبان خود نیازمند به‌جهد زیاد و سعی فراوان بوده‌اند .

همانطور که امروز خردسالان بسلیقه خود یا در دبستانهای منظم عمومی داخل میشوندیا درزیر نظر آموزگاران خصوصی علم‌می آموزند، اطفال بابل قدیم نیزهمین روش‌را داشته‌اند. لیکن همچو برمی‌آید که

۱ ــ مؤلف عنوان این فصل را « 3Rs. » قرار داده و آن رمز تعلیمات ابتدائی است و علامت اختصاری سه کلمه استاز اینقرار :

۱ - Reading = خواندن

۲ - Writing = نوشتن

۳ - Arithmatic = شمردن حساب کردن

هر سه کلمه درزبان انگلیسی تقریباً با حرف « R » شروع میشوند. این سه موضوع‌اصلی ابتدای تعلیمات درتمام‌مکاتب ابتدائی‌جهان است. چون استعمال حرف« R » برای فارسی زبانان‌معنی‌نداشت مادرترجمهٔ‌خودناگزیر عنوان این فصل را « تعلیم ابتدائی » قرار دادیم .

اکثر از کاتبان و محرران و نوآموزان جوان طریقه دوم را بیشتر می‌پسندیده‌اند. دبستانها ومکاتب منظم دسته جمعی وابسته بمعابد بوده و ازینرو از یکدیگر بعد مسافت داشته‌است؛ درصورتیکه کاتبان و نویسندگان خصوصی که برای معلمی آماده بوده‌اند، درهمه‌جا پراکنده و حتی در قصبات کوچك نیز یافت میشده‌اند.

درست مانند استادان هنرور در قرون وسطی، صنعتگران هنرمند بابلی هنرجویان جوان را درظل هدایت خود قرار میداده و آنهارا «شاگرد» خود مینامیده و هنرو صنعت خودرا به‌آنها می‌آموخته وآنها را بدرجهٔ کمال میرسانده‌اند. بعدازآن استادان جدید نیز بنوبت خود نسل‌بعد را پرورش می‌داده‌اند. با این تفاوت که بین این شاگردان با استادان خودعلاقه و قرابتی شدیدتروبیشتر ازاستادان و شاگردان اعصار جدید وجود داشته است. استاد نویسنده برای تعلیم کتابت، شاگرد خود را «فرزند» میخوانده‌است واین‌رابطه پدر وفرزندی‌بین‌آن‌دو سالی‌چنددوام داشته، تاآنکه شاگرد خود بدرجهٔ استادی میرسیده و در عداد کاتبان خبره قرار میگرفته است. خود من، وقتیکه مقداری الواح بابلی و خشتهای گلی را از این نظر مطالعه میکردم، بسکه عدد اشخاصی که خود را پسرکاتب معینی نام داده‌اند زیاد بود، دچارحیرت شدم عاقبت این مشگل بر من اینچنین حل شد کـه اینهمه جوانان پسر طبیعی و جسمانی آن‌استادکاتب نبوده‌بلکه شاگردان وی بوده‌اند وآنانراوالدین حقیقی آنها در تحت هدایت و تعلیم او قرار داده بـوده‌اند. ما را دورنمای یك‌تصویری‌دردست‌است که منظری‌ازسبك تعلیم‌در آن زمانهای

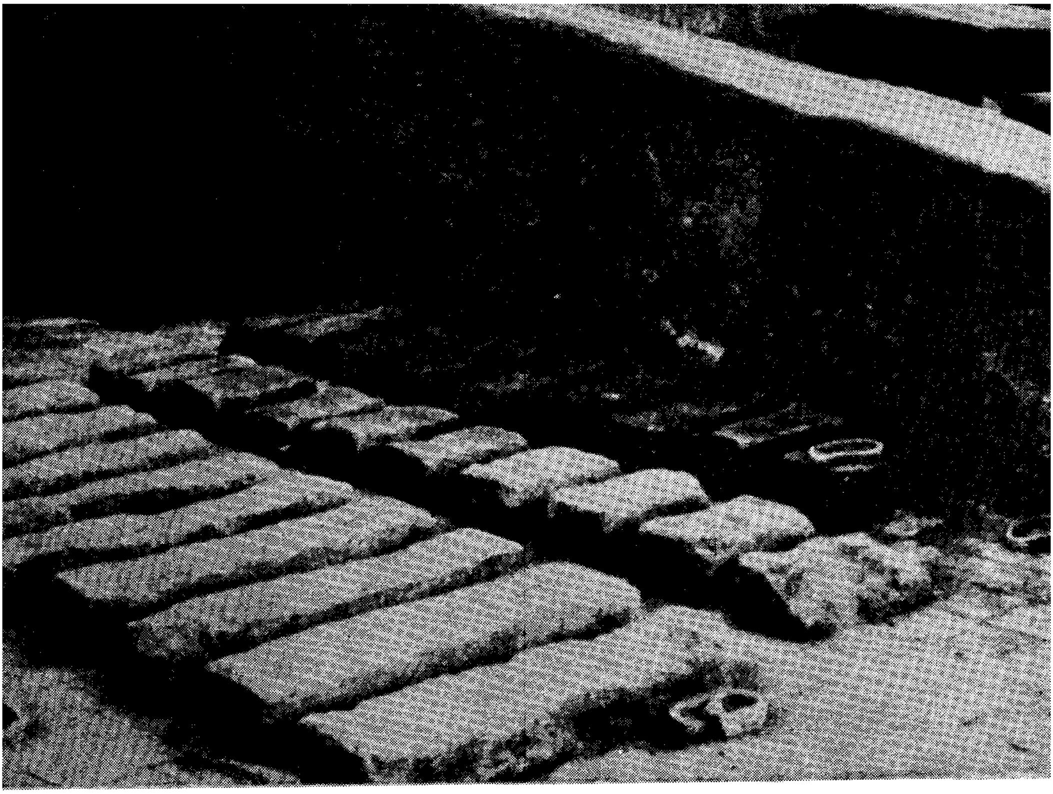
قدیم را نشان میدهد و آن عبارت است از معلمی که مشغول انجام حرفه تعلیم میباشد و اطراف او گروهی از هنرجویان گرد آمده براومی نگرند و عمل او را تقلید میکنند . در بابل بـرای تعلیـم خصوصی، افرادی بمنظور تربیت کاتبان و محرران مخصوص امور عادی درشعب تجارت و کسب، به مقدار کافی وجود داشته اند . آنان درزیر دست مربیان خود تعداد بسیاری ازفورمولهای مختلف را ازحفظ کرده وآنهارادرنوشتجات و اسناد مورد لزوم بکار میبرده‌اند، تابجائی میرسیده که مردم به آنهـا وثوق واعتمادپیدا کرده درتحریر مراسلات شخصی خود مطالب را به آنها املا مینموده‌اند و آنها مینوشته‌اند .

پس ازتعلیم خصوصی ، برای کسب معلومـات وسیع‌تر و مهارت زیادتر نوآموزان‌میبایستی بمدارس منظم بروند. میتوان به‌تشبیه گفت که تعلیم خصوصی نزد ایشان بمنزله دوره ابتدائی بوده‌است که‌فارغ ـ التحصیل آن منفرداً برای کارهای زندگانی تجارتی روزمـره آماده میشدند. اما برای‌تعلیم ادبیات یاعلوم عالیه‌ومهم‌دانش آموز میبایستی به مدارس اجتماعی که درجنب معابد قرارداشته برود؛ زیرا درآنجاوسائل تحصیل فنون و کسب علوم زیادتر بوده است . در آنجا فن کتابت را از مرحلهٔ نخستین شروع کرده و دنباله تحصیل را ادامه میدادند تـا آنکه جوان دانش طلب بمقام کاهن ( عالم دین ) یا عالم ریاضی یا عالم طبیعی، به‌اصطلاح امروز ، میرسیده است .

ما درمیان‌الواح مکتشفه ازویرانه‌های بلاد بین‌النهرین، مقداری کتاب درسی (۱) بدست‌آورده‌ایم که دانشجویان برای تکمیل نفس‌خود

---

۱ ــ کتاب درسی = texte-book



**نشیمن‌های مخصوص شاگردان بابلی شبیه به نیمکتهای دبستانهای امروزه**

آنها را بکار میبرده‌اند . البته کتاب درسی آنها با کتب ما خیلی فرق دارد ، در واقع آنها چیزی نیستندجزمقداری الواح گلی بد قواره و ضخیم که نقل و انتقال آنها هم از مکانی بمکانی بسیار مشکل بوده‌است. این رساله های کهنه علمی که برای تعلیم فن کتابت درست شده ، البته در سهولت و جامعیت و تلخیص بپای کتابهای درسی عصر کنونی، که بچه‌ها در سر بازار بچند دینارمیخرند ، نمیرسد . معذلك اصولی که در آن رعایت می شده عیناً همان است که در کتب درسی امروزه معمول میباشد . نویسنده بخاطر دارد که مادر هنگام کودکی در دبستان کتابچه‌های مشق خط داشتیم که در هر صفحه یك سطر خط بسیار خوب قلمی نوشته شده و آن سرمشق ما بود و در زیر آن بلافاصله یك

سطر سفید گذارده بودند که ما نو آموزان میبایستی در آن بخط خود سرمشق بالا را تقلید کرده وسعی کنیم که آنرا عیناً مثل سرمشق از کار در آوریم. درست مانند همین کتابچه‌های مشق، ازمدارس باستانی بابلی نیز نمونه‌ها بدست ما رسیده، بااین تفاوت که بجای آنکه خط سرمشق درسطور افقی متناوباً قرار بگیرد، آنها سطر مدل رادرطرف دست چپ لوح خشتی نگاشته‌و طرف راست را برای مبتدی باز می گذاشته‌اند که ازروی خط استاد تقلید و پیروی کند. بخوبی میتوانیم در ذهن خود تصور کنیم که‌چگونه دانش آموزان جوان بعد از کوشش وسعی بسیار خطی مطابق سرمشق مینگاشته و آنگاه کار خود را بنظر معلم میرسانیده‌اند، و او با چند نشان وعلامت، نوشته مغلوط را تصحیح میکرده است. نقوشی که نوآموز بغلط رسم میکرده، گاهی یك علامت میخ کم داشته، گاهی علامت اساسی رافاقد بوده و گاهی میخ‌ها از نظم وترتیب خارج می‌شده یا زیاد بهم آمیخته بوده که تمیز آنها مشکل میشده. همهٔ این معایب را معلم با قلم خود برای آنها اصلاح میکرده است.

ازاین صفحه مشق‌ها بسیار بدست ما رسیده که هم اکنون مانیز غلطهای آنرا درست مانند معلمین قدیم به‌آسانی در می‌یابیم وتصحیح می کنیم.

همینکه نسخه مشق راشاگرداولّی کامل میکرد وبیغلط مینوشت، نوبت بشاگرد دوم میرسید. او نیز در تحت نظر استاد خط نویس واز روی سرمشق او خطی مینگاشت و استاد دیگر لازم نبود که دوباره لوح جدیدی برای او درست کند. همینقدرکافی بود که باقلم خود

سطر دست راست را که شاگرد نخستین نگاشته‌بود، بکلی محو کرده و آنرا صاف کند و سپس آنرا بمحصل دوم بدهد که او نیز بنوبت خود مشق وتمرین را در همان ضلع دست راست دامه دهد. بدیهی است بعد از آنکه آن خشت چندین مرتبه دست بدست میگشت، کم کم سرمشق ضایع میشد یا آنکه گل آن بکلی خشکیده ودیگر قابل تحریر نبود و بدرد نمیخورد. پس آن لوحهٔ گلی را بگوشه‌ای می‌افکندند؛ این خشتها همانهاست که اکنون بعد از گذشت چند هزار سال باستانشناسان با کمال دقت واحتیاط آنها راجمع کرده‌ودوباره‌درمعرض مطالعه قرار داده‌اند. بعضی از اوقات، شاید معلم ضلع دست راست را که محل مشق‌خط محصلین بوده است بکلی میبریده فقط سرمشق خود را باقی میگذاشته و آنرا به‌بعضی دیگر میداده است که از روی آن برروی‌لوحه‌های‌جداگانه‌دیگر مشق‌وتمرین‌نمایند. این‌است‌دلیل آنکه امروزه مقدار کثیری‌الواح نیم‌بریده که‌فقط تتمه دست‌چپ آن‌باقی‌مانده از زیر خاك بیرون‌آمده و بدست ما رسیده است.

شاگردان ماهرتر این نیمه الواح را که در آن بخط زیبای معلم سطری نگاشته شده بوده، جلو چشم خود میگذاشته ویك قطعه لوح گلی ازنودردست گرفته وروی آن بتقلید از آن مدل‌سطری تحریر میکرده ومنتهای سعی را بعمل می‌آورده‌اند که مانند معلم کتابت کنند.

البته خط‌شاگردان غالباً بسیار بد وتقلید از استادان امری‌خیلی دشوار بوده است و وقتی که عین سرمشق باخط او همراه نیست فهم سطری که محصل نوشته مشکل‌است. بسیاری ازاین‌الواح کاردست‌دانش-

آموزان که فعلا در تصرف ماست بقدری ناشیانه و مغلوط نوشته شده که محال است بتوان آنرا قرائت کرد ، فقط چند علامت از آن شناخته میشود و بس. ظاهراً اینگونه مبتدیان بدخط احتیاج بممارست وتمرین بیشتری داشته‌اند .

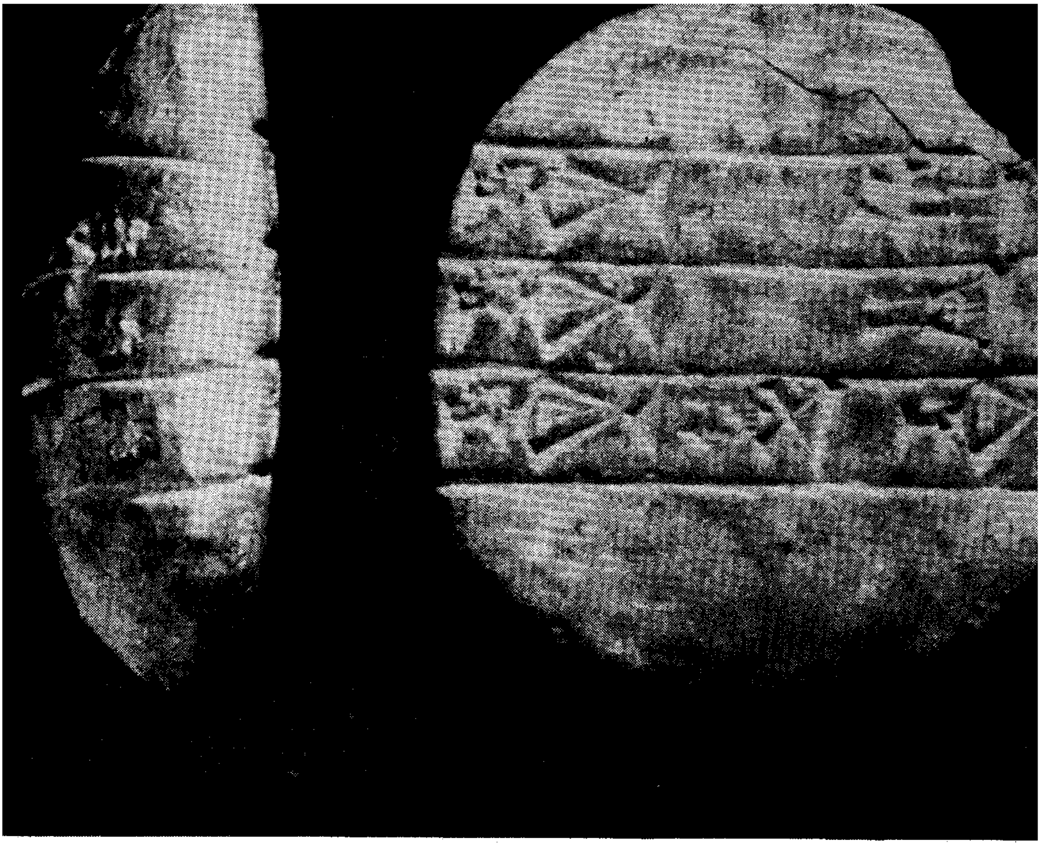
این گونه تمرین‌های کتبی مدارس بابلی که دریك لوحه مینوشته و محو میکرده و دوباره مینوشته‌اند ، ظاهراً قدیمترین صورت «اسناد مخدوشه»(۱) میباشد . و یکنوع ازین صفحه مشق‌های دبستانی اینك نزد ما موجود است که میتوان آنرا نمونه اعلای مشق وتمرین‌دانست ، و آن عبارت از الواحی است که محصل درآن زحمت بخود نمیداده تا آنرا دوباره گل کرده ولوح مستطیلی از نو بسازد بلکه یك تکه گل‌را برداشته وآنرا در کف‌دست خود گلوله میکرده وبافشار یك طرف آنرا صاف و مسطح می‌ساخته پس بروی آن خطی برای مشق و تمرین مینگاشته است ، همینکه خط تمام و سپس‌تصحیح میشده ، دوباره آنرا گلوله کرده وباز یك ضلع آنرا تسطیح نموده وبا اسباب تحریر و قلم حاضر فوراً بنگارش سطری دیگر بتمرین و مشق تازه مشغول میشده است. درتمام روزآن دانش‌آموز بهمین‌قرار به مشق مشغول بوده

---

۱ ـ « اسناد مخدوشه » = برای این کلمه در متن انگلیسی لغت Palimpsest آمده، این‌کلمه‌را در کتابهای فرهنگ به« کاغذ خط خورده » ترجمه کرده‌اند . این‌لغت از ریشه لاتینی palimpsestas اشتقاق یافته و معنی تحت‌اللفظی آن «سائیده شده» است واصطلاحاً نام سند و نوشته‌ای بوده که بر روی پوست یا چوب یا کاغذ نگاشته وآنرا دو سه بار محو و حك کرده باز نوشته باشندبطوری که خیلی‌خط خورده وناخوانا بشود .

بدون آنکه لوحه کاراو ضایع شود ومحتاج به‌تجدید آن گردد. هم اکنون در دست ما مقدار زیادی ازین الواح شلغمی شکل وجود دارد . وقتیکه در بدوکار این الواح بدست آمد باعث سر گردانی باستان شناسان شد زیرا که نمیتوانستند معلوم کنند مقصود ازساختن آنها چه‌بوده؟ خاصه که خطوط روی آنها هم مختلف وغالباً مغلوط بوده است .

زمانی که معلمی قصد تربیت شاگردان را داشت و برای آنها مشق وتمرینی معین میساخت ، در مکتب‌های وابسته بمعبد، نسخ متعدده ازمطالب مختلف دراختیار آنها میگذاشت. دردرس اوّل به آنها تعلیم میداد که مقداری علائم ونشانهای اولیه را بر گزیده واز روی آنها مشق وتکرار نمایند واین خود بمنزله تعلیم الفبا بوده است که در دبستانهای امروزی معمول میباشد ! بااین تفاوت که مجموعه آن علائم و نشانها بمراتب از نقوش الفبای امروزی بیشتر وبرای آموختن و از بر کردن آنها وقت زیادتری ضرورت داشته‌است. عمل دوم شاگرد ، یا درس دوم او همانا بحافظه سپردن و تمرین کردن همان علائم و نشانها بوده بانضمام معانی هجائی هر یك یا معانی تصویری آنها . پس از آن ، درس سوم عبارت بوده است ازاستنساخ قسمتهائی ازفهرست لغات مشتمل بر اسامی تمام سنگها و اشجار و حیوانات و شهرها و نام خدایان و امثال آنها. بعد از اینکه این تمرین و تعلیم ابتدائی انجام میگرفت و دانش آموز مستعد تحریر و استنساخ متون ادبی میگردید ، بعضی قطعات از زرمنامه‌ها یا سرودها یامناجات‌ها را باو میدادند که از روی اصل بدقت تمام استنساخ کرده و کوشش کند که آنرا شبیه باصل بنگارد .



**يك «كتابچه مشق» باستانی باكتيبه سرمشق خط معلم**

معلوم است كه‌مواد موجوده در مدارس وابسته بمعابد، خیلی مهم و ذیقیمت بوده‌اند. چونكه غالب آنها درحقیقت‌یا كتب كلاسيك و یا از اسناد مهمه بوده كــه در كتابخانه‌های بزرگ نگــاهداری میشده است. برای آشورشناسان‌ومحققین آثاربابلی‌این‌صفحه‌مشق‌های‌محصلین‌مدارس، تولیدزحمت بسیار كرده‌است. زیرا آنهاهم عبارت ازتعدادی‌الواح گلی هستند كه‌دانشجویان‌بمیل خودروی‌آنهاتحریر كرده وصفحه‌ای چند از حكايتی را نوشته‌اند و غالباً فاقد اول وآخر است. بدیهی است دانشجو هر وقت خستــه میشده یا ساعت كار مدرسه بــآخر میرسیده دست ازكار میكشیده‌و لوحی راكه دردست داشته نیم تمام میگذاشته‌است. از اینرو

محققین امروزی ، بسیاری از این قطعات رامطالعه میکنند بدون آنکه بدانند که آن لوح صفحه‌ای مختصر از کتابی مفصل بیش نیست و آنرا محصلی برای تمرین خود تحریر کرده و نباید آن را حکایت کامل دانست و بترجمه و تحقیق در آن صرف وقت کرد و از آنجا که محصلین کما-بیش یك متن را دردست داشته و آنرا مکرر تقلید واستنساخ میکرده‌اند از اینرو ازیك حکایت قطعات متعددی در حفاری مدارس وابسته بمعابد بدست افتاده است. یك محصل چون درجائی متوقف میشده محصلی دیگر کار اورا دردست می گرفته واز آنجا بنوبت خود شروع بتحریر مینموده وسومی نیمه دیگررا پیش میگرفته ، چهارمی نیمه دیگررا ، که غالباً اینها همه تکرارمکررات است. بعضی ازاین دانش آموزان که کاتبان و محرران آینده میبایستی بشوند جوانانی صاحب شوق و بلند همت بوده و میخواسته‌اند کتابی را ازاول آغاز کرده به آخر برسانند . بدیهی است که بعدازاندك زمانی خسته میشده وقبل ازآنکه درنوشتن آن کتاب خیلی پیش رفته باشد آنرا رها میکرده‌اند . ازین سبب است که از فصل اول بعضی کتابها و حکایات و افسانه‌های بابلی نسخ بیشمار و کتیبه‌های فراوان بدست ما رسیده و آنها همه الواحی است که تخته مشقهای عدیده محصلین بوده، وهرقدر کار پیش میرفته عدد نسخ آن کمتر میشده تا آنکه عاقبت نسخ کامل بدون نقص که تا آخر یك کتاب یا یك حکایت مستقل را متضمن باشد، بسیار کمیاب است و محدود به نسخه‌های متون اصلی میباشد که در کتابخانه معبد یافت شده است .

دربعضی الواح، مشاهده میشود که متن واحدی را بعلامات گوناگون

نوشته‌اند زیرا هر یك را محصلی دیگر تحریر کرده است .

ازاین‌رومعلوم‌میشود که‌متن‌مذکوررا،معلم‌املاءمیکرده‌وشاگردان مینوشته‌اند. دراین گونه الواح اختلاف مابین علامت ونشانها خیلی‌زیاد است، زیرا چنانکه سابقاً گفتیم یك صوت وصدا بعلایم گونا گون‌نموده میشده‌است ولی‌این نسخه‌های‌املاء، بااینکه مایه‌زحمت‌باستانشناسان‌اند یك‌فایده را متضمن هستند ، وآن اینکه نشان میدهند چگونه یك‌صوت مستقل و یك صدای واحد را ممکن است بعلامات مختلف نشان داد. و اختلاف ما بین علامات برای همان یك صوت بسیار زیاد میباشد و ازینقرار آن علامات فقط از جنبه صوتی باهم مشاهت دارند .

دیگر ، در ضمن آنکه محصلین درس نوشتن را بسبك املاء (دیکته) کاملا یادمیگرفتند،بایشان مقداری علم حساب‌نیز تعلیم میشده است. آموختن چهار عمل اصلی، یعنی جمع، تفریق، ضرب وتقسیم هم چنانکه‌برای اطفال‌خردسال ما دردبستانهای کنونی اسباب دردسر است برای‌آنان نیزموجب رنج‌وزحمت بوده‌است. معذلك این‌مقدمات حساب رابکودکان‌می‌آموخته‌اندتاپس‌ازآن‌دررشته‌های‌عالی‌تر، یعنی‌علوم‌ریاضی رابمنظور مشاغل مختلفه بتوانند تعلیم بگیرند .

متونی که درآن ازمنه قدیمه برای تعلیم و تعلم بکار میرفته بدست ما از دومنبع رسیده است : اول آنچه در کتابخانه‌های وابسته بمعابد وجود داشته و مشتمل بر تمام کتب کلاسیك زمان بوده . نسخ مخدوش ومغلوط همین متون است که محصلین‌ودانشجویان‌بعدها آنرا برای تمرین استنساخ کرده‌اند . دوم متونی که در کتابخانه‌های

سلاطین و پادشاهان جمع شده وبه زمان حاضر رسیده .

در بابل مانند سایر ممالك باستانی،قدرت سیاسی و قدرت‌دینی باهم رابطه و علاقه تمام داشته و از هم منفك نبوده . هنوز در قرن بیستم ما خوداصل«سلطنت من جانب اللهی» را کمابیش محترم میشماریم . ولی معذلك‌در همان اعصار بسیاردیرین‌درسرزمین بابل نیروی‌سیاسی سلاطین شروع کرده است که خود را از زیر یوغ اقتدار معبد بیرون آورده و مستقل‌سازد. برای نیل باین مقصود ، یعنی‌برای‌آنکه حکومت‌راازنفوذ مذهب‌خلاص کنند ، ناگزیر مبارزه‌ها میکرده‌اند باز وقتیکه سلاطین موقع‌خودرامستحکم‌می‌ساخته‌وبقدری مقتدر وتوانا میشده‌اند که بدون دستیاری معبد میتونسته‌اندبرمملکت مستقلا فرمانروائی کنند ، بطور کلی‌وبحکم‌ضرورت بامقامات مذهبی حسن سلوك پیش میگرفته وسعی میکرده‌اندآنها را راضی نگاهدارند. پس بمعابد هدایا وعطایای بسیار تقدیم میداشته وایشان را از پرداخت باج و خراج معاف و در امور زندگانی‌نهایت مساعدت را به‌آنها مبذول‌می‌نموده‌اند . شاید مرا به بد-بینی‌وبد گوئی متهم کنند ، ولی من معتقدم که بوسیله معابد، بپادشاهان دیندار برای حفظ روابط حسنه ، علائم نیك و بشارات مستحسن از طرف خدایان اعطاء میشده است . یعنی درکارهائی که سلاطین‌در صدد اقدام‌بوده‌اند الهامات خیر و شر از طرف خدایدان به‌آنان میرسیده است .

این کشمکش بین‌دربارومعبد خیلی مخفی‌وناپیدا بوده ولی‌معذلك وجود داشته است . هرقدربه‌قدرت‌وبه‌اعتبار شخصی‌سلطان‌افزوده میشده



منشی های بابلی هنگام املا

جلوقدرت و نفوذ معبد رامی گرفتهو مخصوصاًدست روحانیون را ازکار تربیت و تعلیم کوتاه میکرده‌است ، اگرمعابد دارای کتابخانه‌بوده‌اند، پادشاه نیز بنوبت‌خود کتابخانه‌ای در قصرسلطنتی تأسیس می‌فرموده . ازینرو ملاحظه میشود که بعضی از سلاطین نامدار آشور که آنها را بلقب مخرب و منهدم کننده تمدنها میتوان ملقب کرد در عین حال رهبری‌وحمایت‌ازهنروعلم‌در آن سرزمین بدست‌ایشان‌انجام گرفته است ونیزملاحظه‌میشود که‌هم آنها، منشیان وکاتبان‌خاص‌خودرا برای جمع آوری متون مهم موجوددر معابد باطراف مملکت میفرستاده‌اند

هم اکنون نامه یکی از پادشاهان در تصرف من است که نام خود

را در آن ذکر نکرده ولی محتمل است که همان آشور بانی پال(۱) معروف باشد . محتویات این نامه بقدری مهم است که من بعضی قسمتهای آنرا لفظ بلفظ در اینجا نقل میکنم :

« امر سلطان به شادونو (۲) ، حال من خوب است . امید که تو هم خوب باشی؛ همینکه این نامه بتو برسد این سه نفر (.. نام سه تن ذکر شده .. ) رانگاه دار و دانشمندان شهر بورسیپپا (۳) و تمام الواح را تصرف کن و تمام آنها که در خانه‌های ایشان است ، پس تمام الواحی را که در معبد «ازیدا»(۴) است تصرف کن » .

پس از آن سلطان در نامه خود اسامی کتب مهمی را ذکر میکند که خود مخصوصاً میخواسته بدست بیاورد . لوح باین عبارت خاتمه میپذیرد :

« تجسس کن هرقدر الواح قیمتی در بایگانیهای خودت موجود است که در ملك آشور یافت نمیشود آنها را هم برای من بفرست . من بهمه مأمورها ومباشران نوشته‌ام،هیچ کس نباید لوحی را از تو مخفی بدارد وهرزمان که لوحی یا مناجاتی مشاهده کنی هرچند که درباره آن

---

۱ـ آشوربانی پال Ashur Banipal ، نام یکی از پادشاهان با اقتدار کشور آشور است که در حدود ٦٢٠ ق . م . در آن کشور سلطنت میکرده و تمام خاك سوریه و عراق در زیر فرمان او بوده .

۲ـ شادونو Shâdunu ظاهراً نام یکی از حکام و عمال سلطان بوده است.

۳ـ بورسیپ پا Borsippâ نام شهری بوده است در آشور .

٤ـ ازیدا Ezida

بتو ننوشته باشم لکن توخود آنرا مفید بدانی که به کار قصر من بخورد، فوراً تصرف کن و بگیر و برای من بفرست ... »

شکی نیست که کاتبان شاهی اینگونه اوامر را بامنتهای جدوجهد انجام می‌داده‌اند؛ بدلیل آنکه هم اکنون ما در خرابه‌های نینوا مقدار بیشماری متون باستانی در روی الواح گلی بدست آورده‌ایم که همه متعلق بکتابخانه همین پادشاه بوده است . این پادشاهان اواخر عهد آشوری علاوه برجمع آوری واستنساخ کتابها و نوشتجات قدیمه از کتابخانه‌های کهن، قدمی فراتر برداشته و کاری مهمتر انجام داده‌اند. آن این است که متون باستانی را که برروی الواح، بزبان سومری نوشته شده بود، ایشان امر کرده‌اند که آنها را بزبان های نوین ترجمه نمایند ، یعنی آنها را بااحتیاجات زمان موافق سازند. ازاینقرار افسانه‌های کهن سومری را که بدست می‌آورده دوباره می‌نگاشته و بین هردو سطر ترجمه آنرا به‌زبان آشوری نیز اضافه میکرده‌اند. البته انجام این کار بزرگ احتیاج بعده کثیری فضلا و دانشمندان داشته و معلوم میشود که دربار این پادشاهان فرهنگ دوست در آنزمان عیناً مانند دستگاه ملوك عصر رنساس (۱) مظهر ادب و مهد فرهنگ و دانش بوده است .

این نکته قابل توجه است که باوجود اینهمه صف آرائی دانشمندان باز مترجمین آنزمان برای ترجمه متون کهن سومری رنج بسیار برده

۱ــ رنسانس Renaissance ، نام دوره‌ایست درقرون وسطی (ازقرن ۱۵ تا ۱۶) که در آن دوره درممالك اروپا خاصه در ایطالیا علم و ادب و هنر یونان وروم قدیم تجدید حیات یافت، یعنی «ولادت دوباره» حاصل کرد. این دوره درتاریخ اروپا حد فاصل مابین ادوار قدیم وجدید میباشد.

و زحمت فراوان تحمل می کرده‌اند ، زیرا زبان هزار سال قبل از آن ، از میان رفته و فراموش شده بود . این خود از معجزات علم امروزی است که ما هم اکنون میتوانیم آن زبان مرده را بدرستی بخوانیم و به اغلاط و اشتباهات بعضی از این مترجمین که سه‌هزار سال قبل از ما آنها را ترجمه کرده‌اند پی ببریم .

در زمان حاضر تنها کتابخانه سلطنتی که ما بتمام آن دست یافته‌ایم همانا متعلق بقصر آشوربانی پال می‌باشد که خوشبختانه در اوایل عهد حفاریهای علمی دربین‌النهرین کشف گردیده‌است. فضلا ودانشمندان که این کتابخانه گرانبها را در تصرف خود آوردند و بر آن همه متون که به‌زبان‌سومری‌ویاترجمه آشوری تحریرشده،دست‌یافتند،فوراً بمطالعه وتحقیق درزبان سومری‌پرداختند.لیکن با آنکه کتابخانه‌آشوربانی‌ـ پال تنها مجموعه‌باستانی است که ازین نوع بدست ما رسیده، ما دلایلی داریم ومطمئن میشویم که‌دیگر سلاطین نامدار وملوك عالیمقدار آشور نیزمانند سارگون و دیگران قبل از او ، همه باین‌کار سودمند علمی ، یعنی جمع‌آوری‌متون‌و کتب‌اقدام‌فرموده‌اند. دراثرحفاریهائی که مدتها قبل در دیگر کاخهای پادشاهان بعمل‌آمد،تعداد فراوانی از الواح‌خشتی بدست افتاد ، ولی درآنزمان هنوز قدروقیمت این « آجرهای مکتوب » را بدرستی نمی‌دانستند، وظاهراً آنها راکاشفین، در خاك می‌افکنده‌اند ، بسیاری هنوز درزیرزمین مانده ومنتظراکتشاف مجدد وتحقیقات تازه باستانشناسان است ؛ تا کی ازظلمات فراموشی بیرون بیایند. بالاخره باید گفت که اختراع و تأسیس کتابخانه امری تازه نیست وبزمان

حاضر اختصاص ندارد .

آیادروازهٔاین کتابخانه‌هابروی عموم باز بوده‌است ؟ این سئوالی است که‌بصعوبت میتوان‌جواب‌داد. خیلی‌متحمل‌است که چنین‌بوده‌باشد، خاصه کتب قانون یعنی الواح مشتمل برشرایع ونظامات که مسلماً در دسترس قانون‌شناسان و قضاة قرار داشته است . ولی بدیهی است که اکثریت‌سکنه کشور بیسوادبوده و ازین‌ذخایر ادبی‌ومجموعات‌فرهنگی کمتر استفاده میکرده‌اند . من امیدوارم روزی دلایلی بدست‌آوریم تا مدلل سازیم که حتی تأسیس کتابخانه‌ها و قرائتخانه‌های عمومی از امتیازات عصر حاضر نیست ، چنانکه بعضی چنین گمان کرده‌اند .

فصل چهاردهم

# رستاخیز خلق

پس ازاینهمه اکتشافات، عجب‌نیست اگر ما توانسته‌ایم ازموادی که بتدریج از اطراف واکناف کشور بین‌النهرین فراهم‌آورده‌ایم دورنمائی ازعادات‌روزانه آنمردم باستانی، بطوریکه نماینده حیات اجتماعی ایشان باشد، مرتسم سازیم. این فصل در باب پیشرفت بطئی زندگانی اجتماعی ایشان نیست. بلکه میخواهیم دراینجا ازپیدایش‌سریع مردمی سخن گوئیم که اسم ایشان درنزد جهانیان بکلی مجهول بود. این مردم ناگهان ازاعماق‌ظلمات فراموشی‌بیرون‌آمده وبوضوح‌تمام نمایان‌شدند، و ظهور دورنمای زندگانی ایشان با تمام جزئیات و دقایق وبه‌کمال روشنی،درصحنه‌تاریخ امربسیارتازه‌ای است وهم اکنون مارا میسر است بهمان درجه که ازصور زندگانی یومیه ملل‌هم ترازایشان،یعنی رومیان ویونانیان قدیم، باخبر هستیم، از مظاهرحیات روزانه ایشان نیزآگاه باشیم.

چندسال‌پیش،زمانی که‌من‌درعراق‌بسرمیبردم‌خانم گرترود بل(۱)

۱ ــ میس گرترود بل. Miss L. Gertrude Bell متولد ۱۸۶۸ در

بقیه پاورقی در زیر صفحهٔ بعد

درآنوقت مدیر کل عتیقات آن کشور بود . وی با من دربارهٔ یك نوع الواح گلی صحبت کرد که بتازگی به بازار های محلی آمده و مایه حیرت وسر گردانی دانشمندان و محققین شده بود ،ولی در اثر علاقه و میل یکنفر طبیب دانشمند بفن باستانشناسی ، عاقبت منبع ومحل آن الواح معلوم گردید ، آن خانم ما را دعوت کرد که در همان ناحیه شروع بحفاری کنیم ، شاید که درآنجا باسناد مهم‌تر وبیشتری از همان نوع‌موفق گردیم .

من نیز پذیرفتم وعمل حفاری در همان حوالی شروع شد ، در حال یك دستگاه عمارت (ویلا) بسیار مجلل که ظاهراً منزلگاه یکی

---

بقیه‌پاورقی ازصفحه قبل
لندن،متوفی‌درسال۱۹۲٦.بانوی‌شرق شناس‌وشاعره‌وسیاح انگلیسی،اززنان دانشمندمعروف که صاحب آثار ادبی در آن لغت است . از آنجمله ترجمه غزلیات خواجه حافظ شیرازی، که برترجمه‌های دیگر بمزیدلطافت و دقت و نزدیکی باصل امتیاز دارد . درزمانی که عموی او سرفرانك لاسلز وزیر مختار دولت بریطانیا درطهران بوده وی بایران مسافرت کرد وفریفته آثار ادبی فارسی، مخصوصاً غزلیات حافظ گردید . پس از جنگ اول جهانی بمملکت جدیدالتأسیس«عراق» مسافرت کرد وچون‌درلغت عرب دستی توانا داشت، وبممالك عربستان مسافرتها کرده بود،سخنان وگزارشهای اودرباب آن کشور نزد اولیاء دولت انگلیس با اهمیت و اعتبار تلقی شد .کتبی که اودرتاریخ‌وآرکئولوژی کشورهای‌خاورمیانه‌نوشته‌است ، نزدعلما موثق ومعتبر شمرده گردید .در ۱۹۱۷ م . در زمان مستشاری سرپرسی کاکس S . P . Cox دربغدادبه‌آنشهرمسافرت کردودرایام انقلاب عراق‌درآنکشور بود ودرتأسیس سلطنت خاندان هاشمی نقشی مهم داشت. بعد ازآنکه ملك‌ـ فیصل اول‌بسال ۱۹۲۳ درآنمملکت سلطان شد، خانم مذکورسمت ریاست افتخاری اداره عتیقات عراق را قبول‌کرده وبرای تأسیس موزه بغدادمساعی فراوان بکار برد. عاقبت در سال۱۹۲٦ م در بغداد وفات یافت.

از اعیان قدیم بوده است از زیر خاك بیرون آمد . دراواخر آن ایام، ما ناگهان باطاق کوچکی برخوردیم، که گویا انبار نوشتجات ( بایگانی ) بوده‌است . درآنجا متجاوز ازیك‌هزارلوحه گلی کشف گردید، که‌بطور پراکنده درآن اطاق انباشته بودند . و از قرار معلوم قبلا آنها را در سبدهای مستطیل و منظم نهاده و پس از آنکه‌آن عمارت سرنگون و ویران‌شده ، مقدار زیادی ازآن الواح از خرابی و تباهی مصون مانده، ولی‌درهم آمیخته‌شده‌بود . ماچندروز مشغول انتظام وجمع آوری و بسته‌ـ بندی‌آنها شدیم که بخارج حمل کنیم . بعد ازآنکه‌آن الواح به‌امریکا رسید ومورد مطالعه دقیق قرار گرفت بزودی مطمئن شدیم که مابه ـ بایگانی‌کاملی دست یافته‌ایم که مربوط به چهار نسل متوالی از یك خانواده متشخص در شهر باستانی نوزی(۲)بوده است. چند سال متوالی همچنان درآن محل کار حفاری ادامه داشت و در حدود سه هزار لوحه جدیددیگر نیز کشف گردید ، که‌غالباً به‌سایر خانواده‌ها ویا به‌بایگانی معبد تعلق داشته .

این مجموعه نفیس، که‌اسناد خاصی را محتوی بود،تماماً بخط و زبان‌آشوری نگاشته شده ، ولی علی‌الظاهر مردمی که این مجموعه را فراهم ساخته‌بودند ، آن‌زبانرابسیار ناقص‌میدانسته‌اند،زیرادرتحریرات خوداغلاط‌فاحش کرده وتخطی‌ازقواعد مقرره املاء ونحودرآن‌فراوان دیده میشد. بعلاوه بعضی کلمات بیگانه جابجا درضمن عبارات‌آشوری

---

۲ ـ نوزی Nuzi ـ یکی از شهر های باستانی بین‌النهرین‌است که اخیراً کشف گردیده .

داخل‌شده بود بطور کلی اشخاصی که نامشان در آنها ذکر شده بود همه اسامی اجنبی داشته‌اند .

هم چنین ملاحظه‌شد که اسناد قرار داد ومعاملات ، مطابق بر قوانین و مقرراتی مرتب شده که بکلی برخلاف قوانین و مقررات سایر نقاط کشور بوده است . پس در برابر دیده ما دورنمائی از زندگانی مردمی نمایان شد که نه بابلی بودند و نه آشوری. تا آنوقت از هیچ خاندانی از سلسله های قدیم اسنادی بدست باستانشناسان نیفتاده بود که شماره آن حداقل ربع این اسناد ویادورهٔ آن باندازه اینها طولانی باشد.

پس از بررسی دقیق‌تر و بعد از کشف یکی از الواح که مشتمل برنامه یکی از پادشاهان بود که ما او را میشناختیم، معلوم شد که سرا-سر این مجموعه ، درحدود قرون چهاردهم وپانزدهم قبل ازمیلادجمع-آوری‌شده‌است. این الواح غالباً عبارت بودند ازاسنادمعاملاتی وقبالجات مبایعه املاك . مابوسیله همین‌الواح بوضع یك خاندان باستانی موسوم به تهیپ تیلا Tehiptilla آگاه شده و تاریخ ظهور و زوال آن خاندان را نیز معلوم کردیم . بوسیله این اسناد ممکن شد فصلی طولانی در شرح حال این خاندان کهن برشته تحریر درآید که خلاصه آن این است : اول آنکه مؤسس آن‌فامیل وارث مقدار عظیمی مستغلات، ازقبیل خانه‌ها ومزارع وباغستان بوده‌است که درآنشهر ودر دیگر بلاد و قراء کشورقرارداشته . آنگاه این شخص شروع کرده‌است که بزور وتعدی بدیگران، املاك‌موروثی‌خودرا توسعه وافزونی‌بخشد . البته بااطلاعات ناقصی کهماازرسوم‌اخلاقی وعرف آن زمان داریم، نمیتوانیم‌فوراً دربارهٔ

اعمال این سرمایه‌دار باستانی قضاوت کنیم. بهرحال میتوان گفت که رفتار او کاملا منطبق باظاهرمقررات‌قانونی بوده است. ولی‌از این‌اسناد برمی‌آید که وی باحیله وتزویر کارخود را پیش میبرده‌وازین حیث‌تهیپ‌تیلا ازقماش‌مردم‌امروزی‌وباصطلاح(مدرن) بشمار می آمده!!

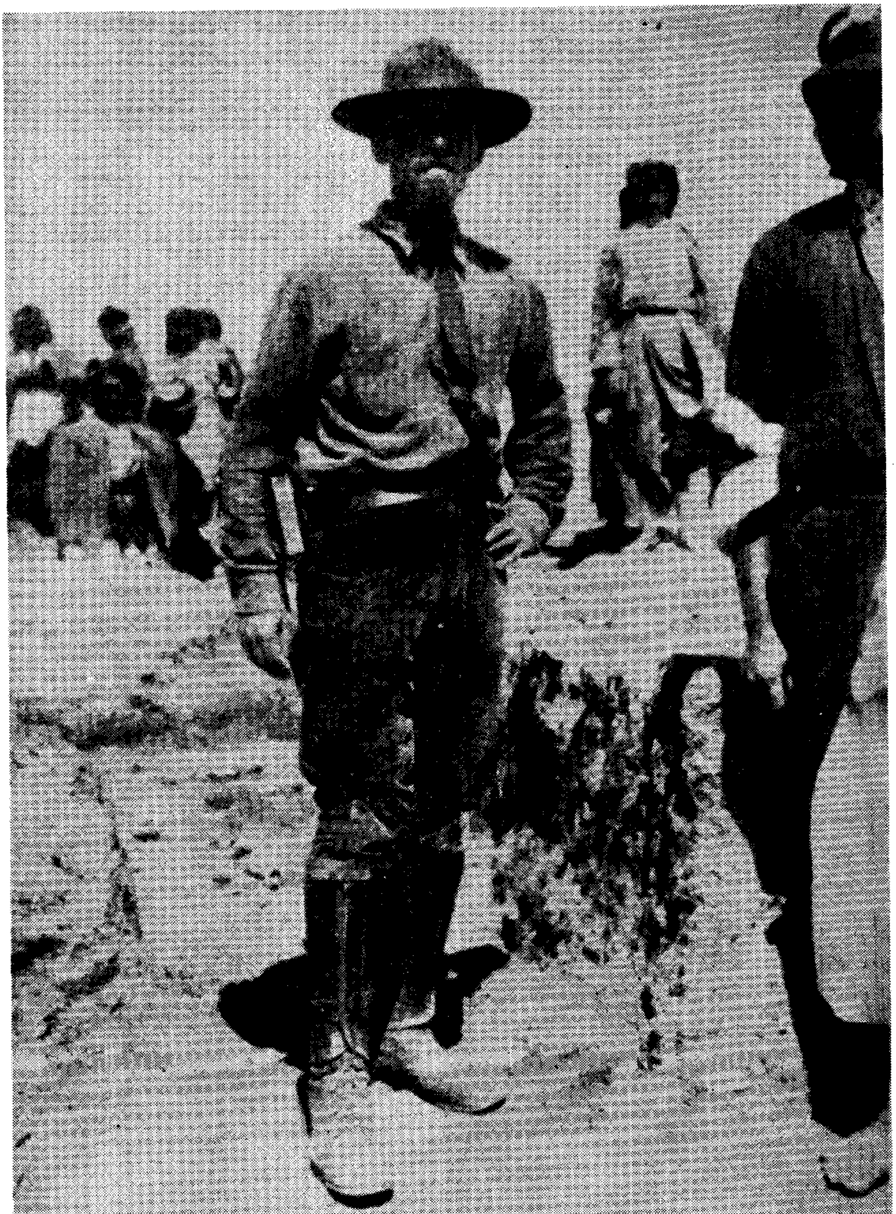
دیگر آنکه بعد از او پسران و نوادگان وی همچنان مشغول ازیاد ثروت خود بوده‌اند ؛ لیکن اندك اندك قوت‌و توانائی آن خاندان روبنقصان گذاشته . بالاخره ضربه نهائی ، براثر یك حمله دشمنان خارجی (ظاهراً آشوریها) ، برآنهاواردآمده، وآن فامیل‌بکلی از صفحه هستی‌محوشده‌است. نیز معلوم گردید که این حمله وهجوم بسیارشدید بوده ، زیرا اسنادی از ایشان به‌دست آمد که میزان خسارات وارد شده را نه‌تنها برآن‌خانواده‌بلکه خسارت سرمایه داران ومالکان معاصرآنان راهم بدقت ذکر میکند. تعداد اسب‌ها و گاوها و گوسفندها که در این حمله ازکف رفته‌اند جزء بجزء ثبت‌شده‌است .خلاصه زوال استقلال‌آن خاندان‌ازآنجا حدس زده میشود که خرد خرد استعمال اسامی ماهها و تواریخ‌آشوری از میان رفته و نامهای محلی جای‌آنها را گرفته است .

با همه اینها باز معلوم میشود کـه سکنه شهر نوزی بکلی تسلیم نشده بودند. زیرا بعد از چندی ، اسناد موجوده یك حمله دیگری را نشان میدهد. ولی دراین هجوم دوم‌مهاجمین گویا غلبه‌قطعی یافته‌بودند زیر تمام خانه‌ها که کشف شده بکلی طعمه حریق و در گوشه و کنـار محوطه‌ها اجساد غیر مدفون اموات نیز بیرون آمد چون هیچگونه سندی پس ازین واقعه باقی نمانده البته نمیتوان دانست که این‌حمله ـ

کنندگان نهائی چه کسانی بوده‌اند و آن خاندان بدست کی منقرض شده‌است؟ولی‌معلوم‌است که‌شهر نوزی Nuziاز آن پس گرفتاریك آشوب‌و آشفتگی کلی بوده بطوری که همه مردم آن ناحیه در آنوقت بر سر مرگ و حیات نزاع و جدال داشته اند . در هرحال هر که‌مسبب فنای این شهر شده ، چنان ضربه سختی وارد ساخته که ویرانه‌های آن شهر پس از گذشت صدها سال همچنان دست نخورده باقیمانده،و اینك در مد نظر ما قرار گرفته است .

از مطالعه این اسناد، سبك و روشی که تهیپ تیلا وزمین‌داران‌و ثروتمندان دیگر برای ربودن اراضی دهقانهای فقیر داشته‌اند دانسته میشود که‌البته‌بسیارجالب ودرهمان‌حال تأثرانگیزاست.هم‌چنین معلوم میشود که قوانین‌محلی‌بدهقانان‌اجازه‌فروش‌اراضی خود را نمیداده‌است. احتمالااین قانون ناشی از حس انسانیت و حمایت‌از کشاورزان نبوده بلکه برای آن بوده که ایشان زمین کافی داشته باشند تا از آن معاش کرده‌ودرآن زراعت‌نمایند وبتوانند همه ساله‌خراج‌دولتی را بپردازند .

ملك داران و ثروتمندان البته برخلاف قانون، عملی مرتکب نشده‌اند و املاك زارعین را خریداری نمیکرده . ولی برای فرار از قانون حیله‌ای بکار میبرده‌اند . از ینقرار : از قرون قدیم و اعصار دیرین درنزد بابلی‌ها وآشوریهارسم‌چنان بوده‌است که‌هر کس‌میتوانست برای دوره پیری خود هر که را بخواهد بفرزندی اختیار کند . مثلا اگر شخصی از زراعت در مزرعه خود که کاری مشکل و طاقت فرسا بود ناتوان میشد ، جوانی را پسر خوانده خود قرار میداد و قرار



مؤلف کتاب در هنگام حفاری در نوزی

میگذاشت که تمام دارایی او بعد ازممات به‌آن پسرمنتقل گردد، بشرط آنکه او هم در برابر به‌آن پیر مرد مادام الحیات هرساله مقدار معینی حبوب و غلات و روغن و ضروریات دیگر مانند البسه و لـوازم مسکن و غیره تأدیـه کند . البته مقدار این عایدات همه ساله متناسب با ارزش اموالی بوده است که بعداً بآن جوان میرسیده . باین‌ترتیب‌اگر آن‌پسر خوانده برحسب قرار داد عمل میکرد وارث شرعی آن شخـص میشد . این عمل‌باستانی، باصطلاح یکنوع معامله شرطی‌سالیانه است، همانطور که‌دراین ایام با کمپانیهای بیمه عمر منعقدمیشود وآنهابه‌آن شخص‌در برابرحق بیمه‌ای که‌میپردازد تدریجاً مادام العمر سالانه‌ای مرتباً تأدیه میکنند . باری ظاهر است کـه‌آقایان ملاك شهر نوزی ازین رسم دیرین استفاده کرده وآنرا وسیله تصاحب املاك روستائیان قرار داده بودند . یعنی باآنها ترتیبی میدادند کـه روستائیان ایشانـرا به پسر خواند گی اختیار کنند. وبعداًدرمیراث‌آنها بادیگر ورثه‌شریك باشندوآنهادرمورد پرداخت اقساط منظم سالیانه قراری میگذاشتند که مبلغ معینی بطور مقطوع بعنوان «هدیه» مرتباً به‌آنهاتأدیه نمایند . این‌سبك و روش بسیار معمول و متداول شده بـود ، تا بـجائی کـه مـلاحـظه مـیکنیم یکـنفر شخص واحد پسر خواندهٔ سیصد یا چهار صد نفرروستائی میشده !!

در میان اسنادی کــه درآن بایگانی ( الواح گلی ) بـدست‌آمد، احکامی از عدلیه مشاهده شد کـه میرساندآنها پسر منحصر بفرد نبوده وآن پدرهای بیچاره از فرزند خواند گان خود غالباً تظلم مـیکرده‌اند که بشروط قرار داد خود رفتار نکرده و بیش ازآنچه مقرر بوده است

از اراضی آنها تصاحب کرده . در این اسناد عموماً اصل پدر و فرزندی همه جا رعایت می‌شده‌است، لکن دراثر اشتباه یاغفلت کاتبان ومحرران گاهی کلماتی دیده میشود که بطور وضوح نشان میدهد کـه این نسبت بـکلی مجعول و تصنعی بوده . این عمل بـرای مالکین ، ظاهراً خیلی سودبخش و مفید بوده زیرا در بعضی قرار دادها مشاهده میکنیم که‌آن مـالك متمول بکلی خـود را فرزنـد آن دهقان فقیر خوانـده و پنج یا شش زارع درآن واحد و بموجب یك سند، یك مالك را بفرزندی خود گرفته و هستی خود راتماماً باو میداده‌اند و دربرابر،هر یك جدا گانه مبلغی وجه نقد یا مقداری غله وحبوب یا معادل دانگی از ملك مزروع آنهارا بعنوان‌عوض‌دریافت میداشته‌اند. ولی آن زارعین همچنان درهمان مزرعه باقـی مانده وبرای « فرزند خوانده » خود بزراعت و کشاورزی میپرداخته و بـرای این بینوایان مسکین دیگر حق مالکیتی در آن اراضی باقی نمیمانده است . در نتیجهٔ این حیله شرعی، در تمام اراضی کشور یك سیستم کار مجانی وبیگاری بر گردن کشاورزان بظهور رسیده است که مفاسد آن بمراتب زیادتر از مفاسدی بوده که برای رفـع آن در ابتدا قانـون « منع فـروش اراضـی » را وضع کرده بودند . چون قرارداد «فرزندخواند گی» قابل فسخ نبوده ازهمین سبب نزد ملا کین ، خیلی متداول ومطلوب گردیده .

با وجود همهٔ اینها باز دیـده میشود کـه در بسیاری از مـوارد ـ کشاورزان فقیر از قبول این قـرار داد ابا میکرده و هـر گاه بمنتهای مضیقه و عسرت میفتاده‌اند، اراضی مزروعی خود را گرومیگذاشته ولی

به«پسر خوانده»خودنمیداده‌اند. دراین‌بایگانی اسناد رهن ووثیقه بسیار دیده‌ایم که برطبق آنها مزرعه رابعنوان «گرو» میگذاشته وفوراً قرض‌کننده از خود خلع بدکرده وآنرا تحویل طلبکار میداده است. دراین معاملات رهنی قرار میگذاشته‌اند که بعد از انقضاء یك مدت‌معین، ملك مذکوردرسند(مثلاپس‌ازپنجسال‌تاسی‌سال) وام کننده‌دین‌خودرا پرداخته و ملك را استرداد کند. برای زارع بدهکار این حق محفوظ بوده که وجه مبایعه شرطیه را به‌وام‌دهنده رد کند و ملك مورد رهن را آزادسازد. برای این قرض ربح و سودی منظور نمیشده زیرا در طول این‌مدت‌وام‌دهنده ملك وثیقه را در تصرف داشته وآنرا زراعت و بهره برداری میکرده است.

وقتیکه مدت رهن منقضی میشده دهقانان فقیر که برای امرار معاش درعسرت بسیار بوده‌اند بندرت تمکن داشته‌اند که وجه شرطی را مستردبدارند، ناگزیر میبایستی از دو طریق یکی را اختیار نمایند: یا بگذارند وقت مقرر منقضی‌شده و ملك وثیقه‌بطورقطع در تصرف‌قرض دهنده قرار گیرد. یا آنکه همان ملك را نزد شخص ثالثی گرو گذاشته و وجهی دوباره قرض کنند ودین خود را ادا نمایند. خواه چیزی برای خودشان باقی بماند یانه.

بدیهی است که اگر قیمت آن مزرعه مورد رهن بیشتر از وجه وام بود فوراً شخص پولدار دیگری پیدامیشد وآنرا به‌وثیقه میگرفت و طلب وامدار اوّلی رامیپرداخت وشاید مبلغی جزئی هم اضافةً به‌آن روستائی صاحب ملك میداد و زمین را تصرف میکرد. در موقع

وقوع این چنین پیش آمدی غالباً همان وام‌دهنده اوّلی خودش قرض جدیدی بصاحب ملك میداده و معامله شرطی را تجدیـد میکرده است ایـن بار دیگر مطمئن بوده که مزرعه برای همیشه در تصرف او باقی خواهد ماند. همه ایـن معاملات بهمین تفصیل، بموجب اسناد منظم برروی الواح خشتی تحریر شده و شهود بر آن شهادت داده و امضاء کرده واینك در آن بایگانی باستانی سالماً بدست ما رسیده اند و همه خیلی شبیه است بمعامله اسناد و سهام تجارتی و یاقرار داد های رهنی در عصر حاضر .

گاهی هیچیك از این دو سبك معامله ـ یعنی « فرزند خواند گی» یا « بیـع شرطـی » ـ بنفع مالك نبوده است . پس در اینمورد راه ثالثی برای فراراز قانون پیش میگرفته‌اند و آن عبارت بوده‌است از « تعویض ملك » .

معلوم است قوانین مملکتی تبدیل وتعویض املاك و اراضی رامنع نمیکرده وباین ترتیب رعایت صورت ظاهر قانون رابخوبی بعمل آورده و ملك راتبدیل میکرده‌اند . درحقیقت یکنوع مبایعه قطعی بین دو نفر انجام میگرفته‌است، غالباً مزرعه وسیع وقابل کشت با یك زمین کوچك لم‌یزرع تبدیل می‌شده وبرای جبران خسارت زارع ، شخص مالك میلغی «سر کی» بعنوان تفاوت به‌او میداده‌است، گاهی خانه بسیار خوبی باکلبه خیلی محقری





**کشاورزان در هنگام درو در کشور عراق**

تعویض میشده ومبلغ نقداضافی در حقیقت تفاوت بهای آن دو بوده است.

در ممالکی که مقدار بارندگی کم است غالباً محصولات شتوی از میان میرود، در آنموقع است که کشاورزان بینوا برای فرار از مجاعه وفقر اراضی و مزارع خود را این چنین از کف میداده‌اند و آن املاك بدست پولدارها میفتاده است. حتی اگر زارعی فقیر زمینی هم در دست نداشته، ملاحظه میشود که ناچار خود یا اطفال ذکور واناث خود را گرو میگذاشته ونا گزیر بغلامی و کنیزی تن درمیداده وسندی، شبیه باسناد راجع باراضی، ما بین او ومالك ردو بدل میشده است. در آن سند قید میکرده اند که پسران مادام العمر غلام ودختران کنیز طلبکار بایدباشند واو میتواند آندخترها را بعقد مزاوجت هر کس که بخواهد در آورد. هم اکنون از نمونهٔ این قبیل اسناد الواحی در دست است که قریب باین مضامین تحریر شده و خود مبین ومفسر خود میباشد. در آنجا مینویسد: «طلبکار حق دارد که آنزن را برای خودنگاهدارد یا آنکه او را بیکی ازپسران خود یا یکی از غلامان خود بدهد واگر شوهر اولی او بمیرد حق دارد او را

بشوهر دومی یا سومی یا چهارمی یا پنجمی تزویج کند ولی از خانه شخصی او نباید خارج شود. »

دربعضی ازین قباله‌ها قید شده که آندختر راطلبکار نمیتواند بغلامی تزویج کند، زیرا زوجه غلام بالتبع کنیز میشود و فرزندان آنها نیز در نتیجه بنده و غلام میمانند.

ازین سخنان نباید چنین نتیجه گرفت که زن بابلی در وضعیت مدنی پستی بوده ویا در تحت فشار و ظلم سختی قرار داشته‌است. بلکه زنان با مردان متساویاً دارای حقوق واحد بوده وازتمام امتیازات مدنی که شامل حال رجال میشده نسوان نیز بهره‌مندمی گشته‌اند. حتی کنیزان نیزبنوبت خودحقوق مدنی را فاقد نمیشده وحق داشته‌اند که بدیوان عدالت شکایت کنند یااسناد رسمی رابمهرخود « امضاء » نمایند. مخصوصاً زنان طبقات متمول بهیچوجه غبطه بحال ووضع شوهران خود نداشته وعیناً مثل آنهاهر گونه‌قراردادی که‌میخواسته‌اندمنعقدمیکرده‌اند مثلازوجهٔ«تهیپ‌تیلا»ی مذکور درفوق مدتهامانند شوهرخودهمان روش خانوادگی را ادامه میداده و باروستائیان معاملاتی می کرده، یعنی خود «دخترخوانده» بسیاری از ایشان میشده است واموال زیادی ازایشان را تصاحب می کرده و بایك ضربه دست ویا با یك نوك قلم دریك قرارداد با ده‌یاپانزده‌نفر کشاورز عقد«پدرخواندگی»می‌بسته است. گرچه زنان روستائیان‌را بیشتر بمنظورزاد و ولد بشوهر میداده‌اند، ولی زنان اعیان وهمسران‌دولتمندان برخلاف آنهادرعقد نامه خودشرایطوحقوق خاصی را برای خود قید میکرده‌اند. مثلا در بعضی از الواح دیده‌میشود که

نوشته‌شده«اگر زن‌فلان، اولادبیاوردشوهرش حق‌ندارد که بازن دومی‌عقد مزاوجت بـه بندد. اما اگر آنزن عقیم بماند میتواند یکی از کنیزان خود را بشوهرخود بدهد وشوهربا اطفال آنزن کنیز، بایدرفتار اطفال زن‌آزاد رابنماید» این‌درست مشابه‌است بحکایت معروفی که درتورية از ابراهیم نقل‌شده وملاحظه میشود که وی حق نداشته هاجر کنیزخود و اسمعیل فرزند او را از خانه خود بیرون کند. [1]

مسأله تصرف آلهـه وبت‌های خانـواده که موجب سهیم بـودن متصرف آن بتها درمیراث‌پدران میشود، از الواح خشتی شهر نوزی نیز همچنان استنباط می‌شود و بار دیگر حکایت قدیمی تـورية در داستان یعقوب وزوجه‌اش راحیل [2] را بخاطر ما می‌آورد. همچنین در میان این‌الـواح واسناد چـنـد وصـیـت نـامـه بدست‌افتاده که برطبق آن شوهر تمام اموال خود را بعد ازوفات، بـزن خود بـخشیده است و آن اموال بعد از مردن مادر ارثاً باولاد او میرسیده بشرط آنکه تـحت قیـمومت وولایت او بمانند والاّ مادر مـیتوانسته است آنهارا از حق‌ارث محروم سازد.

بازدرهمین‌مجموعه‌درمیان‌اسنادفراوان خانوادگی‌مقداری احکام دیـوان عدالت بدست ما افـتاده کـه درآن خلاصه‌کاملی از جـریـان محاکمات قانونی (البته بنفع مالك) ذکر شده. ایـن اسناد خیلی

---

۱ــ رجوع شود بداستان ابراهیم وسارا وهاجرـ (سفر پیدایش باب ۱۶ وباب۲۱)

۲ــ رجوع شود به‌فصل نه۹در همین‌کتاب (داستان یعقوب و راحیل‌و سرقت‌بتها ــ سفر پیدایش :۳۱)

جالب و قابل توجه‌اند؛ زیرا قضات از گواهان و شهود سئوالاتی میکرده وایشان شخصاً جواب میداده‌اند . سپس حکم صادر میشده‌ومحکومٌ علیه میبایستی که یا مبلغی خسارت بپردازد یا برابر با مقدار خسارت مدتی غلامی محکوم‌له را بنماید. خیلی‌واضح است که برای کشاورزان ساده‌لوح امری بسیار خطرناك بوده است که برضد مالکان بدیوان عدلیه شکایت نمایند . زیرا برای‌آن بیچاره‌ها احتمال موفقیت بسیار کم بوده است . مرافعات‌آنان اغلب بمحکومیت روستائیان وسلب آزادی ازآنها منجر میشده‌یعنی عاقبت بغلامی‌محکوم‌میشده‌اند.من‌زمانی که‌این گونه اسناد را بدقت‌مطالعه میکردم میخواستم به‌بینم که‌آیا قضات‌هیچ قانون را رعایت میکرده وبیطرفانه حکومت مینموده‌اند ؟ متأسفانه معلوم شد که‌آنها این‌چنین نبوده‌اند. مالك پولدارو دولتمند که‌اسنادخودرا به‌نظم و دقت تمام برای اعقاب خود نگهداری کرده غالباً آن احکام رابامضای شهودعدیده میرسانیده که همه حقانیت‌آنها را در تصرف اراضی دهقانان گواهی می‌داده‌اند و قضیه خاتمه میافته است . چون آن دهقانان بینوا خواندن ونوشتن نمیدانسته‌اند باکمال سهولت‌آنها را فریب میداده‌اند وچندرقم‌مبلغ نقد یامقداری املاك بنفع طلبکار بحیله‌تصرف‌میکرده‌اند و البته این حیله سالها مخفی میمانده است .

باوجود اینهمه احتیاط که شخص‌مالك برای ضبط و بایگانی اسناد خود میکرده ؛ معذلك موارد بسیار اتفاق میافتاده که وی سندی در دست نداشته‌که به‌محکمه ارائه دهد ویا اسناد موجود برای اثبات ادعای او یا ابطال دعوی خصم‌کافی نبوده است . ملاحظه میشود که در

این موارد وی از کشاورز فقیر تقاضا می کرده برای اثبات مدعای خود اقامه شهود نماید. کاریکه غالباً محال بوده زیرا معامله مورددعوی که مربوط بدو یا سه نسل ماضی بوده بکلی کهنه شده و اثری از آن بجای نمانده وحتی اگر مردروستائی موفق به آوردن گواهان میشده، باز وسیله وتدبیر دیگری وجود داشته که دعوی را بنفع مالك خاتمه دهد. آن تدبیر این چنین بوده که شهود قبلا قسم یاد میکرده اند که اگر برخلاف حقیقت گواهی دهند در برابر خدایان در معرض امتحان قرار گیرند، تا آنکه خدایان صدق یا کذب کلام آنها رامشهود سازند. آنگاه برای این کار یك آزمایش جسمانی، گویا بوسیله آب، مقرر بوده شبیه به امتحانات جسمانی در قرون وسطی، یعنی هر کس که شهادت می داده بایستی او را در آب اندازند: اگر در آب غرق نشدمعلوم میشود که دروغ گفته و گواهی اونزدخدایان مردود واقع شده است. و بنابراین مجازات اوبازمرگ است و بایستی اعدام شود. در هردو صورت شاهد بیچاره میبایستی تن بمردن بدهد. ولی آنانکه مباشر انجام این امتحان بوده اند ظاهراً یکنوع طرفداری بکار می برده اند زیرا همیشه در اسناد ملاحظه میشود که شاکی و شهود او از قبول این امتحان امتناع کرده و بالنتیجه این احکام غالباً باین عبارت ختم میشود: «چون ... (فلان) و شهود او از خدایان بیم کرده و برای امتحان حاضر نشدندقضیه بضرر آنها خاتمه یافت ومحکوم بپرداخت (فلان) .. میباشند».

فقدان عدالت در اجرای قانون از آنجا معلوم میشود که قضات خود از اعضاء طبقه دولتمندان بوده اند و اگر محل یکی از ایشان

خالی میشده، ناگزیر دیگری از همان طبقه جای او را پر میکرده است. پادشاهان و امراء محلی هم شاید بعلت قلت نفوذو قدرت، با آنکه ظاهراً حق تجدید نظر در انتخاب قضات را داشته‌اند، نمیتوانسته‌اند که از این حق خود استفاده کرده قاضی دیگری را بجای آن شخص سابق منصوب سازند.

دراین الواح متضمن احکام‌دیوان، که بدست ماافتاده، مطالبی دیده می‌شود، که‌از آن‌لحاظ که کاتب‌چگونگی جریان‌محاکمه‌را برشته‌تحریر درآورده بسیار جالب توجه اند. البته محاکمه ایکه یك ساعت فی‌المثل طول میکشیده کاتب ناگزیر، میبایستی آنرا بر روی‌لوحه گلی آنقدر خلاصه بنگارد که در پنج دقیقه خوانده‌شود. یعنی چون در آن عصر باستانی قاعده و فن تند نویسی« استنوگرافی » معمول نبوده، ناچار کاتبان زمان میبایستی خیلی خلاصه نویس باشند و ازینرو همه این احکام بطور اختصار در روی الواح گلی نقش شده است. در یکی از آنها ملاحظه میشود که ظاهراً کاتبی یك صفحه گل بر داشته وخلاصه یکی از احکام دیوان را شروع بتحریر میکند. ولی قبل ازآنکه مطلب تمام شود می‌بیند که‌آن لوحه‌بسیار کوچك است ونمیتواندتمام شهادات و قضایای مربوطه را در روی‌آن خلاصه کند. پس بناچارآن لوحه را گذاشته و لوحه گلی بزرگتری بدست گرفته و دوباره از سر نو شروع به‌تحریر می‌نماید. باآنکه‌تحقیقاً میبایستی که متن دومی کاملا منطبق با نوشته اولی شود، معذلك می‌بینیم که‌ما بین‌آن هر دو لوح اختلاف

فراوانی وجود دارد و بیانات اشخاص بکلی با هم دیگر تفاوت دارند. و اگر اسامی اشخاص و موضوع دعوی و ارقام مربوطه نمی‌بود هر آینه ممکن نمیشد تشخیص بدهیم که نوشته دوم عین سند اولی است بلکه خواننده آنرا دو موضوع جداگانه تصور میکرد. باید در عصر حاضر ممنون مهارت و هنر تند نویسان زمان خود باشیم که مدعی هستند عین کلمات را بی‌اندك اختلاف ثبت و نقل مینمایند.

علاوه‌بر اسنادخانوادگی که‌بازدر آن‌بایگانی کشف‌شده‌مقداری‌الواح مربوط به‌معبد ودستگاه‌مباشرت معابد نیز بدست‌آمده‌است. نام‌خدایانی که معبود قوم بوده هم چنین هدایا و نیازهائی که به‌آنها تقدیم میشده همه در آنجا مذکور است. بعلاوه برای ما بوضوح روشن می‌سازد که وسعت جغرافیائی آن ناحیه چقدر بوده است. همچنین ملاحظه میکنیم که‌آن شهر در حال جنگ و تجهیز بوده است، زیرا سکنه شهر از فقیر و غنی وکاتبان و اصناف وکسبه و غیره و غیره همه مکلف بوده‌اند که هر يك تیر وکمانی مخصوص خود داشته باشند. اغنیا و متمولین هم میبایستی هر يك مقدار معینی عرابه و اسب و حربه‌های بزرگ به‌انواع مختلف‌برای‌سپاهیان‌پیاده وسواره‌آماده سازند. تمام این ادوات حربیّه در سر اوقات معین تفتیش‌وگزارش داده میشده است. نقایص آنها مانند عرابه با چرخ شکسته،یاکمان‌بدون‌زه، یا اسب‌های پیر و علیل همه ذکر میشده‌اند.

همچنین بعضی الواح، کیفیت تقسیم غنایم را نشان میدهد که در آنها تعداد غلامان واسرا از ممالك مختلفه ذکر شده‌اند. خلاصه‌آنکه

در این فصل کوتاه نمیتوان تمام مطالبی که از هزاران لوحه بایگانی مربوط به خانواده «تهیپ تیلا» استخراج شده بیان کرد والحق برای نشان دادن چگونگی تمدن آنشهر که مسکن آنها بوده سزاوار است کتاب مستقلی تألیف شود.

## فصل پانزدهم

# انسان و هنر

در رساله مختصری مانند این کتاب کــه مندرجات آن مبتنی بر اطلاعاتی است مأخوذ از الواح گلی بابلی، انتظار نباید داشت که دربارهٔ ظرایف و صنایع جمیله باستانی آنقوم بابی مفصل نگاشته شود. ولی البته بعضی اطلاعات متفرقه در باب پیشه و هنر آنان را، میتوان در ضمن مطالعه از ادبیات ایشان استخراج کرد. معلوم است که متون باستانی که بزینت تصاویر گوناگون آرایش نیافته بقدر کتابهای امروزی که در باب صنایع مستظرفه نوشته میشود کافی و رضایت بخش نخواهد بود، و جزئیات مطالبی که بدست میدهد حتی برای یك مطالعه خیلی اجمالی هم کفایت نمیکند. از ینرو بیفایده است که تنها از منابع متون ادبی بجمع آوری اطلاعات درباره هنرهای زیبا بپردازیم.

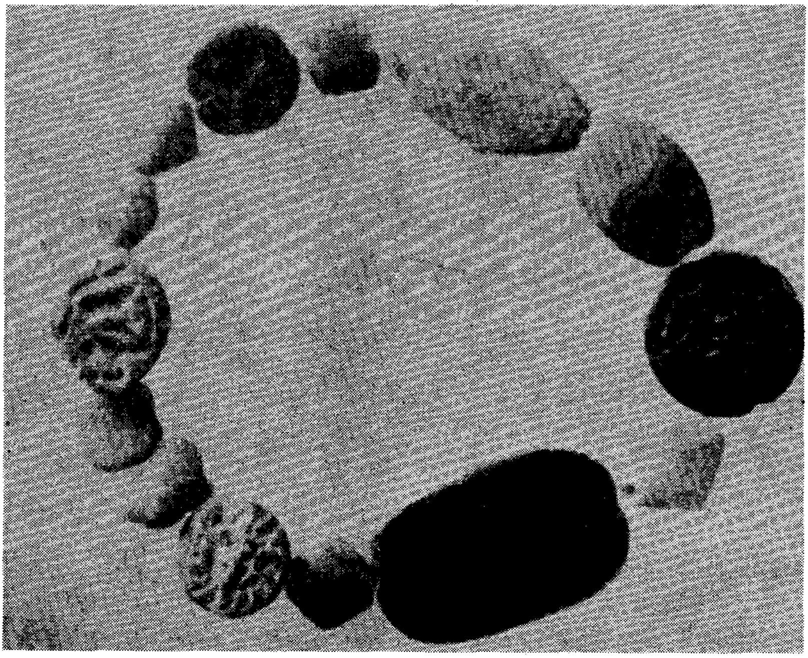
باهمه اینها و باوجود کافی نبودن متون موجوده بازالواح گلی آنقدر اطلاعات درزمینه هنرهای زیبا بمامیدهند که نمیتوان انتظار داشت منبع دیگری بهتر از آن در جای دیگر بدست آوریم. سابقاً باین نکته جالب توجه اشاره کرده‌ایم که مردم سرزمین بین‌النهرین با آنــکه خط نوشتن

نمیتوانستند ولی اسناد خود را امضا میکرده‌اند . زیرا امضای خود را بگردن خود آویخته بودند[1] . قدیم ترین این گونه امضاها یا مهرها احتمالاً طلسمی یا تعویذی بوده که برای دفع شرارواح موذیه نزدخود نگاه میداشته‌اند . این مهره‌ها سطح عریضی داشته که روی آن‌ها نقشی مربع‌یامدوریا کم و بیش بیضی، حك میکرده‌اند. این نقوش خیلی خام و بدوی بوده که بزحمت میتوان آنرانقش صورت انسانی یا حیوانی تصور کرد . معلوم میشود که مدتها قبل از اختراع خشت گلی بمنظور صحیفه تحریر و شاید حتی قبل از اختراع خط، آن مهره‌هارا استعمال میکرده‌اند . پس ازآن بتدریج هرچه فن کتابت برروی الواح گلی ترقی کرده‌ورایج‌ترشده مهره‌ها را هم بهتر وظریف تردرست کرده‌اند و برای امضا بکاربرده‌اند. بعدها دریافتند که یك قطعه مهراستوانه شکل برای مهر زدن بهتر ازیك‌قطعه مسطح است زیرا آنرا بسهولت برروی‌لوحه گل میغلطانیده و نقش طولانی‌تری پدیدار میشده است .

استعمال مهرهای استوانه شکل نه تنها درآشورو بابل متداول گردیده بلکه از حدود جغرافیائی کشور بین‌النهرین نیز تجاوز کرده است . آنها را همواره ازقطعه سنگ صلبی میساخته و حتی گاهی احجار گرانبها وجواهر، درصورت استطاعت صاحب آن، بکار میبرده‌اند . ولی هر گاه ارزانی قیمت در نظر بوده سنگ نرم یا صدف حلزون را اختیار مینموده‌اند. الحق صنعتگران و هنرمندان‌باستانی‌هوش و ذوق فراوانی برای حکاکی‌روی این استوانه‌ها نشان داده‌اند. بعضی ازآنها صورتهای

---

۱ ــ رجوع به‌فصل ششم ص ۹٦ از همین کتاب .



**نمونه گردن بندی که از مهرهای باستانی درست شده**

ظریف و دورنماهای جمیل بانواع گوناگون و باندازه‌های بسیار کوچك نشان میدهند. تهیدستان و فقرا که امکان پرداخت اجرت هنروران بزرگ رانداشته‌اند نیز بنوبت خود برای مهرهای خویش زحمت بسیار میکشیده‌اند. باری در نتیجه این علل واسباب اینهمه مهرهای مسطح و استوانه‌ای که اکنون کشف‌شده معلوم نیست کدام قدیم وبدوی و کدام مربوط به‌ادوار اخیر میباشد، زیرا بعضی ازآنها صنعتگرانی بدوی و ساده داشته که درایام‌زمانی نسبةً متأخر میزیسته‌اند.

در این اوقات این گونه سنگهای استوانه‌ای شکل بفراوانی در اطراف کشور عراق یافت میشود، زنهای عرب امروزی بکمك نامزدان ودوستداران خود از آنها گردن‌بندهای گوناگون و متنوع میسازند.

چه بسیارسهل است که آن مهره‌های گرد یا مدور یااستوانه‌ای‌را بوسیله یك ریسمان یا مفتول بسر هم کرد واز آن گردن‌بندی ساخت.زیرا که ازهمان عهود عتیقه این مهره‌ها مجوف بوده یعنی دروسط آنها سوراخی به امتداد طول آن مهره می‌سفته‌اند تا بجائیکه بسیاری از باستان ـ شناسان امروزی در عراق چون یکی از آن مجموعه‌های کهنه وقیمتی رابگردن زنی عرب میبینند از روی حسرت بدان نگاه میکنند. زیرا صاحب آن بداشتنش افتخار کرده و آنرا لحظه‌ای از خود جدا نمیسازد .

با این حال هر چند این مهرهای استوانه‌ای خود منبع اطلاع بسیار خوبی است ولی همان تصاویر زیبائی که دارد و دقتی که درحفظ آنها بعمل آمده است از ارزش باستانشناسی آن کاسته است . ازین‌قطعات در نواحی مختلف کشور عراق مقداری فراوان بدست آمده که همه مربوط به‌ازمنه‌بسیار کهن ونامعلومی‌هستند.مردم‌درطول‌ازمنه‌وقرون آنها را از مهد پیدایش خود به‌اماکن بسیار دور دست برده‌اند. معذلك چون مشتری و قیمت دارند، غالباً اتفاق میافتد که فلاحی در مزرعه خودیك مهره استوانه‌ای‌پیدا میکند که شایدتاریخ آن از دوهزارسال قبل‌ازمیلاد قدیمتر است. معذلك چون میداند که خریداری دارد و ارزش و قیمتی به‌آن می‌نهند آنرا بادیگر زیور آلات و چیزهای قیمتی خود که شاید در همین روزها ساخته شده همه را در یك محفظه نگاه میدارد . ازین سبب هم زمان حقیقی وهم مکان و مبداء اصلی‌این ظرایف صنعت‌بطوری بهم‌آمیخته ومشوش است که نمیتوان از روی مبانی علمی،این مهره‌های

کهن سال را مطالعه کرد و از آن مطالب دقیقی استخراج نمود.

علاوه بر این یك عیب وعلت دیگر هم در این اواخر در این باب پیدا شده است. درست مانندسوسکهای مصری [1] که نظر بقیمت و بهائی که پیدا کرده در زمان حاضر عتیقه سازهای حقه باز از آن عیناً صدها میسازند و میفروشند، مهره‌های استوانه‌ای عراق همچنین، مورد استفاده متقلب های جعال است. برای هر حکاك و نقاش متعارفی این عمل بسیار سهل وساده است که نسخه بدل هریك از آنها را درست مثل نمونه اصل بسازد، و هر نوع سنگی برای این مقصود میتوانند بکار ببرند وهر گونه کنده‌کاری که روی آن بکنند قابل قبول است. تنها در مورد آثار خطی است که عتیقه‌سازها چون خطوط قدیم را نمیتوانند بخوانند و بفهمند، ناچار نقش و نگاری چند بجای حروف و خطوط از روی قوه تصوریه خود بروی مهره‌ها رسم میکنند. بهرحال غالباً مهر نو ساختگی بقدری خوب ساخته میشود که محال است آنرا ازیك مهره کهن اصلی تشخیص داد. وقتی یکی از تجار عتیقه در بغداد برای من دراین باره حکایتی نقل کرد که چون یقین دارم ازین قصه نفعی عاید او نمیشد مسلم بود که دروغ نمیگوید و آن حکایت حقیقی میباشد.

میگفت: چندی قبل در بغداد شخصی زندگانی میکرد «رضا» نام که مردی هنرمند بود و هوش خود را درجعل اشیاء عتیقه کهنه بکار میبرد، و مخصوصاً درتقلید و ساختن همین مهره‌های کوچك استوانه‌ای

---

۱ سوسك مصری Scarabs یا«جعل» یك نوع حشره‌ای است که در نزد مصریان قدیم مقدس شمرده می‌شده وتصویر آنرا درروی سنگهای قیمتی وزیور آلات بمنظور افسون وسحر نقش می کرده‌اند.

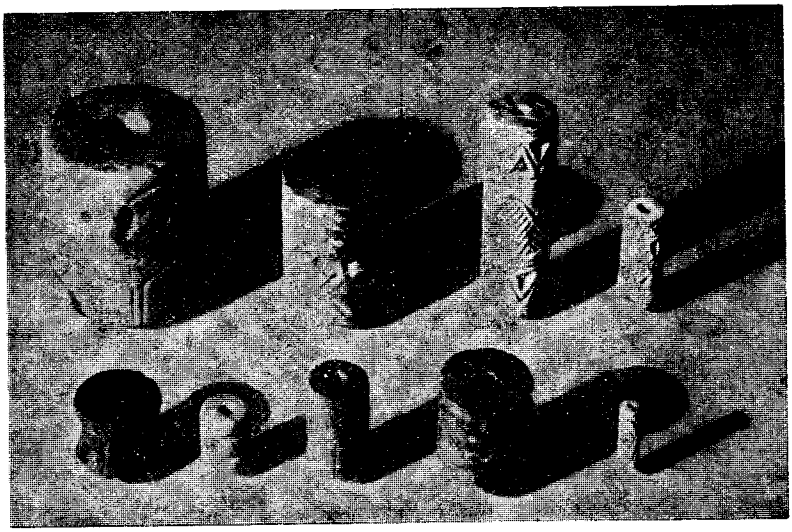
مهارت زیادی داشت . همه ازین تقلب او اطلاع داشتند ولی قانوناً باو کاری نمیتوانستند بکنند ، زیرا او با کمال هشیاری مصنوعات خود را بوسایل غیر مستقیم بفروش میرسانید و خود مباشرت نمی کرد . روزی یکی از فلاحان عراقی نزدآن بازرگان رفته و یك مهره استوانه‌ای بسیار زیبا و ظریف برای فروش بردو قیمتی بسیار گزاف برای آن مطالبه کرد.تاجرعتیقه‌فروش آن مهره را خوب میشناخت وبه‌ارزش آن آگاه بود، لیکن دریغ‌داشت که‌آن وجه کلان را در بهای آن بپردازد . ازینروهرقدر بسبك بازاریهای مشرق هردوطرف‌چانه بسیارزدند بجائی نرسید ، بالاخره تاجر کهنه‌کاربه‌آن فلاح ساده لوح گفت که‌آن شیئی ظریف را دوروزی نزد او باامانت بسپارد تا خوب آنرا مطالعه کندو به‌بیند میتواندآنرا به‌آن قیمت گزاف بخرد یانه .

بمحض اینکه‌آن مرد فلاح از دیده غایب شد،عتیقه فروش نزد رضا شتافت و از او خواهش کرد که‌در ظرف دو روز بدلی‌آنرا بسازد. بمنظورآنکه‌آنرا بفلاح بیچاره‌جا بزند و مهره اصلی را بدین تدبیر از چنگ او برباید . رضا قبول کردو بعد ازدو روز یك دانه مهرهٔ استوانه‌ای‌بسیار خوب بطوری شبیه باصل‌بعمل‌آورد که هیچ کس مابین اصلی‌و بدلی نمیتوانست فرق بگذارد .

تاجر این نقشه را عملی کرد و با کمال مسرت منتظر روستائی جاهل نشست . همینکه آمد و چشمش به مهره بدلی افتاد و دانست که ازمتاع او در بازار ، متعدد وجوددارد ناگزیر بقیمت بسیار نازلی آنرا فروخته و راه خود را در پیش گرفت . بعد از چندی دانشمند

بزرگی که نماینده یکی از موزه‌های مهم اروپا بود به بغداد آمده در طلب اشیاء زیرخاکی بدکان آن عتیقه فروش رفت . او علاوه بر آنکه مشتری خوبی بود باآن شخص تاجرنیز سابقه دوستی داشت . مرد عتیقه‌چی بخیال افتاد که از درشوخی درآمده و سربسر او بگذارد . پس مهره مجعول ونورا باو داده و عقیده او را سئوال کرد . آنمرد دانشمند خبیر از دیدن آن مهره بوجدآمده و بقیمت گزافی آنرا مشتری شد ، بشرط آنکه اجازه دهدآنرا بامانت به هتل خود ببرد و از روی بصیرت و دقت آنرا مطالعه کند و فردا آنرا مسترد دارد . تاجرخواهش آن دوست محترم را پذیرفته وآنمرد دانشمند مهره را باخود برد ولی فردا مراجعت نکرده و معلوم شد که برای اوکاری پیش آمده ومجبوراً بغداد را ترك کرده وآن مهره را نیز همراه خود برده است . بعد از چندی یك نامه بایك طغرا چك بانك از طرف موزه مربوط در بهای آن مهره بتاجر رسید. وی آن حواله‌را دریافت کرد ولی بدوست خودنامه‌ای نوشت باین مضمون که دراین ایام معلوم شد که آن مهره‌ای که وی همراه خود برده مجعول ونو بوده‌است. لهذا اصل حقیقی و کهنه آنرا فرستادو خواهش نمود که آنرا نگاهداشته ومهره اولی را که ساختگی است اعاده دهد. امااولیاء موزه که همه اهل خبرت و بصیرت بودند این سخن را نپذیرفته ومصراً اظهار داشتند که مهره اول ( مجعول ) که در بغداد گرفته بودند اصلی وصحیح است و آن دومی را که اصلی بود برای عتیقه فروش بر گردانیدند!!

بهرحال خوب یا بد، این مهره‌ها برای مطالعه وتحقیقی که فعلا



**نمونه‌ای چند از مهر وامضاهای عهد باستان**

در دست ماست اگر بهترین منبع اطلاع می‌بود باز هم چندان مفید بفایده نمیشد، زیرا تحقیقات ما منحصراً در چهارچوبه اطلاعاتی است که ازمتون الواح گلی بدست آورده‌ایم .

ازین گذشته مهره‌ها را برای آن ساخته بودند که برروی خشتهای گلی مهر زنند و فقط ازآن جهت که برای این مقصود ساخته شده بوده‌اند در خور مطالعه می‌باشند . چه بعدازآنکه سندی کاملاتحریر میشدکاتب مهرخود را بپای‌آن میزد که در حقیقت بمنزله‌امضای او بود.پس ازآن شهود را دعوت‌میکرد که بترتیب رتبه و مقام پیش‌آمده وماننداوهمه‌صحیفه را مهر نمایند .آنگاه درجنب نقش مهر هریك که برسطح خشت گلی مرطوب ظاهر میشدمردکاتب نام صاحبان‌آنرایکایك مینگاشت . البته در پائین صحیفه ، سطر نخستین رابرای دو یا سه مهر اولی اختصاص میداد . شهود دیگر که دارای شأن و عنوان

چندانی نبوده‌اند مهرهای خود را در کنار و حاشیه لوح یا هرجا که محل خالی پیدا میشده میزده‌اند .

واضح است که بعضی ازین نقش مهرها خیلی روشن و نمایان و بعضی‌دیگر ناقص ومبهم‌بوده ونقوش آن درست‌خوانا نمی‌مانده است.

با همه این تفاصیل این الواح مهر شده برای ما از جهتی نافع است. چنانکه گفتیم، اولین‌شهودی که مهرخود را پای‌آن لوحه زده‌اند، غالباً اشخاص ثروتمند و معتبری بوده که مسلماً مهر آنها از هرحیث بهتر و زیباتر ساخته شده و نقش آن بر روی خشت‌های گلی بسیار خوانا و نمایان دیده می‌شود . برخلاف ، مهرهای سایر شهود و آنکه آخر همه امضا کرده بسیار مبهم و ناخواناست . بعضی از مهرهای گواهان درجه اول هم گاهی در بهترین جای لوح زده شده و چنان اتفاق میافتد که زیباترین و ظریف‌ترین نقش مهرها در حاشیه و کناره واقع شده یا ناقص مانده‌است . بهر حال این نکته که صاحب بهترین مهرهامقدم بردیگران سند را امضا می کرده برای تحقیقات فنی خیلی مفیدمیباشد .

خلاصه سخن آن است که از نقش مهرها برروی الواح گلی، ما بیشتر ازمطالعه خود مهرها استفاده کرده‌ایم. چونکه تاریخ‌ومحل‌مبداء هرلوح را بدرستی میتوان تعیین کردوسبب نقش مهرهاهم معلوم‌میشود که متعلق‌بکدام شهر ومربوط به‌چه‌زمان بوده‌است.در غالب اسناد گلی جزئیات مطالب مانند تاریخ سال و ماه و روز ، هم‌چنین نام شهری که درآنجا آن لوحه را تحریر کرده‌اند درپایان صفحه قید شده،ولی خود

مهره معلوم نیست که در کدام شهر وبلد از نواحی دوردست بین‌النهرین بلکه‌در کدام کشوربیگانه‌ساخته وپرداخته‌شده‌است. البته این نیز معلوم است که قدما غالباً مهر آباء و اجداد خود را هم پیدا کرده یا بارث برده وبرای امضای خوداستعمال میکرده‌اند. تنها بوسیله متن عبارت مکتوب بر لوح گلی میتوان معلوم کرد که نقوش آن مهر مربوط بکدام دوره است .

از این بگذریم . نقش مهرهابرروی‌الواح‌بمنظورمطالعه‌وتحقیق، مزیت خاص دیگری هم دارد وآن این است که صحت و اصالت نقوش آنهامسلم‌میباشد وتردیدی نیست که دست متقلب مهرسازان جدیدبه‌آن راه نیافته، درحالتی که درنقوش‌روی سطح‌مهرهای مجعول این‌جعالهای مزور اشتباهاتی مرتکب می‌شوند . ولی الواح گلی را نمیتوانند تقلید یا جعل کنند . ازین رو متخصصین، نقوش الـواح را با اطمینان خاطر مطالعه می‌نمایند ، در صورتی که اصالت خود مهره‌ها مورد شك و شبهه است .

ازالواحی که در اکناف عراق‌بیرون آمده ومربوط‌بادوار مختلفه تاریخ است شمارهٔ بسیاری از نوع اسناد تـجارتی یـا اوراق کسب وکار میباشد . برای آنکه‌آنها ارزش رسمی قانونی پیدا کنند میبایستی که بمهر کاتب و یك یا دو تن شاهد لااقل مهر شده باشد . البـته در مورد معاملات‌بسیار مهم عدد گواهان زیادتر ونقش مهرهامتنوع‌تروفراوان‌تر است . غالباً دیده شده کـه در ذیل یك لوح‌متجاوز از ده مهر یا امضاء خورده‌است.



**یك منظره «دام‌پروری» روی یك نقش مهر**

هر نقش مهر بخودی‌خود یك دورنمای کامل ومنظره تمامی است که از زندگانی روزانه مردم حکایت میکند . در روی آنها غالباً سه یا چهار نفر آدمی یا تصاویر حیوانات و معبد و یا افزار و آلات ویا تمثال آلهـه و اثاثیه و ادوات موسیقی و هزار چیز دیگر در نقش آن مهرها بنظر می‌آیند . ازین رو میتوان بااطمینان گفت که یك نقش مهر کامل و بی‌عیب در روی یك‌لوح گلی درست‌بمنظور مطالعه هنر وصنعت با یك پردهٔ نقاشی به‌طول و عرض چندین زرع برابری میکند. در هیچیك از کشورهای باستانی ،هیچ وقت این‌چنین آثار صنعتی کاملی بدست نیامده وامیدوار نیستیم که بعدها نیز مانندآن بدست‌آید ، بطوری که هزاریك نقاشی وکار هنری نقش این گونـه مهرها را متضمن باشد . این شاهکار-هـای صنعتی برروی الـواح بیزوال گلی ، اکنون در معرض مطالعه ماست.اگر عدداین‌الواح‌موجوده راضرب‌درمیلیون‌نمائیم شماره‌الواحی و اسنادی خواهد بود که درآتـیه از زیر خاك بـیرون خواهـد آمد . بی اغراق میتوان گفت آنچه از این الواح گلی در معرفت فن و هنر د رهر یك‌از ادوار تاریخ و در هر گوشه از کشور حاصل میشود درهیچ منبع و مبداء دیگری نمیتوان آموخت .

فصل شانزدهم

# از روزنامه یك دیپلومات

هنگامی کــه برای نخستین بار یکی از بزرگترین اکتشافـات باستانی در مصر بوقوع پیوست، درمیان مردم جهان چندان حس‌علاقه و اعجابی ایجاد ننمود.

یك روز زنی‌عرب درقریه کوچکی نزدیك تل‌العمارنه [1] مقدار زیادی از الواح گلی بدست آورد. البته کشف اینگونه الواح در کشور مصر انتظار نمیرفت و آن زن بی‌اطلاع قدر آنهـا را نمیدانست، ولی

---

۱ـ تل‌العمارنه TelleI_Amarna نام مکانی است در ساحل شرقی رود نیل‌علیا ـ در شصت میلی قصبه « اسیوط » . خرابه های شهر قـدیم باستانی اختاتون درآنجا واقع است، شهری که در ۱۳۵۰ ق.م. فرعونی بنام‌امنوفیس چهارم بجای شهـرتب Tebes تخـتگاه خود قـرار داد ، و بـرای خـدای آفتاب «اتون» معبدی عظیم ساخت . درسال ۱۸۹۲م. قصرومعبد آن‌فرعون اززیرخاك بیرون‌آمد . الواح گلی کشف‌شده درآنجا که درمتن اشاره شده اکنون درموزه‌های برلن وبریطانیا موجود است .

همینقدر دانسته‌بود که آنهاهمه‌اشیاء « آنتیك » [1] میباشدومشتری‌پیدا خواهد کرد .

آن زن قبل‌ازفروش به‌اتفاق‌بعضی ازآشنایان خودآنهاراشکستند و بقطعات کوچکتری تقسیم کردند تاتعداد آنها زیادتر شود و بتوانند مشتری‌بیشتری بدست‌آورند، سپس‌آن قطعات‌را به‌بعضی از تجار عتیقه فروختند . عتیقه فروشهای مصر درابتدانسبت باین اشیاء نویافته چندان استقبالی‌نکردند، ولی‌چون‌بصیرت‌آنها باین گونه چیزهای باستانی‌درهر حال‌بیشترازآن‌زن‌عرب‌جاهل‌بود ومیدانستند که این الواح‌همه مشتمل برخطوط و کتیبه است و شاید ارزش تجارتی پیدا کند . بالاخره مقدار فراوانی‌ازین الواح را بیکی ازموزه‌های مهم‌اروپا عرضه داشتند . علماء باستانشناس آنها را مورد مطالعه دقیق قرار دادند، ولی مورد قبول‌کامل آنهانیز واقع‌نشد. زیراازخودمی‌پرسیدند که‌چه معنی‌دارد که‌الواح گلی بابلی‌درمصر کشف شود؟ و چون کتیبه‌های‌آنها وخطوط‌آن نیز از جهت انشاء واملاء باالواح بابلی فرق‌داشت ،بگمان اینکه مجعول وساختگی است‌آنها راطرد کردند. تجار عتیقه فروش ناچارآن الواح‌رابقیمت‌نازلی بفروش رسانیدند . غالباً سیاحان و جهانگردان در مصر آنها را فقط بعنوان یادگار و ارمغان‌خریداری‌میکردند. این تجارت همچنان ادامه داشت وبازرگانان آن کالاهای واخورده را درنقاط مختلف جهان عرضه

---

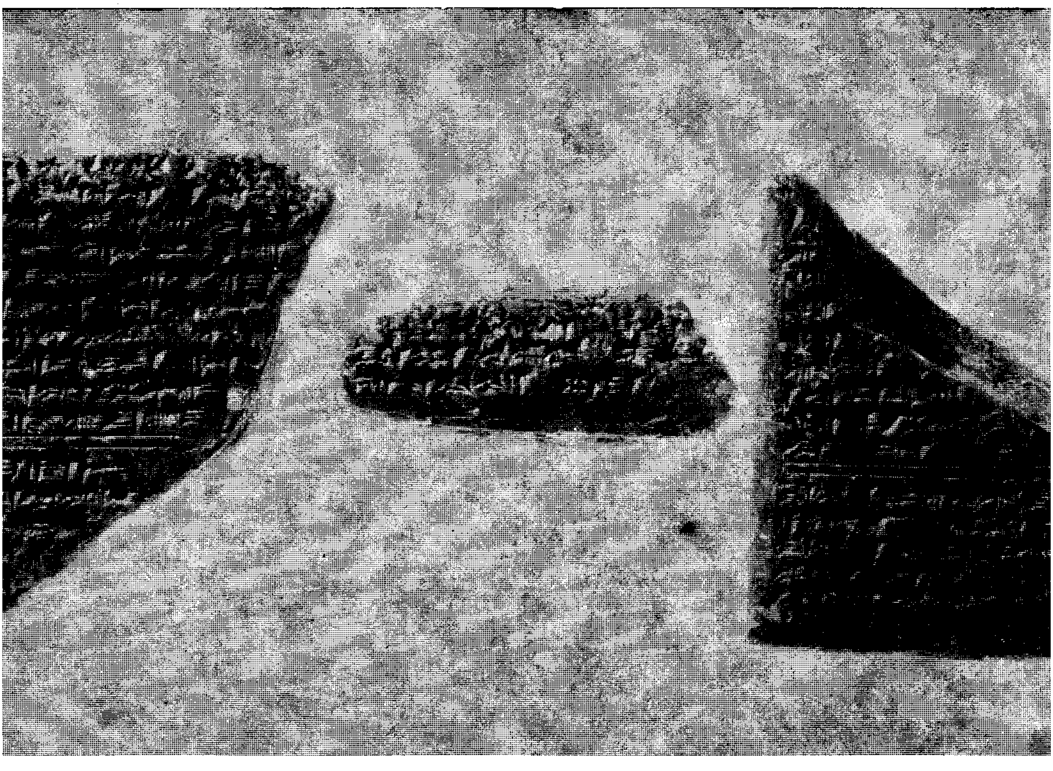
۱ ـ انتیك Antika ـ کلمه ترکی‌است محرف‌کلمه لاتینی Antique که بمعنای شیئی کهنه‌وقدیمی‌است ودراصطلاح‌یعنی اشیاءعتیقه که از نظر باستان‌شناسی ارزش‌فنی یاتجارتی دارد.درممالك غرب آسیا آنرا «انتیکه» گویند. بعربی کلمه «عتیق» بهمان معنی وقریب‌المخرج است .

می‌نمودند،تا آنکه عاقبت موقع کشف حقیقت فرا رسید .

موزه برلن دراثر مطالعات فاضلانه علماءآلمان اهمیت این‌الواح مکتشفه در مصر را بزودی تشخیص داد. پس از آنکه قسمت اول خریداری و جمع آوری شد ، شوق و حرارت در طلب آنها بحد کمال رسید وتابجایی که علمای سایرممالك‌جهان نیز بنوبت‌خود بدانشمندان آلمانی‌تأسی کردند وهمان کسانی که نخست ازخریداری‌آن الواح ابا میکردند هر قدر توانستند با کمال میل بقیمتهای گزاف از آنها ابتیاع نمودند .

نتیجه‌آن شد که‌هم‌اکنون‌الواح گلی تل‌العمارنه درهمه‌موزه‌های ممالك دنیا متفرق است . بطوریکه نیمی ازیك لوح در یك گوشهٔ جهان

**قطعات الواح‌گلی بابلی منکشفه در مصر**



و نیمی در گوشه دیگر قرار دارد . امریکاییها که در زمینه علم آشور- شناسی از سایر مردم دنیا عقب‌تر بودند، بخرده پاره‌ای چند که از گوشه و کناربدستشان آمدقناعت کردند. مثلادرسال ۱۸۹۲م. یك‌جزء کوچك‌از لوح گلی که در دکان تاجری عتیقه فروش بود مورد مطالعه‌ایشان قرار گرفت وحالا معلوم شده که بقیه‌آن لوح دریکی از موزه‌های‌اروپاست. بعدها همین قطعه خرد حقیر را یکنفر میلیونر امریکائی در مصر از آن تاجر خریده و معلوم نشد بکجا رفت ، ولی بعداً آنرا ، در میان مقدار زیادی اشیاء عتیقه مصری ، بنیاد هنری شیکاگو (۱) خریده و بمؤسسه شرقی (۲) اهداء کرد ، و اکنون در آنجا بسیار محل توجه و احترام است .

اهمیت این الواح گلی منکشفه درمصر ازچه‌رووبچه سبب است ؟

---

۱ـ بنیاد هنری شیکاگو، Art Institute of Chicago ـ مؤسسه بسیار بزرگی‌است مخصوص‌جمع آوری ومطالعه آثار صنایع ظریفه جهان و مشتمل برمدرسه‌معروفی‌است‌در هنرنقاشی که‌درسال۱۸۷۹م. تأسیس گردید . درموزهٔ عظیم آن مؤسسه ، اشیاء نفیس وتحف صنعتی از آثار هنری همه ملل گرد آورده‌اند .

۲ـ مؤسسه شرقی Oriental Institute, Chicago نام موزه فنی‌بزرگی است وابسته بدانشگاه شیکاگو درامریکا که متضمن آثار نفیسه و تحف بدیعه ازممالك‌شرق نزدیك میباشد وغالب‌آن اشیاء را دانشمندان ومحققین امریکا به کدیمین وسعی جمیل درنتیجه‌کاوشها وحفاریها و تحقیقات در شرق جمع- آوری‌کرده‌اند و کتب‌ونشریات علمی وفنی مهم منتشر ساخته . همین مؤسسه است که درسال۱۹۳۱م. توسط‌پرفسورهر تسفلد آلمانی‌درتخت‌جمشید-فارس- گل‌برداری کرده وبکشفیات قابل ملاحظهٔ جدیدی نائل گردید .

جواب این سئوال را درچند کلمه میتوان گفت : این الواح اسنادی است که اندکی بعد از ۱۵۰۰ ق . م . نگاشته شده و عبارت از یک رشته مکانیب ونامه‌های دیپلوماسی است که مابین سلاطین مصر با حکمرانان فلسطین و سوریه و آسیای صغیر و بابل و آشور و دیگر بلدان مبادله شده‌است. ومیتوان گفت که آن اولین مجموعه بایگانی اسناد «دیپلوماتیك» جهان است که‌از قرون ماضیه باقی مانده وبعصر حاضر رسیده و بخوبی می‌توان باهمیت آن پی‌برد، زیرا نوری درخشان بر صفحات تاریخ سیاسی آن عصر ظلمانی میفکند و هزاران نقطه تاریك را روشن میکند .

بعداز اکتشاف این الواح دایره‌علم واطلاع ما درباره حوزه آسیای صغیر آنچنان وسعت گرفت که موجب شگفتی گردید. قبل‌از آن قوم هیت در تاریخ آن کشور نزد علماء تاریخ چندان اهمیت ومعروفیتی نداشتندوفقط گاه‌بگاه نام آنها درعداد اقوام مذکور در کتاب عهدعتیق مانند یبوسیان(۱) وعمالقه(۲) و فریزیان(۳) و غیرهم ذکر می‌شده و همه تصور میکردند که هیت‌ها مقام ومرتبت شایسته‌ای احراز نکرده وتنها عده قلیلی ازایشان در

---

۱ ـ یبوسیان Jebusites ـ در تورية آمده است: «هر آینه.... قوم خودرا بزمینی نیکو و وسیع درآوردم . . . . بمکان کنعانیان و هیتیان وعاموریان وفریزیان وحویان ویبوسیان . . . . » این عبارت متضمن نام اقوامی است که قبل از بنی‌اسرائیل همه ساکن فلسطین بوده‌اند . (سفرخروج : ۸/۳)

۲ـ عمالقه Amalikites ـ نام قبایل بدوی صحرانشین ازاولاد «عملق» است که در صحرای جنوب شام رحاله بوده اند . در تورية نام ایشان کراراً آمده‌است (سفر پیدایش ٣٦ . سفر اعداد : ۲۹/۱۳)

۳ـ فریزیان Perizites ـ نام یکی‌ازاقوامی‌است که قبل‌از هجوم بنی‌-اسرائیل بسرزمین فلسطین ساکن آندیار بوده‌اند (سفر خروج : ۸/۳)

فلسطین دخالت نموده‌وبا عبرانیها سر وکاری داشته‌اند. اما سلطنت ایشان درآسیای صغیر تا حدود شام ممتد بوده است . در میان الواح منکشفه در تل‌العمارنه نامه‌ای بدست آمده است که یکی ازسلاطین هیت که خود را مهم‌تر ازفرعون مصر میدانسته باو نوشته است. بوسیله همین الواح چشم ما بچگونگی تاریخ تمدن قوم هیت باز شده این قوم مجهول که سلطنتی نیرومندداشته‌انداست‌اززوایای گمنامی وفراموشی‌بیرون آمدند.

امـا از قوم یبوسیان جزنامی نزدما معلوم نبود. در کتاب مقدس میگوید : یبوس [1] نام قدیم شهر اورشلیم است . ولی بعد بدینوسیله معلوم شد که یکی از پادشاهان اورشلیم مقارن عصر حمله یهودبفلسطین و احتلال کشورایشان، پادشاه کنعان بافراعنه‌مصر تبادل مراسلات داشته است. بهمین‌سبب ودرپرتو همین‌الواح‌خشتی مطالبی که‌در کتب عهدعتیق، یهودیان‌راجع بدشمنان خود یعنی ساکنین آن کشور نوشته‌اند موردتأیید قرار گرفت. یهود در سرزمین کنعان بقومی حمله‌آوردند که در مراحل تمدن به مراتب ازآنهابرتر بوده‌اند ، ولی ایشان خود را « قوم منتخب خدا» میدانسته و دیگر اقـوام و ملل را وزنی نمی‌نهادنـد . از ایـنرو همت بقلع و قمع آنها گماشته و سکنه اصلی را بکلی نـابـود کردنـد . اما ازآنطرف کنعانـیان این مهاجمین تـازه‌وارد را همه قـطاع الطریـق و قاتل خوانده و میخواسته‌اند که بـایاری و همدستـی دیگر کشورها از سرزمین خود در برابریهودیان دفاع کرده‌وآنهارا ازکشور خود بیرون کنند .

۱ــ یبوس Jebus نام شهر اورشلیم قبل‌ازحمله یهودبه‌آن مکان‌است . وبهمین‌اسم درتوریة آمده (صحیفه یوشع : ۲۸/۱۹ سفر داوران : ۱۰/۱۹)



**یك مجسمه هیتی که در جنب آن یك مرد حفار بالباس جدید ترکی نموده می‌شود**

در آنروزگار کنعانیان تاحدی تحت‌حمایت فرعون‌قرارداشته‌اند، از اینرو پادشاه اورشلیم ناگزیر فرستادگانی چند بمصر گسیل داشته و درخواست کرد که فرعون بیاری اودربرابرمهاجمین یهود بشتابد. در آنزمان فرعونی ملقب به ایخناتون (۱) سرگرم اصلاحات مذهبی در

۱ـ ایخناتون Ikhnaton، لقب یکی از فراعنه‌مصر است موسوم به‌امن‌هوتپ یا آمنوفیس‌چهارم که‌مدت هفده‌سال درحدود ۱۳۵۰ق.م بر وادی نیل‌سلطنت میکرد ومؤسس انقلابی عظیم درمذهب پرستش آلهه متعدده که دین‌مصریان قدیم است میباشد. وی آنها را بتوحید و به عبادت اتون Aton که قرص
بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

کشور خود بود و میخواست که بجای پرستش آلهه متعدده که در نزد مصریان قدیم معمول بود ، عبادت خدای یگانه‌را رسم و آئین کند ، از این سبب درزحمت ودردسر عظیمی افتاده، وقت و مجال آنرا نداشت که افواج سپاهیان خود را بیاری پادشاه اورشلیم بخاك کنعان اعزام دارد. آیا فرعون درجواب این استمداد چه نوشته است؟ برما معلوم نیست ولی معلوم است که بالاخره سپاهی بیاری کنعانیها بفلسطین نفرستاده است . سپس لوحی دیگر موجود میباشد که مشتمل بر نامه ثانوی همان پادشاه بیچاره است که در آن در خواست سابق خود را از فرعون تجدید کرده و اعلام میکند که اگر بیاری و کمك فوراً نشتابد هر آینه کشور کنعان ازدست او خواهد رفت. این استمداد ثانوی هم چنان بی اثر مانده است. بالاخره درلوحی دیگر نامه آخرین اوخوانده میشود که مینویسد: دیگر فرستادن سپاه ضرورت ندارد زیرا دیرشده و فایدتی از آن حاصل نیست و قسمت عمده از کشور ( کنعان ) بدست مهاجمین یهود افتاده است .

از مطالعه کتب عهد عتیق این نکته را بسهولت درك میتوان کرد که داستان فتح کشور کنعان چنانچه درسفر یوشع (۱) آمده درست با

---

بقیه پاورقی از صفحه قبل

آفتاب مظهر اوست دعوت کرد و برای اوچنان که گفته شدمعبدی عظیم در شهر «اختاتون» (تل العمارنه) بناساخت و برای اتون سرودی ومناجاتی نوشته که از کتیبه‌های آن معبد بدست آمده ودارای معانی عالیه درتوحید است . نویسنده این حواشی این سرود را بنظم آورده باشرح تاریخ آن فرعون درمجله دانشکده ادبیات ، تهران ( شماره اول مورخ مهر ۱۳۳۸ ) مندرج است .

۱ـ صحیفه یوشع Joshua ـ نام سفری است از اسفار عهد عتیق و یوشع نام سرداری یهودی است که بعداز وفات موسی قوم خودرا بسرزمین موعود (کنعان) رهبری کرد و سر گذشت فتوحات او و قوم او در آن صحیفه به تفصیل مذکور است .

تفصیلی که‌دردیگر اسفار مذکورشده‌منطبق‌نیست ازاولی‌همچوبرمی‌آید که قوم بنی‌اسرائیل‌آن بلاد را فقط‌بزور شمشیر و باقوای جنگی خود مسخر کرده و سکنه اصلی و بومیان آنجا را بکلی نابود ساخته‌اند. ولی از کتب دیگر یهود همچومستفاد میشود که غلبه‌بر آن‌دیار بطور بطئی و تدریجی انجام گرفته وآن خاك را یهودیان غیر مستقیم وباحیله‌تدبیر بحیطه تسخیر درآورده‌اند. این نکته بخوبی از الواح منکشفه درتل العمارنه تأیید میشود و در آنجا مطالبی میخوانیم که نشان میدهد مهاجمین با بعضی از امرا و حکمرانان محلی علیه بعضی دیگر اتحاد وسازش کرده‌بوده‌اند. این‌روش ائتلاف‌وهمدستی برای‌حصول‌غلبه‌بر دشمن البته بسیارسودمند ومؤثرواقع‌شده ومردم آنسرزمین را بتدریج درتحت استیلای قوم یهود درآورده است. لکن در همان حال برای آن مهاجمین دردسر و زحمت بسیار هم ایجاد میکرده است. سراسر تاریخ مذهبی عبرانیان عبارت است از جنگ و جدال دائم ایشان با پرستندگان‌الاههٔ « بعل » (۱) که نه فقط دردین قدیم خود راسخ و پایدار بوده‌اند بلکه در بعضی مواقع موفق شده‌اند که حتی قوم مهاجم را گمراه کرده

---

۱ــ بعل Baal ــ نام مطلق خدای اقوام سامی است که در تمام السنه ایشان آمده و او را خالق و مالك جهان میدانسته‌اند. در نزد کنعانیان‌و فنیقیان بعل‌های متعدد وجود داشته و در هرشهری بعلی را میپرستیده‌اند و آنها را مؤثر در عالم طبیعت و باعث فراوانی نعمت و آب و سر سبزی محصول میدانسته وافزایش عدد افراد حیوان و انسان را نیز از عنایات بعل می‌شمرده‌اند. بعل خدایی مذکراست که بصورت سنگهای تراشیده مستقیم و و برپا ایستاده نشان داده می‌شده است.

واز پرستش یهوه (۱) منحرف ساخته و بدام عبادت بعل بیندازند .

فصلی دیگر ازمطالب سیاسی که ازالواح تل العمارنه بدست می آید نامه‌هایی است که سلاطین بابل بفراعنه مصر نگاشته‌اند، مسلماً در آن زمان شهر بابل درزیر استیلای یك سلالهٔ بیگانه بوده وروزگاری آمیخته به آشفتگی وهرج ومرج ودر کمال ضعف وناتوانی میگذرانیده‌است. این پادشاهان پیوسته عرایضی بدربارمصر ارسال داشته وازآنجا توقع واستدعای فلز قیمتی (رز) میکرده‌اند . یعنی مـاده‌ای که در خاك بیـن النهرین و کشورهای مجاور بدست نمی آمـده است .

درآنزمـان نظر بمعـادن فـراوان طـلا در خـاك سینـا (۲) و در ناحیه نوبه(۳) ، مصر این جهت بسیار غنی بوده است و بابلی ها هرچه میتوانسته‌اند تحف و هدایای گوناگون نزد فرعون فرستاده و از او در عوض تمنای مشتی زرمیکرده‌اند . در یکی ازآن الـواح چنین مرقوم است : « طلا در کشور شما باخاك زمین برابـر است.» اما مصریان ایـن قضیه را با چشمی دیگر نگریسته و از اعطای فلز گرانبهای خودبه آنان دریغ میکرده‌اند . این نکته قابل توجه است که سلاطین بابل بـا همهٔ

---

۱ـ یهوه : خدای یهود که شرح آن سابقا مذکورشد .

۲ـ سینا Sinai ـ شبه جزیره‌ای است درشمال شرقی مصر،مابین خلیج عقبه وکانال سوئز، ونیز نام کوهی است درجنوب همان شبه جزیره که بکوه طور معروف‌است . در کتب عهدعتیق نام آنکوه ذکرشده و در آنجاست که الواح الهی برموسی پیغمبر بنی‌اسرائیل نازل‌گردیده است .

۳ـ نوبه Nubia ـناحیهٔ وسیعی‌است درجنوب مصر،مابین دریای احمر و صحرای بزرگ افریقا . اراضی آن اکنون نیمی متعلق بمصراست و نیمی دیگر جزوخاك جمهوری سودان میباشد .

فقر وپریشانی اقتصادی در کشورشان، بازنمیخواسته‌اند که واحد طلا(۱) را در سرزمین خود منسوخ سازند و با همه مشکلات و موانع مالی که داشته مقاومت میکرده‌اند.

در بعضی از این نامه های منکشفه صحبت از دو شاهزاده خانم است که از بابل بمصر افتاده و بهمسری حکمرانان مصری درآمده بوده‌اند. تصور احساسات این دختران بیچاره بیرون از حدامکان است. چه آنهارا از یك گوشه دنیای متمدن بگوشه‌ای دیگر برده و درحباله زوجیت مردانی ناشناس انداخته، شوهرانی که آنها را اصلا ندیده ونشناخته و حتی در زبان و فرهنگ و نژاد باآنها بیگانه بوده‌اند. اما باهمهٔ این احوال ایشان نیز مانند شاهزاده خانم‌های عصر حاضر، چون منسوب بخاندان سلطنت بوده اند، از شوهران خود ببدی سخن نگفته ومنافع سیاسی مملکت را مافوق مصالح شخصی خود میدانسته‌اند.

اگر توفیق یاری کند شاید روزی بتوانیم بایگانی الواح تل‌العمارنه‌را مکمل سازیم، یعنی متن پاسخ‌هائی که فراعنه مصر باین نامه‌ها نوشته واصل آنرا اینچنین بدقت نگاهداشته‌اند، بدست آوریم. البته حصول این آرزو وابسته بروزگاری دراز است چه بسی از آن نامه‌های مصری دراطراف واکناف دنیای قدیم پراکنده میباشد و مسلماً بعضی از آنها از صفحه هستی یکباره نیست ونابود شده‌اند، لیکن نومید نباید بودچه ما

---

۱ـ واحد طلا gold staudard ـ دراکثر ممالك جهان طلا را پایه واساس پول رائج خود برقرار کرده‌اند. بعضی ممالك دیگر نقره راواحد پول قرار داده‌اند.

تازه‌در آغاز کارا کتشافی خودهستیم‌و آینده‌درپیش‌ماست . خالی ازغرابت و شگفتی نخواهد بود اگر بشما بگویم که متن یکی از عهدنامه‌های مابین فرعون مصر و سلطان هیت بخط «هیرو گلیفی» سابقاً کشف شده‌بود و اخیراً همان عهد نامه درآسیای صغیر نیز بخط بابلی (میخی) ظریفی برروی یك لوح گلی بدست آمد .

چونکه خط وزبان رسمی معمول دردیپلماسی باستانی بابلی بوده است، متنی که‌بروی الواح گلی‌ببابلی‌منقوش میشده علی‌التحقیق نسخه اصلی و معتبرشناخته می‌شده ونسخه هیرو گلیفی مصری بمنزله ترجمه آن بشمار می‌آمده‌است . میدانیم که درزمان ما هم ترجمه اسناد رسمی مهمه‌کاری است بسیار دشوار.زیرا ضرورت دارد که ترجمه با اصل کاملا تطبیق شود و معنای واحد از عبارت مخصوص بدو زبان فهمیده گردد. ولی‌همیشه‌برای آنکه‌ازسوءتفاهم وعدم توافق مابین دومتن‌اجتناب‌شود، یکی از السنه را اصل ومعتبر میشناسند.ازاینجا معلوم میشود مترجمین اعصار باستانی نیز درکار خود بهمین اشکالات و دشواریها دچار بوده‌اند

در اینجا شاید این سؤال طرح شود و کسی بپرسد : چرا درآن ازمنه خط و زبان بابلی را رسمی میشناخته‌اند ؟ مگر مصریها در آنزمان بمرحله علیای تمدن نرسیده بوده‌اند ؟ وآیا بهتر نبود که خط وزبان ایشان برای اسناد دیپلوماسی بکار برده شود ؟ جواب این است که تحمیل یك زبان براقوام دیگر ناشی ازآن میشود که صاحبان‌آن زبان یا بسبب فتوحات نظامی یابعلت غلبه فرهنگی بردیگر ملل و و اقوام تفوق یافته باشند . کشورگشایان و فاتحین بابل هم‌از ۲۵۰۰

ق.م. شروع بجهانگیری کردند وقدرت‌خود را در سرزمینی وسیع بسط و انتشار دادند گرچه این فتوحات جنگی‌بطورمتناوب بوده، یعنی گاه‌-گاهی پادشاهی صاحب اقتدار بیرون میتاخته و پرچم الهه بابل را بر-فراز کشورهایی که بزعم ایشان وحشی ( بربری ) بوده‌اند میفراشته است . لیکن این مفاخر نظامی منحصراً درزمان پادشاهان بزرگ‌واقع می‌شده ونفوذ ایشان‌درنشرو توسعه‌تمدن نسبةً کمتر بوده است. بعبارت دیگر هیچوقت یك‌امپراطوری‌عظیم‌ووسیع بابلی‌برای‌مدت بسیارطولانی بظهور نرسیده‌است، ازینرو به‌یقین میتوان گفت که اختیار خط و زبان قوم بابل برای مسائل دیپلوماسی جهانی تنها در نتیجه غلبه فرهنگی ایشان بوده است . از طرف دیگر مملکت مصر ناحیه‌ای کنار افتاده بوده و از هرسو بدریاهای ژرف و بیابانهای سوزان و در همسایگی اقوامی بسیار متأخر و عقب افتاده‌قرار داشته،در حالیکه سرزمین بین‌-النهرین درست در وسط ناحیه پهناور جهان متمدن واقع بوده و مجاور با مللی پیش افتاده و متقدم که ناگزیر باآنها دائماً سروکارداشته‌است. درآن‌زمان ظاهراً هیچ کشوری بجزمصر با بابلی‌ها درداشتن یك سیستم مستقل خط رقابت نمیکرده و درآنجا بوده‌است که خط برای نوع انسان زینت کمال حاصل نموده است. همچنان عجب نیست اگرهمان‌-طور که اقوام عقب‌افتاده اروپا الفبای لاتین را قبول کردندو برای‌خود استعمال‌نمودند،ملل‌مجاوربابابل‌نیزصنعت خط و کتابت راازآنهااقتباس کرده باشند ، از این‌قرار لاتین در قرون وسطی زبان تمام دانشمندان و اهل علم اروپا گردید زبان‌بابلی نیز در اعصار باستانی لسان علمی و

فرهنگی و دیپلوماسی جهان شد. کاتبان و محررین بابلی مجهز به‌قلم - های‌نوك‌تیز، درسراسر کشورهای مجاور، به‌مردم‌خط میخی‌می‌آموختند وبرای دانستن لغات، ایشان لغت نامه‌هائی تدوین میکردند که درآنها از السنه محلی کلمات را بطور هجایی و صوتی نگاشته و کلمات لغت بابلی و سامی را در جنب آن ثبت میکرده‌اند .

این نویسندگان نه‌تنها قلمهای خودراهمراه داشتندبلکه علم‌وادب خودرانیز برای‌دیگران‌ارمغان‌میبردند. وهمانگونه که‌متون کتب بزرگ وشاهکارهای‌بابلی‌درمدارس آن کشوروسیله تعلیم‌وتعلم وقرائت و کتابت بوده، در ملل «متوحشه» همسایه نیز اسباب‌آموزش شده‌وایشان ازروی آنها خواندن و نوشتن می‌آموخته‌اند . شك نیست که مصریها را بهیچ صورت نمیتوان در عداد ملل نیم وحشی قدیم قرار داد ، زیرا ایشان را تمدنی‌متعالی ومترقی‌خاص‌خود بوده است. اما ازآنجا که برای‌مصریها میسر نبوده که زبان‌خودرا بجهانیان تحمیل کنند، پس برای اینکه زبان دیگران‌را درك کنند وباایشان مفاهمه‌حاصل‌نمایند ناگزیر زبانی را که بیگانگان‌بهتر میدانسته و میشناخته‌اند استعمال میکرده‌اند .

این است که میتوانم بگویم کاتبان مصری ، وقتی که نامه‌های بابلی بایشان‌میرسیده ، دراسلوب خط میخی وسبك نگارش آن اندیشه‌ها کرده‌ومطالعات‌داشته‌اند. دربعضی‌ازالواح منکشفه درتل‌العمارنه‌بعضی جاها باعلائمی برنگ قرمز مشخص شده است. این درست در جاهایی است که یك‌کلمه تمام وکلمه‌بعدشروع‌میشود این‌معلوم مینماید که‌کاتب مصری‌آن علامات سرخ رابمنظور سهولت‌فهم برای‌خود گذاشته است .

همچنین پیداست که کاتبان مصری مانند بابلی‌ها به‌افسانه‌ها و اساطیر بابلی مراجعه‌میکرده‌اند . بهمین‌سبب درمیان الواح خشتی تل‌العمارنه گاهی الواح بدست آمده که مشتمل است بر قطعات مختلف حکایات بسیار لطیف و زیبای بابلی .

بهر حال‌میزان کاملی‌ازاهمیت‌این معانی آنوقت حاصل‌خواهد شد که مادرست‌بدرجه‌نفوذخط وفرهنگ‌بابلی‌درممالك مجاور آنهاپی‌ببریم وبدانیم که تمدن‌آن‌قوم درملل‌دیگر تاچه‌پایه‌رسوخ داشته‌است. بنظرمن این‌نفوذهنوز خیلی بیش‌ازآن حدی‌است که تا کنون تصورمیکرده‌ایم.

فصل هفدهم

# در یونان وروم

در دورهٔ نسل ماضی بعضی از بومیان ترك که دریك تل باستانی درجایگاه شهر قدیم قیصریه(۱) زمین را میکندند، بعضی‌الواح آجری مشتمل بر کتیبه‌های خطی کهن بدست‌آوردند که بزودی از نزدایشان به مخازن عتیقه فروشها منتقل شد و از آنجا در بازارهای جهان بفروش‌رسید. یکی ازآشورشناسان چندسال بعد به‌آنجا سفر کرد ودر نتیجه حفاری مقدارفراوانی‌ازهمان الواح کشف کرد. این گونه‌آثار از خشت‌پخته وآثارمشابه‌آن که ازآن‌تاریخ‌ببعد درخاك ترکیه بدست‌آمد درنزدعلماء به«آثارکاپادوشیها»(۲) نامبردار است. بمحض کشف‌این‌آثار مهم‌یك‌رشته مسائل‌مشکل‌محل‌تفکرومطالعه واقع‌شد. اولا این‌الواح‌همه اسناد و مکتوبات تجارتی بودند باستثنای یك قطعه که مشتمل بربعضی

---

۱ ــ قیصریه Caesarea نام شهری است در آسیای صغیر که در زمان غلبه رومیها بر آن کشور مرکز ایشان بوده است، و آن در شمال شرقی مدیترانه قرار داشته وآنرا منسوب به قیصر کرده و قیصریه نام داده بودند و درلغت لاتینی آنرا Ocisaria نیز میگویند.

۲ــ کاپادوشی‌ها Cappadocians اهل‌ناحیهٔ بهمین‌اسم درشرق آسیای‌صغیر.

مواد قانون بود. آن نیز دلیلش واضح بود زیرا هرعمل کسبی وتجارتی میبایستی بر طبق نظامات قانونی انجام گیرد. دیگر آنکه در آنمیان بهیچوجه اثری از متون ادبی و ادعیه و اوراد و سرودها و بالاخره هیچ نوشته علمی وجود نداشت. بدلائلی که از مطالعه آنها بدست آمد معلوم شد که تاریخ پیدایش این الواح متعلق بدوهزارسال ق. م. میباشد. ونیز بطور وضوح محقق گردید که آنها متعلق بوده‌اند بیك جماعت بازرگانان آشوری که در آن ناحیه از آسیای صغیر سکنی گرفته وخود عمال و نمایندگان تجار آشوری دیگری بوده که در آن زمان در اطراف واکناف دنیای معلوم پراکنده بوده اند. این مراسلات و نامه‌ها که مابین تجار ساکن بلاد مختلف متبادل شده ثابت می کند که این جماعت منحصر بفرد نبوده‌اند و نه تنها باسایر بلدان و امصار بلکه با مرکز و طنی خودشان یعنی ــ آشور ــ نیز روابط داشته‌اند، همه‌جا از آنجا بکلمه «شهر» مطلق یاد میکنند. درست مانند رومیان قدیم که آنها نیز هروقت بطور کلی «شهر» میگفته‌اند بلده روم (رومیة الکبری) را اراده میکرده‌اند. (۱)

باری نخستین مسئله ایکه طرح شد این بود - درزمانی که برحسب معلومات موجوده، مملکت آشور مانند یك ملت نیرومند وجود نداشته

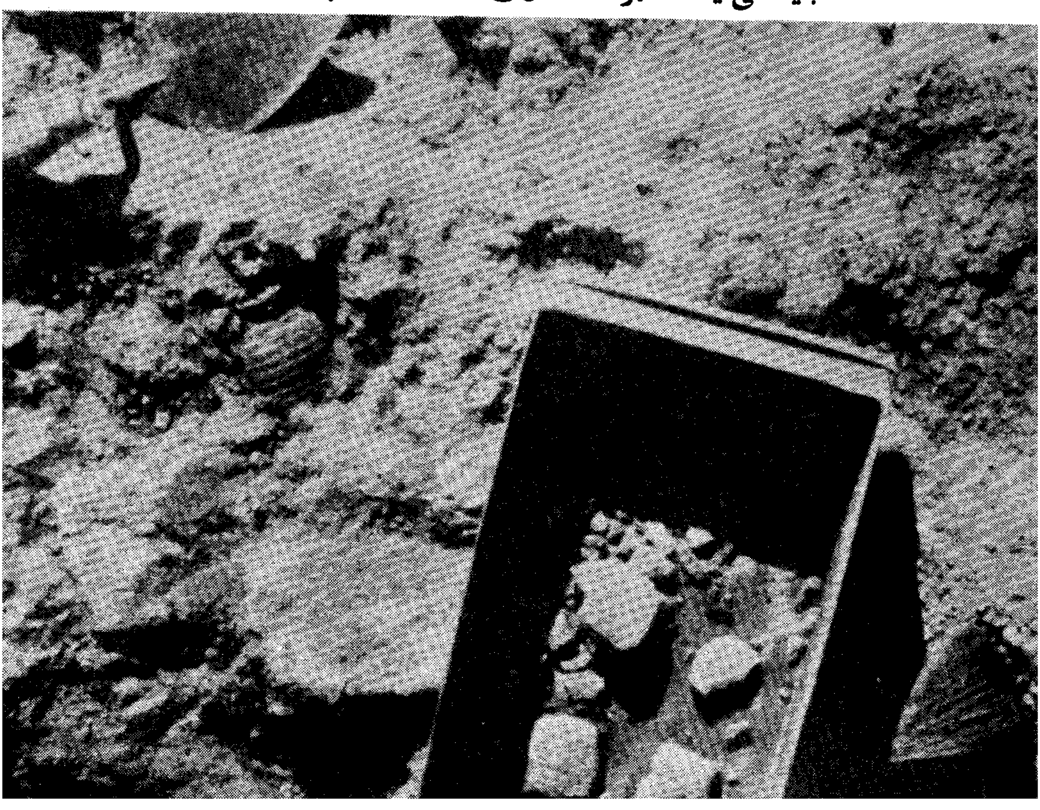
---

۱ــ شهر مطلق یا « Urb » نزد رومیها کلمه‌ایست که در برابر روستا وده استعمال میشده‌است. نزد غالب اقوام وملل این عادت معمول بوده است که شهر مطلق نزد ایشان همان تختگاه ایشان است هنوز مردم فارس وقتی که «شهر» میگویند «شیراز» را قصد میکنند و شعری نیز در این باب میخوانند:

«چه هند و چه روم و چه بروچه بحر
همه روستایند و شیراز شهر»

چگونه این کولونی آشوری در آن ناحیه دور دست اقامت گزیده‌اند ؟ یعنی چگونه برای ایـن جماعت قلیل میسر بوده که در ملکی بیگانه بسر برند، بدون آنکه ازحمایت وپشتیبانی کشور خود بهره‌ور باشند؟ آیا واقعاً امپراطوری عظیمی بنام آشور درحـدود دو هـزار سال ق. م. در عالم بوده‌است؟ اگر چنین است چرا درهیچ جانام و نشانی از آن بجای نمانده ؟ آری باید گفت که تحقیقات باستانشناسی درخـاك بین‌النهرین هنوز در مراحل‌اولیه است و ما درسر آغاز کار واقع‌شده‌ایم ، صدهاهزار اسنادخشتی که تاکنون کشف‌شده همه‌بمنزلهٔ ریزه وخرده‌ای‌اندك است که ازخوان‌نعمت آن قوم باستانی فروریخته باشد . سکوت و بیخبری دلیل عدم ونیستی نیست .

**بایگانی یك تاجر- از الواح منکشفه در کاپادوشیا**



بااینهمه، ازآن آشور کهن‌سال‌عتیق، از گوشه‌و کنار بگوش‌ما خبری میرسد . این آشوریهای مقیم آسیای صغیر بازرگـانانی مسالمت‌کار و معقول بوده‌اند، عجب آنکه لسانـی هم که استعمال میکرده‌اند زبان خـالص‌واصیل آشوری‌است . بطوریکه میتوان گفت ازآن بهتر وکاملتر هنوز کشف نشده‌است. دراین مستعمره آشوری کهن سال هیچگونه آثار خشونت‌وبربریت مشهودنیست. این‌وضع وحال بکلی بااندیشه‌وتصوری که عموم دانشمندان ازملت آشور در دماغ خود پرورده‌اند متباین است. چه همه‌جااین قوم بصورت سپاهیانی خشن وخونریز نمایان میشوند، که از طریق‌غارت ویغمای‌ممالك بی‌دفاع همسایه‌معاش‌میکرده‌اند . این‌صفات نامطلوب را به‌آشوریهای ازمنه اخیر نسبت دادن بکلی‌خطاست . گرچه مردمی که متعلق‌بدوهزارسال‌قبل ازمیلاد بوده‌اند ودر آغاز نشو ونماو درمرحله نخستین‌تاریخ خود قرار داشته قاعدةً میبایستی نسبةً خشن و درشت‌باشند .

مسئله دیگر آنکه مناسبات‌مابین این کولونی آشوری درآسیای صغیر بامردم‌محلی‌وبومیان آن بلادچگونه بوده است ؟ گرچه ما رااینك ازروابط تجارتی ایشان‌اطلاعات‌کامل دردست است ولی ازپیوستگی های فرهنگی که طبعاً متعاقب ارتباط تجارتی است هیچگونه‌خبری نداریم. آیا امراء و حکمرانان محلی زبان اکادی (۱) راآموخته وآنرا

۱ـ اکاد « Akkad » یا Accade نام قومی‌ومملکتی‌قدیمی‌است که در شمال‌غربی بین‌النهرین میزیسته‌اند. ودر کتاب مقدس (عهد عتیق) نام‌شهری باستانی‌است درسرزمین‌شنعارجزومملکت نمروداست(سفر پیدایش. ۱۰/۱۰) نزد مورخین بعداً سرزمین اکاد شامل ناحیه بین فرات و دجله بوده که‌آنرا «جزیره» گویند و شهر بابل نیز درآن ناحیه قرار داشته است .

بین خودشان استعمال و تکلم میکرده‌اند ؟ آیا اینهمه اسناد آشوری که درنقاط مختلف آسیای صغیر بدست آمده همه را مهاجرین و کولونی‌های آشوری ابداع کرده‌اند ؟ یا اینکه بعضی آنها اثر مردم بومی است که نزد آشوریان مهاجر کتابت و قرائت آموخته بوده‌اند؟ افسوس که در زمان حاضر تمام یا بعضی از این مسائل، لاینحل مانده و چون جوابی برای آنها نیافته‌ایم ناچار ازین بیش سخنی از آن نمی کنیم .

خاك آسیای صغیر نه‌تنها بواسطه کشف این اسناد والواح مهاجرین آشوری، بما هدیه حیرت انگیزی عطا کرد، بلکه تحفه‌ای دیگر هم از آنجا بدست ما افتاد که از آن عجب‌تر بود: وقتی که در بوغاز کوی[1] برای اولین بار حفاری بعمل آمد. در آن ناحیه که چندان از شهر انکوریا (آنکارا) پایتخت فعلی دولت جمهوری ترکیه بعد مسافت ندارد، مقدار فراوانی در حدود ده‌هزار الواح و اسناد کشف گردید . این آثار پر قیمت کاملا بزبان و خط محلی نوشته شده و تاریخ آن مجموعه بزمانی مابین ۱۵۰۰ تا ۱۲۰۰ ق . م متعلق بوده‌است. معلوم می‌شود که آنمردم درابتدا به‌هنر خط و کتابت آشنا نبوده‌اند وبا مردمی دیگر که برآنها در مراحل تمدن سبقت داشته ، تماس حاصل کرده واز ایشان اسلوب خط

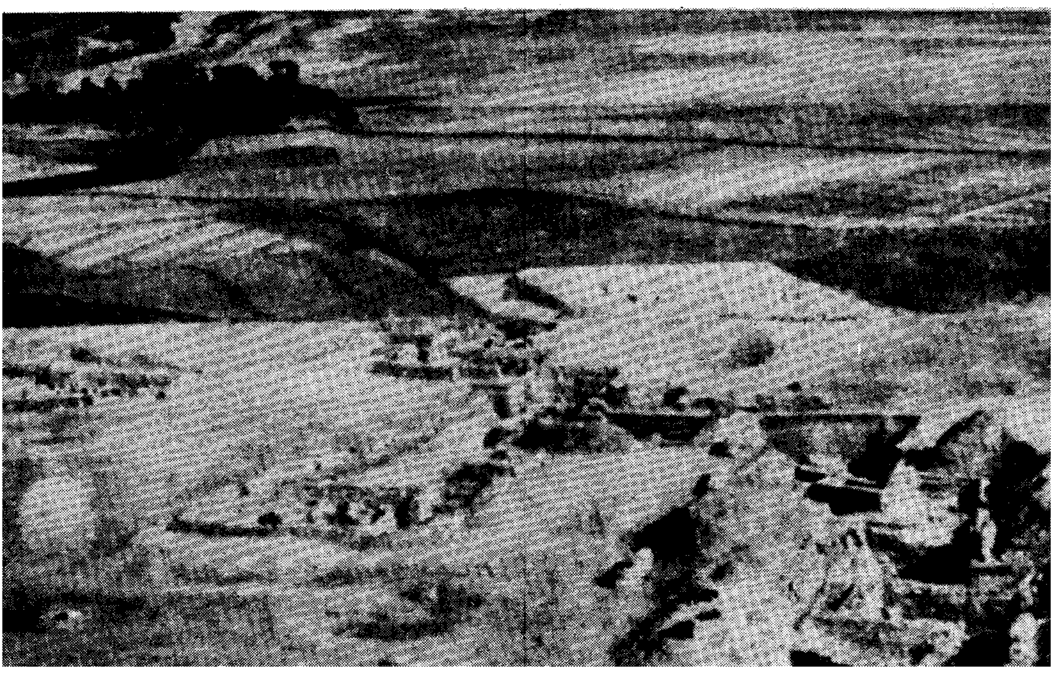
---

۱ـ بوغاز کوی Boghazkoy ، نام قریه کوچکی است درخاك ترکیه درشمال شرقی آنکارا که درجنب آن خرابه های قدیم و آثار باستانی قابل توجهی وجود دارد ودراواخر هزاره دوم ق . م. محل یکی از شهرهای تاریخی و تختگاه قوم هیت بوده است . مجموعهٔ الواح خط میخی که دراوائل قرن بیستم در این ناحیه کشف گردید، چنانکه درمتن شرح داده شده دارای ارزش بسیار است و چگونگی تمدن آسیای صغیر را در ازمنهٔ قدیم تاریخ نشان میدهد .

را آموخته‌اندوزبان‌ایشان رانیز یاد گرفته‌اند. این‌هردویعنی‌خط‌وزبان‌در آغازبا هم‌بسیار نزدیکی داشته‌اند، بعداز چندی ظاهراً یك تن صاحب هوش‌وقریحه این‌نکته‌را کشف کرده که برای‌خط ونگارش‌استعمال‌لغت بیگانه‌ضرورت نداردبلکه میتوان‌زبانهای محلی‌راهم بهمان‌روش کتابت کرد ؛ یعنی زبان دیگر را نیز بهمان خط میتوان نوشت. پس قدم دوم برداشته شدیعنی تحریرزبانهای‌مختلف بخط واحد. قدم سوم که‌مرحله نهائی است وقتی‌برداشته شد که درخط بیگانه اصلاحات ضروری تازه بعمل‌آوردند تاآنکه متناسب و فرا خور زبان بومی گردد . عاقبت یك زبان و یك خط مستقلی بظهور رسید که با خط و زبان‌آشوری بکلی مختلف‌بود .

شرح این اجمال بعبارت دیگر چنین است : که درحدود دوهزار سال ق . م . سکنه‌آسیای صغیر رسم‌الخط میخی را از مهاجرین

**آثار ویرانهٔ قلعه باستانی درآسیای صغیر**



و کولونیست‌های آشوری تعلیم گرفتند ، اما چون آن وسیله فقط برای مقاصد تجارتی بکارمیرفت، رواج و عمومیت چندانی حاصل نکرد . چند صد سال بعد از آن، مردم همان ناحیه،دیگر بار بااهل شهر بابل رابطه حاصل کردند . در اینوقت ازآثار ادبی وفرهنگی آن بلده عظیم بهره‌ور گشته و نفوذ تمدن بابلی درآنها چنان شدید شد که رسم‌الخط ایشانرا نیز اقتباس کرده درزبان خودعیناً استعمال وتقلید نمودند . یعنی لغت خودرا به‌خط‌میخی بقلم آوردند. این قدم دوم در حدود ۱٤۰۰ سال ق.م. برداشته‌شد.

هم چنین در مجموعه آثار منکشفه در بوغاز کوی ، دیده میشود که خط میخی را برای زبانهای متعددهم بکاربرده‌اند، ازآنجمله زبانی است که بزبان هیت[1] نامبردار است . و البته این زبان از ریشهٔ هند و اروپائی است که با زبان یونانی قدیم چندان دوری ندارد . بحدی که یکی از دانشمندان که با نویسنده آشنایی داشت در این عقیده راسخ بود که زبان هیت فی‌الحقیقه همان زبان یونانی است و اختلاف جزئی مابین آنها همین قدر است که ازلغت یونانی فعلی بسیار کهن سال ترو قدیم‌تر میباشد . بلی ،شاید اثبات این مدعا خالی از اشکال نباشد،ولی هیچ اشکالی ندارد که‌مشابهت‌فوق‌العاده‌مابین آندولغت را درك نمائیم. ضمناً باید گفت که نژاد هند واروپائی‌را بدرستی «پدران تمدن»ملقب کرده‌اند: برای‌اولین‌باراین نکته‌ثابت‌شده که‌ایشان‌بوده‌اند که‌آثاری مدون ساخته‌اند . بعضی آنها را اولین موجد کتب‌وآثار ادبی می‌شناسند . مخصوصاً بعدازآنکه دانشمندان جدید، کتب عتیقه هند را

---

۱ـ هیت‌ها Hittites (رجوع شود به حاشیه صحفه ۱۱۲، همین کتاب)

تصفح کردند و بقدمت باستانی تمدن آنقوم بدرستی پی بردند در این عقیده ثابت‌تر گشتند .

مادرصدد نیستیم که دراینجا ازالسنه مختلفه شرح وبسطی مفصل بیان کنیم، همینقدر کافی است که بگوییم علاوه بر زبان هیت که هند و اروپایی است لااقل پنج زبان دیگر نیز درمیان اسنادبوغاز کوی کشف‌شده است که در آن‌ها کلمات فرس قدیم باهند قدیم پرا کنده‌است . وزبانهای سومری و بابلی رااز آنجمله نمی‌شماریم، هرچند در اسنادمنکشفه، از آن هردوزبان نیز بفراوانی اسنادی بدست‌رسیده‌است. درمجموعه بوغاز کوی یك‌مجموعه‌هجائی [1] ویا کتاب‌لغت‌نامه(فرهنگ‌حقیقی) بدست آمده که در آن یك ستون علائم و نشانه‌های باستانی ثبت‌شده و در ستونهای دیگر بموازات آن‌کلمه لغت سومری یا اکادی یا هیت را ثبت کرده‌اند .

از عجایب آنکه در میان اسنادمنکشفه در بوغاز کوی، مثل سایر جاهامقداری‌حکایات حماسی ورزمنامه‌هاجلب توجه میکند. درآنجانیز قطعاتی‌ازافسانه گیل گمش که بزبان هیت‌و بزبان‌هوریان‌ترجمه‌شده هم چنین بدست‌آمده، و نیزمتونی عدیده درفن غیب گوئی و تفألات کشف شده است که شبیه بمتون غیب گوئی و تفألات قوم اکاد و قوم هیت میباشد . درآنمیان بعضی متون از علم آثار نجومی خیلی جالب نظر است که از حرکات و مقارنات ثوابت و سیارات پیش بینی حوادث آتیه‌را مینموده‌اند وبسیار شبیه بعلم نجوم آشوری است، هم چنین غیب‌-گویی ازروی جگر گوسفند قربانی همانطور که نزد بابلی ها معمول

---

۱ــ مجموعه‌های هجائی Syllabaries

بوده است برحسب این اسناد، آنها هم نیز رواج داشته است. آنان‌هم تحقیقاتی‌درخصوص‌نقوش‌بر‌روی‌جگر آنحیوان دارند که مشابه باعقاید مردم‌بین النهرین است و ثابت میکند که این عمل خرافی ریشه‌واحدی داشته‌و بعدها ظاهراً از بابل بخاك اتروریا (۱) نیز سرایت کرده حتی در اروپا هم بعدها رواج یافته است (۲).

نکته دیگر اینکه غالب این متون بوغاز کوی متعلق به بایگانی سلطنتی بوده است. ازینرو آنچه درباب مذاهب و عقاید عامه و رسوم وتشریفات درمعابد از آنها مستفاد میشود مطالبی‌است که راجع به اعمال دینی سلاطین وحکام میباشد و تعداد حیرت انگیزی از آنها مشتمل بر-عباداتی است که بوظائف دینی‌طبقات مختلفه مأمورین ونوکران دولت ارتباطدارد، از و اجبات ومحرمات آنها سخن میگوید و هدایائی را که نیازمعبد میبایستی کرد شرح میدهد، وبرای نگاهداری وتنظیف‌پیکر خدایان و آلهه دستورهائی میدهد. تشریفات اعیاد و ایام مقدسه را که جماعت بیشماری بطور دسته جمعی جشن میگرفته‌اند بیان میکند و همه این مطالب بمنتهای دقت‌وباذکر جزئیات ثبت شده است. درآنمیان

---

۱ــ اتروریا Etruria ــ نام‌ناحیه‌ایست‌بسیار‌قدیم درشمال‌ومغرب‌شبه‌جزیره‌ایطالیا که در زمان حاضر به «توسکانی»موسوم است واز رود تیبر تاکوههای آلپ امتداد داشته است.

۲ــ عمل نقش‌جگر گوسفند ــ بابلیهای قدیم مغز یاقلب را مرکزروح ومحل حیات نمیدانسته‌اند بلکه معتقد بوده‌اند که کبد جایگاه روح و حیات است. ازینرو جگر گوسفندی‌را که مدتها درمعرض دعاها وافسونهای‌طولانی می‌بوده است و جنبه قدوسی پیدا می کرده بیرون آورده وآنرا مظهر عالم وجود می‌دانسته و شبیه آنرا ساخته برآن طلسمات و نیرنجات نقش میکرده ومیپرستیده‌اند.

جسته و گریخته بعضی اشارات هم بعقاید وادیان افراددرخانه بمیان آمده است. مثلا دریك جابیان کرده که هــر گاه در موقع وضع حمل ، زنی بزحمت افتد و عمل زایمان دچــار اختلال گردد چه تشریفات دینـــی باید انجام داد .

این اسناد از لحاظ تاریخ سیاسی زمان نیز مشتمل برمعلومات و اطلاعات مفیداست، ازآنجمله یك‌جا ازسارگون‌پادشاه بزرگ‌اکادو از یکی از جانشینان او موسوم به نارام سین (۱) کـه در هزاره سوم قبل از میلاد سلطنت میکرده‌است یاد میکند . هم در اینجا بیکی از متون‌مهمه برمیخوریم که‌میتوانیم آنرا«اولین‌قانون‌اساسی‌انسانی» که تابحال کشف شده لقب دهیم. این لوحه شامل قواعدی راجع بمسأله توارث سلاطین میباشد . درضمن چنین یاد کرده است که سلطانی بنام تلپی‌نــوس (۲) آنراوضع کرده درآن‌متن‌حدود و حقوق مردم‌وامراونجبارابیان نموده وبرای اختیار واقتدار شخص‌سلطان که اصلا پادشاه‌مستبدومطلق‌العنان بوده است حـدود و حقوقی قــائل گردیده است . این دستور یا قـانون اساسی مصدربمقدمه‌ای آغازمیشود که درآن ازتاریخ گذشته‌بحث میکند وردنباله‌آن کتیبه‌های تاریخی و تاریخ سنوی پادشاهان‌را مندرج ساخته وعهدنامه‌های چندی رانیز درآنجا ثبت کرده است که ازآنجمله همان عهدنامه متبادل بین سلطان هیت و فرعون مصر است که درفصل گذشته به‌آن اشاره شد . باری ، چنانکه سابقاً نیز گفته‌ایــم قسمتی ازمجموعه قوانین هیت در بوغاز کوی کشف شده‌است .

---

۱ــ نارام سین Naram_Sin

۲ــ تلپی‌نوس Telepinus

در میان این آثارمنکشفه یکی که خالی از لطف و غرابت نیست، رساله‌ایست درتربیت ستور. درآنجا بیان میکند که اسب را چگونه باید تربیت کرد و چقدر ورزش در روز باید این حیوان داشته باشد، و چقدر استراحت باید بکند ودیگر امور. بگمان من این تنها قدیمترین سندی است که‌دراین باب تاکنون ازمتون قدیم بدست آمده‌است .

مطلب دیگری که در عالـم خـود دارای اهمیت بسیاراست و از الواح کاپادوشی (۱) درمجموعه بایگانی بوغاز کوی دستگیرماشده‌مطالب و اشاراتـی است در بـاره خط سیر یکی از شاهراههای عمده جـهان که بـرفرازآن تمدن بشری بـاطراف عالم منتشر شده است. اینکه گفتیم یکی از شاهراهها، ازآن سبب است که رابطه وتماس فیمابین اقوام وامم منحصر و محدود بیك شاهراه نبوده، بلکه گوهر تمدن بوسیله عوامل و اسباب گوناگون از قومی بقومی و از مردمی بمردمی دیـگر انـتقال یافته است و نمیتوان خط سیر ومعبرآنها را تعیین کرد.ولی مسلماًیکی ازآن شاهراههای عمده از روی آسیای صغیرمیگذشته و لااقـل در حدود دو هزار سال قبل از میلاد قویاًدرتحت نفوذآشوریها قرار داشته. دراین معبراست که یکی از تمدنـهای عظیم محلی بوجودآمده ودر پرتو علم

---

۱ـ کاپادوشیا Cappaddocia نام قدیمی سرزمینی وسیع‌است در مشرق آسیای‌صغیر.(دیاربکر وارزروم) . بنابه‌قول هرودت این کلمه ایرانی‌است و ایرانیان به‌آن ناحیه این‌نام را داده‌بودند و آن دو قسمت بوده و دو ساتراپ ایرانی‌درآنجاحکمرانی‌میکرده‌اند .کاپادوشیادرشمال‌جبال‌تاراس و در شرق فرات‌واقع‌شده‌است که فلات مرکزی‌آسیای صغیر را تشکیل میدهد ازقدیم‌الایام جایگاه تمدنی کهن‌سال است که‌آثار باستانی آن هنوز باقی میباشد .

و فرهنگ بابلی‌ها نشو و نمایافته است.

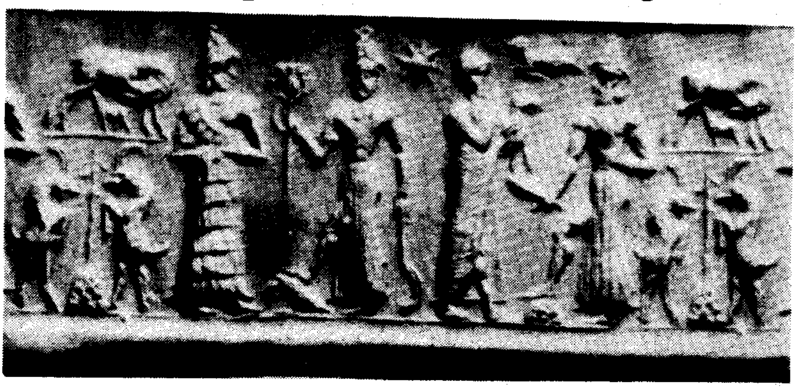
آسیای صغیر بواسطه دریا از یونان منفصل است، فی‌الحقیقه هم در ازمنه باستانی بسیار کهن یونانیها بسیاری ازسواحل نزدیك آن شبه‌جزیره‌را اشغال کرده و درآنجا کولونی‌هایی بوجودآورده بودند.

آیانمیتوان تصور کرد که این ساحل نشینان قدیم بکلی از نفوذ بلاد مجاور خود دورمانده بوده‌اند؟ واگر چنین بوده ظاهراً آنقدر در مرحله سفلای تمدن و فرهنگ قرار داشته که از خود خدمتی مهم انجام نداده و اثری سودمند باقی نگذاشته‌اند. آیا این مهاجرین و کولونیست‌های یونانی خود مبادرت به ایجاد فرضیه‌های علمی در باب اصل خلقت جهان کرده‌اند؟ یاآنکه از ملل کهن سال دیگر در این باره مطالب علمی اقتباس نموده‌اند؟

از روی قیاس میتوان اندیشید که‌بسیاری‌از آثاروخدمات یونانی‌ها بعالم تمدن‌بشری غالباً ابداع و ابتکار ایشان‌نبوده است، بلکه در هرچه از دیگران یافته‌اند مطابق ذوق و حاجت خود تصرفات کرده وآنرا بسوی مراحل کمال بالاتر برده‌اند. در وقت حاضر بیفایده است که بخواهیم از تأثیر سومری‌ها دراساطیر و افسانه‌هاو حتی در افکار فلسفی یونانیان قدیم بحث کنیم. گرچه خطوط مشابهتی مابین‌آن هردو بنظر می‌رسد. قبل ازآنکه بخواهیم جدول تطبیق و مقایسه‌ای بین یونانیان قدیم و سومریهای باستانی ترتیب بدهیم بهتر است که باز قدری صبر و تأمل کنیم تامتون سومری، بیشتر و زیادتر کشف وترجمه و تکمیل شوند. بنظرمن شکی نیست که اگر این مطالعه بدرستی انجام پذیرد

از نتایج حاصله ازآن دچارشگفتی وحیرت بسیارخواهیم شد .

در زمینه تعلق افکار فلسفی و مذهبی یونانیان بدیگران، همچنین در آن زمینه‌ای که اینك برای هنرهای زیبای یونانی دردست است ، این نکته بسیار جالب توجه میباشد که یکی ازطرحهای تصاویر ونقوش صنعتی یونانیان باستانی همانا صورت « بز » است که آنرا همواره در دو طرف « شجره حیات » میکشیده‌اند . این نقش که یکی از قدیمترین رموز باستانی مشرق است بسیار کهن وعتیق میباشد. همین نقش در مهر منکشفه درشهر نوزی (۱) هم معاینه شده‌است ولی‌هنوز موقع قیاس وحدس دراین باب نرسیده ودر حال‌حاضر همینقدرکافی است که بگوئیم عنقریب زمانی خواهد رسید که دانشمندان غالب افکار و عقاید قدیمه‌خودرا رها کرده و در کتاب تاریخ تمدن جهان فصول جدیدی در باب تاریخ یونان باز کنند . البته‌این میسر نخواهد شدجز بجمع آوری کامل‌اطلاعاتی که دائماازسرچشمه فیض‌بخش الواح گلی بدست‌مامیرسد.



« شجره‌حیات » نقش مهر یکی از استوانه‌های بابلی

۱ ـ نوزی Nuzi

فصل هیجدهم

# درشرق و غرب

نخستین روزی که کتیبه‌های بابلی ترجمه‌شدمعلوم گردید که‌خط میخی را در السنه‌ای که بکلی اززبان بابلی بیگانه‌است نیزبکار برده‌اند. باید بخاطر داشت که همان کشف کتیبه‌سه زبانی در ایران (1) مفتاحی بودبرای‌ترجمه‌خطوط میخی. درآن سنگ‌نوشت معروف که دربیستون واقع است‌سه کتیبه : اولی به‌فارسی‌قدیم، دومی‌بزبان بابلی‌وسومی بزبان عیلامی هر سه بخط میخی تحریر شده‌اند. در کتیبه سومی یعنی عیلامی گر چه عدد علامات و نقوش میخی کمتر از کتیبه بابلی است ولی باز آن خط بروش هجائی میباشد ، یعنی علائم برای‌اصوات وضع شده‌اند. اما در کتیبه اولی ، یعنی فرس قدیم، علائم میخی کم کم بصورت الفبای منظمی درآمده. فعلا محال است بطور جزم بتوان گفت که این تکامل و تحول در خط میخی را ایرانیان باستانی خود مستقلا بعمل‌آورده‌اند یاآنکه‌آن دراثر نفوذ السنه سامی بوده که الفبائی برای خط خودقبلا اختراع کرده بوده‌اند. احتمال دوم بواقع

---

۱ـ رجوع شود به‌حاشیه ص ۱۲۹ فصل هشتم ازهمین‌کتاب .

نزدیکتر است ومجموعه اکتشافی دربوغاز کوی که علائم میخی درالسنه عدیده استعمال شده است نیز این نکته تأییدشد . شاهددیگری براثبات این معنی در کوههای ارمنستان بدست آمد که در آنجا پادشاهان قدیم ارمن کتیبه‌های چند بزبان خودشان ولی بخط آشوری نگاشته بوده‌اند . باری گرچه راه برای کشف امور عجیب و حیرت‌انگیز صاف شده بود، ولی هنوز یك اکتشاف مهمی که تاریخ زبان راتغییر بدهد صورت نگرفته بود تا وقتیکه کشفیات حفاری در رأس شمرا[1] بوقوع پیوست .

رأس‌شمرا نام محل کوچکی است در سوریه ، که در وقت حاضر اهمیت چندانی ندارد . باید دانست که سرزمین شام وفلسطین چنانکه معلوم است درازمنه دیرین بمنزله پلی بوده که دو تمدن بزرگ مصر وبابل را بهم می‌پیوسته است . بازرگانان هر دو جانب پیوسته عرض و طول این ناحیه را قطع میکرده‌اند وآن ناحیه در مواقع واوقات عدیده در اثنای تاریخ دراز خود پی‌درپی ازدستی بدستی منتقل می گشته است . شهر قدیم بیبلوس [2] واقع در سوریه ، سالیان طولانی مرکز تجارتی مهمی برای مصریها بوده است . در نواحی دیگر شام مخصوصاً دراقطاع

---

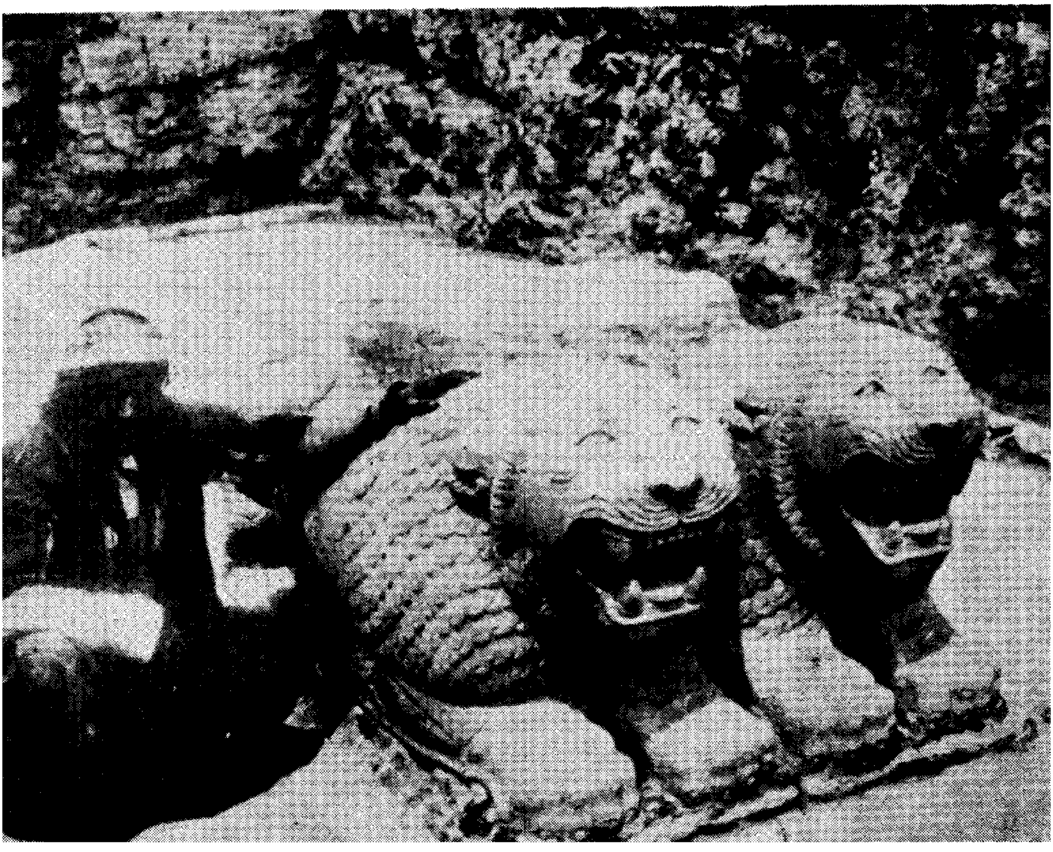
۱ ــ رأس شمرا ، نام موضعی است در شام که در جنوب لاذقیه معلی قرار داد ومحل اکتشاف یکی از مدینهای درخشان باستانی در حدود قرن ۱۳ . ق . م است .

۲ــ بیبلوس Byblos ، نام قدیمی قریه‌ایست در شمال بیروت که اکنون بنام جبیل معروف و قریب هزار نفر سکنه دارد . آثار تاریخی فراوانی از ویرانه‌های آن بدست آمده که مربوط به هزارهٔ سوم ق.م. است. ظاهراً آنجا مرکز تجارت فیمابین‌شام ومصر بوده وازآنجا چوب وسقزوموادديگر جنگلی بوادی‌نیل حمل می‌شده است .

شمالی آثار بسیاری یافت شده‌اند که همه‌مصر قدیم را بیاد می آورند . هم چنین تعدادی الــواح کتیبه گلی در نقاط مختلفه شام و فلسطین کشف گردیده که همه بتأثیر ونفوذ دائمی بابل درآن‌سرزمین شهادت میدهند ، ونیزازوجودمردم هیت‌درآن‌دوممملکت محسوساًعلائمی‌مشاهده میشود. ومخصوصاً دراقطاع شمالی آن‌ناحیه مقداری یادگارهای مهم ازآن قوم دیرین یافت شده است . ازینرو کشور سوریه وفلسطین را سرزمینی‌باید دانست که‌همواره درتحت‌نفوذممالك همجوارقرارداشته و کمتر درآنجا چیزی بدست‌آمده کـه ابــتکار مستقیم سکنه بومی آنجا باشد .

باری، چندسال‌قبل‌یکی‌ازمردم‌بومی که ازرأس‌شمرا میگذشت در

**پایه ستون یکی از قصور سوریه نفوذ هیت را نشان میدهد**



تلی اثری مشاهده کرد که ظاهراً قبر کهنه‌ای بوده است. همینکه حکومت محلی از این امر آگاه شد، نه فقط به آثار منکشفه در آن قبر علاقه‌مند گردید بلکه باهمیت تل رأس شمرا نیز پی برده و از آنجا مقدار فراوانی مهرهای استوانه‌ای استخراج کردند. حتی در یکی از آنها نقوش و علائمی بخط میخی منقوش بود. پس یك هیأت علمی، آنمحل را موردبازرسی وحفاری قرار داد وبزودی نتایج مهم بدست آورد. زیرا اندکی بر نیامد که افزون ازچهل عدد الواح گلی جاویدانی بپاداش رنج باستانشناسان حفار از زیرخاك درآنمحل بیرون آمد. هنوزعدد واقعی اسنادزیرخاکی آنجا را انتشار نداده‌اند وضرورت هم ندارد، زیرا دائماً عملیات حفاری در آن نقطه ادامه دارد و عدد الواح اکتشافی اتصالاً رو به‌ازدیاد است. فقط همینقدر نتایج اولیه‌ای را که ازین اکتشافات بدست آمده بطبع رسانیده‌اند.

درمیان این الواح اسنادی ملاحظه شده که بزبان سومری واکادی تحریر کرده‌اند ویکنوع سند محکمی است که ثابت میکند از دیرباز در آن خاك تمدن بین‌النهرین نفوذ فراوان داشته است.

وجودهمان الواح گلی بخودی خوددلیلی متقن است براین معنی و احتیاج به‌برهان دیگری ندارد. خاصه در سرزمینی چون سوریه که برای تحریر غیر از خاك مواد فراوان دیگرنیز وجود داشته و دارد.

هرچندهنوزتعیین تاریخ قطعی ایجاداین مجموعه اکتشافی، دررأس شمرا، ازروی دقت وصحت ممکن نشده، لیکن تحریر آنرا درحدود ۱۴۰۰ ق.م. تخمین میزنند. وهرگاه همان سیرطبیعی مراحل تکامل فرهنگی را

که‌قبلاشرح داديم زمينه‌مطالعه قراردهيم، می‌بينيم که‌چون بعضی‌ازاين متون به‌زبان‌بابلی‌نوشته شده معلوم ميشود که‌آنها قديمترين‌قسمت آن مجموعه‌ميباشد، زيراچنانکه گفتيم درمرحله‌اول قراردارد، يعنی عبارت است از کتيبه‌ها بخط وزبان‌واحد، مرحله‌دوم عبارت‌است از کتيبه‌ها بخط واحدولی‌بزبانهای گوناگون. مرحله‌سوم عبارت‌است‌از کتيبه‌ها بخطوط و السنه مختلف هردونوين وتازه. همين ميزان تحول رادربررسی‌الواح رأس شمرا و تعيين تاريخ تقريبی زمان‌آنها بکار می‌بريم .

حقيقت‌حيرت‌انگيزی که‌درآنجا کشف‌شد، اين‌بود که‌مردم‌آنجا همان علائم خط ميخی کهن را باعلائمی که خود اختراع کرده بودند برای الفبا بکار برده وکتيبه‌های خود را باآن الفبای اختراعی بدو زبان‌مختلف نگاشته‌اند. يکی‌ازآن دوزبان،بلهجه قديم فينيقی (۱) است ودومی، لسانی‌خيلی شبيه به زبان هوريان(۲) ( هوريتهای ـ کتاب

۱ـ فينقيه Phoenicia ، نام سلطنت قديمی است در سواحل شرقی مديترانه در محل امروزی کشور سوريه و فلسطين، که دارای خط وزبان و فرهنگ خاص ملی‌خود بوده . اين قوم که از گروه نژادهای سامی(سمتيك) ميباشند،دربحرپيمائی و بازرگانی درسراسر دنيای باستانی شهره بوده‌اند. دولت کارتاژ که بعدها در شمال افريقا تأسيس شد ، اصلا از مستعمره های قديم فينيقی بوده است . اينمردم الاهه وصنم «بعل» رامی‌پرستيده‌اند .

۲ ـ هوريان‌ها Hurrians که در کتاب مقدس ( عهد عتيق ) بنام حوری‌ها Horites ذکر شده‌اند ( سفر پيدايش ۳۰/۳٦ ) نام قومی است که برحسب‌تورية در شبه‌جزيره سينا می‌زيسته‌اند. محققين گويند‌اين‌قوم از نژاد سامی نيستند وقبلا در کوهستانهای شمالی بين‌النهرين زندگانی ميکرده‌اند. بعداً در هزاره دوم ق.م. بصحرا های شمال آن کشوروشام مهاجرت کرده وتا فلسطين و سرحد مصر پيش‌رفته‌اند .قبل‌ازهجوم‌بنی‌اسرائيل به‌ارض‌فلسطين، در سواحل فرات و اردن ساکن‌بوده‌اند . شهر نوزو Nuzu مرکز ايشانرا آشوريها در اواسط هزاره دوم مسخر کرده‌اند .

عهید عتیق) از وقتیکه این اکتشاف جدید بوقوع پیوست دانشمندان اکثر عنایت و توجه خود را وقف خواندن کتیبه‌های زبان قسمت اول (یعنی فینیقی) نموده‌اند. زیرا آن زبانی است از گروه السنه معلوم سامي و ترجمه آن طبعاً آسانتر میباشد. البته تعیین عدد میخ‌ها و گاوه‌ها که هر یك صوتی از اصوات الفبا را نشان میدهد محتاج بزمان طولانی بوده است. ولی فعلا بمرحله‌ای رسیده‌اند که مشکلترین متون را کما بیش و با اطمینان نسبی میتوانند قرائت کنند.

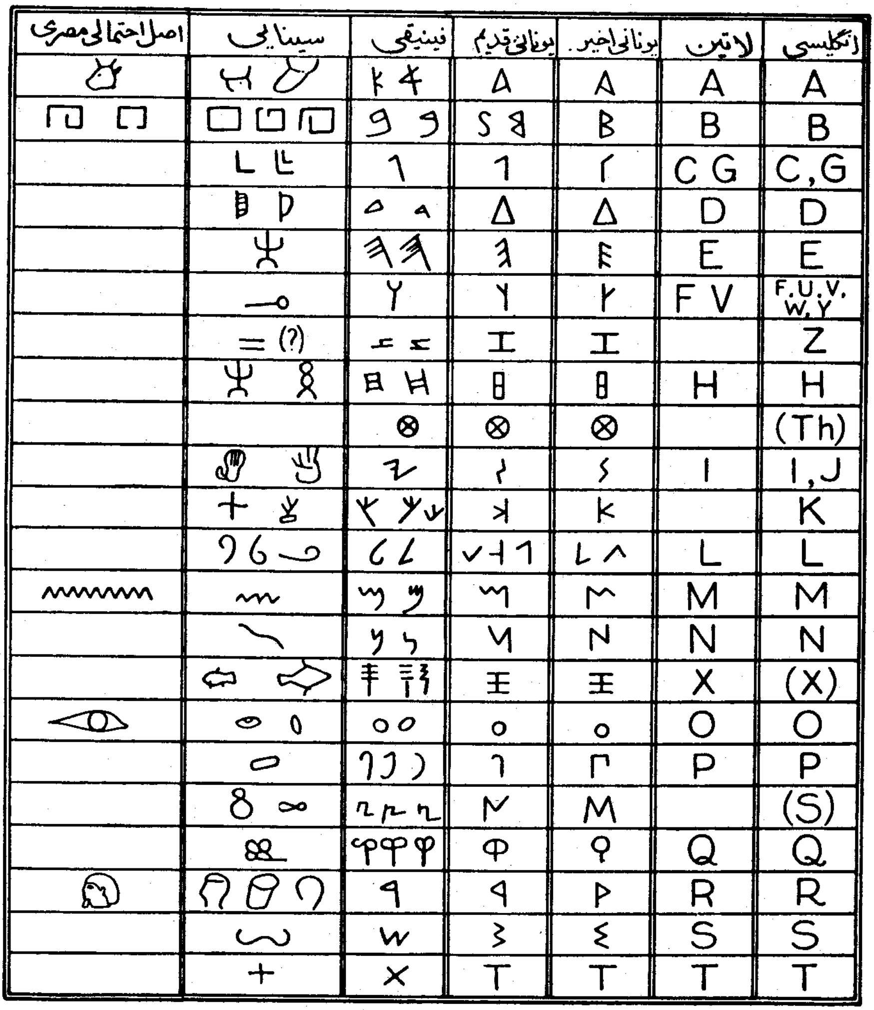
اکنون بوسیله این اسناد معلوم کرده‌اند که فینیقیان باستانی افسانه‌های دیرین خود را چگونه حکایت میکنند وظاهراً ایشان خود نیز سعی بلیغ داشته‌اند که سر گذشتهای خود را برای ما باز گویند. زیرا مقدار زیادی داستانهای طولانی و رزمنامه‌های دور و دراز در رأس شمرا بدست آمده است. از این پس محققین و مفسرین کتاب مقدس (عهد عتیق) نباید دیگر مطالعات خود را فقط محدود و منحصر بدرجه نفوذ تمدن مصر و بابل نمایند، بلکه باید تأثیر تمدن فینیقیان معاصر با یهود را نیز در مد نظر محققانه خود در آورند. زیرا این مسأله هم از ابتدا مسلم بوده است که مردم کنعان در تحول دین عبرانیان نقشی بزرگ بازی کرده‌اند. اکنون موقع آن رسیده که از زبان خود ایشان سر گذشت آنها را بشنویم.

چنانکه هم اکنون گفتیم قسمت عمده متون منکشفه که این اوقات در تحت مطالعه و بررسی است بزبان فینیقی است. قسمت دیگر که بزبان هوریانی است آنقدر مشکل میباشد که احتمال اطلاع کامل و وقوف بر ترجمه آن خیلی ضعیف میباشد. ولی همان وجود آن زبان در یك خط

الفبائی درآن زمان کهن مسائل‌ومشکلات لاینحلی برای‌ما ایجاد کرده است، ازاین‌قرار : آیا کدام یك ازین‌دوزبان دراختراع الفبابردیگری سبقت داشته‌است ؟آیا هوریان‌هانخست‌براین کار مبادرت کرده وفینیقیها بدنبال ایشان رفته‌انـد ؟ یابـرعکس‌فینیقی‌ها مقدم و هوریـان‌ها مقلد بوده‌اند؟آیا مابین این اسلوب‌الفبا که‌نزد این دو قوم مستعمل بوده‌است رابطه‌ای باالفباهای سایر اقوام‌وجودداشته یا خیر ؟ وازآنجمله‌باالفبائی که در شبه‌جزیره سینا[1]چندی قبل بدست‌آمدچه ارتباطی داشته‌است؟ آیا در افکار و حدسیاتی که در بـاب طرح و انتقال الفبا پس ازاکتشاف کتیبه‌های سینا بطورقطعـی بظهور رسید، میباید که اکنون تجدید نظر نمائیم یانه ؟ اینها همه‌سئوالات ومشکلاتی‌است که بعداز اکتشاف‌الواح دررأس شمرا قهراً پیش‌آمده‌است. و هرچه بـرعلم ما بیفزاید برحیرت و سرگردانـی ما افـزوده میشود . کسی چـه میـدانـد که پس از سالها تحقیق و مطالعه و ترجمه‌آثار منکشفه در رأس شمرا همینکه بررسی‌ما به مرحله نهائی نزدیك گردید ناگهان دریك‌نقطه دیگر از دنیای کهـن مجموعه‌دیگری ازالواح گلی کشف شود که معتقدات‌مارا بکلی‌واژگون سازد وآنچه بهم بافته‌ایم ازهم بگشاید . ولی‌ازسوی‌دیگر یقین‌است که همیشه‌نور حقیقت در ظلمات‌سرگردانی میتابد وازکوشش عمیا ولمس

---

۱ـ سینا Sinai شبه جزیره مثلث‌شکلی است که مابین مصر وفلسطین قرار دارد. در آنجا بوده است که بنی‌اسرائیل بعد ازخروج از مصردر«تیه» سرگردان بوده‌و احکام عشره‌تورية ازخدای‌یهوه‌در کوهی‌در آن شبه جزیره موسوم به «طورسینا» که اکنون «جبل‌موسی» نام دارد نازل گردید. ایـن ایام در دامنه آن کوه دیری‌بنام « کاترین قدیسه » Ste. Cathrina هم‌اکنون موجوداست .



اصل احتمالی مصری
سینائی
فینیقی
یونانی قدیم
یونانی اخیر
لاتین
انگلیسی
A
B
C G
D
E
F V
H
I
L
M
N
X
O
P
Q
R
S
T
A
B
C,G
D
E
F,U,V,W,Y
Z
H
(Th)
I,J
K
L
M
N
(X)
O
P
(S)
Q
R
S
T

کور کورانه اشیاء وصول بهدف مقصود میسرمی گردد .

فن استعمال الـواح گلی وتحریر بـاالفبای میخی در اعماق آسیا تا کجا نفوذ کرده بوده ؟ وآیا چه تمدنهای گمشده‌ای درظلمات تاریخ ممکن است دوبـاره در معرض نورعلم قرار گیرند ؟ اینها سئوالاتی است که جواب قطعی وصریح به‌آنها اکنون غیرمقدور میباشد. ولی درزمان حاضر علائم ونشانی‌های چند درپیش پای‌ما قراردارد که بطریق‌بررسی علمی‌وصحیح مارا راهنمائی‌میکند. ازبرکت آن‌مطالعات‌وتحقیقات‌است که‌امروز میتوانیم تاحدی پاسخی قطعی بپرسشهای فوق بدهیم . متون عیلامی که درحل رمز خطوط‌میخی نقش عمده را داشت، آخرین آثاری است که از یك سلسله تمـدن ـ قوم عیلام قدیم ـ باقی‌مانده . همه‌آنان بـرروی لوحهای گلی کتیبه نگاری میکرده‌اند . ازینقرار رسم استعمال ماده گل برای خط و زبان تا سه هــزار سال ق . م . پیش میرود کـه در طول اعصاروقرون صدها سال سلاطین عیلا مــی‌بهمین وسیله تحریر میکرده‌اند .

اطلاعاتی که‌ازآنقوم (عیلام) بمارسیده‌همه دراثر اکتشافاتی‌است که در جنوب غربی ایران ( خـوزستان ) بعمل‌آمده و نـیز معلوم شده است که‌منشیان ایرانی قدیم در قلل فلات مرتفع خود همچنان باستعمال کلك‌نئین برای تحریر خط میخی آگاه بوده‌اند .

در چند سال قبل ، در بـعضی نقاط هنـدوستان (۱) مـهره های

---

۱ـ بعضی نقاط‌هندوستان‌ـاکتشافات باستان‌شناسی‌دردره‌سنددرویرانه های شهر باستانی «موهن جودارو Mohenjo_Dara» و هراپاHàrappa در

بقیه پاورقی در زیر صفحه بعد

دیرین باستانی کشف گردید که دارای نقوش و تصاویر حیوانات بسیار بود و از نوع خط تصویری (۱) بشمار می‌آمد . برای شرح و ترجمه این نقش و نگارها که در پنجهزار سال قبل در دره سنداطفال خردسال معنی آنرا میدانسته‌اند اکنون‌دانشمندان رنج فراوان‌می‌برند وجسارت و جرأت بسیار نشان میدهند . لکن افسوس که مساعی ایشان تاکنون بیحاصل مانده است ، هرچند کاوشهایی که در طبقات بسیار قدیم زمین بین‌النهرین بعمل آمده مهره‌هائی دیگر ازدل خاك بیرون کشیده که با نقوش مهره‌های هندی مشابه‌اند بلکه ازهمان نوع هستند و از قرار معلوم روابط تجارتی ثابت و منظمی نزد مردم بین‌النهرین و مردم بعضی نواحی هندوستان در هزاره سوم ق . م.یا قدیم ترازآن برقرار بوده‌است .

پس از اکتشاف این مهره‌ها دولت انگلیس عنایت خاصی بکار باستانشناسی وارکئولوژی هند مبذول داشت ، و بعد از ده سال حفاری مداوم درآن سرزمین یك دوره دو هزار ساله برتاریخ آنسرزمین افزوده

---

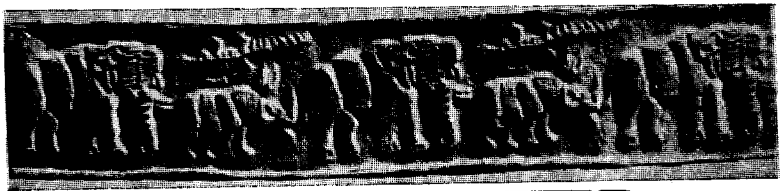
بقیه پاورقی از صفحه قبل

پنجاب درنیمه اخیرقرن نوزدهم بعمل آمد ومعلوم‌شد که درآن ناحیه‌مخصوصاً در دره رود سند و وادی حاصلخیز آن یکی از قدیمترین تمدنهای بشری وجود داشته است که تاریخ آن بهزاره سوم قبل‌ازمیلادبالا میرود . این‌تمدن معاصر مدنیت بین‌النهرین در وادی فرات بوده و باشهر اور Urرابطه‌داشته است . (کتاب سرزمین‌هند. فصل ۲ ص ۱۲). باستان شناسان جدید از جمله مرحوم سراورل اشتین سعی بسیار کرده و کوشش فراوان نموده‌اند که از خط ارتباط این دوتمدن باستانی اطلاعات‌متقن ومتکی براسناد ارکئولوژیك بدست آورند .

۱ـ خط تصویری = pictography

گشت. ویرانه‌شهرهای‌معظم اززیرخاك بیرون آمد وآثار واشیائی بدست افتاد که همه از تمدن‌عالی آن قوم درآن ازمنه باستانی حکایت میکند .

متأسفانه، تمام این شهرهای کهن منسوب بتاریخ‌عصرو زمانی هستند که‌خطو کتابت کشف‌نشده‌بود وهنوزساکنین‌هندازطریقه‌استعمال الواح گلی آگاهی‌نداشته‌اند. لیکن اگر رسم‌نوشتن‌را مردم هندوستان در اوایل هزاره سوم ق . م . بلد بودند مسلماً دلـیلی نداشته که بعدها فراموش کرده باشند . روابط تجارتی مابین هند و بین‌النهرین در طول مرور اعصار و دهور روبشدت و ازدیاد میرفته و هندیها اگـر خود یك اسلوب خط و کتابت بوجودنیاورده‌اند ولی‌چون به‌بابل راه داشته واین فن‌مهم رانزد بابلی‌ها مسلماً مشاهده‌میکرده‌اند . ازینرو ظن قریب به‌





**نقش بالا آثار منکشفه در بابل و نقش زیر آثار منکشفه درهند ودلیل ارتباط دوتمدن باستانی است**

یقین‌داریم که عنقریب روزی‌خواهدرسید که دریك‌نقطه‌ازاقطاع‌سرزمین پهناور هند اشیاء حیرت انـگیزی پرده خاك را شکافته و بعاشقان علـم تاریخ و باستان شناسی چهره نماید .

در اینجا سزاوار است سئوالی طرح شود از اینقرار : اگر چنین اسنادی درهند بدست آید آیا بـه‌چه زبانی خواهد بود ؟ و متضمن چه مطالبی میباشد ؟ درجواب این سئوال باید گفت :از آنجا که معلوم‌است سکنه‌بومی‌هند درحدود ۱۲۰۰ق.م.دربرابر اقوام مهاجم آریائی،معروف به «هندو اروپائی» مغلوب شده‌اند ، قـوم غالب‌با مردم مغلوب بمنتهای بیرحمی رفتار کرده وآنانرا بغلامی خود درآورده و بر آنها انواع جور و ستم روأ داشته‌اند . بعبارت دیگـر آریاهـا مردم بومـی را پاریا(۱) خوانده و همانها هستند که اجداد « طبقه نجس»درملت هند معاصر اند . بنابراین اگر روزی الواح گلی‌در خاك هند بدست‌آید، بظن قوی‌شامل شرح تمدن وزندگانی نیاگان پاریاهاخواهدبود وثابت‌خواهد کرد که آن‌جماعت‌دارای فرهنگی‌رفیع‌تر وعالی‌تر ازقوم‌مهاجم(آریا) بوده‌اند. درآنروز دراثراین کشف بزرگ‌یقین‌است که‌ساختمان اجتماعی‌سرزمین هند قطعاًواژگون‌خواهدشد وطبقه‌نجس‌منکوب‌وبینوا، سربلند ومفتخر گشته ودارای‌مجدوعظمتی‌نوین‌خواهند گردید. کسی‌چه‌داند شایدهمین اکتشاف باعث شود که سد هولناکی که درجامعه هند، سیستم‌کاست (۲)

۱ ــ پاریا Pariahs نامی است‌که در هندوستان بطبقه سافله «نجس» Untouchable نهاده‌اند . ظاهراً طوایف آریـا Arias « نجیب » وقتـی که بهندوستان‌تاخته‌اند، مردم بومی‌غیر آریائی‌را«پاریا» نامیده‌اند.مهاتماگاندی آنها را هوریگان Hurigans یعنی «بندگان خدا» نام داده است .

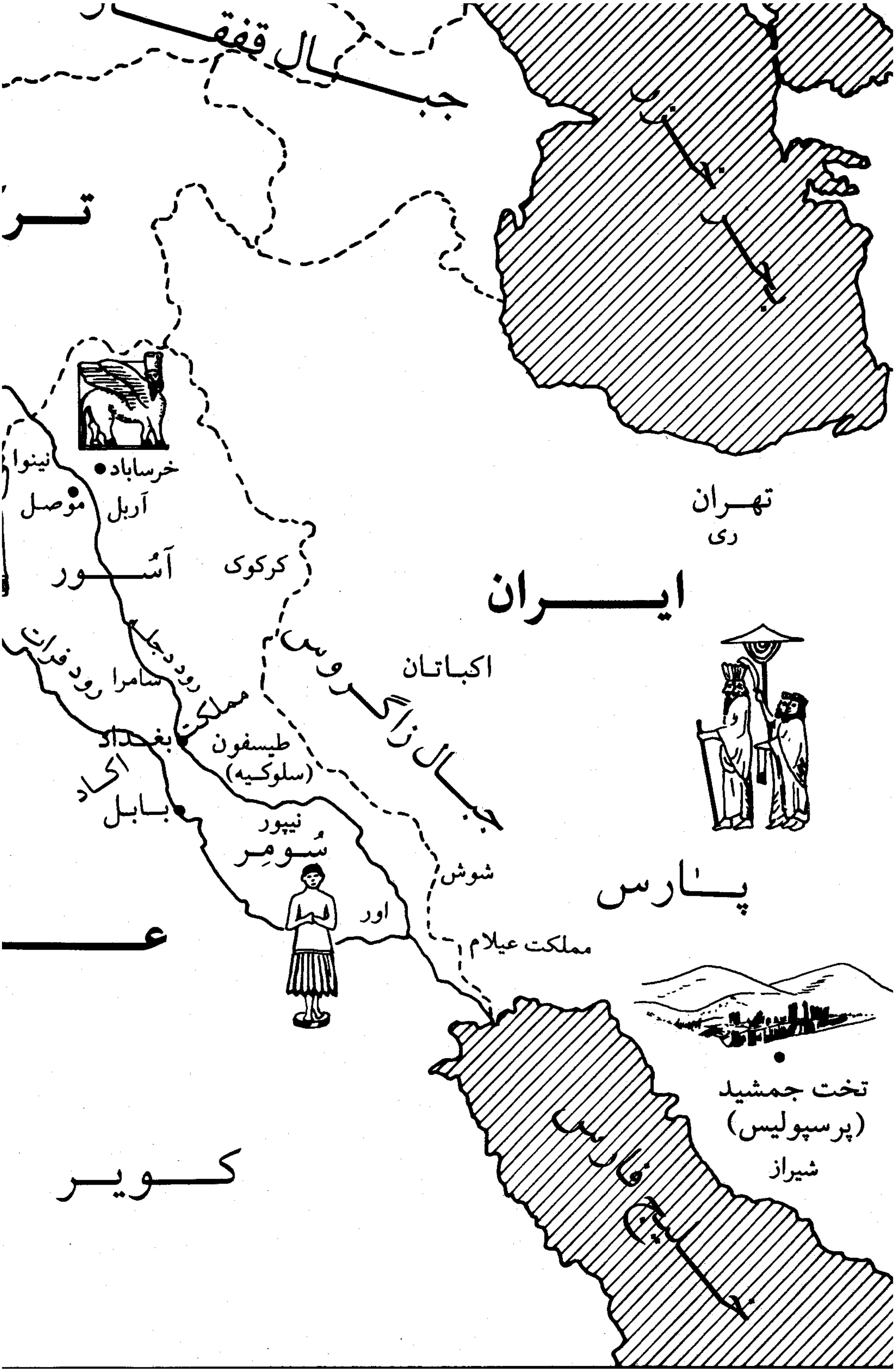
۲ ــ سیستم‌کاست Caste System ، کلمه «کاست» اصلاپرتغالی است، بمعنی نژاد یـا جنس. و در هندوستان این سیستم عبارت است ازتقسیم بندی طبقات‌اجتماعی‌بشری‌و آن ازدیر بازدرجامعه‌هندبظهور آمد، مردم آن‌سرزمین بچهار طبقه یا « کاست » تقسیم شده‌اندکه هـریك از دیگری بکلی متمایز و جداست و افرادیك طبقه با افرادطبقه‌دیگر مزاوجت و معاشرت نمی‌کنند . (رجوع شود بکتاب سرزمین هند تألیف‌نویسنده‌این حواشی.فصل٤ص۱۹۱)

را برپا ساخته و درآن‌قوم تفرقه انداخته است ازبرکت این یافته‌ها از بیخ و بن برافتد.

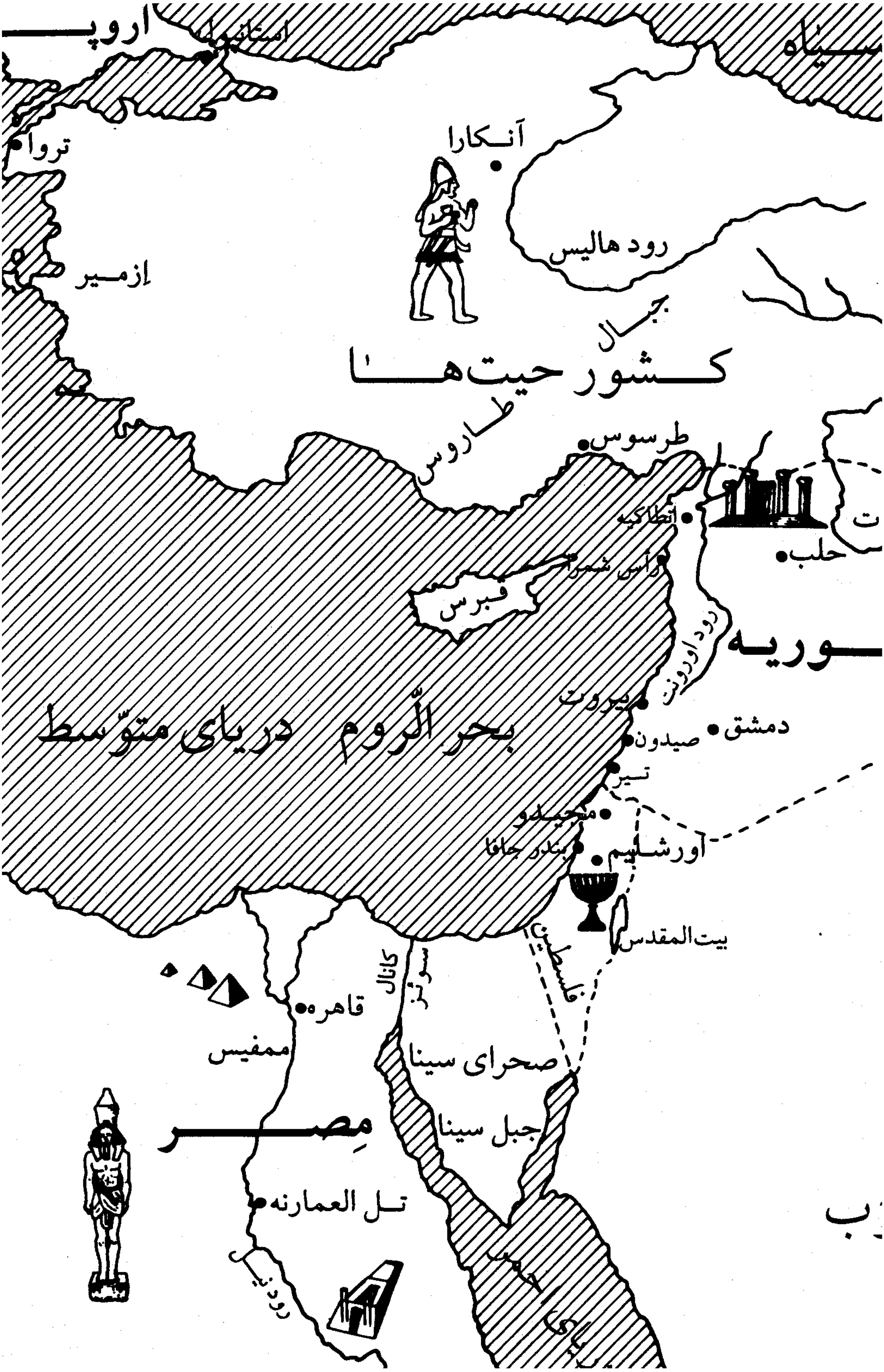
در عالم‌فرض وخیال، رسم لوح‌نگاری بابلی‌را که‌تا کجای مشرق زمین‌پیش‌رفته و درروی‌خاك اقلیم آسیا آن‌خط تابکجامعمول بوده‌است، فعلاتصورنمیتوان کرد. بعضی‌ازدانشمندان سعی کرده‌اند ثابت کنند که خط تصویری‌چینی‌باخط تصویری‌سومری قدیم ازیك‌ریشه‌منشعب‌شده و سپس هریك،دو اسلوب جدا جدا در دو طریق، مراحل‌ترقی وتحول را پیموده است. ازیك‌طرف درغرب‌آسیا بابلی‌ها یك قسمت عمدهٔ «خط تصویری» را رها کرده و بجای‌آن«شیوه هجائی» را اختیار کردندولی از طرف دیگرچینی‌ها بهمان اسلوب دیرین وفادار مانده وآنرا متکامل ساخته‌اند. اما این‌فرضیات هنوز از دائره حدس وتخمین‌خارج نشده و صحت‌وقوع آن مشکوك است. هزاران‌حقایق‌مسلمه علمی‌برما تاکنون مجهول مانده و باید صبر وشکیب پیشه کرد تاآنکه روزی سرزمینهای بسیار بعید که ازخاك بین‌النهرین بسیار فاصله دارند مورد بررسی قرار گیرند. باشد که قسمتی‌ازآن اسرار نهفته‌آشکار گردد.

**پایان**

# فهرست اعلام



جبال قفقاز
جبال البرز
تهران
ری
ایران
اکباتان
جبال زاگروس
پارس
شوش
مملکت عیلام
تخت جمشید
(پرسپولیس)
شیراز
خلیج فارس
خرساباد
نینوا
موصل
آربل
آسور
کرکوک
رود دجله
رود فرات
سامرا
مملکت
بغداد
اکاد
طیسفون
(سلوکیه)
بابل
نیپور
سومر
اور
کویر



استانبول
تروا
آنـکارا
ازمـیر
رود هالیس
جبال
کـشور حیت‌هـا
طـاروس
طرسوس
انطاکیه
حلب
راس شمرا
قبرس
رود اورونت
بیروت
دمشق
صیدون
تیر
مجیدو
بندر جافا
اورشلیم
بیت‌المقدس
فلسطین
بحر الرّوم
دریای متوّسط
کانال
سوئز
قاهره
ممفیس
صحرای سینا
جبل سینا
مِصـــر
تـل العمارنه
رود نیل